



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تفسیر روان

جلد سوم

مایشن بکدائت آیة اللہ علیہ السلام

میشن بکدائت آیة اللہ علیہ السلام

(1345-1346)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر روان

نویسنده:

علی مشکینی اردبیلی

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	تفسیر روان جلد ۳
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۲۳	سورة اعراف
۲۳	اشاره
۲۴	قرآن کتاب پند و هشدار
۲۸	سنجش اعمال در قیامت
۳۱	آدم (ع) مسجود ملائک
۳۵	شیطان رانده شده و اغوای بنی آدم
۴۱	توبه آدم و حوّا
۴۴	هشدار به بنی آدم از خطر شیطان
۴۶	خدا هرگز فرمان به گناه نمی دهد
۵۰	راه اعتدال
۵۲	حرام های الهی
۵۳	آثار ایمان و عدم ایمان
۵۷	درگیری پیشوایان و پیروان گمراه
۶۰	اوصاف اهل بهشت
۶۴	داستان اهل اعراف
۷۰	خدای شما کیست؟
۷۷	داستان نوح (ع)
۸۰	داستان هود (ع)
۸۵	داستان صالح (ع)
۸۹	داستان لوط (ع)

- داستان شعیب (ع) ۹۱
- نعمت و غفلت ۹۸
- داستان موسی (ع) ۱۰۳
- مردم فریبی فرعون ۱۰۷
- ساحران پاکدل ۱۱۱
- گرفتاری های فرعونیان ۱۱۸
- خواسته های نامعقول بنی اسرائیل ۱۲۲
- آیا دیدار خدا ممکن است؟ ۱۲۷
- گوساله پرستی بنی اسرائیل ۱۳۲
- اوصاف پیامبر اسلام (ص) در تورات و انجیل ۱۴۳
- نعمت های گوناگون در بنی اسرائیل و ناسپاسی آنان ۱۴۷
- تخلف بنی اسرائیل از احکام خدا ۱۵۰
- فلسفه امر به معروف و نهی از منکر ۱۵۳
- سرگردانی و ذلت بنی اسرائیل ۱۵۵
- دین فروشی بنی اسرائیل ۱۵۷
- تهدید بنی اسرائیل ۱۵۹
- داستان عالم دژ ۱۶۰
- داستان بلعم باعور ۱۶۳
- اسماء حسناى خداوند ۱۶۸
- سنت استدراج الهی ۱۶۹
- وقت قیامت را فقط خدا می داند ۱۷۲
- بی وفایی در وعده ها و نذرها ۱۷۵
- بت های بی جان و بی خاصیت ۱۷۷
- مواظب تحریکات شیطان باشید ۱۸۲
- یاد خدا در همه وقت ۱۸۴
- سورة انفال ۱۸۷

- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۸ انفال چیست و از آن کیست؟
- ۱۹۲ نشانه های ایمان
- ۱۹۳ جنگ بدر و ترس برخی از اصحاب
- ۱۹۶ استغاثه به خدا و یاری فرشتگان
- ۱۹۸ حفظ آرامش و برخورد شدید با کافران جنگجو
- ۲۰۰ فرار از جنگ حرام است
- ۲۰۱ کشتن و تیراندازی خدا
- ۲۰۵ بدترین جنبندها، کافران اند
- ۲۰۶ حیات باطنی و حضور باطنی خدا
- ۲۰۷ پرهیز از فتنه
- ۲۰۹ وجوب امانتداری
- ۲۱۰ تقوا و بینش الهی
- ۲۱۱ نقشه کافران خنثی می شود
- ۲۱۳ یهود عنود و درخواست عذاب
- ۲۱۳ چرا خدا بر این امت عذاب کلی نمی فرستد؟
- ۲۱۴ حرمت مسجد الحرام نزد خدا
- ۲۱۵ آداب جاهلی مشرکان در حج
- ۲۱۶ هزینه های حسرت بار کافران در جنگ
- ۲۱۸ آموزش گناهان با مسلمان شدن
- ۲۱۹ جنگ تا رفع فتنه
- ۲۲۱ خمس و مصارف آن
- ۲۲۵ مقدمات جنگ بدر
- ۲۲۸ استقامت و پایداری در جبهه ها
- ۲۳۰ وعده های پوچ شیطان
- ۲۳۱ نقش تخریبی منافقان و بیماردلان

- ۲۳۲ شکنجه کفار هنگام مرگ
- ۲۳۴ تغییر سرنوشت اختیاری است
- ۲۳۶ عهدشکنی و خیانت مشرکان
- ۲۳۸ در برابر دشمنان مجهز باشید
- ۲۴۰ آغوش باز برای صلح و آمادگی برای جنگ
- ۲۴۰ پیوند قلبی مؤمنان
- ۲۴۱ غلبه جنگی مؤمنان بر کافران
- ۲۴۳ جواز اسیرگیری و غنیمت گیری در جنگ
- ۲۴۷ ولایت میان مؤمنان و میان کافران
- ۲۵۱ سوره توبه
- ۲۵۱ اشاره
- ۲۵۲ براءت از مشرکان
- ۲۵۵ رعایت عهد و پیمان حتی با مشرکان
- ۲۵۶ زمینه سازی ارتباط کفار با قرآن
- ۲۵۸ عناد و سرسختی مشرکان با مسلمانان و بالعکس
- ۲۶۵ حق رسیدگی به مساجد الهی با کیست؟
- ۲۶۷ برتری جهادگران بر سایر اقشار
- ۲۶۸ خدا و رسول مقدم بر همه کس و همه چیز انسان اند
- ۲۷۲ جنگ حنین
- ۲۷۳ نجاست مشرکان
- ۲۷۴ کافران ذمی و جزیه
- ۲۷۶ شرک پیامبرپرستی و عالم پرستی
- ۲۷۸ اسلام دین غالب جهان
- ۲۷۹ عالمان پول پرست
- ۲۸۱ ماه های قمری و مسأله نسیء
- ۲۸۵ دل بستگی به دنیا مانع از جهاد است

۲۸۷	داستان هجرت پیامبر (ص) و رفتن به غار
۲۹۰	داستان تبوک و جنگ گریزان
۲۹۴	اصناف منافقان و ارتباط آنها با هم
۲۹۶	عدم قبولی اعمال منافقان
۲۹۸	گرفتاری ها و ناهنجاری های منافقان
۳۰۱	موارد مصرف زکات
۳۰۴	پیامبر (ص) و منافقان
۳۲۴	بادیه نشینان منافق و مؤمن
۳۳۵	آثار زکات و صدقه
۳۳۷	مشاهدان اعمال
۳۳۹	مسجد ضرار و مسجد قبا
۳۴۲	معامله خداوند با جهادگران
۳۴۶	برای مشرکان دل نسوزانید
۳۴۹	سه متخلف پشیمان
۳۵۳	فقاها و فقیه پروری
۳۵۶	باز هم منافقان
۳۵۸	پیامبر رحمت
۳۶۱	سوره یونس
۳۶۱	اشاره
۳۶۱	رمز گشایی حروف مقطعه
۳۶۴	توصیف پروردگار
۳۶۸	نشانه های پروردگار
۳۶۹	سرنوشت غافلان و نحوه هدایت و عاقبت مؤمنان
۳۷۲	ناسپاسی انسان
۳۷۴	تغییر ناپذیری قرآن
۳۷۶	ستمکارترین مردم

- ۳۷۷ اختلاف امت ها در شرایع الهی
- ۳۸۲ دنیای فناپذیر
- ۳۸۵ عزیزان و ذلیلان
- ۳۸۷ خدایان بی خاصیت
- ۳۹۱ گمان باوری مشرکان
- ۳۹۳ تحدی قرآن
- ۳۹۶ کر و کور بودن کافران
- ۳۹۷ نفی ستم از پروردگار
- ۳۹۷ عمر کوتاه دنیا برای کافران
- ۴۰۰ عذاب خدا تأخیر نمی پذیرد
- ۴۰۴ اوصاف قرآن کریم
- ۴۰۸ احاطه علمی خداوند بر همه چیز
- ۴۰۹ دوستان خدا
- ۴۱۴ داستان نوح (ع)
- ۴۱۷ داستان موسی (ع) و فرعون
- ۴۲۷ آگاهی دانشمندان اهل کتاب از قرآن کریم
- ۴۳۱ توبه قوم یونس (ع)
- ۴۳۲ ایمان اجبارپذیر نیست
- ۴۳۳ آلودگی بی خردان
- ۴۳۷ همه چیز تحت اراده خدا
- ۴۴۱ سورة هود
- ۴۴۱ پیام قرآن
- ۴۴۳ کارایی استغفار
- ۴۴۵ روزی هر جنبنده ای با خداست
- ۴۴۷ فلسفه آفرینش
- ۴۴۹ انسان بی ظرفیت

- ۴۵۰ تبلیغ بی نقص پیامبر
- ۴۵۳ بی نصیبی دنیاطلبان از آخرت
- ۴۵۴ پیامبر (ص) برهان و شاهد دارد
- ۴۵۶ مشرکان تنها افترا می زنند
- ۴۵۹ داستان مشرکان و مؤمنان
- ۴۶۰ داستان نوح (ع) با قوم و فرزندش
- ۴۸۲ داستان هود (ع)
- ۴۸۹ داستان صالح (ع)
- ۴۹۴ داستان ابراهیم (ع) و بشارت فرشتگان
- ۴۹۸ داستان لوط (ع)
- ۵۰۴ داستان شعیب (ع)
- ۵۱۱ داستان موسی (ع) و فرعون
- ۵۱۷ اهل سعادت و شقاوت در قیامت
- ۵۲۳ پایداری و عدم گرایش به ستمکاران
- ۵۲۴ آثار نماز
- ۵۲۵ اصلاحگری مانع بلا
- ۵۲۷ علت اختلاف در دین
- ۵۲۹ فلسفه نقل قصص انبیا
- ۵۳۲ درباره مرکز

سرشناسه : مشکینی اردبیلی، علی، 1300-1386.

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر روان [کتاب]/علی مشکینی ؛ خطاط عثمان طه ؛ ویراستار حسین استادولی.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 1392.

مشخصات ظاهری : 8 ج.

فروست : مجموعه آثار آیه الله علی مشکینی؛ 1، 2، 3، 4، 5، 6، 7، 8.

شابک : 1000000 ریال: دوره: 9-657-493-964-978 ؛ ج. 6-658-493-964-1:978 ؛ ج. 3-659-493-964-2:978 ؛ ج. 9-660-493-964-3:978 ؛ ج. 6-661-493-964-4:978 ؛ ج. 3-662-493-964-5:978 ؛ ج. 4-663-493-964-6:978 ؛ ج. 7-664-493-964-7:978 ؛ ج. 4-665-493-964-8:978

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : نویسنده در جلدهای ششم و هفتم و هشتم رضا استادی است.

یادداشت : ویراستار در جلدهای ششم، هفتم و هشتم قاسم شیرجعفری است.

یادداشت : چاپ قبلی: الهادی، 1388.

یادداشت : ج. 2-8 (چاپ اول: 1392).

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن 14

شناسه افزوده : استادی، رضا، 1316 -

شناسه افزوده : استادولی، حسین، 1331 -، ویراستار

شناسه افزوده : شیرجعفری، قاسم، ویراستار

شناسه افزوده : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : 1392 7/56م/BP98

رده بندی دیویی : 297/179

شماره کتابشناسی ملی : 3114009

ص: 1

اشاره

تفسیر روان

علی مشکینی

خطاط عثمان طه

ویراستار حسین استادولی

ص: 4

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ المص «1» كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي سَدِّكَ حَرْجٌ مِنْهُ لِنُذِرَ بِهِ وَذَكَرَى لِلْمُؤْمِنِينَ «2» اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ «3»

لغت و اعراب:

کتاب خبر مبتداء محذوف است یعنی هذا کتاب. صدر: سینه، و در لغت عرب صدر و قلب و نفس و روح و عقل مترادفند. حرج: ضيق و تنگی. لتنذر تعلیل انزل است. ذکرى مصدر است به معنای تذکیر به تقدیر «هو ذکرى» یا عطف است به محل لتنذر به تقدیر «للاذار و التذکیر». قلیلاً ما، «ما» حرف است و دلالت بر تأکید ماقبل و ابهام دارد. تذکرون اصلش «تذکرون» است.

ص: 11

تفسیر:

المص

الف، لام، میم، صاد، این حروف که به آنها حروف مقطعه گویند، به چند معنا است:

(1) رمزهایی میان الله و رسول اوست. (2) این کتاب مرکب از همین حروف است، ولی احدی را یارای آوردن نظیر آن نیست. (3) این کتاب دارای محکمت و این گونه تشابهات است.

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ

یعنی: این قرآن کتابی است که به سوی تو فرو فرستاده شده است. «این قرآن» اشاره است به مجموع الفاظ و سور قرآن شامل همه معانی مقصوده که از جانب خداوند انشا و تنظیم شده است. و اطلاق «مکتوب» بر آن در حال نزول این آیه، به لحاظ مکتوب بالفعل بودن آن در لوح محفوظ است در اقدم اوقات و پیش از حدوث خود زمان و به لحاظ استعداد کتابت، و مکتوب بالقوه بودن آن در صفحات کاغذ و غیره در آینده تاریخ، از زمان نزول آن تا انقراض نسل بشر. و مجهول آوردن «أنزل» دلالت بر عظمت امر و اخفای چگونگی انزال و پنهان داشتن افواج فرشتگان متصدی نزول آن دارد، چنان که در آیه 27 و 28 از سوره جن فرموده: «فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن مَّ بَيْن يَدَيْهِ وَمِمَّنْ خَلْفَهُ رَصَدًا * لِّيَعْلَمَ أَن قَدْ أبلغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ» که به طور سربسته اشاره به نزول وحی و مراقبت فرشتگان از آن دارد.

فَلَا يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ

یعنی: پس هرگز نباید در سینه تو از ناحیه آن تنگی ای باشد. ذکر فاء تفریع برای این است که پس از توجه به حقیقت این کتاب و فرستنده و کیفیت نزول آن، نباید ناراحتی و دلتنگی پیدا کنی و شک و تردیدی به دل راه دهی که مثلاً آیا ماهیت این کتاب و محتوای آن چیست؟ و چگونه بر تو وحی شده؟ و آیا می توانی همه آن را در سینه خود جای دهی؟ و یا مفاد آن را در خویش پیاده کنی؟ و آیا به چه وسیله آن را ابلاغ می کنی؟ و آیا پس از ابلاغ، قبیله ات و سپس طوایف عرب و پس از آن جامعه بشری آن را تکذیب می کنند یا می پذیرند و در عمل پیاده می کنند؟ زیرا آن کس که آن را در ملاً اعلی از علم ازلی خود به

لوح محفوظ فرود آورده و به عنوان برنامه زندگی جامع و محتوی همه سعادت های بشر به وسیله فرشتگان مقرب در قلب تو جای داده، و از پیش هم نزول و نفوذ آن را به همه انبیا خبر داده و در همه کتاب های آسمانی به تفصیل نگاشته، و حفظ و حراست و پیاده کردن کامل آن را در جوامع بشری بارها وعده داده و خود متکفل آن شده است، بی تردید به وعده خود با کمال قدرت عمل خواهد کرد.

لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ

یعنی: نزول این کتاب برای این است که جهانیان را به وسیله آن بیم دهی و برای گروندگان مایه تنبّه و تذکر باشد. پس «انذار» عام است برای مؤمن و کافر، زیرا معنای آن دعوت به پذیرش و بیم دادن از عواقب وخیم کفر است. و «تذکر» خاص مؤمنان است، زیرا معنای آن توجه و تنبّه و پذیرش و عمل است که کافر از آن بهره مند نیست.

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ

پس از خطاب پیامبر اسلام به این که این کتاب برای انذار و تذکر نازل شده، در خطاب به جامعه می فرماید: پیروی کنید از همه آنچه به سوی شما از جانب پروردگارتان فرود آمده، یعنی قرآن و شریعت و سایر علوم و معارف، و هرگز غیر او و به جای او از هیچ سرپرستی و دوستی پیروی نکنید. مراد، رؤسای باطل و ائمه کفر و سلاطین جور و علمای سوء و دوستان منحرف و گمراه کننده اند که همه راه هوا و هوس و شیطان را می پیمایند.

قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ

یعنی: بسیار اندک تذکر می یابید. خطاب تهدیدی و توبیخی است.

وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَبَاءَهَا بَأْسًا بَآتَا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ «4» فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ «5» فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ «6» فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ «7»

گم خبریه و برای تکثیر است یعنی: چه بسیار. قریه: مجتمع انسانی، و مسکن آنها از شهر و روستا. بأس: عذاب. بات زید فی المكان بیاتاً - از باب ضَرَبَ و مَنَعَ - شب در فلان جا به سر برد. بیاتاً حال است از قریه، به تقدیر «بائتین». قال زید اجوف یائی است از باب ضَرَبَ، یعنی در وسط روز خوابید. قائله: ظهر. دعوی مصدر است یعنی درخواست و استعانت. فَصَّ علیه - از باب نَصَرَ - بازگو کرد برای او.

تفسیر:

وَ كَمْ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ

یعنی: و چه بسیار از مجتمعات انسانی که ما آنها را هلاک نمودیم، پس عذاب ما بدان ها در حالی رسید که شب را در جایگاه خود می گذراندند و یا در وسط روز در خواب قیلوله بودند. یعنی سنت جاریه خدا درباره کفار و طاغیان و کسانی که غیر از خدا سرپرست و دوستانی اتخاذ کرده اند در طول تاریخ این بوده که پس از اتمام حجت و اصرار در دعوت، و انکار و اصرار بر مخالفت از سوی آنها، در موقع استراحت شب یا خواب نیمروز به عذابشان گرفتار نموده است.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

یعنی: پس درخواست و استعانت آنها هنگامی که عذاب ما بدان ها رسید جز این نبود که گفتند: حَقًّا که ما ستمکار بودیم. یعنی از شدت یأس و شرمندگی به جای دعا اعتراف و اقرار به ظلم می کردند. و مراد از کلام این است که نتیجه عدم اعتراف به گناه و ظلم در حال اختیار، این است که چون عذاب در رسد به ناچار اعتراف کنند و نتیجه ندهد. پس نیکوست که در حال اختیار چنین کنند تا نجات یابند.

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ

این آیه و سه آیه بعد در بیان حال قیامت است از نظر وقوع پرسش از مکلفان و پرسش از رسولان و بازگو شدن اعمال و تحقق سنجش.

معنای آیه: پس به یقین کسانی را که رسولان به سوی آنها آمده اند - یعنی مکلفان انس

و جنّ را - مورد سؤال و پرسش قرار می دهیم، و بی تردید رسولان را نیز مورد سؤال قرار خواهیم داد. یعنی پرسش مردم از این که آیا فرستادگانی از جانب خداوند آمدند و شما را به سوی توحید و دین و کتاب آسمانی و عمل به آنها دعوت کردند یا نه؟ و آیا شما در مقابل دعوت آنها چه پاسخ و عکس العملی نشان دادید؟ و پرسش رسولان از این که آیا دین و کتاب و معارف الهی را که از جانب خدا دریافت کردید به مردم ابلاغ نمودید یا نه؟ و آیا پاسخ و عکس العمل مردم در برابر دعوت شما چه بود؟

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ

یعنی: پس از آن پرسش ها و پاسخ ها، ما خود همه چیز را بر آنها از روی علم و دانش عمیق و بی خطا بازگو می کنیم. مراد این است که در آن موقف بسیار عظیم و بُهت آور و در مقدمه قضاوت عالیه میان انبیا و امت های آنان، همه اسرار و اعمال مکلفان و پذیرش و انکار آنان را در حضور فرشتگان و پیامبران و معصومان و اشهاد، برطبق علم ازلی خود و از روی صفحات لوح محفوظی که در آن جا نهاده شده، بر مردم و مرسلین بازگو خواهیم نمود به گونه ای که همه چیز بر همه کس همانند آفتاب روشن گردد.

وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ

یعنی: و هرگز ما غایب نبوده ایم. ما به خود آنان و بواطن و اسرار و ظواهر حالاتشان در دنیا تا آن روز علم حضوری داشته ایم و هیچ غیبتی در این مورد تصور ندارد.

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «8» وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ «9»

لغت و اعراب:

وَزْنَ الشَّيْءِ وَزْنًا - از باب ضَرْب - : سنجید آن را. وَزْنٌ مصدر است به معنای سنجش و به معنای موزون.

ص: 15

تفسیر:

وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ

یعنی: و سنجش در آن روز حق و ثابت است. عنوان سنجش اعم است از سنجش مراتب اشخاص و صفات و اخلاق و عقاید و اعمال آنان، و پاداش ها و کیفرهای اعمال آنها.

لکن ظاهر آیه این است که مراد سنجش اعمال است اعم از قلبی و بدنی. و مراد سنجش مادی نیست که به وسیله ترازو و پیمان و نحو آنها انجام می گیرد، بلکه سنجش معنوی و ارزش یابی است که به وسیله انظار اهل خبره حاصل می شود، مانند فرشتگان ماهر در اعمال مکلفان و یا معصومان بشر. و ملاک در این سنجش که سنگینی و سبکی را در پی دارد مصالح و مفاسد است. پس هر عملی که در دنیا دارای مصالح فردی و اجتماعی بسیار یا اندک بوده، یعنی واجب و مستحب در نظر شرع و پسندیده از نظر عقل بوده از دیدگاه اهل خبره آن روز سنگین خواهد بود، و هر عملی که دارای مفاسد فردی و اجتماعی یعنی حرام بوده، سبک محسوب می شود.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

یعنی: پس کسانی که عمل های وزن شده آنها سنگین باشد، یعنی از نظر خبرگان ماهر و متخصصین فن آن روز، وزین و پراج و از قبیل واجبات و مستحبات شرعی و محسنات عقلی و دارای مصالح فردی و اجتماعی باشد، پس آنها هستند که رستگارند.

وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ

یعنی: و کسانی که اعمال سنجیده شده آنها سبک باشد، یعنی از محرمات شرعی و عقلی و دارای مفاسد فردی و اجتماعی باشد؛ اطلاق عنوان «خفیف و سبک» بر عمل های حرام در موارد دیگر این کتاب کریم نیز آمده است، زیرا در مواردی نتیجه خفت را خسران نفس یا ورود در جهنم قرار داده است مانند آیه 103 مؤمنون و آیه 11 قارعه.

فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ

یعنی: پس آنها هستند که خود را به زیان داده اند. اطلاق کلمه «خسران» در این جا که

غالباً در موارد زیان تجاری استعمال می شود، بدین لحاظ است که وجود انسان و همه نیروهای ظاهری و باطنی به حکم سرمایه اوست که باید مصرف گردند و در مقابل آنها کمالات نفسانی و عمل های شایسته و در نتیجه سعادت آخرت به دست آید. پس هدر دادن آنها و حرمان از هدف مطلوب، خود زیان است چه رسد به آن که در مقابل آن شقاوت دنیا و عذاب آخرت کسب کند.

بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ

یعنی: و این خسران به واسطه آن است که آنها همواره در دنیا به آیات و نشانه های ما ستم می کردند. یعنی پیامبران و دین و شرایع ما را که همه آیات ماست انکار می کردند و تکذیب و توهین روا می داشتند.

باید دانست که بنابر عموم دو موصول *مَنْ تَقَلَّتْ* و *مَنْ خَفَّتْ* و شمول هر دو بر مؤمن و کافر، تنافی و تعارضی میان این مقام و آیه 105 سوره کهف دیده می شود *أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ* و *لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا* که در این آیه سنجش عمل را در روز قیامت مطلقاً از کافر نفی می کند. بنابراین ممکن است گفته شود که: آیات مورد بحث درباره مؤمنان است و تنها آنها هستند که اعمال باطنی و ظاهری آنها سنجیده می شود، حسناتشان سنگین و سیئاتشان سبک خواهد بود، اما درباره کفار، مطلقاً سنجش اعمال نیست، نه راجع به کفر و نفاق باطنی و نه راجع به گناهان عملی، به خاطر آن که وقتی حسناتشان به طور کلی حبط شود چیزی برای آنها باقی نمی ماند جز عقاید پلید باطنی و طغیان های عملی و تکلیفشان روشن می شود. از این رو در آیه کهف نتیجه حبط حسنات را نفی اقامه سنجش قرار می دهد.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ «10» وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ «11»

مَكَّنَهُ فِي الْبَيْتِ: او را در خانه جا داد، مَكَّنَهُ فِي الْعَمَلِ وَ مِنَ الْعَمَلِ: او را بر آن عمل مسلط کرد و توان داد. معایش: جمع معیشت یعنی وسایل زندگی. قَلِيلًا مَا، «ما» حرف است برای تأکید ما قبل خود. ابلیس: عَلم جنس است برای شیطان.

تفسیر:

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ

خطاب آیه به جامعه بشری است از آغاز آفرینش آنها تا پایان آن، هر چند این خطاب نسبت به موجودین زمان انشا، فعلی و نسبت به گذشتگان، انشائی و نسبت به آیندگان شائی است. و این خطاب برای بشر، امتنانی و به منظور تنبّه و توجه به نعم گوناگون است.

معنای آیه: و حقیقت این است که شما را در روی زمین سلطه و تمکّن و توان دادیم و برای شما در آن وسایل زندگی فراهم نمودیم. یعنی فکر و مغزی دادیم که بتوانید اسرار زمین و ودیعه های الهی را که در مواد اولیه آن، از آب و خاک و نبات و حیوان نهفته شده کشف کنید.

قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ

یعنی: بسیار کم سپاس می گزارید. این کلام در مقام اظهار تعجب و انشای تأسف در ترك وظیفه شرعی و عقلی است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ

خطاب در این آیه به طایفه بشری است به ملاک حادثه ای که برای برخی از آنها رخ داده و طبق عادت به همه نسبت داده شده و آن آفرینش خاص و بی سابقه و به نحو اعجاز جدّ اعلاّی بشر است. معنای آیه: به یقین شما را آفریدیم، سپس صورت بندی کردیم.

مراد از آفریدن در این جا تهیه مقدمات تشکّل و صورت بندی آنهاست. یعنی از مواد اولیه زمین و خمیره ای که بدین منظور از خاک و لجن گرفته شده، تمام اعضا و اندام های ریز و درشت شما را از استخوان های مختلف و گوشت و رگ ها و پوست و موهای بدن،

همه را ساختیم و آماده و مهیا نمودیم (مانند اجزای ساعتی که پراکنده باشد). و مراد از تصویر، ترکیب بندی و شکل دادن و به صورت انسان در آوردن و دمیدن روح است. و حاصل کلام این است که ما از مواد خام خاک و لجن، نخست یکایک اعضای شما را ساختیم، سپس همه را با هم صورت بندی کردیم و روح در آن دمیدیم و به صورت انسان زنده در آوردیم. و ظاهراً به مجرد حلول روح، نام «آدم» نیز به عنوان عَلم شخص بر آن نهاده شده است.

آدم (ع) مسجود ملائک

ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ

یعنی: پس از تمامیت خلقت و تصویر و دمیدن روح، به فرشتگان گفتیم، یعنی امر کردیم و دستور دادیم که بر آدم سجده کنید. محتمل است مراد، سجده به اصطلاح شرعی باشد که با گذاشتن پیشانی بر زمین به عنوان احترام تحقق می یابد و این غایت خضوع از شخص است.

یعنی گفتیم در برابر آدم همگی به سجده افتید و پیشانی بر زمین بسایید. و این نوع احترام هرچند در شرع اسلام مخصوص خداوند است و در برابر غیر او حرام است، لکن در آن جا استثناء تجویز شده، چنان که در مورد برادران یوسف در مقابل وی نیز در آستانه ورود به مصر تجویز شد.

و محتمل است مراد، سجده لغوی و خضوع در مقابل آدم و همه نسل آینده او تا انقراض جهان باشد. و خضوع خاص در مقابل فرد موجود مقدمه است، و غرض این که جمع فرشتگان موظف شدند تا انقراض دنیا همه شئون مادی و معنوی زندگی آنها را متکفل شوند و خاصه خدمت کنند. و طبق طبقه بندی اصناف فرشتگان و انواع کار، همه امور آنها از حفظ جان ها، ایصال ارزاق، هدایت تکوینی در امور مادی، ابلاغ رسالت های الهی، تعلیم و الهام احکام، محاسبه خطورات قلبی و عقاید و باورهای درونی، حفظ و نوشتن اعمال از حسنات و سیئات، و بیشتر و بالاتر و مهم تر از اینها تکفل امورشان در عالم برزخ و ماورای آن، همه را برعهده گیرند.

فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ

یعنی: پس از صدور فرمان سجده، همه فرشتگان بدون استثنا به سجده افتادند مگر ابلیس پدر بزرگ و جدّ اعلاّی ابلیس ها و شیطان ها که او از سجده کنندگان نبود.

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ «12»

لغت و اعراب:

أَلَّا تَسْجُدَ، «لا» زائده است و «مِنْ» مقدر، و تقدیر کلام «ما منعك من أن تسجد». و اولی این است که منع به معنای حمل باشد به تقدیر «ما حملك علی أن لا تسجد».

تفسیر:

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

یعنی: خدا به او فرمود: چه چیز تو را مانع شد از این که سجده کنی؟ یا هنگامی که من تو را فرمان دادم چه چیزی وادارت کرد بر این که سجده نکنی؟ ابلیس گفت: من از او بهترم؛ زیرا مرا از آتش آفریدی و او را از گِل آفریدی.

این سخن شیطان به شکل برهان، و برخی از مقدماتش پنهان است. و غرضش این است که پس از مقدماتی، بهتری و رجحان خود بر آدم را ثابت کند و نتیجه بگیرد که دستور سجده من بر او مخالف عقل است.

مقدمه اول: من از آتشم، او از گِل و خاك.

مقدمه دوم: آتش بهتر از گِل است.

مقدمه سوم: تولید شده از بهتر، بهتر از تولید شده از پست است.

نتیجه: پس من از آدم بهترم.

نتیجه: امر من به سجده او خلاف عقل است.

مفسران گفته اند که: مقدمه اول صحیح است، زیرا خدا فرموده: خَلَقَ

الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ * وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ [الرحمن، 14 و 15]. ولی مقدمهٔ دوم باطل است، زیرا آتش بذاته مخرب و مهلك است و خاک و گل منبع همهٔ برکات. فرض کنید گروهی از انسان‌ها در محیطی امرشان دایر است میان تملک و سکونت و ارتزاق از یک فرسنگ مربع زمین از طلا و میان همان مقدار از خاک، با کدام یک می‌توانند حیات خود را ادامه دهند؟ و هم چنین مقدمهٔ سوم باطل است، زیرا کلیت آن کبری مسلم نیست و خدا فرموده: يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ [روم، 19].

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ «13» قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ «14» قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ «15»

لغت و اعراب:

هَبِطَ زَيْدٌ - از باب صَرَبَ وَ نَصَرَ -: فرود آمد و یا به قهر و جبر فرود آمد. منها یعنی از آسمان یا از جنت یا از منزلت و مرتبت. صَغَرَ زَيْدٌ - از باب عَلِمَ وَ شَرُفَ -: ذلیل و خوار شد.

أنظره: مهلت داد او را.

تفسیر:

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا

یعنی: خدا فرمود: از آسمان یا از این بهشت یا از اجتماع فرشتگان و ارواح مجرد، بخواهی یا نخواهی فرود آی، و یا از این مقام و منزلت تنزل کن. امر «فاهبط» به مجرد انشا، فعلیت یافت و در چشم همه سقوط کرد.

فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا

یعنی: پس تو را نرسد که در این محل تکبر ورزی. عقل و خرد که حاکم مطلق آن روز

ص: 21

بود چنین امری را روا نمی بیند، بلکه جداً قبیح می داند، زیرا تکبیر مخلوق جهول در مقابل خالق علیم توأم با مخالفت فرمان عامّ مؤکّد، و استدلال غلط و باطل، در ملاّ اعلی و حضور ارواح انبیا و صالحان و نزد فرشتگان مقرب، و بالأخره تخطئه خداوند در فرمان صادره، بسیار ناپسند و نارواست.

فَاخْرُجْ اِنَّكَ مِنَ الصّٰغِرِيْنَ

یعنی: پس بیرون رو، زیرا تو از خوارها و ذلیل ها هستی. مراد از «اُخْرَج» انشای خروج از آسمان است که باید به وسیله فرشتگان عملی گردد، و با فاصله اندکی عملی شد.

قَالَ اَنْظِرْنِيْ اِلٰى يَوْمٍ يُبْعَثُوْنَ

یعنی: ابلیس گفت: خدایا، مرا تا روزی که آنها برانگیخته می شوند مهلت ده. یعنی پس از سکونت آدم و اولاد او در زمین و انقراض نسل و مرگ همه و سپس برانگیخته شدنشان برای قیامت، مرا مهلت زندگی ده و کسی را از اولاد من نیز نماند.

و باید دانست که روز بعث انسان ها روز دمیده شدن بار دوم صور است پس از آن که در نفخه اول، همه زنده ها از انسان ها و فرشتگان و اجنه مرده باشند و تنها ارواحی زنده باشند که يك بار مرگ را چشیده و ساکن برزخ شده اند. و فاصله میان نفخه مرگ و نفخه بعث را که مدت مدیدی است جز خداوند نمی داند. و لازم درخواست حیات تا روز بعث این است که در آن فاصله در عالم برزخ با ارواح انسان ها زنده باشد. و شاید طمعش آن بوده که آنها را نیز اغوا نماید.

قَالَ اِنَّكَ مِنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ

یعنی: خدا فرمود: تو حتماً از مهلت داده شدگانی. این آیه نسبت به تعیین آخر زمان مهلت، خالی از ابهام و تشابه نیست، لکن ظاهر آیه 37 سوره حجر و آیه 81 سوره ص قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ، اِلٰى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ این است که درخواست مهلت تا روز بعث پذیرفته نشده، بلکه تا وقت معین است که ظاهراً نفخه اول صور و مرگ انسان ها و بطلان تکلیف است. و بنابراین، اجمال این آیه با ظهور آیه حجر و ص رفع می شود.

قَالَ فِيمَا أَعُوذُ بِتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ «16» ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ «17» قَالَ أَخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ «18» يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ «19»

لغت و اعراب:

اغواء: گمراه کردن. صراط جنس است و افاده عموم می کند. شمائل: جمع شَمَال یعنی شمال. دَامَهُ - از باب مَنَعَ - تحقیر کرد و راند و خوار نمود او را. دَحَرَهُ - از باب مَنَعَ - طرد کرد و دور نمود او را. لَمَنْ تَبِعَكَ، «لام» برای قسم، «مَنْ» موصوله متضمن معنای شرطیت است و لَأَمْلَأَنَّ جواب شرط است. فکلا من حیث به تقدیر «فکلا ما شئتما من أى مکان شئتما» است.

تفسیر:

قَالَ فِيمَا أَعُوذُ بِتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ

یعنی: ابلیس گفت: بدین سبب که مرا اغوا کردی، یعنی به ضلالت و بیراهه افکندی و از راه فرشتگان دور کردی، بی تردید من نیز برای اضلال آنها بر سر راه مستقیم تو در کمین آنها خواهم نشست. مراد از «صراط مستقیم خدا» راه های معنوی دین است از عقاید و باورها و اخلاق و اعمال صالحه، زیرا هر یک از عقیده حق و خُلق نیکو و عمل صالح راهی است که انسان را به خدا می رساند. و مراد از نشستن بر سر آن راه ها، کوشش در بازداشتن یا منحرف کردن از آن است.

ثُمَّ لَا تَبِيتُهُمْ مِّنْ مَّ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ

این کلام، توضیح نشستن بر سر راه است. یعنی: سپس از پیش رو و پشت سر و از جانب راست و چپشان به آنها حمله ور خواهیم شد. ذکر چهار جهت کنایه است از این که از هر راهی بتواند حمله می کند. و برخی گفته اند: هر يك از اطراف، معنای خاص دارد. مراد از «پیش رو» مطامع و آرزوهای جاه و مال در آینده است که از راه تطمیع به آنها انسان را به گناه می اندازد. و مراد از «پشت سر» اولاد و احفادی است که انسان پشت سر می گذارد و از حلال و حرام برای آنها پیش بینی زندگی می کند. و مراد از «دست راست» کارهای نیک و سعادت آفرین است که او را در آنها به افراط و تفریط می کشانند. و مراد از «دست چپ» هواها و هوس ها و عیش های حرام در زندگی است که انسان در آنها غور می کند.

وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ

یعنی: و بیشترین آنها را سپاسگزار نخواهی یافت. مراد از ضمیر جمع «هم» همه افراد بشر و اولاد آدم است، از نخستین فرد ساکنان دنیا تا آخرین آنها. و مراد از عنوان «شاکر» اگر مطیعان آنها باشند که از خداوند تعالی در اصول و فروع شریعت در هر عصر و زمانی اطاعت کرده اند یعنی معصومان و عدول ملت ها، پس بی تردید آنها در اقلیت و مقابلشان در اکثریت اند و سخن شیطان درست است. بلکه اگر مراد مؤمنان هر عصر در مقابل کفار باشند باز کفار در اکثریت اند و ادعای شیطان درست است، چنان که آیه و لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ [سبأ، 20] نیز شاهد آن است. و این آیه مطابق است با آیه و لِأَعْوِيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ [حجر، 40].

ولکن ظاهراً این آیات ناظر است به حال بشر از بدو خلقت تا زمان نزول این آیات، و یا تا زمان ظهور مهدی موعود و مصلح کلّ جهان علیه السلام نه تا آخر دنیا و قیام رستاخیز به گونه ای که در قیامت نیز کفار در اکثریت قاطع باشند، و نتیجتاً هدف خدا از خلقت بشر در يك نسبت اندکی از آنها عملی گردد، بلکه در روایات آمده که همه بشرها در روز قیامت صد و بیست صف را تشکیل می دهند که هشتاد صف آنها امت پیامبر اسلام و بقیه همه اهل مذاهب دیگر و بدون مذهب ها هستند. و حلّ مسأله این است که پس از ظهور مهدی موعود علیه السلام به تدریج مسلمین زیاد می شوند و نسبت فوق منقلب و منعکس می گردد و کفار

در اقلیت قرار می گیرند.

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: خدا فرمود: از بهشت یا آسمان یا از اجتماع شریف و مقدس فرشتگان و ساکنان ملاً اعلی با حالت ذلت و خواری و رانده شده بیرون شو. سوگند باد که کسانی از آنها یعنی از اولاد آدم که از تو پیروی کنند به یقین دوزخ را از همه شما پر خواهم کرد.

و يَادُمْ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ

یعنی: خدا خطاب به آدم فرمود: ای آدم، تو و همسرت در این بهشت سکونت گزینید.

مراد از همسر او جفت او حواست، لکن در این کتاب کریم اشاره ای به وقت آفرینش او و کیفیت آن نشده است و در این جا هر دو نفر مورد خطاب قرار گرفته اند. و می توان گفت:

همان زمانی که گل آدم تهیی می شد و مراحل ترگب و تشگل و دمیده شدن روح را می پیمود، از همان گل و به همان طرز گل حوا را نیز سرشتند و بلکه علاوه بر آن دو نفر، پسرانی به عدد آنچه دختر برای آدم و حوا در دنیا پیش بینی شده، و دخترانی به شمار آنچه پسر برای آنها پیش بینی شده بود از گل ساختند و همه در آن محیط به نحو اعجاز و تشگل از گل و سپس نفخ روح از جانب خداوند پدید آمدند و همه به نحو ابداع در فطرت و ابتکار در آفرینش به نحو احسن تقویم بودند. ولی آدم و حوا مورد تکلیف و خطاب و امر و نهی ارشادی شدند و سپس محکوم به تبعید از آن محیط گشتند، و پدیده های نوین همانندشان یعنی آن پسران و دختران که در واقع دامادها و عروس های آینده آنها بودند در آن جا ماندند تا آن گاه که آدم و حوا به زمین هبوط کردند و توالد و تناسل رخ داد. و چون پسرانشان را موقع ازدواج رسید آن دختران بهشتی هبوط نمودند، و چون دخترانشان را موقع ازدواج رسید آن پسران بهشتی فرود آمدند و بدین طریق نسل دوم آدم و حوا از يك سو بدانها پیوست و نسبت يك طرفه محقق شد.

و مراد از بهشتی که در آیه بدان اشاره شده محتمل است بهشت اصلی و ابدی باشد که محلش خارج از حیطة کره زمین و مقرّ دائمی بهشتیان پس از پایان روز قیامت است. و خروج آدم و حوا از آن استثنایی است وگرنه ورود در آن جا را خروج نباشد. و یا آن که منع از خروج، مخصوص واردین از خارج پس از پایان یافتن زمان تکلیف است.

و محتمل است بهشت عالم برزخ باشد که محلّش در همین کره زمین است و ساکنانش ارواحی در قالب های مثالی اند و در زندگی از انسان ها جدایند و برخوردی با هم ندارند هر چند در جوار هم یا مخلوط بهم اند، بنابر اینکه این بهشت در آن زمان مخلوق بوده هر چند ساکن نداشته، زیرا آن جا محلّ ارواح پس از مرگ است.

و نیز ممکن است مراد از آن بهشت باغی باشد در روی کره زمین بسیار وسیع و واجد انواع درختان و نهرهای جاری و هوایی مطبوع و فضایی سرسبز و وسایلی مجهّز برای زندگی مادی که به دست فرشتگان بدین منظور ساخته شده بود. و ارجح اقوال این است که بهشت برزخی بوده است.

فَكَلا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمْ وَ لا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ

یعنی: پس از سکونت در آن، از هر جای آن باغ هر چه را بخواهید متصرف شوید و از آن برخوردار گردید، ولكن هیچ يك نزدیک این درخت نروید. گفته شده: مراد خوشه گندم به شکل درخت بوده یا درخت تالک یا زیتون یا درخت مخصوصی شبیه درختان دنیا که خوردن میوه آن خورنده را نیازمند تخلّی می کرده. و این نهی در حقیقت، متعلّق به خوردن میوه درخت است که برای شدت امر، متعلّق به قرب آن شده. و امر کُلا برای اباحه و نهی لا تقربا برای ارشاد به فساد یعنی فساد نزدیک شدن به آن و صلاح دوری از آن است.

فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ

یعنی: پس، از ستمکاران خواهید بود. نتیجه نزدیک شدن و خوردن این است که ظلم به نفس می کنید. و طبعاً مراد از ظلم، گرفتار شدن به فساد ارتکاب است. و توضیح آیه در آیه 35 بقره است.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ «20» وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ «21»

وَسُوَسَ الشَّيْطَانِ لَهُ وَإِلَيْهِ - از باب رباعی - : مطلب شرّ و فاسد به او القا کرد. وُورِيَعَنهُ الشَّيْءُ: پنهان داشته شد از او. سوأة عورت و هر چیزی که آشکار شدنش زشت و خجالت آور است. قَاسَمَهُمَا، مفاعله غالباً برای سعی در آنها و ایصال فعل است مثل «کاتبت زیداً» یعنی سعی در رساندن مکتوب کردم. و گاهی برای عمل بین الاثنین است.

تفسیر:

فَوَسُوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا

یعنی: پس از اسکان آدم و حوّا در بهشت معهود، شیطان که همان ابلیس است به سوی آنها راه یافت و به آنها وسوسه نمود و سخنانی باطل و فسادانگیز به صورت حق و فریبنده به آنان القا کرد و هدفش این بود که از مواضع قبیح و شرم آور و لازم الستر آنها آنچه از نظرشان پنهان بود بر آنها آشکار سازد.

وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ

یعنی: به آنها گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر از این جهت که مبادا شما دوتا فرشته شوید، یا از ساکنان دائم این مکان گردید.

معلوم می شود دو مطلب در نظر آنها مهم بوده، یکی انقلاب انسان به فرشته، و دیگری خلود و جاودانگی در آن محل. و شیطان که شروع به اغوا و وعده اضلال بشر کرده بود این دو امر را به آنها وعده داد.

وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ

یعنی: شیطان برای آن دو نفر سوگند سخت و محکمی خورد که بی تردید من از ناصحان و خیرخواهان شمایم. ممکن است مقتضای کلمه «مقاسمه» این باشد که آنها نیز در مقابل ابلیس سوگند به قبول خوردند و یا آن که ابتدا آنها شیطان را قسم دادند که خائنی یا ناصح؟ و شیطان هم قسم خورد که من ناصحم.

فَدَلَّهُمَا بِعُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِمَا يَخْصِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةَ وَأَقَلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (22)

لغت و اعراب:

دَلَّى الشَّيْءَ نَاقِصٌ وَاوَى اسْتِ يَعْنِي پَايِن آوَرْد آن رَا. طَفِقَ فِي الْعَمَلِ - از بَابِ عِلْمٍ وَضَرَبَ -: شُرُوعٌ كَرَد در آن. خَصَفَ الشَّيْءَ عَلَيَّ الشَّيْءِ - از بَابِ ضَرْبٍ -: چَسْبَانِيْد چِيْزِي رَا بَر وِي چِيْزِي.

تفسير:

فَدَلَّهُمَا بِعُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا

يعني: شيطان آن دو نفر را به فریب و نیرنگی از مقام و مرتبتشان پایین آورد، پس چون از آن درخت یعنی از میوه آن چشیدند زشتی ها و قبایح جسمشان بر آنها آشکار شد.

مراد این است که سقوط از رتبه و مقام به مجرد پذیرش پیشنهاد شیطان و تسلیم در مقابل او و تصمیم بر خوردن پیش از چشیدن تحقق یافت، و ظهور عیوب به سبب چشیدن انجام گرفت. و مراد از آشکار شدن سواه این است که پس از آفرینش، لباس بر تن آنها کرده بودند و آنها متوجه نام اسافل اعضا و فعل و انفعالات آنها از تخلی و غیره نبودند، زیرا در آن جا نیازی به تخلی نداشتند. و چون از میوه درخت خوردند لباس ها از تن آنها فرو ریخت و خود را لخت و عور دیدند و غریزه حیا و شرم که در طبع انسانیشان بود بروز کرد و سخت ناراحت شدند، علاوه بر آن که ظاهراً عقد زوجیت هم میان آنها هنوز خوانده نشده بود، از این رو از یکدیگر نیز سخت شرمند شدند.

وَ طَفِقَا يَخْصِمَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ

يعني: پس هر دو از شدت ناراحتی شروع کردند به از برگ درختان بهشتی که گفته

ص: 28

می شود درخت انجیر بوده بر عورت و بدن خود چسباندن، تا بدین وسیله نیمه پایین تن خویش را بپوشانند.

توبه آدم و حوا

وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنِ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقَلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ

یعنی: و در آن حال پروردگارش آن دو را ندا در داد به ندایی تند و اعتراض آمیز و به عنوان استفهام توییخی - که حداقل آن دلالت بر صدور ترك اولی از آدم است - که: آیا من شما را از آن درخت یعنی از نزدیک شدن به آن، چه رسد به خوردن میوه آن نهی نکردم؟! و آیا به شما نگفتم که بی تردید شیطان دشمن آشکار شماست!؟

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ «23» قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ «24» قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ «25»

لغت و اعراب:

بعضكم لبعض عدو حال مقدره است از فاعل اهبطوا. مستقر مصدر میمی و اسم زمان و مکان است. متاع مصدر است به معنای انتفاع، و هر عینی که قابل استفاده باشد.

تفسیر:

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

یعنی: آدم و حوا هر دو گفتند: پروردگارا، ما بر خوشتن ستم کردیم. یعنی علاوه بر مخالفت فرمان تو هر چند غیر ایجابی بود، خود و نسل های بعدی خود را تا انقراض جهان از مصالحی بی حد و حصر محروم نمودیم، زیرا اگر چنین پیش آمدی رخ نمی داد ما و نسل های آینده ما در همین بهشت تولد یافته، ادامه حیات می دادیم و مشمول خطاب کلاً منها رغداً حیث شئتما [بقره، 35] بودیم و گرفتار محیط کذایی دنیا نمی شدیم. و اگر ما را

ص: 29

بخشی و بر ما ترحم نکنی قطعاً از زیانکاران خواهیم بود.

قَالَ اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ

یعنی: خدا فرمود: پایین بروید. مخاطب، آدم و حوا هستند با شیطان که دشمن نزدیک و هم جوار آنها بود. و مراد فرود آمدن همه از مقام و مرتبت خویش است، آدم و حوا به خاطر ترك اولی، و شیطان به جهت تکبر و مخالفت امر مولوی مؤکد و کفر و ارتداد، و مجادله با خداوند، و رد صریح فرمان او. و این هبوط، توأم با خروج از ملا اعلی و بهشت و سرازیر شدن به سوی کره زمین بود.

جمله بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ حال مقدره از فاعل «اهبطوا» است نظیر فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ [زمر، 73] یعنی هبوط کنید به زمین در حالی که همیشه در آن جا برخی از شما با برخی دیگر دشمن خواهد بود. یعنی شیطان و ذراری او با اولاد آدم در همه زمان ها عداوت عمیق ریشه دار غیرقابل زوال دارند. و اما عداوت اولاد آدم با یکدیگر اندک یعنی برخی با برخی در بعضی از حالات و به نحو عرضی و قابل زوال خواهد بود.

وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ

یعنی: و برای شما، که آدم و حوا و اولاد آنها و شیطان و ذراری وی می باشید، در روی زمین بقا و استقرار و برخورداری تا زمانی معین است. مراد از برخورداری اولاد آدم انتفاع آنها از همه کره زمین است از سطح و داخل و عمق و هوا و فضای خارج تا آن جا که بتوانند. و مراد از انتفاع شیاطین اضلال انسان ها و سوق دادن آنها به سوی کفر و شرک و فساد است به منظور تحقق بخشیدن به قسمی که در آغاز خورده بودند. و مراد از زمان معین، پایان عمر هر دو طایفه است که با نفخه اول صور حاصل می شود. در آن نفخه، بقیه افراد انسان می میرند و همه افراد شیطان ها که از بدو خلقتشان تا آن زمان نمرده و اجتماع کرده اند به یکبار می میرند.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ

یعنی: باز خداوند خطاب به آنها و ذریه و اولاد آینده آنها فرمود: همگی در آن زندگی می کنید و همه در آن می میرید و همه از آن بیرون آورده می شوید. آغاز حیات و زندگی همه روز فرود آمدن در زمین است که تاریخ ندارد و آن روز تاریخی نبود. و موت همه و

پایان زندگی‌شان هنگام بار اول دمیده شدن صور است. و تاریخ خروج و بیرون شدنشان از زمین روز قیامت و برانگیخته شدن ارواح است که با نفخهٔ دوم تحقق می‌یابد، و فاصلهٔ میان دو نفخه را جز خداوند کسی نمی‌داند.

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿26﴾ يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿27﴾

لغت و اعراب:

واره: پوشانید او را. ریش: لباس فاخر. لباس التقوی مبتدا و جملهٔ ذلک خیر خبر آن است. ذلک من آیات الله اشاره به مطلق لباس است. فتنه و افتتان: گمراه کردن و در عذاب افکندن.

تفسیر:

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا

یعنی: ای فرزندان آدم، حقیقت این است که بر شما لباسی فرو فرستادیم که بدی‌ها و عورت و عیوب شما را می‌پوشاند و نیز لباس زینت نازل کردیم.

قسم اول، مطلق لباس است که لباس عادی و لباس کار است و فایده‌اش پوشاندن ظاهر بدن و حفظ از آسیب است. و قسم دوم علاوه بر ستر، عنوان زینت و جمال و آبهت و آثار دیگری بر حسب اقتضای محیط و زمان دارد. و مراد از «انزال لباس» ایجاد مواد اولیه

ص: 31

آن در زمین است که صالح برای تهیه آن باشد مانند موها و پوست حیوانات، و نباتات و مواد دیگری برحسب اقتضای زمان و تمدن و تعالی در فکر و زندگی بشر. و ممکن است مراد از «آنزلنا» این باشد که دستور تهیه لباسان را بر فرشتگان زمینی و خود شما صادر و نازل کردیم.

وَ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ

یعنی: و لباس پرهیزگاری بهتر است. مراد این است که آن دو قسم، لباس تن و جسد بود و لباس تقوا لباس جان و روح است، پس بهتر است، زیرا جان از تن بالاتر و والاتر و حفظ آن از حفظ تن لازم تر و مهم تر است. و حقیقت این لباس و تار و پودش که از قبیل تشبیه معقول به محسوس است عبارت است از ایمان به حق و انجام واجبات و ترك محرّمات. و از آثار و منافعش حفظ روح و جان از عیوب معنوی و وسوس شیطانی و صدمات کفر و شرك و گناهان، و مصون داشتن مؤمن از خجالت و رسوایی در مرأی و منظر فرشتگان در دنیا و مقابل دید همه ناظران در آخرت است.

ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

یعنی: بخشیدن انواع لباس به بشر از نشانه های قدرت و حکمت و رحمت خداوند است. این آیات را دادیم شاید مردم متذکر شوند.

هشدار به بنی آدم از خطر شیطان

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا

یعنی: ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبید و گمراه نسازد، همان گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد در حالی که از تن آنها لباسشان را می کند تا عورت و قبايحشان را به آنها نشان دهد.

نسبت دادن سه فعل به شیطان (بیرون کردن از بهشت، کندن لباس، نشان دادن قبايح) نسبت تسبیبی است، بدین معنا که شیطان آنها را در خوردن شجره فریب داد تا سبب آن امور شد. و غرض این است که مبادا شما را هم در دنیا به وسیله فریب و افکندن در گناهان اصولی و فروعی از بهشت سعادت و کمالات انسانی و مقامات متقین و صالحان بیرون کند و در جهنم شقاوت افکند.

إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ

یعنی: حقیقت این است که او و اولاد و ذراری و یا سپاهیان او شما را از جایگاهی می بینند که شما آنها را نمی بینید. یعنی آنها از این طریق که اجرام لطیفه غیر مرئی هستند و نیروی دیدن اجسام و ارواح هر دورا دارند شما را می بینند، ولی شما که اجرام مادی هستید و نیروی بینایی تان توان دیدن غیر اجسام را ندارد آنها را نمی بینید.

إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: به یقین ما شیطان ها و ابالسه را سرپرستان و دوستان و یاوران کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند. نسبت این فعل به خدا به لحاظ این است که خدا آنها را پس از انکار و عناد به حال خودشان رها کرده تا در نتیجه زیر سرپرستی شیطان ها درآمده اند و شیطان ها دوست و یاور آنها شده اند.

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «28» قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ «29» فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ «30»

لغت و اعراب:

فاحشه و فحشاء: کار بسیار زشت. قسط: عدل و جور (از اضداد است). مسجد مصدر میمی و اسم زمان و اسم مکان است. فریقاً هدی «فریقاً» مفعول مقدم بر فعل است، و فریقاً

حَقٌّ به تقدیر «و أضلُّ فریقاً»، و هر دو جمله حال است از فاعلِ تَعُودُونَ.

تفسیر:

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آيَاتِنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا

کلام در تتمه حالات اولیای شیطان هاست.

یعنی: و چون کار بسیار زشتی را انجام دهند می گویند: ما پدرانمان را بر این عمل یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است.

مراد از کار بسیار زشت، کارهای پلید کفرآور آنهاست مانند سجود در مقابل بت ها، اعتقاد به مقرّبت و شفاعت بتان، تحریم محلّلات الهی، اعتقاد به این که فرشتگان دختران خدایند و چرخیدن به دور کعبه معظّمه لخت و عریان به نام طواف چنان که در زمان جاهلیت مرسوم بوده و می گفتند: باید انسان دور خانه خدای خویش بدان حال بچرخد که از مادر متولد شده نه با لباس هایی که در آن گناه کرده است. و گاهی هم ساتری می ساختند که تنها عورت را می پوشانید. و این سنت سیئه ادامه داشت تا آن گاه که امام علی بن ابی طالب علیه السلام سوره براءت را بر آنها قرائت نمود. و دو عذری که برای کارشان آورده اند یکی تقلید از آباء گذشته است که بارها جواب گفته شده، و عذر دوم هم در این جا تکذیب شده است.

خدا هرگز فرمان به گناه نمی دهد

قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: به آنها بگو: مسلماً خداوند به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا به خداوند آنچه را که بدان علم ندارید نسبت می دهید؟ یعنی این گفتار بهتان است و هیچ دلیلی بر آن از کتاب های آسمانی و سخنان پیامبران و حکم عقل نیست.

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ

پس از آن که خدا در آیه قبل امر به کار زشت و فحشا را مطلقاً از خود نفی کرد، در این کلام آنچه را که مناسب است بدان دستور دهد بیان نمود.

یعنی: بگو: پروردگار من به قسط فرمان داده است. یعنی جامعه بشری را دستور داده که در هر مقام و موردی جانب عدل و قسط را بگیرند، مثلاً در مرحله اعتقاد توحید را

بپذیرند نه شرك را، و در مقام اخلاق تواضع را انتخاب کنند نه تكبر را، و در موارد سایر اعمال، عدالت را پیشه کنند نه ظلم و ستم را.

وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ

یعنی: و پروردگارم فرمان داده که در وقت هر سجده روی خود را به سوی خدا کنید، یعنی نماز بخوانید. مراد از وقت سجده اوقات نمازهاست خواه وقت معین آن مانند طلوع فجر و سرِ ظهر و غروب آفتاب، و یا وقت کلی مانند ساعت تمام شدن طواف و زمان حدوث کسوف و خسوف و زلزله و نحو آنها و پس از تمام شدن تکفین میت و سایر اوقات نمازهای واجب و مستحب.

وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

یعنی: و بخوانید او را در حالی که دین را برای او خالص کرده باشید: به این که تنها دین او را پذیرفته باشید، یا ایمانتان را از شوب کفر و شرك و نفاق، خالص و ناب کرده باشید و یا عملاً تنها از او اطاعت نموده باشید.

كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ

این چند جمله به عنوان تعلیل و تهدید برای جمله پیشین است.

یعنی: او امر او را اطاعت نمایید، زیرا همان گونه که خداوند شما را در آغاز پدید آورد به عالم آخرت باز می گردید در حالی که گروهی را هدایت کرده و گروهی هم گمراهی برایشان ثابت شده است.

مفاد این کلام، تشبیه حال مرگ و بازگشت از دنیا به آخرت، به حال تولد و ورود از شکم مادر به دنیا است. و وجه شباهت این است که همان طور که متولدان و نوزادان دو طایفه اند: سعدای متّصف به هدایت، و اشقیای متّصف به ضلالت، مردگان و راهیان عالم برزخ نیز منقسم اند به سعدا و اشقیا، با این تفاوت که اتصاف موالید به سعادت و شقاوت، اتصاف شأنی و اقتضایی است و اتصاف میرندگان و راحلین به عالم آخرت، اتصاف حقیقی و فعلی. و معنای اقتضایی این است که صفت ایمان و کفر و سعادت و شقاوت در وجود آنها به نحو غریزه و ارتکاز

و استعداد است که پس از بلوغ و رشد فکری و عقلی فعلیت می یابد و آن که فطرتش هدایت است مؤمن و صالح، و آن که طبعش ضلالت است کافر و طالح می گردد.

و در این جا توهم می شود که این مطلب، مستلزم جبر است و جبر در ایمان و کفر و همه اعمال مکلفان باطل است، زیرا بنا بر این مبنا ایمان و کفر به اقتضای غریزه و فطرت است و چون غریزه و فطرت خدادادی است نه به اختیار انسان، پس ایمان و کفر هم همین طور است.

و جواب آن است که وجود مقتضای ایمان و کفر در خمیره انسان به نحو علیت و اقتضای تام نیست که او را جبراً به سوی خیر و شر سوق دهد، بلکه به نحو اقتضای ضعیف است و وجود عقل و درک و اراده در مکلف، حاکم بر همه استعدادهای اوست و انسان عاقل طبق ادراک و تشخیص مصالح و مفاسد می تواند خلاف آنچه را که طبع و غریزه او اقتضا می کند اراده و انتخاب نماید، و خلاف آنچه را که نمی خواهد و از آن منزجر است بر خود تحمیل کند.

و حاصل معنای آیه در این خطاب الهی به نوع انسانی که در همه افعال خود مختار است این است که همان گونه که خداوند، هنگام ورود به دنیا برخی از شما را با غریزه صلاح و خمیره میل به هدایت آورده و برخی را با غریزه فساد و خمیره میل به ضلالت، شما خود به اراده و اختیار خود در حال رفتن، برخی در حال هدایت و سعادت و برخی در حال ضلالت و شقاوت خواهید رفت.

إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ

این جمله به منزله تعلیل ثبوت گمراهی برای فریق دوم است.

یعنی: ضلالت آنها به خاطر این است که آنها شیطان ها را، یعنی خصوص طایفه ابلیس را و یا طغیان گران و متمردان بشر را از قبیل سلاطین جور و علمای سوء و مترفین اهل دنیا را به غیر خداوند و به جای او برای خود سرپرست و یاور و دوست اتخاذ کردند و در عین حال گمان می کنند که هدایت یافته اند. یعنی به ظن و گمان چنین راهی را اتخاذ نموده اند نه با حجت و برهان.

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ «31» قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ
وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «32»

لغت و اعراب:

كُلُوا و اشربوا به تقدیر «من الطَّيِّبَاتِ» یا «من كلِّ ما هو صالح للأكل والشرب» است. سَرْف و اسراف: تجاوز از حد در هر کاری، اسرف
المال: در تصرف مال از حد تجاوز نمود. زین:

حسن و کمال و رفع عیب مقابل «شین» یعنی عیب و بدی. فی الحیاة الدنیا متعلق است به آمنوا. خالصة حال است از ضمیر هی. یوم
القیامة متعلق است به متعلق «للذین» یعنی ثابتة یا کائنة.

تفسیر:

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ

یعنی: ای فرزندان آدم، زینت خود را در نزد هر مسجدی بگیرید. محتمل است مراد از مسجد، معنای اصطلاحی معروف آن باشد. یعنی
وقت دخول هر مسجدی زینت متناسب خانه خدا را اتخاذ کنید از قبیل ورود در حال طهارت از حدث و به نیت نماز و عبادت، و سبقت
در حضور معابد و برای تجهیز وسایل روشنایی و سرما و گرمای آن، و پوشیدن لباس فاخر و استعمال عطر و غیره.

و محتمل است مراد از مسجد معنای مصدری آن و کنایه از نماز باشد. یعنی ای فرزندان آدم، در وقت نماز و انجام آن، علاوه بر لحاظ
شرایط و رفع موانع، زینت و آرایش

ص: 37

خود را به تناسب این عمل عظیم و درخور قیام در برابر حق، از قبیل لباس های نیکو و پاکیزه، و انتخاب مکان شریف و مقدس، و اقامه آن با جماعت و با حضور قلب تهیه و اتخاذ کنید. و نیز محتمل است مراد از مسجد، زمان سجده باشد یعنی وقت نماز.

راه اعتدال

وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ

یعنی: و از طیبات جهان، هر خوردنی و نوشیدنی را که پسند طبعتان باشد بخورید و بیاشامید. و هرگز اسراف نکنید، یعنی از حد عقلایی تجاوز ننمایید، یا بی جهت تلف نکنید، یا در مورد حرام، مصرف ننمایید، زیرا خدا اسراف گران را دوست ندارد.

معنای دوست نداشتن (به لحاظ آن که حَبّ و بغض از صفات فعل خداوند و به معنای ترتیب آثار حَبّ و بغض است) این است که خدا توفیقات و برکات خود را که از آثار حَبّ است بر اسرافکاران نازل نمی کند.

و باید دانست که امر «کلوا و اشربوا» برای اباحه و ترخیص و حکم امتنانی است، یعنی خدا این دو قسم استفاده را برای همه بنی نوع بشر از همه مواد قابل خوراکی این کره امتناناً مباح نموده است. و این حکم در آیه به نحو قانون کلی است، ولی موارد استثنا هم نسبت به برخی از اشخاص و برخی از خوراکی ها دارد که اغلب آنها در این کتاب کریم و بقیه در روایات اهل بیت وحی علیهم السلام وارد شده و در علم فقه و کتاب اطعمه و اشربه ذکر شده است.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ

یعنی: ای پیامبر، بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده حرام کرده است؟

این استفهام انکاری است کنایه از این که کسی را غیر از خدا نرسد که چیزی را بر مردم حرام نماید. و مراد از زینت همه آنچه در جهان از محسنات زندگی است که نبودش سبب عیب و نقص است از لباس و مرکب و حیوانات اهلی و مزارع و مراتع و باغات و نهرها و مسکن و معادن و خدم و حشم و همسر و کنیز و اولاد و احفاد و غیر این ها. و مراد از بیرون آوردن آنها این است که خدا همه آنها را از بطن زمین و شکم این آب و خاک بیرون آورده، هر چند به وسیله استخراج خود بشر باشد، زیرا او واسطه است، چنان که فرموده: **إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا [کهف، 7] وَالْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا [کهف، 46].** و

مراد از «عباد» همهٔ بندگان اند اعم از مؤمن و کافر و مطیع و عاصی.

وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ

یعنی: و چه کسی است که روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟ مراد از روزی، اعم از خوراکی است و شامل همهٔ اقسام زینت است، پس این کلمه، عطف تفسیر زینت است.

قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ

یعنی: ای پیامبر، بگو: همهٔ آنها، - همهٔ زینت ها و روزی ها - از آن کسانی است که در زندگی دنیا ایمان آورده اند در حالی که در روز قیامت مخصوص آنها خواهد بود، یعنی هرچند در دنیا مخصوص آنها نیست، بلکه کفار و دشمنان نیز با آنها شریکند و یا بیشترین را می برند و جز اندکی به آنان نمی دهند.

كَذَلِكَ نَفَصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

یعنی: این گونه ما نشانه ها را برای گروهی که دانش دارند تفصیل می دهیم. مراد از آیات در این جا احکام دین است که هر حکمی نشانه ای از مبدأ اعلی و حکمت و رحمت و تدبیر و تربیت بندگان است. و حاصل آن که همان گونه که در این آیه حکم اباحه و ترخیص زینت ها و طیبیات را بیان کردیم، سایر احکام شریعت را نیز تفصیل می دهیم.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «33» وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ «34»

لغت و اعراب:

فواحش: جمع فاحشه، هر عمل زشت متجاوز از حد. اثم: تأخیر انداختن، گناه. بغی:

طلب، ظلم و تعدی. اجل: مجموع مدت، آخر مدت. ولا یستقدمون عطف است به فاذا جاء

أجلهم نه به لایستأخرون.

حرام های الهی

تفسیر:

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

در پی اباحه مطلق و ترخیص عام زینت ها و طیبیات در آیه سابق، در این آیه اشاره به محرّمات شرع شده که مبدا ترخیص عام آنها سبب ارتکاب گناه گردد.

معنای آیه: ای پیامبر، به مردم بگو: حقیقت این است که پروردگار من کارهای بسیار زشت را چه آشکارش را و چه پنهانش را حرام کرده، و نیز اثم یعنی مطلق گناه را، و بَغْي یعنی تعدی نابه جا به حقوق دیگران را، و این که چیزی را شریک و انباز خدا کنید که دلیل و برهانی بر آن نازل نکرده، و این که درباره خدا چیزی را بگویید که نمی دانید حرام نموده است.

مقید کردن «بغی» به «غیر حق» برای استثنای تعدی به جا و در موارد ترخیص است نظیر قصاص در نفس و اعضا، و تقاص مالی و تصرف در مال غیر در موارد ضرورت و غیره. و باقید «مالم ینزل» مواردی خارج می شود مانند اعتقاد به این که فرشتگان در شئون عالم هستی از خلق و رزق و زنده کردن و میراندن و بعث رسولان و انزال کتاب های آسمانی شرکت دارند و همکار خدایند، زیرا بر این امر از طرف او سلطان و برهان قطعی نازل نشده است.

باید دانست که در این آیه به همه محرّمات الهی در تحت پنج عنوان به اقتضای معانی آن عناوین اشاره شده است، زیرا «فحش» تجاوز از حدّ است و اشاره به گناهان بسیار بزرگ است نظیر زنا و لواط و نحو آنها. و «اثم» به معنای تأخیر است و اشاره به مطلق گناه، که مرتکبش را از درك ثواب الهی عقب می اندازد. و «بغی» طلب باطل است و اشاره به تعدی و دست اندازی به حقوق غیر. و «شرك» اشاره به گناهان اعتقادی است. و کلامی را جاهلانه به خدا نسبت دادن شامل گفتار گناه است خواه شرك آور باشد یا فسق آور.

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

یعنی: و برای هر قوم و گروهی آمد و زمانی است در دنیا، پس چون پایان عمرشان در

رسد هرگز ساعتی از آن تأخیر نمی کنند و جلو هم نمی افتند.

مراد از امت، مطلق تشکل های انسانی هدف دار است، خواه هدف طبیعی یا ارادی، مانند قبایل مختلف مردم جهان، و تشکل های مذهبی و حزبی، و سلسله سلاطین و حتی اجتماعات برخی از حیوانات که همه اینها را در علم ازلی الهی و در لوح محفوظ علوی، مدتی است معین در زندگی دنیوی، کوتاه یا دراز.

و جمله «لایستقدمون» مستأنفه است و عطف به اصل جمله شرطیه نه به جمله «لا یستأخرون»، زیرا غرض، نفی فعل اختیاری بشر است. و حاصل این است که چون آخر مدت رسید نمی توانند از آن تأخیر کنند چنان که از ابتدا هم نمی توانستند از آن جلو افتند.

آثار ایمان و عدم ایمان

يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ «35» وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «36»

لغت و اعراب:

يَأْتِيَنَّكُمْ نون تأکید در فعل شرط اشاره به حتمی بودن شرط است. منکم و يقصون هر دو صفت رسل است. قَصَّ الأمر - از باب نَصَرَ - بازگو نمود آن را. أصلح لازم و متعدی است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا عطف است به فَمَنِ اتَّقَى و هر دو، نتیجه ارسال رسل است.

تفسیر:

يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

این آیه خطابی است از ساحت قدس ربوبی به وسیله همه پیامبران الهی به سوی

مجامع بشری که پیش از تشکل اجتماعاتشان به نحو کلی و عام انشا و تنظیم شده و پس از تحقق صلاحیت مجامع، برای توجه تکلیف، در همه کتاب های آسمانی درج، و در هر عصری به زبان پیامبر آن عصر به ملت او ابلاغ گردیده است و تا دامنه قیامت، تکلیف فعلی و قطعی خواهد بود، و در آیات 38 و 39 بقره و آیات 123 و 124 طه نیز بر آن تأکید شده است.

معنای آیه: ای فرزندان آدم، هنگامی که رسولانی از جنس خودتان یعنی نه از جنس فرشتگان و نه از اجنه و پریان، نزد شما بیایند که آیات و نشانه های مرا بر شما بخوانند، یعنی آیات کتابی را که هر يك در عصر خویش با خود دارد و یا نشانه های توحید و قدرت و عظمت مرا که فضای جهان و آفاق و انفس مملو از آنهاست برای شما بازگو کنند، پس کسانی از شما که پرهیز کنند یعنی از مخالفت آنها بترسند و دعوتشان را بپذیرند، و به اصلاح خود پردازند و عمل صالح به جا آورند هرگز بر آنها نه ترسی است و نه اندوهناک می شوند.

مراد هنگام ورود آنها به عالم آخرت است. و ترس این اشخاص نسبت به آینده آنها در برزخ و قیامت است، و اندوهشان نسبت به گذشته دنیاست که آیا عمل های خیرشان پذیرفته می شود؟ و آیا گناهانشان بخشوده می گردد؟ و از جانب خدا بشارت قبول و عفو، و مژده ایمنی آینده را دریافت می کنند.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

یعنی: و کسانی که پس از آمدن رسولان و عرضه دین و کتاب، آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آنها تکبر ورزند، یعنی آیه های کتاب آسمانی یا معجزات آن پیامبران و یا نشانه های توحید ما را که در آفاق و انفس است و رسولان ارائه کردند نپذیرند، آنها یاران آتش اند و در آن جاودان اند.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ «37»

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ

این آیه اشاره است به آمدن رسولان و نتیجه سوء آن که پس از تحقق آن امر عظیم و وصول نعمت بزرگ الهی کسی آن را نپذیرد.

معنای آیه: پس چه کسی ظالم تر است از آن که دروغی بر خدا بنهد، یا آیات او را تکذیب و انکار نماید؟! یعنی حکم دیگر یا دین دیگری در برابر قانون و دین او اختراع کند یا دین اهدایی او را نپذیرد.

أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ

یعنی: آنها هستند که بهره و نصیب آنها از کتاب بدان ها خواهد رسید. مراد از «نصیب» بهره ای است از حظوظ دنیا که در لوح محفوظ از ازل به نام آنها نوشته شده از مدت زندگی و اولاد و جاه و مال و غیره که باید طبق تقدیر الهی به آنها داده شود و کفر و شرک و فسق آن را قطع نمی کند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَنِينَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ

یعنی: نصیب مقدر آنها تا وقتی است که چون فرستادگان ما یعنی عزرائیل و سپاهیان قبض ارواح تحت فرمان او بدانها برسند که آنها را قبض روح نمایند، به عنوان توبیخ و تحقیر و تعجیز بدان ها می گویند: کجایند کسانی که پیوسته در دنیا آنها را به جای خدا می خواندید؟ یعنی بتان و هر چیز و هرکس که در برابر خدا بدانها پناه می بردید.

قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَيٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ

یعنی: آنها خواهند گفت: همه آنان از ما گم شدند. مرادشان این است که پس از عروض آثار مرگ و ظهور فرشتگان در مقابل چشم ما دیگر هیچ اثری از آنان نبود. و همان جا به ضرر خویش گواهی می دهند که در دنیا کافر بودند. یعنی دعوت پیامبران و دین و کتاب او را رد و تکذیب نمودند.

باید دانست که ظاهر آیه این است که این جواب و اعتراف از آنها در حال ظهور

علایم مرگ است که هنوز تعلق روح از بدن به کلی قطع نشده هرچند بازگشت به دنیا ممکن نیست. و این حال، آغاز عالم برزخ است، زیرا ظاهر آیه دلالت دارد که گفتار آنها در حال ورود فرشتگان و اخذ روح انجام می گیرد و بی تردید این گفتار را اهل دنیا نمی شنوند.

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَصْدَلُ لُونَا فَأَنهَمُ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ «38» وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذوقوا العذاب بما كنتم تكسبون «39»

لغت و اعراب:

فی امم حال است از فاعل ادخلوا به تقدیر «کائین فی امم». فی النار متعلق است به ادخلوا. اخت: خواهر، شبیه و نظیر. ادارك القوم و تدارکوا: اجتماع کردند و به هم پیوستند.

لأولاهم به تقدیر «لأجل اولاهم».

تفسیر:

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ

این آیه حکایت حال حادثه ای از قیامت است و مخاطب صنف خاصی از کفارند که ظاهراً آخرین گروه از آنهایی هستند که از دنیا رفته اند.

یعنی: خداوند یا یکی از آن فرشتگان به آنها می گوید: شما در میان امت ها و همراه ملت هایی از جنّ و انس که پیش از شما گذشته اند وارد آتش شوید.

ص: 44

كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا

یعنی: پس از صدور فرمان دخول، آنها به تدریج وارد آتش می شوند و پس از ورود نخستین گروه، هر بار که گروهی وارد شوند گروه قبلی گروه همگون خود را لعنت می کنند.

یعنی همگون در اصل کفر را و یا آن که مثلاً یهود، یهود را و نصارا، نصارا را و هکذا. چرا که کفر خود را معلول اهل ملت خود می دانند. و یا آن که هر طایفه پسین، واردین پیش از خود را لعنت می کند.

حَتَّىٰ إِذَا آذَرُكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ

یعنی: تا چون به تدریج وارد شدند و در آن جا همگی به هم پیوستند، گروه پسین آنها درباره گروه پیشیشان به خدا می گوید. محتمل است که مراد پسین و پیشین در زمان یعنی نسل های متعاقب باشند، زیرا غالباً منشأ کفر و ضلالت نسل های بعدی نسل های قبلی هستند. و محتمل است مراد، پیروان و متبوعان باشند.

رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَاتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ

یعنی: پروردگارا، این ها هستند که ما را در دنیا از راه دین و شرع و کتاب منحرف و گمراه کردند، پس به اینان از آتش دوزخ عذابی دو برابر ده. یعنی عذابی برای گمراهی خودشان و عذابی برای گمراه کردن ما.

قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: خداوند یا ملک موکل به امور دوزخ می گوید: برای هر دو گروه از پیشین و پسین عذابی دو برابر است، ولكن شما نمی دانید. یعنی نمی دانید که متبوعان علاوه بر کفر خود عذاب اضلال، و پیروان نیز علاوه بر کفر خود عذاب تقلید کورکورانه از باطل یا عذاب اعانت و تقویت کفر را دارند.

وَقَالَتْ أَوْلَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ

یعنی: و نیز در دوزخ متقدمین به متأخرین خواهند گفت: نتیجه سخن و داوری خدا این است که شما را هیچ برتری بر ما نبوده، یعنی در استحقاق تخفیف عذاب، پس شما هم مثل ما عذاب دو برابر دارید. پس بچشید عذاب را به سزای آنچه در دنیا به دست می آوردید. و ممکن است این جمله اخیر کلام فرشتگان باشد.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَأَتَقَنَّحُ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ
«40» لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ «41»

لغت و اعراب:

وَلِجَ الْبَيْتِ - از باب صَدْرَب - داخل شد در آن. جمل: شتر نر در مقابل ناقه، و اطلاق آن بر ماده نادر است. سَمِّ به تثلیث اول: سوراخ مانند سوراخ سوزن و غیره. خِيَاط و مَخِيط:

سوزن. مهاد: فرش و زیرانداز. غواش: جمع غاشیه، پوشش.

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَأَتَقَنَّحُ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ

یعنی: حقیقت این است کسانی که آیات ما را تکذیب و انکار کردند و از قبول آن تکبر ورزیدند (مراد از آیات، آیه های قرآن و سایر کتاب های آسمانی است که تکبر از آن به معنای تکذیب آورنده آن است. و یا نشانه های توحید و عظمت و ربوبیت او در کرانه های جهان و نفوس انسان هاست که تکبر از آن به معنای انکار مبدأ و معاد است) هرگز برای آنها درهای آسمان گشوده نمی شود. یعنی برای این که دعاها و اعمال خیر آنها در دنیا بالا رود و یا ارواحشان پس از مرگ برای ملاقات ملائ اعلی و تجدید عهد با خدا و یا برای ورود در بهشت ابدی پس از پایان قیامت، صعود نماید.

وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ

یعنی: و هرگز آنها پس از مرگ وارد بهشت نخواهند شد مگر آن که شتر نر به سوراخ سوزن فرو رود. و ما گنهکاران در اصول دین را این چنین کیفر خواهیم داد.

ص:46

مراد از بهشت در آیه اعم است از بهشت برزخ و بهشت ابدی پس از قیامت. و این مثال از قبیل تعلیق شیء به محال است برای مبالغه در نفی، مشروط به این که شتر و سوراخ سوزن هر دو عادی باشند، نه شتر را کوچک کنند و نه سوراخ سوزن را بزرگ.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ

یعنی: برای آنها از جهنم بستری است، از اجزای سوزان آن که حقیقتش برای ما روشن نیست. و برای آنها از بالای سرشان نیز پوشش هایی است، نظیر خیمه ها و سقف ها که حرارت را نگه دارد (و مراد این است که از هر سو عذاب و آتش آنها را احاطه نموده است). و ما ستمکاران را این گونه کیفر می دهیم. مراد ستم در اصول عقاید و تکذیب آنهاست که ظلم عظیم بر نفس و بر خدا و بر حقایق و قوانین ثابت الهی و اهداف اصیل خلقت بشر است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمُ الْمُكْرَمَ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ الْقُرْآنَ وَتُحَرِّقُونَ بِهِ خِلَافًا عَلَى الْأُلُوفِ أَوْ كَسِرَافٍ فَسِيلٍ ﴿٤٢﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تَتْلُوا عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ وَتُحَرِّقُونَ بِهِ خِلَافًا عَلَى الْأُلُوفِ أَوْ كَسِرَافٍ فَسِيلٍ ﴿٤٣﴾

لغت و اعراب:

الَّذِينَ مبتدا و أولئك أصحاب الجنة خبر است. لا نكفّر نفساً جملة معترضه است. نزع الشيء من مكانه - از باب ضرب -: آن را از جای خود بر کند. غل صدره - از باب ضرب -:

دارای کینه و عداوت شد. أن تلکم الجنة «أن» مفسره است و «تلکم» مبتدا و «أورثتموها» خبر آن است.

ص: 47

تفسیر:

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

ذکر چند آیه آتی، بر طبق سنت جاریه خدا در این کتاب است که هرگاه ذکری از گروه صالحان یا طالحان به میان آورد اشاره ای به حال گروه مقابل کند.

معنای آیه: و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند - ما احدی را جز به مقدار توانش مکلف نمی کنیم - آنها یاران بهشت اند و آنان در آن جاودانند.

جمله «لا نکلف» در میان مبتدا و خبر، جمله معترضه است و اشاره به این که توهم نشود ایمان و عقاید صحیح و انجام اعمال شایسته امری عظیم و فوق توان بشری است، بلکه مقدر همه مکلفان است، لکن از هر کسی به مقدار توان فکری و استعداد عقلی اش معرفت اصولی، و به اندازه قدرت جسمی اش عمل به فروع می خواهیم.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ

یعنی: و ما در آن بهشت از سینه های سکنه آن آنچه کینه و عداوت باشد بر می کنیم و بیرون می کنیم. یعنی آنچه را از دنیا از جهات مختلف اعتقادی و مادی کینه و عداوت در روحشان مرتکز بوده و تا ورود به آن جا زایل نشده بود می زداییم، و در محیط آن جا هم زمینه ای برای تولد آن در دل ها نیست، زیرا نه نیازهای مالی و جاهی متعارض است و نه وساوس افتراق انگیز شیطانی و نه هواهای نفسانی.

و ذکر صفت «غل» در این آیه به لحاظ آن است که یکی از قوی ترین سبب های اختلاف و تلخی زا در زندگی بشر کینه و عداوت است چنان که یکی از قوی ترین وسیله های وفاق و شیرینی زندگی مهر و محبت است.

تَجْرِي مِّنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ

یعنی: از زیر پای آنها نهرهایی در جریان است. یا مراد جریان از زیر ساختمان ها یا درخت هاست که به خودشان نسبت داده شده است. و مراد رودهای بزرگ و کوچک است از همه انواع مایعات، خاصه چهار رود عظیم که از همه بهشت ها می گذرد و در آیه 15

سوره محمد صلی الله علیه و آله بیان شده است، به گونه ای که منظره جالب برای تماشا، و رنگ و بوی و طعم جاذب برای نوشیدن، و صفا و سلامت برای شنا کردن دارند.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ

یعنی: و آنها در مجامع مختلفشان می گویند: سپاس خدا را که ما را به این مکان هدایت نمود، یعنی در دنیا به راه دین و عمل صالح راهنمایی کرد که در نتیجه به این جا رسیدیم. و هرگز ما چنین توان و قدرتی نداشتیم که اگر خدا ما را هدایت نمی کرد به نیروی فکری و بدنی خود به راه حق دیروز و به بهشت امروز راه یابیم.

لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ

یعنی: حقیقت این است که فرستادگان پروردگار ما به حق و درستی آمده بودند. این جمله نیز ظاهراً از سخنان اهل بهشت است که در میان خودشان به عنوان اظهار مسرت و کامیابی و عین الیقین شدن آنچه از دعوت پیامبران الهی در دنیا علم الیقین شده بود، می گویند.

وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: در آن حال که مشغول گفتگویند و حضور خود را در آن جا نسبت به خدا می دهند و سپاس می گویند، به ناگاه ندا داده می شوند، یعنی از جانب فرشتگان یا از خود خداوند که این بهشت عظیم و برتر و والا را خود در برابر آنچه در دنیا از اعمال نیک انجام می دادید ارث برده اید.

و ممکن است در این آیه با آیه 111 سوره توبه *إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى...* منافاتی به نظر رسد، زیرا ارث مجانی بردن است و اشترا به بها خریدن. لکن «اورثتموها» به معنای اعطیتموها است و ملازم مجانیت نیست. یعنی بهشت به وسیله عمل به شما رسید که ممکن است به عنوان اشترا باشد. و علاوه آن که در روایات آمده که حصه های اهل دوزخ را از بهشت خداوند به اهل بهشت خواهد داد، پس ممکن است این آیه ناظر به قسمت انتقالی از کفار باشد و آیه توبه ناظر به حصه اصلی خودشان. و به هر حال ذکر این جمله دلالت بر غایت کرم حق دارد که اشاره می کند در بذل آن منّتی در کار نیست، بلکه مزد اعمال خویش است.

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ «44» الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ «45»

لغت و اعراب:

آن قد وجدنا «آن» مفسره است، زیرا ندا به منزله قول است. ما وعد ربكم حذف مفعول این فعل که ضمیر «کم» است برای اختصار و دلالت ماوعد اول است. صد عن الشيء - از باب نصر - : اعراض نمود از آن، جلوگیری کرد از آن. عوج: کژی و انحراف. بیغونها به تق دیر «بیغن لها» است.

تفسیر:

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ

این آیه درباره اعتراف گرفتن بهشتیان از دوزخیان است بر این که آنها بر باطل بودند و مستحق عذاب اند، و در مقام مسخره و استهزای آنهاست در مقابل مسخره هایی که در دنیا نسبت به مؤمنان و دینشان می کردند. آری این مسخره نیکو و سرور آور است و آن مسخره حرام و کفر آور بود.

معنای آیه: در آن روز اهل بهشت دوزخیان را ندا می دهند که ما آنچه را پروردگارمان به ما وعده داد درست و ثابت یافتیم. یعنی از آغاز مرگ و شروع به سفر آخرت تا دخول بهشت، حقایق آنچه را که پیامبران الهی و کتاب های آسمانی بازگو می کردند و ما بدان علم یقین پیدا می کردیم به عین یقین دریافتیم. آیا شما هم آنچه را که پروردگارتان

ص: 50

وعده داد حق و ثابت یافتید؟ آنها در جواب می گویند: آری.

فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ مِّمَّنْ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

یعنی: پس ندادهنده ای در میان دو گروه ندا در می دهد که لعنت خداوند بر ستمکاران باد. این ندا محتمل است از فرشتگان متصدی امور آخرت باشد یا از انسان هایی که در آن عالم مأمور رسیدگی به حساب و کتاب و داوری و تقسیم بهشت و جهنم اند نظیر معصومین و غیر آنها.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعْتَوْنَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ

مجموع این آیه، مبین صفات ظالمین در آیه پیش است. یعنی لعنت و نفرین بر ستمکاران، همان هایی که در دنیا از راه خدا، یعنی از دین و کتاب او خود اعراض می کردند و دیگران را نیز مانع می شدند و برای راه خدا کژی و انحراف می طلبیدند. یعنی به جای دین حق و حکم حق، دین باطل و حکم ناحق معرفی می نمودند، و یا می کوشیدند که حکم خدا و دین او را معوج و منحرف نشان دهند، در حالی که آنان به عالم آخرت و جهان واپسین کافر بودند.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ «46» وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تَلْقَاءُ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «47»

لغت و اعراب:

اعراف: جمع عُرف، هر مرتفعی از خاك و غيره مانند موی گردن اسب و تاج خروس. و الأعراف الف لامش بدل از مضاف الیه است به تقدیر «أعراف الحجاب».

ص: 51

تفسیر:

وَيُنْهَمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلَامَ بَسِيْمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمَّا دَخَلُوا هُمْ يَطْمَعُونَ

این آیه در بیان حال برخی از اوضاع محیط قیامت و برخی از حالات صالحان و طالحان است و گویی در میان بهشتیان و دوزخیان در آن جا حایلی است مرتفع که ماهیت آن برای ما روشن نیست و ممکن است همان سوری باشد که میان منافقان و مؤمنان زده می شود که در آیه 13 سوره حدید مذکور است، و بر فرازهای آن حایل عده ای از صالحان یا محرومان قرار دارند.

معنای آیه: و میان آن دو، یعنی بهشتیان و دوزخیان، حایل و سوری است و بر بالا و فرازهای آن مردانی هستند که هر يك از بهشتیان و دوزخیان را به صورت و قیافه می شناسند و از همان جا بهشتیان را ندا می دهند که سلام بر شما، در حالی که وارد آن نشده اند، ولی طمع ورود را دارند.

گفته شده که آنها عده ای از معصومان یا مقربان درگاه حقّاند که از آن جا مشرف به وضع اهل محشرند و همه را با قیافه می شناسند. و محتمل است کسانی از مؤمنان باشند که اصول اعتقادشان خدشه دار نیست، ولیکن نه در عمل های خیرشان اقتضای بهشت است و نه در اعمال شرّشان اقتضای جهنم، یعنی خیرشان مانع از دخول در دوزخ، و شرّشان مانع از ورود در بهشت است.

وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

یعنی: و چون چشمان آنها، که اعرافیان هستند، به سوی دوزخیان معطوف گردد، و غفلتاً و بدون اختیار یا به فعل فرشتگان به دوزخیان بنگرند، می گویند: پروردگارا، ما را با گروه ستمکاران قرار مده. و این دعا منافی آن نیست که اعرافیان، معصوم یا از اخیار باشند، زیرا دعای آن جا نظیر استعاذه معصوم از شرك در دنیا است، یا اشاره به عدم سلب قدرت حقّ است هر چند حضرت حق چنین نمی کند.

وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَابِ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسَيِّمَاهُمَا قَالُوا مَا أَعْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ «48» أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ «49»

تفسیر:

وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَابِ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسَيِّمَاهُمَا قَالُوا مَا أَعْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ

مراد از «رجال» در این جا اعیان و بزرگان اهل دوزخ است که در دنیا به وسیله سلطه و جاه یا ثروت و مال در برابر حق تکبر ورزیده، تسلیم پیامبران الهی نمی شدند.

معنای آیه: و اصحاب اعراف در آن روز، مردانی از اهل دوزخ را که از صورت و قیافه آنها را می شناسند ندا داده، می گویند: اجتماع و تحزبتان در دنیا و گردآوری اموال و آن گونه که تکبر می ورزیدید شما را بی نیاز نکرد.

این سخن به عنوان استهزا و شماتت و تحقیر است. و مراد از «جمعکم» تحزب های آنها در مقابل پیامبران و اهل دین و دولت های اسلامی است، یا گردآوردن اموال از حلال و حرام برای مقابله با اهل حق.

أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ

«هؤلاء» اشاره است به ضعفا و افراد سطح پایین جامعه در دنیا که غالباً پیروان پیامبران بودند و در نظر آن رجال، پست و بی ارزش می نمودند و آنان بهشت رفتن آنها را مسخره می کردند و سوگند می خوردند که اینان مشمول رحمت حق نمی شوند. و خطاب اصحاب اعراف به سران اهل دوزخ است با اشاره به آن ضعفا که به نحو استفهام تقریری می گویند:

آیا این ها هستند کسانی که در دنیا سوگند می خوردید که خداوند هیچ رحمتی را به آنها نخواهد رساند؟

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ

یعنی: حال به کوری چشم شما به آنها می گوئیم: وارد بهشت شوید، که نه شما را در آن جا ترسی است و نه اندوهی خواهید داشت. یعنی نه از آینده تان بیم خواهید داشت حتی از جهت احتمال انقراض عالم آخرت و تمام شدن نعمت های بهشتی، و نه نسبت به گذشته دنیایان اندوهی، زیرا اعمال خیرتان پذیرفته و گناهانتان بخشوده است.

وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ «50» الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ «51»

لغت و اعراب:

أفاض الماء أجوف يائي است، یعنی: ریخت آب را. لهو: کار بی نفع که انسان را از کار نافع هم بازدارد. لعب: کار بی هدف یا برای اهداف خیالی نظیر کار کودکان. وما كانوا عطف است به ما نسوا به تقدیر: کنسیانهم و جحدهم». جحد الشيء - از باب منع - : تکذیب نمودن آن را، جحد حقه: حق او را با علم به آن انکار کرد.

تفسیر:

وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ

یعنی: و نیز از قضایای اهل بهشت و دوزخ این است که اصحاب دوزخ بهشتیان را ندا داده، می گویند: از آن آب یا از آنچه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید. مفاد این تعبیر، اعتراف دوزخیان به برتری مقام اهل جنت و ارتقاع منزلت بهشت است به گونه ای که هر چه آنها بدهند گویی از بالا به پایین سرازیر می گردد.

ص: 54

قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ

یعنی: بهشتیان در پاسخ اهل جهنم می گویند: بی تردید، خداوند آب بهشت و سایر نعمت های آن را برکافران حرام نموده است. مراد از تحریم، اراده حتمی ممنوعیت دائمی آنها و تحریم تکوینی ابدی است، وگرنه در آن جهان تکالیف شرعی تحریمی و ایجابی و غیر آنها نیست.

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

یعنی: کفّاری که در دنیا دینشان را به بیهوده و بازیچه گرفتند، یعنی هیچ ارزشی در نزد آنها برای دینشان نبود و هیچ انگیزه ای در انجام وظایف آن جز هوا و هوس نداشتند، و زندگی دنیا آنها را فریفت و خود را همانند سراب و آب نما در نظرشان زیبا و پراح و هدف اصلی جلوه داد.

تا این جا کلام اهل بهشت است.

فَالْيَوْمَ نَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ

این جمله تا آخر آیه، کلام خداوند است درباره دوزخیان که گویی در آن روز گفته می شود. یعنی: ما امروز آنها را فراموش می کنیم همان گونه که آنها در دنیا دیدار امروزشان را فراموش نمودند، و همان گونه که آیات کتاب ما و نشانه های توحید و عظمت ما را از روی علم و عمد انکار می کردند.

مراد از فراموشی آنها غفلت و بی اعتنایی به آخرت است که در جنب اشتغال به دنیا قدمی درباره آن برنداشتند. و مراد از فراموشی متقابل خداوند نیز بی اعتنایی به حال آنها و محروم کردنشان از نعمت های بهشتی و رها کردنشان در میان دوزخ است.

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿52﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُوعَاءٍ فَيَسَّوْا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿53﴾

نَظَرَ الشَّيْءَ و انتظره: انتظار او را کشید. أَوْلَهُ إِلَيْهِ: ارجعه. تأویل ارجاع چیزی است به سوی چیز دیگری، و گاهی مصدر به معنای مفعول است یعنی مرجوع شده. و تأویل: عاقبت شیء، و تحقق خارجی وعد و وعید است. تأویله ضمیر مجرور راجع به کتاب است. أو نُرِدُّ عَطْفٌ است به جمله هل لنا من شفعاء به تقدیر «أو هل نرد».

تفسیر:

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ

یعنی: حقیقت این است که ما برای آنها کتابی آوردیم که از روی دانش آن را تفصیل داده ایم.

مراد از ضمیر «هم» اهل مکه و همه انسان های موجود در عصر نزول این کتاب و نسل های آنان تا زمان انقراض است. و مراد از تفصیل آن اعم از تفصیل الفاظ و محتواست. زیرا الفاظ آن تفصیل داده شده به سوره های مختلف، و سوره هایش به آیات متعدد، و آیاتش به جملات گوناگون، و کلماتش به ظواهر و نصوص و محکمتات و متشابهات. و محتوایش تفصیل داده شده به اصول دین و فروع شریعت و اخلاق انسانی و انواع معارف و فنون علوم و حکمت ها و وعد و وعیدها و پند و اندرزها و قصص و امثال و غیره.

هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

یعنی: در حالی که این کتاب، سراپا هدایت و رحمت است. در نتیجه در هر موضوعی سخن بگویند به جانب حق و درست آن راه می نمایند، و پیاده کردن آن هم رحمت برای جامعه است. و این برای قومی است که ایمان می آورند.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ

استفهام تقریری است. و تأویل کتاب حقایق و اهدافی است که ظواهر و اخبارات و وعد و وعیدهای کتاب بر آن تکیه دارد و از آنها حکایت می کند.

معنای آیه: مشرکان و کفار که این کتاب را نمی پذیرند و در برابرش تسلیم نمی شوند آیا انتظار می کشند یعنی انتظار نمی کشند مگر آن که اهداف و حقایق مورد نظر آن تحقق خارجی پیدا کند. یعنی مثلاً در دنیا جنگ بدر پیش آید و شکست بخورند و کشته شوند و در آخرت همه گرفتار عذاب خدا و آتش دوزخ گردند.

يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ

یعنی: روزی که تأویل این کتاب بیاید، یعنی قیامت برپا شود و وعده و وعیدهای آن تحقق یابد و برای همه عین الیقین گردد، آنان که آن را قبلاً فراموش کرده بودند، یعنی کفاری که همه معارف آن را در دنیا به غفلت و فراموشی سپرده بودند، در حال عجز و پشیمانی و حسرت و اقرار اضطراری خواهند گفت: به راستی حال بر ما یقین شد که فرستادگان پروردگارمان حق و راستی را برای ما آورده بودند، ولی متأسفانه ما نپذیرفتیم.

فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ

آنها در نهایت اضطرار به نحو استفهام رجایی یکی از دوراه را برای نجات خود آرزو می کنند هرچند می دانند مطلب از آرزو گذشته و محکوم به دوزخ اند.

معنای آیه: پس آیا برای ما شفیعانی پیدا می شوند که ما را شفاعت نمایند؟ و یا این که آیا ما به دنیا بازگردانده می شویم تا غیر از آنچه انجام می دادیم به جا آوریم؟

قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

یعنی: حقیقت این است که آنها خودشان را به زیان داده اند. زیرا در معامله معنوی عامی که میان خداوند و بندگان او در جهان تکلیف انجام یافته **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ** [توبه، 111] آنها همه عمر را که سرمایه تجارت بود به پوچ یعنی به هوس ها و لذایذ دنیا فروختند، پس خود را دادند و چیزی نگرفتند. و در آخرت نیز آنچه را از روی افترا شریکان خدا می دانستند از بت ها و ستارگان و موجودات دیگر از آنها گم شدند. یعنی در محشر آنها را نیافتند یا به دردشان نخورد.

إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ «54»

لغت و اعراب:

والأرض الف لام در این مورد و اغلب موارد دیگر این کتاب، عهد حضوری و اشاره به این زمین است. و ممکن است برای جنس باشد بنابر آن که زمین کَلِّی دارای مصادیق است. یوم: روز روشن از صبح تا غروب، و یک شبانه روز، و یک دوران. استوی زید علی شیء: مستولی و مسلط شد بر آن، استوی علیه: مستقر و ثابت شد بر آن. عرش: تخت. حثيث:

سريع و شتابان. و الشمس و القمر و النجوم هر سه عطف اند به السموات به تقدیر «و خلق الشمس».

تفسیر:

إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ

مخاطب در این آیه انسان ها هستند و ممکن است همه موجودات باشند با تغلیب انسان در خطاب. یعنی: به یقین پروردگار و مربی همه شما در حرکت از نقص به سوی کمال لایق خود، خدایی است که آسمان ها و این زمین را در شش روز بیافرید. یعنی در مدتی به اندازه شش روز روشن که هر روزش تقریباً 12 ساعت است. و یا در مدت شش شبانه روز که هر شبانه روزی 24 ساعت است. و یا در مدت شش دوران که درازای هر دوران را جز او کسی نمی داند. سپس بر تخت ربوبیت و تدبیر و تسلط، مستقر و استوار گشت. یعنی شروع به اداره و تصرف نمود.

يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا

ص: 58

از شئون تدبیر او این است که همواره شب را بر روز می پوشاند به طوری که به سرعت آن را دنبال می کند. یعنی پیوسته شب را از جانب خاور همانند پرده ای بر روی ساکنان زمین می کشد که گویی روز را در تحت ستر عظیمی می پوشاند. و این پوشش هرچند پس از انقضای ساعات شب ناپدید می گردد و روز می آید لکن پس از گذشتن روز دوباره باز می گردد و روز را می پوشاند، و این عمل در تمام نقاط کره زمین از جانب خاور به سوی باختر به همین منوال انجام می یابد. پس در واقع شب است که روز را به سرعت و شتاب دنبال می کند.

و حقیقت شب عبارت است از ظلمت مخروطی شکل سایه کره زمین در نیمی از آن در ضد نیمه مقابل آفتاب، و همواره در حرکت از جانب شرق به سوی غرب است به لحاظ آن که زمین در حال چرخش از غرب به سوی شرق است. و این سیر شتابان را می توان به ساعتی 1800 کیلومتر اندازه گیری نمود، یعنی سیصد فرسنگ.

وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ

یعنی: و آفتاب و ماه و ستارگان را نیز آفرید در حالی که همه مسخر امر اویند. مراد این است که این اعیان جوئی غیرمتناهی را که همراه آسمان ها آفرید، تحت اراده تکوینی خویش قرار داد، که پیدایش شب و روز و دنبال کردن شب نسبت به روز و عکس آن نیز که ذکر نشده، از شئون همین تسخیر است.

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ

یعنی: آگاه باشید که خلق و امر، از آن اوست. مراد از «خلق» مطلق آفرینش و خارج کردن شیء از کتم عدم به عرصه وجود است. و مراد از «امر» در اینجا تدبیر و تصرف است. و مقصود این است که آفرینش عالم و تدبیر و تصرف در شراشر اجزای آن منحصرراً از آن خداست و آنچه از بشر صادر می گردد از اقسام تولیدات و فنون اختراعات، تجزیه و ترکیب در مواد اولیه مخلوق خدا و مونتاژ کردن آنهاست. و بر فرض ایجاد و خلق، وی به منزله آلت است و موجد حقیقی خداست.

تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

یعنی: خداوند پر برکت است و همه خیرات و برکات از او به موجودات افاضه می شود،

زیرا او مرتبی جهان هاست، جهان جمادات و نباتات و حیوانات و انسان ها و پریان و فرشتگان.

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ «55» وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ «56»

تفسیر:

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

پس از بیان این که او آفریننده آسمان ها و زمین است و آفرینش و تدبیر در دست اوست، در این آیه و آیه بعد دعوت کرده است که باید در برابر او خضوع کنید و از اعتدا و طغیان پرهیزید.

معنای آیه: بخوانید پروردگار خود را در حال تضرع و زاری و در پنهانی، زیرا او تجاوزکنندگان را دوست ندارد.

مراد این است که خدا را در همه وقت بخوانید خاصه در حالت روحی خاص و در وضع جسمی خاص، زیرا که زاری کاشف از خضوع دل است، و پنهانی حاکی از اخلاص قلب. و مراد از «اعتدا» در این جا تجاوز در شئون درخواست است مانند درخواست مقام نبوت و امامت و عروج به آسمان ها و دیدن فرشتگان و عمر غیرعادی و علم نامحدود و ثروت قارونی یا شیء حرام، زیرا خدا تجاوزکنندگان از حد شرعی و عقلایی را در هر موضوعی دوست ندارد.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا

یعنی: و هرگز در روی زمین پس از آن که خدا آن را اصلاح نموده فساد نینگیزید.

مراد از زمین، اهل زمین و از اصلاح آن، ایجاد وسایل صلاح جامعه بشری و ساکنان

آن است به واسطه فرستادن پیامبران و نازل نمودن کتاب های آسمانی و هدایت به سوی صلاح اعتقادی و اخلاقی و عملی. و مراد از افساد آن، مخالفت با شرایع الهی و اطاعت از شیاطین و اشاعه فحشا و منکر در جامعه است.

و حاصل این است: پس از آن که خدا همه وسایل صالح شدن جامعه و مدینه فاضله شدن اجتماع را فراهم نموده، جامعه را مانند امروز دنیا به فساد نکشید. و محتمل است این جمله ناظر به حال محیط زیست باشد، یعنی پس از آن که خدا این زمین را از نظر هوا و فضا و صحرا و دریا و آب و خاک و نباتات و درختان برای زیستن انسان، صالح قرار داده، آن را به وسایل مختلف فاسدکننده محیط زیست خراب و ناصالح نکنید.

وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ

یعنی: و او را در حال ترس و طمع بخوانید، زیرا رحمت خداوند به نیکان، نزدیک است. مراد از «خوف» بیم از عدم پذیرش دعا و از سوابق گناهان، و مراد از «طمع» امید استجاب و شمول رحمت است.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿57﴾

لغت و اعراب:

بُشْرٌ مَخْفَفٌ «بُشْرٌ» جمع «بشیر» است، مانند رُغْفٌ و رغیف. و بُشْرًا حال است. أَقَلَّتْ الشَّيْءُ: برداشت آن را. سَحَابٌ: ابر، اسم جنس است که جمع اراده شده و ضمیر مفرد سَقْنَاهُ و فَأَنْزَلْنَا به به آن برمی گردد به لحاظ لفظش. بِلَدٍ: به هر مکانی از زمین گفته می شود خواه آباد یا بایر، و ضمیر مفرد فَأَخْرَجْنَا به به آب یا بلد برمی گردد. كَذَلِكَ نُخْرِجُ مَتَعَلِّقٌ است به محذوف به تقدیر: كما فَصَّلْنَا هَذَا الْأَمْرَ.

ص: 61

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا مِّمَّ يَدَى رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا

یعنی: و اوست کسی که همواره بادهای را مژده دهنده پیشاپیش رحمت خود، یعنی پیشاپیش باران و برف و تگرگ می فرستد، تا چون ابرهایی سنگین را برداشت، یعنی ابرهایی تولد یافته از بخار سطح دریا، یا از سطح زمین های نمناک را به طرف بالا برد و در وسط جو قرار داد؛

سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ

یعنی: آن ابرها را به سوی سرزمینی مرده می رانیم، تا زنده کردن آن جا را رقم زند خواه قطعه ای از زمین باشد یا منطقه وسیعی یا کشور پهناوری که از خشکی و بی آبی نباتاتش خشکیده یا جمعیتش در تشنگی است. پس چون آن ابرها به منطقه رسید بدان وسیله آب را فرومی ریزیم، یعنی گاهی به صورت باران و گاهی هم به صورت برف یا تگرگ.

فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ

یعنی: پس از نازل کردن آب، به وسیله آن آب یا آن زمین در اندک مدتی از هر نوع میوه و حاصلی اعم از حبوب و میوه جات، از دل خاک بیرون می آوریم.

كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

یعنی: این گونه ما در روز واپسین، مرده ها را بیرون می آوریم. ممکن است وجه تشبیه در این جا به لحاظ حرکت و رشد و خروج بذرها و هسته ها از زمین باشد. یعنی اجزاء متفرق بدن های انسان ها و حیوانات را نیز که در زیر خاک متلاشی و مخلوط با زمین و هضم در خاک شده اند، به واسطه نفخه اول صور به حرکت در می آوریم تا به هم پیوندند و به صورت اجسام دنیوی سر از خاک در آورند. بنابراین خروج جانداران به خروج نباتات تشبیه شده است و به این تشبیه در موارد دیگری از این کتاب کریم نیز اشاره شده است: وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَّيِّتًا كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ [ق، 11] وَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلَدَةً مَّيِّتًا كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ [زخرف، 11].

ولی ظاهر آیه این است که خروج اموات به تشکل و تکون میوه جات تشبیه شده، یعنی همان گونه که حبوب و میوه جات را با جذب مواد زمینی به وسیله شاخه ها و بوته ها رشد

می دهیم و حاصل و میوه ای نُصَج یافته و دارای خواص می کنیم، مرده های دنیا را نیز به واسطه نُفْحَه نخستین صور از زمین جمع کرده و بیرون آورده و تشکّل داده با دمیدن روح برزخی در آن، انسان کامل می کنیم. بنابراین، انسان و جاندار زنده شده به میوه رسیده و کامل شده تشبیه شده است.

این مطلب را شرح دادیم شاید شما متذکر شوید.

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ «58»

لغت:

بلد: سرزمین خالی یا آباد. نکدت البئر - از باب عِلْم - : آبش کم شد. رجلٌ نکد یعنی قلیل الخیر.

تفسیر:

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا

یعنی: و سرزمین پاک یعنی خوش طینت و صالح و با استعداد برای زراعت، گیاهانش به اذن پروردگارش می روید. مراد، اذن تکوینی است.

و این جمله کنایه از خوبی نبات و گیاه آن است، زیرا همان گونه که مقتضای رحمت او بخشیدن صلاحیت به زمین است، عطا کردن صلاحیت به گیاهان آن و رشد و طراوت به نباتات آن نیز مقتضای رحمت اوست. و سرزمینی که خبیث است یعنی پلید و بد طینت و کم استعداد است، گیاه آن جز اندک نمی روید. یعنی کم و اندک از حیث کمیت و کیفیت.

كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ

یعنی: این گونه ما آیات خود را متنوع و گوناگون می آوریم.

مراد این است که طیب نمودن زمین و رویاندن گیاهان زیبا و پرسود، و خبیث قرار دادن آن با رویش اندک، آیه و نشانه ای از ربوبیت و قدرت و حکمت ماست و از این رقم

نشانه ها در این کتاب متبادل می آوریم چنان که در آیات قبل گذشت.

و ظاهر این است که: این آیت تکوینی الهی به عنوان مثال برای آیات دیگر ذکر شده است. یعنی به همین منوال دل های بندگان ما هم برخی پاک و خوش طینت است که از آن پیوسته به یاری و توفیق پروردگارشان حاصل زیبا و پرسود می روید، مانند عقاید و ایمان و رضا و تسلیم فکری، و ملکات و صفات فاضله روانی، و اعمال و کارهای نیک بدنی؛ و برخی پلید و بد ذات و شوره زار است که رویش های خیر آن بسی اندک و از حیث کم و کیف ناچیز و بی سود است.

لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ

یعنی: برای گروهی که سپاس می گزارند.

توجه به این آیات و سپاسگزاری از آنها، از آن گروهی است که استعداد ذاتی برای سپاسگزاری دارند، یعنی قلبشان طیب است و خبیث نیست.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ «59» قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ «60» قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ «61» أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «62» أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «63» فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِّ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ «64»

ص: 64

ملاً صفت است به معنای پرکننده، از «ملاً» یعنی پرکردن، و به اعیان و اشراف و سران هر ملتی گفته می شود که گویی اجسامشان صدر مجالس را و هیبتشان دل ها را و هیبتشان دیده ها را پر می کند. فُلْک: کِشْتی، مفرد و جمع در آن یکسان است.

فی الفلک متعلق است به أنجیناه یا به آنچه معه بدان متعلق است. عمین مخفف «عمیین» جمع عمی بر وزن شقی یعنی کوردل.

داستان نوح (ع)

تفسیر:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

آیات آتی که در حدود صد آیه است آغاز سرگذشت شش نفر از پیامبران الهی است که اول آنها نوح نبی شیخ الانبیاء و از پیامبران اولی العزم است یعنی صاحب شریعت مستقل و کتاب آسمانی شامل اصول و فروع دین الهی، که پس از بیان اجمالی از حالات او به سرگذشت هود و صالح و لوط و شعیب که پیامبرانی در فاصله زمانی نوح و موسی بودند اشاره شده، و سپس فصل مُشبعی از حالات و قصص موسی بن عمران سومین رسول از رسولان اولی العزم در آیاتی قریب 68 آیه ذکر گردیده است. و ظاهر این آیات این است که ملت همه آنها در اعصار بعثتشان مشرک و بت پرست بوده اند و بدین سبب همه آنان مردم را در آغاز، دعوت به توحید و ترک اضداد و شرکا نموده اند.

معنای آیه: سوگند باد و حقیقت این است که ما نوح پیامبر را به سوی قوم خود ارسال کردیم، پس نوح در خطاب به قوم خود گفت: ای قوم من، تنها خدا را پرستید، زیرا هرگز برای شما غیر او خدایی نیست، بی تردید اگر دعوت مرا نپذیرید من برای شما از عذاب روزی بزرگ، یعنی روز قیامت بیم دارم.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

یعنی: در پاسخ دعوت نوح، سران قوم او چنین گفتند: بی تردید ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم. مرادشان آشکار بودن ضلالت نوح است به جهت آن که در نزد آنها بسیار بعید و عجیب بود که بشری به عنوان رسالت از جانب خدا آنها را به رها کردن خدایان متعدد مرئی و ملموس، و سجود در برابر خدایی واحد و نامرئی و غیر محسوس دعوت نماید.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ

یعنی: نوح گفت: ای قوم من، هیچ گونه گمراهی و ضلالتی در من نیست، بلکه من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم.

ذکر وصف ربوبیت برای خدا در مقابل عقاید فاسد آنهاست که موجودات جهان را منقسم به انواع مختلف می کردند و برای هر يك از آنها ربّی یعنی خدایی پرورش دهنده تعیین می کردند، مانند ربّ آسمان، ربّ زمین، ربّ دریا، ربّ صحرا، ربّ انسان ها و ربّ حیوانات، که هر يك مشغول تربیت و تدبیر امور مربوط های خود بودند و خدا را ربّ الأرباب می گفتند. و غرض نوح این است که مرئی همه جهان و جهانیان خدای واجب الوجود واحد بلاشريك است و ارباب و ربوبین، همه در ربوبیت او یکسانند.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یعنی من رسولم برای این که رسالت های پروردگارم را به شما برسانم. مراد از رسالت ها پیام های غیبی و وحی الهی است از مسایل اعتقادی و فروع شریعت و سایر علوم و فنونی که باید از جانب خدا به مردم برسد. و من برای شما نصیحت و خیرخواهی می کنم، یعنی سلامت دنیا و سعادت آخرت می خواهم. و من از جانب خدا آنچه را که شما نمی دانید می دانم، یعنی از معارف دین و فنون دنیا و مصالح و مفاسد اعمال که اساس و ملاک احکام است، و اخباری از گذشتگان تاریخ و حوادثی از آیندگان، و اوضاع عوالم بالا، و وقایعی از مابعد مرگ و داستان هایی از برزخ و قیامت و غیر آنها.

أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ

استفهام انکاری است و برای صدارت، بر او عاطفه مقدم شده و تقدیر کلام «و أعجبتم» است.

معنای آیه: و آیا تعجب کردید که ذکری از جانب پروردگارتان بر مردی از میان خودتان آمده است؟

مراد از «ذکر» نخستین کتاب آسمانی شامل احکام دین و نخستین شریعت مستقل حاوی اصول و فروع است که بر او نازل شده است. و تعبیر به «مردی از شما» اشاره به این است که این وحی و کتاب بر زنی از میان شما نیامده و به غیر نوع انسانی از فرشتگان و پریان و اجنه نازل نگشته است.

لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

یعنی: علت آمدن ذکر این است که شما را بیم دهد، یعنی از سوء عاقبت کفر و فسق و طغیان، در دنیا و آخرت. و برای اینکه شما تقوا ورزید، یعنی تکالیف شرعی و عقلی خود را انجام دهید. و برای اینکه شاید بدین وسیله مورد ترحم قرار گیرید.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ

یعنی: پس او را دروغگو خواندند و کتاب و شریعتش را نپذیرفتند، پس ما او را و کسانی را که همراه او در کشتی بودند، یعنی از اولاد و عائله و پیروان دین او و عده ای دیگر از حیوانات اهلی یا حتی وحشی را در میان کشتی نجات بخشیدیم، و کسانی را که آیات کتاب ما و نشانه های گسترده توحید و عظمت ما را انکار کردند غرق نمودیم، یعنی در میان طوفان آب فراگیر منطقه وسیعی از کره زمین که سابقه و لاحقته ای در تاریخ ندارد. و این بدان سبب است که آنها گروهی کوردل بودند.

باید دانست که در این سوره اندکی از حالات نوح پیامبر در ضمن شش آیه ذکر شده و در سوره هود در ضمن 23 آیه از آیه 25 به بعد به نحو مفصل بیان گردیده است.

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿65﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿66﴾ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿67﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿68﴾ أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصَرَةً فَأذْكُرُوا آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿69﴾

لغت و اعراب:

و الی عاد عطف است به نوحاً در آیه 59 یعنی: وارسلنا الی عاد. عاد نام قبیله ای است از اهل یمن که به اسم سلطانشان عاد نامیده شده و او فرزند ارم بن سام بن نوح است. و به لحاظ قدم عصرشان، در عرب هر شیء قدیمی را «عادی» می گویند. أخ و أخو: برادر یا شبیه. واذکروا إذ جعلکم «اذ» مفعول «اذکروا» است به تقدیر: اذکروا وقت الجعل. آلاء جمع الی به فتح و کسر، ناقص یائی است به معنای نعمت.

تفسیر:

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ

یعنی: پس از نوح، به سوی قوم عاد که ساکن حوالی یمن بودند، برادرشان هود را به عنوان رسالت فرستادیم. مراد برادر نسبی یا قبیله ای است، زیرا هود نیز از همان طایفه و از نوه های

ص:68

سام فرزند نوح بود. هود در خطاب به آنها گفت: ای قوم من، تنها خدا را پرستید که شما را جز او معبودی نیست. (نوع و کیفیت شرك آنها روشن نیست که بت می پرستیدند یا ستاره یا فرشته یا آفتاب) سپس گفت: پس آیا تقوا نمی ورزید؟ یعنی از غضب و دوزخ او نمی ترسید؟ و کلام هود در دعوت قوم، نرم تر از کلام نوح است و حاکی از قابل انعطاف بودن آنهاست.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

یعنی: در پاسخ دعوت هود، سران و اشراف قوم او که کفر ورزیده بودند گفتند: بی تردید ما تو را در سفاهت می بینیم و ما حتماً گمان می کنیم که تو از دروغ گویانی.

توصیف ملاً در این جا به کفر، حکایت دارد که در میان ملاً هود، برخی ایمان آورده بودند، برخلاف قوم نوح. و مراد از ظن در این جا علم است و یا آن که آنها در اصول اعتقادشان هم تابع گمان بودند. و گفته شده: علت صدور این رقم پاسخ از آنها اعتقاد دیرینه آنها و اجدادشان به قداست بت ها و لزوم پرستش آنها و باورشان به تأثیر آنها در خلق و رزق مردم و توانشان برای برآوردن حاجت ها بوده، به گونه ای که انکار قداست آنان و بی سود و جماد خواندنشان، چنین اثری داشته است.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ

یعنی: هود گفت: ای قوم من، هرگز مرا سفاهتی نیست. یعنی منشأ نفی قداست از بت ها و تأثیرات وجودی آنها و جماد خواندنشان و سبب دعوت به سوی خداوند، نادانی من نیست، بلکه من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ

یعنی: من در این دعوت ها پیام های پروردگار خود را به شما می رسانم، و من برای شما خیرخواهی امینم. مراد از «پیام ها» دین و شریعت نوح و کتاب آسمانی اوست که تا زمان ابراهیم خلیل دین رسمی و کتاب شریعت ثابت و غیر منسوخ جامعه بود، و پیامبرانی که در این فاصله مبعوث شدند موظف به پذیرش و ابلاغ آن و مطالب و معارف دیگری بودند که از شئون نبوت آنها بود.

أَوْ عَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ

یعنی: و آیا تعجب کردید از این که ذکری از پروردگارتان بر مردی از میان خودتان

آمده که شما را بیم دهد؟ مراد از «ذکر» وحی و شریعت و کتاب است که همه سبب انذار و بیم دادن جامعه از غضب خدا و آتش دوزخ است.

وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ مِ مَّ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ

یعنی: و متذکر باشید و به یاد آورید هنگامی را که خدا شما را جانشین هایی پس از قوم نوح قرار داد. یعنی جانشین مسکن ها و مزارع و مراتع و آنچه از حادثه طوفان سالم درآمده بود. و یا جانشین آنان در حکومت و سلطه بر ملت ها و مردمی که پس از نوح به توالد و تناسل فزون گشته بودند، زیرا خود «عاد» سلطان بوده و فرزندش «شداد» یکی از شاهان مسخرکننده کره خاک بوده است.

وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصُطَةً فَادْكُرُوا ءالَاءِ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

یعنی: و شما را در جسم و تن فزونی بخشید. گفته شده که: دو نعمت بزرگ و عظیم نصیب قوم هود شده بود، یکی سرزمین وسیع کره خاکی پس از طوفان و هلاکت همه اعیان و مترفین، و دیگر بدن ها و هیكل های عظیم و نیرومند، و از این رو آنها در تمدن متناسب با آن اعصار بسیار پیشرفته بودند. و لذا فرمود: پس همواره نعمت های خدا را به یاد آورید، شاید رستگار گردید.

قَالُوا اٰجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللّٰهَ وَحْدَهُ وَنَدَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ اٰبَاؤُنَا فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ «70» قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ اَتَّجَادِلُوْنِيْ فِيْ اَسْمَاءِ سَمَّيْتُمْوهَا اَنْتُمْ وَاٰبَاؤُكُمْ مَا نَزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ فَاَنْتَظِرُوْا اِنِّيْ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ «71» فَاَنْجِيْنَاهُ وَاَلَّذِيْنَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا وَمَا كَانُوْا مُؤْمِنِيْنَ «72»

نَذْر - از ماده «وذر» و از باب مَنَع -: تَرَكَ كُنِيم. و از این ماده به معنای تَرَكَ و رها کردن، غیر از مضارع و امر استعمال نشده است. رجس و رجز: عذاب. اسماء: نام ها، و در این جا مراد مسمیات است. سَمَّيْتُمُوهَا ضَمِير مَوْث «ها» و «بها» هر دو به «اسماء» برمی گردد به تقدیر: سَمَّيْتُمُ الْأَصْنَامَ بِهَا. دابر: آخر و ریشه شیء.

تفسیر:

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَنَا

یعنی: قوم هود در پاسخ به دعوت او گفتند: آیا تو به سوی ما آمده ای که خدا را به تنهایی بپرستیم و از آنچه پدرانمان می پرستیدند دست برداریم؟ استفهام برای اظهار تعجب و انکار است، یعنی این دعوت و پیشنهاد تو هرگز شدنی نیست.

فَأْتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

یعنی: پس ای هود، اگر تو از راستگویانی آنچه را که به ما وعده می دهی بر سر ما بیاور.

این کلام به خاطر این است که هود پیامبر در ضمن دعوت خود، از سرگذشت قوم نوح و عذاب های دنیوی و اخروی خداوند یاد می کرد.

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ

یعنی: هود گفت: حقیقت این است که بر شما از جانب پروردگارتان عذاب و غضبی ثابت و مقرر گردیده است. این کلام، وعده قطعی عذاب است از جانب خداوند که هود به آنها ابلاغ نمود.

أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَضِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ

یعنی: گفته شده که قوم عاد برای بت های خود نام های مختلفی نهاده بودند که هر يك حکایت از صفتی از صفات جلال و جمال خدا داشته، مانند معبود، اله، رب البر، رب البحر، حافظ، شافی و غیره.

معنای آیه: آیا با من دربارهٔ بت‌ها و جماداتی محاجّه و ستیزه می‌کنید که فقط اسم‌اند و شما و پدران‌تان آنها را نامگذاری کرده‌اید به نام‌هایی که مفهوم و حقیقتشان در آنها نیست و خدا هیچ برهانی بر آنها نازل نکرده است؟! یعنی برهانی بر انطباق آن اسماء بر این مسّمیات وجود ندارد. پس منتظر عذاب موعود باشید که به یقین من هم با شما از منتظرانم.

فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ

یعنی: پس ما هود را و کسانی را که همراه او بودند یعنی عائله و پیروان و گروندگان‌ش را به سبب رحمت خویش نجات دادیم، و ریشهٔ کسانی که آیات کتاب و نشانه‌های توحید ما را تکذیب و انکار کردند و هرگز گرونده نبودند قطع نمودیم.

در اخبار آمده که کیفیت اهلاکشان این گونه بود که به خاطر خشکسالی منتظر باران بودند که ابر تیره‌رنگی از دور پیدا می‌شود، آنان خوشحال شده می‌گویند: این ابری است که برایمان باران آورده است هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا [احقاف، 24]. پس به ناگاه باد شدیدی همراه آن می‌رسد و هفت شب و هشت روز به نحو دائم بر آنها می‌وزد و سنگ‌ها و سنگریزه‌ها را بر آنها می‌کوبد و پیکر سنگین آنها را همانند تنهٔ درخت خرما که از ریشه درآمده باشد از روی زمین برمی‌کند و بر در و دیوار می‌کوبد و جاننداری سالم نمی‌ماند. و قصهٔ آنان را خداوند در مواردی از این کتاب کریم بازگو کرده، از جمله در سورهٔ هود از آیهٔ 50 تا 60، و در سورهٔ احقاف - که به معنای شن‌های انبوه بلند و معوج و نام‌سرزمین آنها واقع در میان عمان و حضرموت است - قصهٔ آنها را از آیهٔ 21 تا 26 نقل می‌کند و در سورهٔ قمر نیز در چهار آیهٔ 18 تا 21 خلاصه‌ای از هلاکشان را بیان می‌کند.

وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءتُكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «73»

لغت و اعراب:

و اِلی ثمود عطف است به نوحاً در آیه 59. ثمود نام قبیله ای است که پس از قوم عاد در صحرائی میان حجاز و شام زندگی می کردند و از نوه های سام بن نوح بودند.

و این کلمه، گاهی منصرف و گاهی غیر منصرف استعمال می شود. هذه ناقة الله جملة مستأنفه و بیان جمله قد جاء تکم است. ناقة: شتر ماده، و آیه حال است از آن، و لکم متعلق است به آن.

تفسیر:

وَ اِلی ثمودَ اَخالَهُمْ صالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرِهِ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ اٰیَةٌ

یعنی: و به عنوان نبوت و رسالت فرستادیم به سوی قوم ثمود (قبیله ای در صحرائی کم آب و پر از رمل، میان حجاز و شام) برادر نسبی یا قبیله ای آنها صالح را. صالح پیامبر در خطابی به آنها گفت: ای قوم من، تنها خدا را بپرستید که شما را بجز او معبودی نیست، حقا که برای شما حجت و برهانی روشن و روشن کننده حقیقت از جانب پروردگارتان آمده است و آن، این ماده شتر خداوند است که نشانه ای از قدرت او برای شماست.

نسبت دادن شتر به خدا نسبت تشریفی است مانند عبدالله و بیت الله، و اشاره است به این که شتری سراپا اعجاز است که کالبد و اندام های او را خداوند به دست فرشتگانش به شکل شتر خراسانی دراز گردن و پر مو ساخته، و از روح خویش به نحو اعجاز در آن دمیده، و در آغاز آفرینش به محض بیرون شدن از شکاف سنگ، بچه ای همانند خویش به نحو غیرعادی زاییده، و از شیرش به طرز اعجاز، ملتی را شبانه روز سیراب نموده است.

فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي اَرْضِ اللّٰهِ وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوْءٍ فَيَاْخُذْكُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ

یعنی: پس او را رها کنید در زمین خداوند بخورد یعنی از علف آن بچرد و از آبش بخورد. و هرگز با او به بدی برخورد نکنید که شما را عذابی دردناک فراخواهد گرفت.

وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَا فِي الْأَرْضِ تَحْذِينَ مِنْ سُوءِهَا فَصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ «74» قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ «75» قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ «76»

لغت و اعراب:

بَوَّأَهُ وَبَوَّأَ لَهُ مَنْزِلًا: او را در منزلی جای داد. سُهول: جمع سهل، زمین هموار و وسیع.

تَحَتَّ الْجِبَلِ - از باب ضَرَبَ -: کند آن را. آلاء: جمع الی و إلی، نعمت. عَثَا نَاقِصٌ وَآوَى از باب نَصَرَ، و عَثَى نَاقِصٌ یَائِي - از باب ضَرَبَ وَ مَنَعَ وَ عَلِمَ -: در فساد و تباهی از حد گذشت.

تفسیر:

وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَا فِي الْأَرْضِ تَحْذِينَ مِنْ سُوءِهَا فَصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا

یعنی: و نیز صالح به قوم خود گفت: متذکر شوید زمانی را که شما را پس از قوم عاد، یعنی پس از انقراض اجتماع آنها به عذاب الهی، جانشین آنان قرار داد و در روی این زمین

ص: 74

جای داد، که همواره در مواضع وسیع و هموارش برای خود کاخ های تابستانی برافراشته می سازید، و شکم کوه ها را می تراشید و خانه های زمستانی می سازید.

فَاذْكُرُواْ آيَاتِ اللّٰهِ وَلا تَعْتَوْاْ فِى الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ

یعنی: پس نعمت های خدا را دائماً به یاد آورید و تبهکارانه روی این زمین فساد را از حد نگذرانید.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُواْ لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ صَالِحًا مَّرْسَلًا مِّنْ رَبِّهِ

یعنی: اشراف و اعیانی از قوم او که تکبر ورزیده بودند، یعنی از پذیرش دعوت او و توحید الهی سرباز زده بودند، به مستضعفان قوم، یعنی به گروندگان از مستضعفان به نحو استفهام استهزایی گفتند: آیا شما می دانید که واقعاً صالح از جانب پروردگارش فرستاده شده است؟

قَالُواْ اِنَّا بِمَا اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ

یعنی: مستضعفان گفتند: آری بی تردید، ما به آنچه صالح بدان فرستاده شده از گروندگانیم.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ اِنَّا بِالَّذِى ءَامَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ

یعنی: کسانی که از ایمان و تسلیم و توحید تکبر ورزیده بودند به مؤمنان گفتند: ما هم بی تردید به آنچه شما بدان ایمان آورده اید کافریم.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ «77» فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصَدَّتْهُمُ فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ «78» فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ «79»

عَقْرَه - از باب ضَرَب - مجروح کرد او را، عَقَرَ الْإِبِل: نحر کرد آن را یا چهار دست و پای آن را برید. عتی - از باب نَصَرَ - تکبر کرد و از حد گذشت. رجفة: حرکت شدید، زلزله. أَصْبَحُوا یعنی صاروا. جَثَمَ الرَّجُلُ - از باب ضَرَبَ وَ نَصَرَ - بر زمین چسبید و نقش زمین شد.

تفسیر:

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

یعنی: پس قوم ثمود، ماده شتر را نحر کردند و یا چهار دست و پای آن را بریدند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و طغیان نمودند و به صالح پیامبر هم گفتند: ای صالح، اگر تو از فرستادگان خدایی آنچه را که به ما وعده می دهی بر سر ما بیاور. یعنی هر عذابی را که وعده می دهی محقق کن.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ

یعنی: پس آنها را زمین لرزه ای فرا گرفت، پس در خانه های خود به زانو درآمده و نقش زمین شدند. باید دانست که در سبب هلاکت دسته جمعی قوم صالح در این کتاب کریم تعبیرات مختلفی آمده است: رجفه یعنی زلزله، صیحه یعنی صدا، صاعقه یعنی آتش و طاغیه یعنی عذاب فوق حد. در این جا فَاخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ و در آیه 67 سوره هود وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ و در آیه 17 سوره فصلت فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ و در آیه 5 سوره الحاقه فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ آمده است، و ممکن است همه این امور واقع شده باشد.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ

یعنی: صالح پس از درخواست عذاب برای آنها، روی از آنان برتافت و در حال یأس از ایمانشان چنین گفت: ای قوم من، بی تردید من رسالت پروردگارم را، یعنی نبوت خود و کتاب و شریعت و احکام او را به شما رساندم و برای شما خیرخواهی کردم و لکن شما خیرخواهان را دوست ندارید.

و ممکن است این کلام پس از نزول عذاب و هلاکت قوم او و خطاب به اجساد بی جان آنها باشد، نظیر آن که پیامبر اسلام پس از غزوة بدر جسدهایی را که مسلمین در چاه بدر ریخته بودند مورد خطاب قرار داد و فرمود: قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا [اعراف، 44]. و بنابراین، تقدیر وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ: «ولکن کنتم لاتحبون» است، یعنی از آغاز شما چنین بودید که ناصحان را دوست نداشتید.

داستان لوط (ع)

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ «80» إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ «81»

لغت و اعراب:

لوط اسم اعجمی است، و لوطاً عطف است به نوحاً در آیه 59 یا منصوب است به «أذكر» مقدر، و إذ قال بدل از لوط است. فاحشه: کار بسیار زشت. مسرف: متجاوز از حد. من دون النساء حال است از فاعل تأتون یعنی: «متجاوزین عن النساء».

تفسیر:

و لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ

لوط فرزند هاران برادرزاده ابراهیم خلیل بود. او از سرزمین بابل عراق همراه عمویش ابراهیم به سوی شام مهاجرت نمود و در اردن شام منزل کردند. خداوند او را به سوی اهل مؤتفکات، پنج شهری که مهم تر از همه شهر «سدوم» بوده به عنوان پیامبری مبعوث کرد.

در آن شهرها فحشا و منکر، خاصه عمل لواط رواج داشت.

معنای آیه: ای پیامبر یا ای مخاطب، به یاد آور لوط را هنگامی که به قوم خود به عنوان استفهام انکاری و تقبیح و نهی و نکوهش گفت: آیا کار بسیار زشتی به جا می آورید که احدی از جهانیان در آن بر شما سبقت نگرفته است؟!

ص: 77

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ

یعنی: آن کار زشت این است که شما از زنان خود گذشته و آنها را رها نموده، برای ارضای شهوت خود با مردان آمیزش می کنید. بلکه شما گروهی اسرافکارید. آوردن کلمه «بل» اشاره به این است که در همه کارهایشان اسرافکار بوده اند.

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ «82» فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ «83» وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ «84»

لغت و اعراب:

قریه: مجتمع انسانی، شهر و روستا. غابر: گذشته، باقی مانده (از اضداد است). ناس و انس و أناس: آدمیان.

تفسیر:

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ

یعنی: و پاسخ قوم لوط جز این نبود که به یکدیگر یا سرانشان به زیر دستانشان گفتند که اینان را، یعنی لوط و خاندان و پیروانش را از میان مجتبعان یا از شهر و دیارتان بیرون کنید که، آنها مردمانی پاکی طلب اند. و این جمله را به عنوان مسخره و استهزا می گفتند که:

این ها کار ما را پلید می شمارند.

فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ

یعنی: پس از جواب رد آنها، و در مقدمه فرو فرستادن عذاب، لوط و عائله او را به جز زنی که از بازماندگان در میان قوم برای چشیدن عذاب بود، نجات بخشیدیم.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ

ص: 78

و بر آنها بارانی بارانندیم. یعنی بر سر آنها بارانی از سنگریزه بارانندیم که به غایت عجیب و بهت آور و بدون سابقه و لاحقته در تاریخ جهان بود و وصفش در آیات دیگر این کتاب آمده است مانند حِجَارَةٌ مِّنْ سِجِّيلٍ مَّنصُودٍ مُّسَوَّمَةً [هود، 83] و غیر آن. پس بنگر که عاقبت گنهکاران چگونه بود. یعنی به دیده سر بنگر اگر در محل باشی و بقایای آثار عذاب را خواهی، و به دیده دل بنگر اگر عاقبت دنیوی و اخروی گناه را خواهی.

داستان شعیب (ع)

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءتُكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ «85»

لغت و اعراب:

وإلى مدین به تقدیر «وآرسلنا». مدین: نام قبیله ای از نسل مدین بن ابراهیم خلیل، و نیز نام شهر آنها. شعیب اسم اعجمی است. کیل: پیمانانه کردن و آلت آن. میزان: سنجش و آلت وزن یعنی ترازو. بخسه - از باب منع - کاست از او و حق او را کم گذاشت. ذلکم خیر لکم «ذلک» اشاره به ما ذکر است از پرستش حق و ایفای کیل و ترک بخش، و حرف «کم» در دو مورد خطاب به ملت است.

تفسیر:

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

یعنی: و ما به سوی شهر مدین یا قبیله مدین برادر نسبی یا قبیله ای آنها شعیب را

ص: 79

فرستادیم. (او از نوه های ابراهیم خلیل و داماد لوط بود، و به واسطه حسن گفتار و سخنوریش، خطیب الانبیاء نامیده می شد و عمر طولانی کرد.) او در خطابی به قوم خود که به تقلید از گذشتگانشان بت می پرستیدند گفت: ای قوم من، تنها خدا را پرستش کنید که شما را جز او معبودی نیست. یعنی شعیب نیز همانند پیامبران پیش از خود و اقتضای محیط، دعوت خود را براساس توحید و نفی شرك آغاز نمود.

قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ

یعنی: حقیقت این است که برای شما حجت و برهانی روشن از جانب پروردگارتان آمده است. مراد شعیب از حجت، خود او و منطق مستدل و رسای او و معجزات اوست که همه به سوی شریعتش هدایت می کند، هر چند از نوع معجزات او در آیه ذکر نیست.

فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ

در این جمله پس از ذکر بینه و اثبات شریعت، به برخی از فروع مهم شرع که شدیداً محلّ ابتلای ملت در آن عصر بود اشاره کرده است. معنای آیه: پس ای مردم، پیمانانه و ترازو را تمام و کامل پردازید. یعنی حقوق یکدیگر را هنگام تأدیة آن با پیمانانه و ترازو کامل بدهید، و از مردم اموالشان را نگاهید و چیزی کم نگذارید.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

یعنی: و در روی زمین پس از اصلاح آن یعنی پس از آن که خدا آن را اصلاح نموده افساد نکنید.

مراد از اصلاح زمین، صالح آفریدن آن و ساکنان آن برای ادامه حیات است، زیرا خداوند آنچه لوازم زندگی طیب و پاکیزه بشر است در خود آن و در طبع و سرشت ساکنان آن ایجاد کرده به گونه ای که اگر انسان های صالح با استفاده های صالح در آن زندگی کنند روی همه کره، مدینه فاضله می شود. و مراد از افساد هم مخالفت قوانین الهی آسمانی و خروج از مقتضیات عقل و خرد است، مانند عدم رعایت حقوق عامه، و تعدی از حدود جامعه، و قتل نفوس، و غصب اموال، و سلب امنیت اجتماعی و اقتصادی و غیره. «ذلکم» یعنی آنچه گفتم خیر است برای شما اگر حقیقتاً گرونده اید.

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمْ وَاَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ «86» وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُزِيلَتْ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ «87»

لغت و اعراب:

صَدَّ عَنْ الشَّيْءِ: اعراض نمود از آن، جلوگیری کرد از آن. سبیل: راه، و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. تبغونها به تقدیر «تبغون لها» و ضمیر «ها» راجع به سبیل است. فاصبروا خطاب به کفار دو طایفه است، و ممکن است خطاب به مؤمنین یا به هر دو طایفه باشد.

تفسیر:

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا

قوم شعیب که جمعیتی انبوه و دارای زندگی مرفهی بودند شدیداً در مقابل دعوت شعیب مخالفت می کردند، بر سر راه مؤمنان و قاصدان کویش می نشستند، در عقاید آنها ایجاد شبهه می کردند و از اقامه شعایر دینی مانع می شدند.

معنای آیه: و بر سر هیچ راهی منشینید در حالی که مردم را توعید و تهدید کنید و هر که را که به خدا ایمان آورده از پیروی آن که راه خداوند است جلوگیری نمایید و برای آن راه جستجوی کجی کنید، یعنی آن را منحرف و کج معرفی نمایید یا ایجاد شبهه و خدشه کنید.

مراد از «راه» در آیه اعم است از راه حسی و معنوی یعنی احکام اصولی و فروعی شریعت، زیرا آنها بر سر راه های شهر که منتهی به مرکز تبلیغات شعیب می شد می نشستند و مانع از تماس با او می شدند، و بر سر راه شریعت او نیز می نشستند، یعنی مردم را در

ص: 81

احکام دین او به شك و شبهه می افکندند یا تهدید می نمودند.

وَ اذْكُرُوا اِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَرْتُمْ وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

یعنی: و به یاد آورید زمانی را که شما اندک بودید پس خداوند بسیارتان کرد (یعنی نفوس و افراد قبایل و شهرتان را به برکت در زاد و ولد انبوه ساخت و اموالتان را به رحمت های آسمانی و برکات زمینی فراوان نمود) و بنگرید که عاقبت و سرانجام مفسدان چگونه شد و چگونه طوفان فراگیر ریشه مفسدان را کند و رجفه و ریح و سنگباران، نسل مفسدان را یکباره برچید.

وَ اِنْ كَانَ طَآئِفَةٌ مِّنْكُمْ ءَامَنُوا بِالَّذِي اُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَآئِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللّٰهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

پس از انقسام قوم شعیب به دو گروه مؤمن و کافر، اختلاف عقایدشان زمینه نزع و نبرد را میانشان فراهم می کرد که شعیب به هر دو طایفه توصیه کرده هر چند محتمل است خطاب «فاصبروا» به خصوص مؤمنان یا کافران باشد.

معنای آیه: و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده ام، یعنی به کتاب و شریعت من، ایمان آوردند و گروهی دیگر ایمان نیاوردند، پس شما هر دو گروه صبر ورزید و به نزع و ستیز و نبرد برنخیزید تا آن گاه که خداوند میان ما، یعنی میان همه ملت و قوم من داوری کند و او بهترین داوران است.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ اَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ «88» قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا اِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ اِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُونُ لَنَا اَنْ نَّعُوذَ فِيهَا اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَاَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ «89»

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا

یعنی: در پاسخ دعوت شعیب به توحید و امر به واجبات و نهی از افساد، سران و اشرافی از قوم او که از پذیرش حق تکبر ورزیده بودند گفتند: ای شعیب، بی تردید تورا و کسانی را که همراه تو به خدا ایمان آورده اند از میان اجتماع یا از شهرمان بیرون خواهیم کرد، مگر این که به کیش و آیین ما باز گردید.

مراد بازگشتن کسانی است که از شرك به سوی توحید رفته بودند. و نسبت رجوع به شعیب به عنوان تغلیب است وگرنه پیامبران الهی نه سابقه شرك و کفر دارند و نه سابقه فسق و گناه.

قَالَ أَوْلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا

یعنی: شعیب گفت: آیا ما بازگردیم هر چند از آیین شما کراهت و نفرت داریم؟ یعنی این کار شدنی نیست. حقیقت این است که اگر ما به کیش شما بازگردیم پس از آن که خداوند ما را از آن نجات بخشیده، به خدا دروغ بسته و افترا گفته ایم. یعنی چون ما خود، بطلان و پلیدی آن عقاید را از خداوند نقل کرده ایم.

وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا

یعنی: و ما را نرسد و نرسد که به آن آیین بازگردیم. از نظر شرع جایز و از نظر خرد و عقل صحیح نیست که پس از وصول به حقیقت و وضوح راه مستقیم و توفیق اعتقاد به توحید واجب الوجود یکتا، به پرستش جماد لایعقل محض بازگردیم.

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا

یعنی: مگر آن که خداوند، پروردگار ما آن را بخواهد. مگر آن که به حدی گنهکار شویم که برای خذلان ما، آن را بر ما روا دارد بدان گونه که برای شما روا داشته است. و ممکن است استثنا به عنوان تعلیق به محال باشد، مانند این که بگویند مگر آن که زوج فرد شود یا متناقضین جمع شوند.

وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا

یعنی: پروردگار ما بر همه اشیا و ذرات جهان هستی، سعه دانش و احاطه علمی دارد.

یعنی همان گونه که احاطه وجودی و احاطه توانی و احاطه رحمتی دارد (و ذکر علم الهی در این جا برای این است که او می داند که ممکن است ما در شقاوت به حدی برسیم که ما را به حال شرك وا گذارد). ما بر او توکل نموده ایم. یعنی در این که ما را در ایمان خود ثابت دارد و از شرك محفوظ فرماید.

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ

یعنی: پس از اتمام حجت بر مشرکان قوم و اصرار آنها بر شرك و كفر و تهدید، شعيب و یارانش داوری به سوی خدا برده، شعيب گفت: پروردگارا، میان ما و قوم ما به حق و صدق داوری کن و تو بهترین داورانی.

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِيَنَّ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ «90» فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ «91» الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ «92» فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ «93»

لغت و اعراب:

رجفه: زلزله، صوت رعد. جاثم: به زانو درآمده، فرش زمین شده. فأصبحوا جاثمين یعنی «صاروا جاثمين» یا «دخلوا في الصباح جاثمين في الليل». غنى بالمكان - از باب علم -:

اقامت گزید در آن. أسى زید - ناقص یائی از باب علم -: اندوهگین شد.

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَتَنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ

یعنی: سران و اشرافی از قوم شعیب که کافر شده بودند در خطاب به طبقات پایین یا به گروندگان قوم گفتند: بی تردید اگر از شعیب پیروی کنید آن هنگام است که حتماً زیانکارید. یعنی بدین جهت که هم آیین حق پدرانتان را از دست داده اید و هم درآمد سرشارتان از بخش کیل و وزن از کفتان رفته است.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ

یعنی: پس به ناگاه آنان را زلزله یا صیحه شدید تکان دهنده فرا گرفت که همگی در خانه های خود بر خاک افتادند و نقش زمین شدند. و یا آن که در حالی که شب هلاک شده و نقش زمین شده بودند به صبح درآمدند.

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ

این آیه مبین شدت کیفر دنیوی کسانی است که با دعوت پیامبران خدا مبارزه کرده اند.

یعنی: کسانی که شعیب پیامبر را تکذیب کردند پس از نزول عذاب به صورت رجفه، آن چنان نابود شدند که گویی از ابتدا ساکن آن جا نبودند. آری کسانی که شعیب را تکذیب کردند آنها بودند که زیانکار شدند. و حصر خسران به آن قوم، مبین عدم شمول آن به مؤمنان است. و اطلاق خسران مفید عموم آن به خسران دنیا و آخرت است.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتٍ مِّن رَّبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ

یعنی: پس از آن که قوم او به هلاکت رسیدند، شعیب روی از آنان برتافت، یعنی صورت برتافت یا روی دل از آنها برگردانید و انزجار قلبی پیدا کرد و در خطابی بس عبرت آور و اسف انگیز به آنها گفت: ای قوم من، حقیقت این است که من همه پیام های پروردگار خود را به شما رساندم. یعنی کتاب آسمانی و اصول و فروع شریعت و پیام های دیگر او و انذار و تبشیرهای او را. و برای شما خیرخواهی کردم و آنچه مصلحت شما بود به شما گوشزد نمودم.

فَكَيْفَ أَتَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ

یعنی: پس حال چگونه من بر گروهی که کافر شدند، اندوهگین شوم؟ یعنی کارهای

کفر آمیز شما و مخالفت و ستیز با خدا و انکار و عناد با شریعت و ایذاء و آزار مؤمنین که شیوه دائمی شما بود مانع از این است که وظایف اخوت نسبی و قبیله ای را که طبق فطرت و وفق شریعت باید به آن ترتیب اثر داد، انجام دهم.

نعمت و غفلت

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ «94» ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ «95»

لغت و اعراب:

بأساء: سختی و ناراحتی در غیر جسم. ضراء: ناراحتی در جسم. يَضَّرَّعُونَ: مخفف يتضرعون، ناله و زاری. سيئه: سختی و ناراحتی. حسنه: خوشی و رفاه حال. عفا الشيء - ناقص واوی از باب نصر -: زیاد و انبوه شد، و «عفوًا» در اصل «عفووا» بوده. بدلنا متضمن معنای «أعطينا» است به تقدیر «أعطيناهم في مكان السيئة الحسنه».

تفسیر:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ

این آیه و آیه بعد، اشاره است به سنت جاریه الهی درباره طایفه بشری در مرحله توجیه تکالیف کلی به آنها و مخالفت آنها و عکس العمل خدا با مخالفان. و آن سنت این است که خدا پس از عرضه تکالیف به واسطه پیامبران، در آغاز محیط زندگی را بر بشرها تنگ می گیرد شاید به اضطراب روی به خدا کنند، و چون اعتنا نکردند بر قساوتشان می افزاید و درهای رفاه و نعمت را به روی آنها می گشاید، و این مرحله را استدراج می نامند.

و چون به کمال غرور و شقاوت رسیدند به وسیله عذاب ناگهانی آنها را نابود می سازد.

و این رفتار و سنت الهی هم در فرد جاری است و هم در مجتمع.

ص: 86

معنای آیه: و ما در هیچ شهر و روستایی پیامبری نفرستادیم مگر آن که پس از آن یا همراه آن مردم آن جا را به بأساء و ضرّاء گرفتار نمودیم شاید به درگاه خدا بنالند.

مراد از «بأساء» سختی ها و ناراحتی های غیر بدنی است مانند فقر مالی، ناامنی محیط، وقوع جنگ، مرگ و میر اولاد و ارحام. و مراد از «ضرّاء» ناراحتی جسمی است نظیر بیماری، ضعف، نقص اعضا، وبا، طاعون و نحو آنها. و این مرحله امتحان و آزمایش است.

و از انضمام آیه بعد به لَعَلَّهُمْ يَصْرَعُونَ استفاده می شود که «لعلّ» درباره آنها تحقق نیافته و بر غفلت و شقاوتشان ادامه داده اند.

ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا

یعنی: سپس به جای ناراحتی ها و سختی ها، راحتی و خوشی دادیم تا آن گاه که فزونی یافتند، یعنی در نفوس و اولاد و افراد و اموال و وسایل زندگی زیاد شدند.

وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ

یعنی: پس از فزونی در عید و عید به جای تنبّه و تذکر گفتند: بی تردید، پدران ما را هم ناراحتی ها و راحتی ها و ضرر و نفع ها رسید. یعنی عروض این حوادث به اقتضای طبع زندگی دنیاست وگرنه دست قدرتی پشت پرده حواس ما نیست که این حالات از ناحیه او به منظور آزمایش ما باشد. و این طرز فکر نهایت شقاوت است.

فَأَخَذْنَا هُمْ بِعُقَّتِهِمْ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

یعنی: پس ما آنها را به نحو ناگهانی گرفتیم در حالی که بی اطلاع از وضع حال خود بودند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَا هُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «96» أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتاً وَهُمْ نَائِمُونَ «97» أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ «98»

برکات جمع برکت به معنای ثبوت و استقرار، و کنایه از خیرات فزاینده است. أفامن تقدم همزه بر عاطف به خاطر صدارت است. بأس: عذاب. بیات به معنای شب هنگام، و هم نائمون حال است از فاعل «أمن». ضحی: صبحگاه پس از بالا آمدن خورشید.

تفسیر:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

یعنی: و اگر اهل شهرها و روستاها ایمان می آوردند و تقوا می ورزیدند، به این معنا که هر مجتمعی از مجامع انسانی، در هر عصری از اعصار، به کتاب خود معتقد می شدند و به شریعت خود عمل می کردند، بی تردید ما درهای خیرات و برکات آسمان و زمین را بر آنها باز می کردیم.

برکات آسمان، ابرها و برف و باران نافع، تابش متناسب خورشید، وزش باد و نسیم احیاگر؛ و برکات زمین، رشد معادن روی زمینی و زیرزمینی، جوشش آب ها از کوه و هامون، و رویش مطلوب گیاهان و درختان و غیر اینهاست.

وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

یعنی: ولی هر مجتمعی در عصر خویش فرستادگان ما و وحی و شریعتشان را اعتقاداً یا عملاً تکذیب کردند، پس ما آنها را به سزای عملکردشان مؤاخذه و گرفتار نمودیم.

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ

یعنی: پس آیا با توجه به غضب و عذاب ما بر گذشتگان، اهل شهر و روستاها ایمن و خاطر جمع اند از این که عذاب ما شب هنگام به آنها رسد در حالی که همه در خواب اند؟ یعنی مانند قوم عاد و قوم لوط و غیر آنها.

أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ

یعنی: و آیا اهل شهر و روستاها ایمن اند از این که عذاب ما در روز روشن به آنها رسد در حالی که مشغول بازی اند؟ یعنی در حالی که همانند کودکان در حال غفلت و مشغول

لهو و لعب و ارتکاب گناهان کبیره اند.

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ «99» أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ «100»

لغت و اعراب:

أَفَأَمِنُوا به تقدیر «فَأَمِنُوا». مکر: فریب. و مکر خدا مقابله او یا فریب یا عملی شبیه فریب انسان است. أَوْ لَمْ يَهْدِ به معنای «أَوْ لَمْ يَبَيِّنْ» و فاعل آن «ما ذکرنا من قصص الماضین» و للذین متعلق به آن است. أَنْ لَوْ نَشَاءُ به تقدیر «أَنَّ الشَّانَ لَوْ نَشَاءُ» مفعول «لَمْ يَهْدِ» و تقدیر کلام این است: «أَوْ لَمْ يَبَيِّنْ لَهُؤُلَاءِ الْمَشْرِكِينَ مَا ذَكَرْنَا مِنْ قِصَصِ الْمَاضِيْنَ وَعَذَابِهِمْ أَنَا قَادِرُونَ عَلَىٰ مُؤَاخَذَتِهِمْ».

تفسیر:

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ

یعنی: پس آیا آنها از مکر و فریب خدا ایمن اند، از مؤاخذه و عذاب ناگهانی خدا که در مقابل طغیان هایشان می رسد؟ شبیه کار فریبی که غفلتاً و بدون اطلاع انجام می گیرد. و هرگز کسی خود را از مکر خداوند ایمن نمی داند مگر گروه زیانکاران، یعنی انسان های شقی و اهل دوزخ که در مقام معامله و تجارت معنوی، نفوس و اموال خود را با دوزخ معامله می کنند.

أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ

ص: 89

یعنی: و آیا برای کسانی که این زمین را پس از هلاک گذشتگان آن وارث می شوند، آنچه ما ذکر کردیم از عذاب و سرگذشت وخیم آنان، این حقیقت را روشن نمی کند که اگر بخواهیم با آنها به سزای گناهانشان برخورد سخت می کنیم و بر دل های آنها مهر شقاوت می زنیم به طوری که هرگز پس از آن کلام حق را نشنوند؟

تِلْكَ الْقُرَى نَقِصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ
«101» وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ «102»

لغت و اعراب:

تلك القرى مبتداء موصوف و نقص خبر آن است. من قبل به تقدیر «من قبل مجیء الرسل» است. من عهد یعنی: من وفاء عهد. ضمیر هم در دو مورد راجع به كفار مزبور یا مطلق انسان های مكلف است. إن وجدنا، «إن» مخففه از مثقله است به قرینه لام در خبر، به تقدیر «ان الشان».

تفسیر:

تِلْكَ الْقُرَى نَقِصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ

یعنی: آن مجتمعات انسانی که ذکر شد، ما برخی از اخبار آنها را بر تو بازگو می کنیم، و حقیقت این است که پیامبرانشان برای آنها بیانات آوردند (یعنی همواره در طول تاریخ چنین بوده که پیامبرانشان ادله ای روشن از اصول و فروع شریعت را بر آنها

ص: 90

عرضه می داشتند) ولی آنها هرگز حاضر نبودند که به آنچه از پیش تکذیب کرده بودند ایمان بیاورند.

كَذَّٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ

یعنی: خداوند این چنین بر دل های کافران مهر شقاوت می زند. مراد این است که تکذیب آیات الهی از پیش و از نخستین روز دعوت های انبیا سبب شده که خدا مهر شقاوت بر دل های کافران بنهد تا در حالت انکار سابقشان بمانند و هر بار که به سوی آنها بیانات و شرایع بیاید تکذیب نمایند.

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ

یعنی: و ما برای بیشتر آنها، همان کفار یاد شده یا مطلق مردم مورد تکلیف، عهدی و پیمانی نیافتیم. یعنی در مقابل پیمان هایی که با مسلمین می بستند، و یا در برابر پیمان هایی که با آنها به دست پیامبران و به وسیله خرد و عقولشان بستیم و فای نیافتیم، بلکه حقیقت این است که ما اکثرشان را فاسق و خارج از طاعت خود یافتیم، خواه در پیمان ها و خواه در غیر آنها.

داستان موسی (ع)

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأْتَهُ فَطْلَمُوا بِهَا فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ «103» وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنَ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ «104» حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ «105» قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ «106» فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ «107» وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ «108»

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ مِ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِيهِ

موسی بن عمران سومین پیامبر و رسول از پیامبران و رسولان اولوالعزم بشر، یعنی صاحب شریعت مستقل و کتاب آسمانی شامل احکام و معارف دینی است، و کتاب او تورات است که بزرگترین کتاب های آسمانی و مفصل ترین آنهاست، و در قرآن کریم از تورات یاد مکرر و تعریف فراوان شده است. و مراد از آیاتی که این جا ذکر شده آیات و معجزات نه گانه موسی است که در آیه 101 اسراء و 12 نمل اشاره شده است.

معنای آیه: پس از پیامبران نام برده که نوح و هود و صالح و لوط و شعیب بودند، یا پس از امت های مذکور منقرض شده، موسای پیامبر را همراه آیات خود (یعنی معجزاتی که در موارد زیادی از این کتاب ذکری از آنها رفته که اهم و نخستین آنها عصا و ید بیضاء است) به سوی فرعون و سران و اشراف قوم او برانگیختیم و فرستادیم.

فرعون لقب عام شاهان مصر است که فراعنه گفته می شوند، نظیر کسری و اکاسره لقب شاهان فارس، و قیصر و قیصره لقب شاهان روم، و خاقان و خواقنه لقب سلاطین چین. و این فرعون ظاهراً همان فرعون زمان یوسف پیامبر است که در فاصله چهارصد سال میان دو پیامبر عمر کرده است. و بعثت موسی به سوی همه مردم عصر بود و ذکر ملاً برای تأثیرات وجودی آنها و تبعیت دیگران از آنهاست.

فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظِرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

یعنی: پس آنان به آیات ما ستم کردند. آنها را نپذیرفتند و مفاهیم حقایق آن را در خود و جامعه پیاده نکردند. پس بنگر که سرانجام کار فسادانگیزان چگونه شد. یعنی به چشم سر آثار باقی مانده طاعیان را، و به چشم دل عواقب سوء آنها و شمول غضب خدا را بنگر.

وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ

و حال آغاز داستان تفصیلی موسی و فرعون و قوم اوست. یعنی: و موسی به فرعون گفت: ای فرعون، بی تردید من فرستاده پروردگار جهانیانم. توصیف خداوند به وصف «رب العالمین» به لحاظ این است که فرعونیان معتقد بودند به وثنیت و تعدد ارباب. یعنی هر

نوعی از انواع مخلوقات را ربّی است مستقل و متکفل تربیت و تکامل او هر چند همه ارباب مخلوق خداوند بزرگ اند. و موسی در آغاز دعوت خود هدف اصلی رسالت را در این توصیف بیان نمود که همه موجودات جهان از اجناس و انواع و اصناف و افراد زیر نظر و تربیت مستقل و بدون شریک خدای بزرگ قرار دارند.

حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بَيِّنَةً مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ

بنی اسرائیل سابقه سکونت در سرزمین بیت المقدس داشتند و چون یوسف بن یعقوب به مصر آمد و پس از چند سالی به سلطنت مصر رسید و پدر و مادر و ارحام خود را به مصر طلبید، بنی اسرائیل در مصر زیر سایه حکومت او گرد آمده زیاد گشتند و پس از ارتحال یوسف و به واسطه تسلط یکی از فراعنه بر مصر و دعوی الوهیت و ربوبیت او و مخالفت بنی اسرائیل با ادعای او، عرصه بر بنی اسرائیل در آن جا تنگ شد به گونه ای که مشهور است و قرآن کریم نیز از آن صحنه ستم و فاجعه مظلومیت آنان مکرراً یاد کرده است.

فرعونیان و قبطیان آنها را به بردگی گرفتند، مردانشان را به نوکری و زنانشان را به کنیزی.

خداوند موسی را مبعوث کرد و مأمور نمود که بنی اسرائیل را از چنگال فرعونیان درآورد و به موطن اصلی خویش بازگرداند.

معنای آیه: موسی پس از دعوی رسالت، به فرعون گفت: بر من لازم و واجب است، یعنی به حکم عقل و قضاوت خرد، که بر خداوند و از جانب او جز حق نگویم. بی تردید من از جانب پروردگارتان حجت و دلیل روشنی آورده ام، یعنی دلیل بر نبوت خود و اثبات توحید در الوهیت و ربوبیت، و مراد معجزاتی است که همراه داشته است. پس باید بنی اسرائیل را کلاً رهاسازی و همراه من بفرستی. و این کلام آغاز کار موسی و پیشنهاد نجات بنی اسرائیل است.

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

یعنی: فرعون گفت: اگر دلیل و برهانی آورده ای پس بیاور، یعنی ظاهر کن و نشان ده اگر از راستگویانی. جمله شرطیه اول با شرط و جزاء، جزاء جمله شرطیه دوم است.

فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ

نسب اصلی عصای موسی به شاخه ای از درخت آس بهشتی می رسد که چون آدم

ابوالبشر طبق دستور خدا، از بهشت بالا عزم هبوط به سرزمین دنیا نمود آن را همراه خود آورد، و پس از ارتحال او در دست اوصیای او از فرزندانش بود تا به شعیب پیامبر رسید، و چون موسی سال های شبانی خود را برای شعیب سپری نمود و با عائله و اموال خود عازم مصر گردید برای استفاده در سفر و خاصه برای حفاظت گوسفندانش عصایی از پدر عیال خود طلبید.

گفته اند: شعیب را چهل عدد عصا بود که از هر يك در موقعی استفاده می کرد و همه را در محل معینی نگه می داشت. به موسی گفت: یکی از آن عصاها را بگیر. موسی تا دست به سوی عصایی دراز کرد عصایی از میان آنها خود در قبضه موسی قرار گرفت. چون شعیب آن را دید گفت: آن را بگذار و عصای دیگری بگیر. بار دوم و سوم نیز همان عصا به دست موسی افتاد و شعیب هم راضی شد و آن همان عصای آس بهشتی بود.

موسی با همسر و عائله و مواشی روانه مصر شد. در میان راه گرفتار ناراحتی و سرما شدند. موسی به سراغ آتشی که از دور دید رفت، به محلی رسید که آن جا به گفته قرآن، وادی مقدّس و با میمنت بود و درخت آن همان شجره مبارکه. موسی نخستین بار صدای تکلم خدا را از آن درخت شنید و مأمور شد عصای خود را بر زمین افکند. این بار، شجره آس، مبدل به جاننداری مخوف گردید که موسی از ترس فرار کرد.

معنای آیه: پس از آن که فرعون طلب معجزه کرد، موسی عصای خود را بیفکند، پس به ناگاه آن عصا ازدهایی آشکار گردید. یعنی آن چوب که روح نباتی را هم از دست داده بود، مبدل به جاننداری حقیقی و ماری عظیم الجثّه و متحرک شد که در برابر چشم همه، ظهوری آشکار داشت، نه مانند ریسمان ها و عصاهای سحره که بدون واقعیت چشم ها را جادو می کرد.

باید دانست که خداوند معجزه مار شدن عصا را سه بار به دست موسی تحقق بخشیده.

ابتدا در وادی سینا در مقام انتخاب او به نبوت و بذل معجزه، که به صورت «جان» یعنی مار کوچک درآمد، چنان که در سوره نمل آیه 10 و قصص آیه 31 آمده است. دوم در مقام دعوی نبوت در برابر فرعون، که به صورت ثعبان درآمد، چنان که در این آیه و آیه 32 شعراء ذکر شده. سوم در مقام مقابله با ساحران در ملأ عام و انبوه مردم، که در این جا

به عنوان «تَلَقَّفُ مَا يَأْفُكُونَ» ذکر گردیده، و شاید در این صحنه چند برابر ثعبان ظهور کرده که ثعبان های آنها را بلعیده، چنان که در این سوره آیه 117 و سوره طه آیه 69 و سوره شعراء آیه 45 آمده. و اما معجزه ید بیضا در دو نوبت یعنی در مقام اول و دوم تحقق یافته است.

و نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ

یعنی: و دست بیرون کشید پس به ناگاه دستش سفید و نورانی برای ناظران بود.

موسی علیه السلام ابتدا دست در گریبان یا زیر بغل یا زیر لباس خود کرد و از آن جا به قصد اظهار معجزه بیرون آورد که همانند قوی ترین نور می درخشید.

مردم فریبی فرعون

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ «109» يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ «110» قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ «111» يَا تَوَكُّبِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ «112» وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ «113» قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ «114»

لغت و اعراب:

أرجأ الشيء مهموز اللام است و ثلاثی ندارد، یعنی تأخیر انداخت آن را. أرجه اصلش «أرجئه» است، همزه را حذف کرده اند (1) و ضمیر آن به موسی برمی گردد.

تفسیر:

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ

ص: 95

1- . چون گفته اند اسکان هاء ضمیر جایز نیست؛ پس این هاء، هاء سکت است و هاء ضمیر، محذوف است.

یعنی: سران و اشراف از قوم فرعون گفتند: بی تردید این مرد جادوگر دانایی است. ظاهر آیه این است که اظهار این دو معجزه، در نزد فرعون و رؤسای کشور و اشراف قوم او که عادتاً در نزد سلاطین اجتماع می کنند واقع شده است. و در آغاز رؤسا و اشراف، میان خود استقلالاً یا به دستور فرعون به تبادل نظر پرداخته اند و این دو آیه در بیان حال آنهاست.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ

یعنی: این شخص قصد دارد شما را از سرزمینتان بیرون کند، پس حال چه امر می کنید؟ معلوم می شود ملاً فرعون در این اعتقاد بودند که موسی و برادرش می خواهند بنی اسرائیل را با جادوهای خود جلب کنند و آنها را وحدت و تقویت بخشند و برضد دولت فرعونی بشورانند، فرعون را ساقط کنند، سران آنها را از مصر بیرون نمایند و خود بر مسند حکومت بنشینند. و پس از تبادل نظر در راه چاره این امر، که آیا آنها را بکشند یا تبعید نمایند، فکرشان به آن جا رسید که مطلب زیر را به فرعون پیشنهاد کنند.

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَا تُوَكُّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ

یعنی: ملاً به فرعون گفتند که کار او و برادرش را به تأخیر انداز و حاشرین را، یعنی گردآوران و مأموران دربار و اطلاعات را که می توانند از شهرها جادوگران را گردآورند، گسیل دار تا هر ساحر و جادوگر دانا و متخصص این فن را در دربارت حاضر سازند.

وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْعَالِيِينَ، قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ

یعنی: پس از تلاش حاشران، جادوگران به نزد فرعون آمدند و درباره کار مهم و عظیم مقابله و مبارزه با مدعیان نبوت، به فرعون گفتند: اگر ما در این میدان نبرد پیروز گشتیم، آیا برای ما پاداش مهمی خواهد بود؟ فرعون گفت: آری، و علاوه بر آن شما مسلماً از مقربان دربار خواهید شد.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ «115» قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ
«116»

فَلَمَّا أَلْقُوا أَصْلَشَ «الْقِيَا» است که یاء لام الفعل افتاده. استرهبه: ترسانید او را.

تفسیر:

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْتَمِينَ

یعنی: ساحران گفتند: ای موسی، یا تو باید بیفکنی یا ما افکننده باشیم. این گفتار از آنان که تا حدی مؤدبانه است به منظور مخیر کردن موسی است در شروع به افکندن وسایل جادو که از موسی جز عصای کوچکی نبود و از آنها انبوهی از چوب و ریسمان و غیره. و ظاهر سخن ساحران این است که مطمئن به پیروزی خود بودند خواه موسی شروع کند یا آنها.

قَالَ الْقَوْمُ فَلَمَّا أَلْقُوا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ

یعنی: موسی به آنها گفت: شما بیفکنید. پس چون افکندند (یعنی وسایل و ابزارهای جادوی خود را که شامل انبوهی از طناب های ضخیم و باریک و عصاها و چوب های نازک و غلیظ بود، و به مجرد افتادن در مرآی مبارزه) دیدگان مردم را جادو کردند و همه را ترسانیدند، یعنی در دلشان از راه جادو رعب و هراس ایجاد کردند. و گفته شده همه میدان وسیع آماده شده برای این عمل مملو از مار و اژدها و حیوانات بزرگ و کوچک موهوم و وحشتناکی گردید که همه در حرکت افتادند و دور یکدیگر و اطراف میدان می چرخیدند، و بدین وسیله مردم را ترسانیدند و جادویی بزرگ به صحنه آوردند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ «117» فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «118» فَغَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ «119» وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ «120» قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ «121» رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ «122»

لَقَفَ الشَّيْءَ - از باب عَلِمَ - او را به سرعت گرفت. أَفَكَ - از باب عَلِمَ وَضَرَبَ -: دروغ گفت.

تفسیر:

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ

یعنی: پس از آن که جادوهای ساحران چشم‌ها را جادو و دل‌ها را بیمناک نمود، ما به موسی وحی کردیم که عصای خود را در برابر آنها بیفکن. و بی تردید در آن حال توجه همه معطوف به موسی و وسایل مبارزه او بود. پس چون بیفکنند، به ناگاه آنچه را که سحره به دروغ ساخته بودند همه را می‌ربود و می‌بلعید. یعنی به ناگاه عصا اژدهای عظیمی شد و شروع به بلعیدن نمود و آنچه را که در مرأی و منظر قرار داده بودند یعنی اعیان حقیقی نامرئی اشیا و صور موهومی مرئی، همه را می‌بلعید و در نتیجه مواد اولیه هم در شکم اژدها رفت و نابود شد و از این رو چون موسی عصا را برگرفت چیزی در صحنه مبارزه نماند. و به همین خاطر بود که جادوگران دانستند که مسأله عصا جادو نیست، زیرا در جادو پس از بطلان صورت‌های موهوم یا عادی شدن چشم‌های مسحور، مواد اولیه اشیا باقی می‌ماند.

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: حق واقع و آشکار شد و آنچه سحره از شئون سحر و فنون جادو انجام داده بودند در انظار منصفان حضار باطل گردید و معلوم شد فرعون را در ربوبیت جهان نقشی نیست.

فَغُلِبُوا هُنَالِكَ

یعنی: پس فرعون و یاران او و جادوگران در آن جا مغلوب شدند. مراد از آن جا محل حدوث آن حادثه بزرگ تاریخی است که از نظر انبوه جمعیت و روبه‌رو شدن دو طرف نامتقابل، یکی دو فرد عادی با لباس و زین متعارف، و دیگری دولت مقتدر متصرف در همه کرة زمین با پیش‌بینی جمع‌آوری ساحران شهرها و تعیین روز عید برای مقابله و حضور قاطبه مردم مرکز و برخی شهرستان‌ها، بی سابقه بوده است.

یعنی: و آنها همگی در برابر پیامبر حق و ادعای حق و معجزه و برهان حق منقلب شدند و جزء خوارها و زبون ها و کوچکان گشتند.

وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ

یعنی: و ساحران به حال سجده افکنده شدند. این تعبیر برای این است که عظمت حادثه و ظهور جلال خدا و قدرت شگفت آور عصا و نابودی ناگهانی جادوها به گونه ای بود که گویی آنها را به قهر و جبر به حال سجده در افکند. و در همان جا در برابر فرعون متکبر و همه تماشاگران گفتند: ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم که همان پروردگار موسی و هارون است. و گفته شده که نخست موسی و هارون به شکرانه پیروزی به سجده افتادند و سحره سجده را از آنها آموختند.

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ «123» لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَأْجِلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ «124» قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ «125» وَمَا نَتَّقِمُ مِّنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّفْنَا مُسْلِمِينَ «126»

لغت و اعراب:

آمنتّم به اخبار متضمّن استفهام انکاری است، و یا استفهام است به حذف همزه استفهام، و مرجع ضمیر به خدا یا موسی است. مکرتموه مرجع ضمیر جمع، موسی و سحره است.

قَطَعَ الشَّيْءَ: پاره پاره کرد آن را. صَلَّبَ اللَّصَّ: به دار آویخت دزد را. نَقِمَ الْأَمْرَ مِنْ فُلَانٍ - از باب صَدَّرَبَ وَعَلِمَ -: عیب گرفت و مکروه داشت آن کار را از او. أَنْ آمَنَّا مَفْعُولٌ «تَنَقَّمُ». أَفْرِغْ

تفسیر:

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُتُمْ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

یعنی: فرعون به لحن استفهام انکاری گفت: آیا پیش از آن که من به شما اجازه دهم به موسی یا به خدای او ایمان آوردید؟ بی تردید این عمل نیرنگی است که در این شهر میان خودتان ساخته اید، یعنی از پیش قرار داد کرده اید که او دعوت نبوت و اظهار معجزه کند و شما هم چون دعوت شوید پس از مبارزه صوری تسلیم شوید تا بنی اسرائیل را تقویت کنید و قبطیان را که صاحبان اصلی این شهرند از آن بیرون نمایید. پس به زودی خواهید دانست، یعنی تصمیم خاصی درباره شما می گیرم.

لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: سوگند باد که بی تردید دست ها و پاها را هر يك، برخلاف دیگری - یکی را از سمت راست و یکی را از سمت چپ - خواهم برید. و ذکر تقطیع اشاره به اعمال شدت در عذاب است. سپس شما را دسته جمعی به دار مجازات آویزان خواهم نمود.

قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ

یعنی: ساحران تازه ایمان آورده در جواب تهدیدات فرعون گفتند: بی تردید ما به سوی پروردگاران بازمی گردیم. مرادشان این است که سرنوشت ما بالأخره این است که به سوی خدا بازمی گردیم، پس ما را از تهدید تو چه باك است؟! ممکن است اعتقاد این گروه به معاد و بازگشت به سوی خدا از پیش بوده و از ترس فرعون اظهار نمی کردند، و ممکن است از سخنان موسی و هارون و گفتگوهای آنها با فرعون و ملأ حاصل شده باشد.

وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا

یعنی: بر ما عیب و ایرادی نمی گیری جز این را که ما به آیات پروردگار خود هنگامی که به ما رسید و ثابت شد ایمان آوردیم. مراد از آیات، سخنان منطقی دو پیامبر و معجزات روشن آنهاست.

رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ

یعنی: سحره پس از تهدیدات فرعون رو به سوی خدا گفتند: پروردگارا، بر ما صبر و استقامتی فراوان فروریز، و روح ما را در حالی که ما مسلمانیم به سوی خود برگیر.

در تفاسیر آمده که فرعون ساحران را که از خود فرعونیان بودند در کنار رود مصر به طرزی که تهدید کرده بود مجازات نمود، و موسی و هارون تا حدی آزادانه به سراغ قوم خود رفتند.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقْتَلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ
(127)

لغت و اعراب:

تذر: رها می کنی. (1) تفسیر:

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ

ظاهر آیات این سوره و برخی از روایات این است که موسی و هارون پس از پیروزی بر فرعون در مصر ماندگار شدند و تا حد میسر مشغول دعوت به توحید و تعلیم احکام شریعت خود یا شریعت پیشین بودند و طبعاً عمل به برنامه های دینی در میان آنها - هرچند فی الجمله - ظاهر می شد، و از این رو فرعون و ملاً از حدوث این حرکت مذهبی و قومی و سیاسی در میان بنی اسرائیل شدیداً ناراحت بودند.

معنای آیه: و سران و اشراف از قوم فرعون به وی گفتند: آیا موسی و قوم او را رها می کنی که در سرزمین مصر افساد کنند و تورا و خدایان تو را ترک نمایند؟!

ص: 101

1- . قاهرون خبر إن، و فوقهم ظرف متعلق به قاهرون است.

گفته شده که فرعونیان معتقد بودند بتان زمینی و ستارگان آسمانی معبودات فرعون و فرعون هم معبود اهل مصر است، و یا آنها معبود مردم و فرعون معبود آنهاست، و یا آن که تندیس های فرعون در شهرها به عنوان ربّانند و مردم در برابر آنها باید خضوع کنند و فرعون رب الارباب است که اَتَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى [نازعات، 24] گفته. و به هر تقدیر بنی اسرائیل از ارباب اعراض کرده بودند و این عمل و برخی از سخنانشان افساد محسوب می شده است.

قَالَ سَتَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ

یعنی: فرعون گفت: به زودی پسران آنها را قتل عام می کنیم یا به شدت و به طرز فجیع می کشیم، و زنانشان را زنده نگه می داریم، و حتماً ما در نفوس و قدرت و ثروت بالاتر از آنهایم و از حیث سلطه و حکومت بر آنها قاهر و مسلطیم. مرادش این است که پیروزی موسی در مقابل سحره ما اثری ندارد، بلکه همان رویه پیش از ظهور آنها را درباره بنی اسرائیل پیاده می کنیم.

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ «128» قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ «129»

تفسیر:

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ

یعنی: موسی در مقام تسلیت و دلداری و وعده پیروزی به قوم خود گفت:

استعانت بجوید و یاری بطلبید از خداوند و صبر ورزید، بی تردید این زمین از آن

خداست. یعنی ملکیت حقیقی و مالکیت و حاکمیت واقعی آن از آن اوست، چه آن که او آفریده و او نگه می دارد و تدبیر تکوینی آن را بر عهده دارد و حاکمیت و مالکیت آن نیز از آن اوست.

يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

یعنی: و این زمین و کره خاکی را به هرکس که می خواهد از بندگان به ارث می دهد، یعنی واگذار خواهد کرد. و عاقبت و سرانجام از آن پرهیزگاران است. اشاره به این که محتمل است این زمین در اختیار شما قرار گیرد.

این کلام به معنای عام بدین معناست که خداوند جهان آفرینش را طوری تنظیم کرده است که همه اجزای آن به سوی کمال مطلوب خود در حرکت است و اگر از مسیر تکوینی اش منحرف نگردد طبعاً به تدریج بدان هدف که سرانجام سیر آن است می رسد. و بنا بر این، هر فردی از افراد بشر یا هر مجتمع و گروهی از آنها که جزئی از اجزای این عالم اند اگر خط سیر سعادت تکوینی خود را طی کند و تقوا و پرهیز از خروج و انحراف نماید، عاقبت کار او نیز رسیدن به کمال مطلوب خواهد بود.

قَالُوا أَوْزِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا

یعنی: قوم موسی گفتند: ای موسی پیش از آن که بیایی (یعنی به عنوان رسالت الهی و نجات بنی اسرائیل) ما اذیت و آزار دیدیم. فرعونیان ما را شکنجه می کردند، پسران ما را سر می بریدند و زنان ما را در استخدام خود زنده نگه می داشتند. و پس از آن که تو آمدی و رسالت خود را ابلاغ نمودی و آنها شکست خوردند باز هم ما در اذیت و آزار افتاده ایم.

یعنی پس کو آن وعده ها که به ما می دادند که پیامبری به نام موسی می آید و بنی اسرائیل را از چنگال فرعونیان نجات می بخشد؟

قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

یعنی: موسی این بار نیز به عنوان تکرار وعده قبل و تقریب انطباق آن کلی بر آنها گفت:

امید است که پروردگار شما دشمنانتان را هلاک سازد و شما را در این سرزمین جانشین آنها قرار دهد تا بنگرد شما چگونه رفتار می کنید.

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ «130» فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَّا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «131»

لغت و اعراب:

سنین جمع «سنة» به معنای سال است و غالباً در سال قحطی استعمال می شود. حسنة صفت است، یعنی هر چیز نیکو و سرور آور از نعم و خوشی های بدنی و مالی و غیره. سیئة مقابل حسنة است یعنی هر امر بد و حزن آور. تطییر بالشیء و من الشیء: فال بد زد به آن. و طائر: چیزی که به وسیله آن فال بد زنند مانند کلاغ و هدهد.

تفسیر:

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

این آیه مبدأ اخبار از نزول غضب موعود خدا به فرعونیان است. یعنی: و حقیقت این است که آل فرعون را، یعنی قوم و تابعان آیین او را، به سال های قحطی مؤاخذه کردیم و دچار نمودیم. یعنی به وسیله خشکسالی های پی در پی ارزاقشان را کم کردیم.

و آنها را گرفتار کمبود میوه جات یا مطلق حاصل اعم از حبوب و میوه جات نمودیم، شاید متذکر شوند.

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ

یعنی: پس از ظهور آثار غضب خدا و روی آوردن قحطی که طبعاً گاهی تنگی و گاهی فراخی بود آنها به جای تنبّه و تذکر، به عناد و انواع مبارزه با موسی برخاستند که در آیه به برخی از آن اشاره می کند.

ص:104

معنای آیه: پس هنگامی که حسنه به آنها می رسید، یعنی باران رحمت، وفور نعمت، فراوانی ارزاق و سلامت مزاج ها، می گفتند: این به خاطر خود ماست. یعنی به واسطه قداست وجود و لیاقت ذات و حسن نیت و نکویی اعمال ماست. و اگر سیئه ای به آنها می رسید، مانند خشک سالی، کمبود ارزاق، مرگ و میر حیوانات و بیماری وبا و طاعون و غیره، فال بد به موسی و شگون بد به یارانش می زدند و همه را از شومی وجود و دعوت و برنامه عملی او می دیدند.

أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: آگاه باشید که طائرشان نزد خداست. چیزی که وسیله فال بد و سبب نزول بلیات و مصائب آنها می شود گناهان خود آنهاست از کفر و شرک و عناد و عمل های حرام و گناهان کبیره که همه در علم ازلی الهی و در لوح محفوظ ثابت است، ولیکن اکثر آنها به این حقیقت توجه ندارند. یعنی برخی از اهل دقت و انصافشان این حقیقت را می دانند.

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ «132» فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ «133»

لغت و اعراب:

مهما شرطیه است به معنای هر زمان یا هر چیز. طوفان: سیل فراگیر، و از هر چیزی انبوه آن. جراد: ملخ. قمل: شپش شتر که «کنه» گفته می شود، و «سوس» آفت گندم. ضفادع: جمع ضفدع مثل زبرج، قورباغه.

ص: 105

تفسیر:

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ

یعنی: و گفتند: ای موسی، هر آیه ای برای ما بیاوری که ما را بدان جادو کنی، هر چیزی که به عنوان معجزه و نشانه های صدق دعوت خود و اثبات توحید خداوند برای ما بیاوری، ما معتقدیم که آن جادوست و می خواهی چشم و گوش ما را تسخیر نمایی، و از این رو ما هرگز به تو ایمان آور نیستیم.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ

یعنی: پس ما طبق وعده سابق، بر آنها طوفان و ملخ و شپش و قورباغه ها و خون را فرستادیم، به صورت آیه ها و نشانه های مفصل و جداگانه.

مراد از «طوفان» سیل فراگیر است که همه نهرها و خانه ها و مزارع و مراتع آنها را در خود فرو برد و قدرت استفاده از مسکن و کوچه ها را نداشتند و از توان کشت و زرع افتادند. و مراد از «جراد» ملخ های ریز و درشت نابود کننده اند که کشت و زرع را می خوردند و چیزی از سبزیجات و حبوبات را باقی نمی گذاشتند و بوته ها و درخت ها را از برگ و گل عریان می کردند. و مراد از «قُمَّل» شپش حیوانات است که عمدتاً در شتر پیدا می شود و به قدری بوده که سبب نابودی چهارپایان می گردید. و مراد از «ضفادع» قورباغه های ریز و درشت است که حمله ور می شدند و خانه ها و طاقچه ها و سفره ها و ظرف ها و داخل نان و آب می شدند و همه را پر می کردند. و مراد از «خون» آلوده شدن تمام آب هاست که قطره ای آب صاف پیدا نمی کردند.

اینها آیات مفصّلات بود، یعنی روشن و واضح که هر عاقلی می دانست که نشانه قهر و غضب الهی و قدرت فوق بشری است. و یا آن که جدا جدا بود و هر يك به فاصله يك ماه، و طول مدت هر يك قریب يك هفته بود.

فَأَسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ

یعنی: پس تکبر ورزیدند و آنها گروهی گنهگار بودند. و این جمله حکم کلی است که آیه 135 فلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ الی آخر، مبین کیفیت آن است.

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ «134» فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ «135»

لغت و اعراب:

بما عهد متعلق است به ادع، «باء» قسم و «ما» موصوله است و لئن کشفتم لام قسم است و لنؤمننّ جواب است، و تقدیر کلام این است: «ادع بحقّ ما التزم به عندك من التبتة، أو إجابة الدعوة». نكثّ العهد - از باب نصر - : نقض کرد و شکست آن را.

تفسیر:

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ

یعنی: و چون عذاب بر آنها واقع شد گفتند: ای موسی، به حقّ آن عهدی که خدا در نزد تو دارد (که تو پیامبر مرسل باشی یا دعاهایت را اجابت نماید) از پروردگارت برای ما بخواه. مراد این است که پس از ثبوت و ادامه هر يك از آن عذاب ها درخواست زیر را از او می کردند.

لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ

یعنی: سوگند یاد می کنیم که اگر این عذاب را از ما برطرف سازی حتماً به تو ایمان می آوریم و بی تردید بنی اسرائیل را همراه تو می فرستیم. با این خوبی که در حق ما می کنی، آن طور که می خواستی که همه بنی اسرائیل را رها کنیم و تحویل دهیم تا آنها را به وطن اصلی خودشان بیت المقدس بازگردانی انجام می دهیم.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ

ص: 107

یعنی: و در هر نوبت چون به درخواست موسی عذاب را از آنها تا مدتی که باید بدان می رسیدند برمی داشتیم باز هم آنها سوگند خود را می شکستند.

مراد از آن مدت، زمان معینی است که خود آنها هنگام درخواست تعیین می کردند، مثلاً می گفتند: اگر خدا تا يك ماه عذاب را بردارد ایمان می آوریم. و یا زمانی است که موسی پس از درخواست آنها معین می کرد، مثلاً می گفت: تا يك ماه خداوند عذاب را از شما برمی دارد. و به هر حال آنها سر موعد، پیمان می شکستند.

فَأَنْتَمُنَّا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْتَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ «136» وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ «137»

لغت و اعراب:

یم: دریا، یا دریایی که قعرش قابل درک نیست، و نهر بزرگ از آب شیرین. بَارَكَ اللهُ لَكَ وَفِيكَ وَعَلَيْكَ: خداوند خیر و برکت دهد تو را. دَمَرَهُ وَدَمَّرَ عَلَيْهِ: هلاک کرد او را. عَرَشَ - از باب صَدَرَ وَنَصَرَ: خانه چوبین ساخت. عَرَشَ الْكَرْمَ: شاخه های تاک را بر چوب بست نهاد. عَرَشَ الْبَيْتَ: خانه را بالا برد.

تفسیر:

فَأَنْتَمُنَّا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْتَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ

یعنی: پس ما از آنها انتقام گرفتیم و آنها را در دریا یا رودی بزرگ و روان غرق کردیم

ص: 108

به خاطر آن که آیات ما را تکذیب نمودند و از آنها غافل بودند.

فاء «فانتقمنا» اشاره به این است که انتقام پس از اتمام حجت، و ارفاق تام، و پذیرش مکرر درخواست رفع عذاب، و نقض مکرر سوگند، و امتناع از ایمان و تسلیم و ثبات، و اصرار بر کفر و انکار صورت گرفت. و چون ظاهر تکذیب آیات با غفلت از آنها متنافی است، پس مراد این است که تکذیب آیات به گونه ای بود که گویی به کلی از آنها غافل بودند. و یا آن که ضمیر مؤنث «عنها» به نعمت یعنی انتقام برمی گردد، یعنی آیات ما را انکار کردند و از انتقام هم غافل بودند.

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا

یعنی: و ما به ارث دادیم و واگذار نمودیم به ملتی که استضعاف می شدند خاورها و باخترهای سرزمینی را که خیر و برکت خویش را در آن نهاده بودیم.

مراد از «قوم» بنی اسرائیل است که همواره سالیان دراز در دست فرعونیان از همه جهت مستضعف شده بودند به استبداد و استعمار و استثمار و غیر اینها. و مراد از «ارض» شامات و فلسطین و همه اطراف شرقی و غربی آن جاست که برکات خداوند از اقدم زمان ها شامل حالشان بود از جهت فزونی بعثت پیامبران الهی و وفور نعمت های خدا. و توصیف قوم به استضعاف، اشاره به قدرت خداوند است که چگونه در زمان کوتاهی، بردگان ناتوان را بر مقتدرترین دولت و سلطه وقت پیروز نمود. و ظاهراً بنی اسرائیل به مصر بازنگشتند، لکن در شامات و فلسطین حکومتی تشکیل دادند که مصر نیز در قلمرو آن قرار گرفت.

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا

یعنی: و کلام بسیار نیک خداوند بر بنی اسرائیل به سزای صبرشان تمام و کمال یافت.

مراد از کلام خدا سخنی است که از علم ازلی او در لوح محفوظ به صورت کتابت و در زبان جبرئیل به صورت کلام درآمد و به موسی ابلاغ گردید، یعنی وعده نصرت و پیروزی بنی اسرائیل و سلطه آنها بر بخشی از زمین در مدتی طولانی. و این همان است که موسی وعده و نویدش را ابتدا به عبارت إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ وَ سِيسَ بِهِ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ که در آیات قبل گذشت، داده بود.

یعنی: و آنچه را که فرعون و قومش همواره عمل می کردند و آنچه عرش می ساختند همه را هلاک و نابود ساختیم.

باید دانست که مستفاد از ظواهر ادله مقام این است که پس از غرق شدن فرعون و سپاهیان بنها و مساکن و سایر وسایل زندگی آنان به وسیله غضب خدا و حوادث دیگری ویران و نابود نشده بود چنان که از آیه کَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ [دخان، 25 و 26] و آیه فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ [شعراء، 57 و 58] استشمام می شود. پس ممکن است مراد از دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ نَعْنَابُود کردن کارهای باطل و رسوم شرك و آداب بت پرستی و جاهلیت آنها باشد یا داربست ها و عروش آنها. و ممکن است و «دمرنا» تا آخر آیه اشاره باشد به آیات پنج گانه ای که در آیه 133 ذکر شد که در نتیجه آنها اغلب صنایع تشریفاتی و داربست های آنها نابود گردید.

خواسته های نامعقول بنی اسرائیل

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ «138»
 إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «139» قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ «140»

لغت و اعراب:

جاز و جاوَز: عبور کرد، گذشت، و جاز به و جاوَز به: گذراند او را. بنی اسرائیل، باء تعدیه است. عَكَفَ عَلَى الشَّيْءِ - از باب نَصَرَ وَضَرَبَ - ملازم آن شد و به عنوان تعظیم بدان روی آورد. تَبَّرَ: شکست و نابود ساخت او را.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ

مراد از بنی اسرائیل در این آیه همه کسانی هستند که از دست فرعونیان گریخته و از جاده های جدیدالحدوث و سهل العبور داخل رود نیل گذشته و غرق شدن فرعونیان را به چشم خود دیده و نجات یافته بودند. و غرض از این آیه و آیات بعد، بیان حوادث تلخی است که از آنها سر زده، حوادث عجیب جاهلاننه و اسف آوری نظیر درخواست يك عدد بت از موسی برای پرستیدن پس از اندك زمانی از نجات، و ساختن گوساله و پرستیدن آن در غیبت موسی، و درخواست مشاهده علنی خداوند و غیر این ها که موسی پیامبر عظیم الشأن صبور هم، پیوسته مشکلات را با حوصله و بردباری فیصله داده است.

معنای آیه: و ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانندیم، پس به قومی رسیدند که بر بت هایی که داشتند روی آورده، کرنش و تعظیم می کردند.

مراد از بحر دریایی است میان مصر و مکه که دریای قُلْزُم نامیده می شود به نام شهر قلزم که در ساحل آن است و بنی اسرائیل لازم بود در مسیر خود از آن عبور کنند، و کیفیت عبور آن جمعیت انبوه از دریا نقل نشده به چه وسیله بوده، با کشتی یا قایق یا غیر آن؟ زیرا در حدود ششصد هزار نفر بوده اند.

قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ

یعنی: بنی اسرائیل خطاب به موسی گفتند: ای موسی، برای ما هم خدایی بساز همان گونه که آنها را خدایانی است.

باید دانست که بنی اسرائیل هر چند از اولاد ابراهیم خلیل الرحمان مظهر توحید و بت شکن زمان بودند و با فاصله اندکی چون اسحاق و یعقوب و یوسف به آنان می رسیدند، لکن روح مادیت و علاقه به ظواهر در آنها سخت رسوخ داشته و گویی اصالة الحسیه بر آنها حاکم بوده، و توحید و معنویات انبیای گذشته در آنها اثری جز ظواهر دینی تشریفی نداشته است. خاصه آن که مدت مدیدی در تحت اسارت فرعونیان مادی و مشرک و معتقدان بت، و در جو پرستش اصنام رشد کرده بودند، از این رو به مجرد دیدن منظره

اجتماع عده ای دور خدای مجسم، با کمال جرأت از موسی خدای مجسم خواستند. و ظاهراً شکل آن به صورت گوساله بوده و سامری هم از همان منظره اساس کارش را بنا نهاد و در غیاب موسی خدایی به شکل گوساله ساخت. و به همین دلیل موسی در جواب آنها ابتداءً به نحو اجمال گفت: شما گروهی هستید که نادانی می کنید. سپس به تعلیل پرداخت و گفت:

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: به یقین این ملت، اعتقاد و مسلک و مذهبی که در آن هستند پوچ و نابودشدنی است و آنچه بدان مشغول اند از کرنش و پرستش بتان، باطل و بیهوده است.

قَالَ أَغْيَرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

یعنی: موسی پس از نکوهش شدید از عمل آنها و خداپا نشان، گفت: آیا غیر از الله (یعنی ذات واجب الوجود مستجمع جمیع صفات کمال و عاری از هر نقص و عیب، و متصرف در تمام اجزاء عالم وجود) برای شما معبودی بطلبیم؟ در حالی که اوست که شما را بر جهانیان عصرتان برتری بخشیده است. یعنی نه آن بت های جمادی که تا حال در مصر فرعون دیده و نه امثال آنها هر چند انبوهی از آنها را تهیه نمایید.

وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ «141»

تفسیر:

وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ

آیه خطاب است از جانب خداوند به بنی اسرائیل به وسیله موسی، برای تذکر برخی از نعمت ها در برابر درخواست نابه جای آنها. یعنی: به یاد آورید هنگامی را که شما را از چنگال خاندان فرعون نجات بخشیدیم که بدترین عذاب را بر شما تحمیل می کردند.

ص: 112

سامه العذاب یعنی برای او عذاب طلب کرد، یا عذاب را بر او تحمیل نمود.

يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

یعنی: پسرانتان را تقتیل می کردند - دسته جمعی می کشتند، یا با بی رحمی و قساوت سر می بریدند - و زنانتان را زنده نگه می داشتند، یعنی برای بیگاری و بار شدن بر دوش مردان و اغراض فاسده. و در این حادثه برای شما از جانب پروردگارتان امتحانی سخت و عذابی بزرگ بود.

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ «142» وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ «143»

لغت و اعراب:

ثلاثين مفعول دوم واعدنا است به تقدیر مَكْتُ ثلثین. میقات: زمان یا مکانی که برای عملی تعیین شود. اربعین حال است از میقات. لمیقاتنا به تقدیر «عند زمان المواعده» یا «الی مکان المواعده» ذك الحائط - از باب نَصَرَ -: ویران کرد آن را. ذك مصدر به معنای مفعول است یعنی مدكوك و خردشده. خَرَّ الشیء - از باب نَصَرَ و ضَرَبَ -: ساقط شد و درافتاد. صَعِقَ صفت است به معنای بیهوش و مرده.

ص: 113

وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِئَمٍ مِّمَّاتٍ رَبِّهِ أَزْبَعِينَ لَيْلَةً

این آیه اخبار است از دستور پروردگار به موسی که باید از میان قوم خود به سوی کوه طور رود و سی شبانه روز با اضافه ده شبانه روز در آن جا مکث و توقف نماید و هنگام بیرون شدن از میان قوم برای اداره امور آنها برادر خود هارون را جانشین خود نماید.

معنای آیه: و ما با موسی مواعده و قرارداد سی شب نمودیم. یعنی این مدت را در کوه طور بماند و به وسیله عبادت و راز و نیاز مهیای دریافت کتاب آسمانی شود. و آن مدت را با اضافه کردن ده شب دیگر به اتمام رساندیم، پس مجموع زمان مواعده او با پروردگارش را در چهل شب به پایان رساندیم.

مراد از شب، شبانه روز است و چون آغاز قرارداد، شب اول ذی قعدة بوده به نام شب ذکر شده. و جدا کردن دو مدت برای اشاره به این است که مجموع مواعده يك ماه تمام ذی قعدة و ده روز از ذی حجه است، و یا اشاره به اختلاف عبادت موسی در دو مدت است، و یا آن که سی شبانه روز برای مقدمه نزول تورات و ده شبانه روز هم ایام نزول آن است. و در سوره بقره آیه 51 مجموع دو مدت، یکجا ذکر شده وَ إِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَزْبَعِينَ لَيْلَةً.

وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ

یعنی: و موسی هنگام حرکت به سوی موعده برادر خود هارون گفت: در میان قوم من از من جانشینی کن، و حال ملت را به صلاح کشان، و هرگز پیروی از فسادانگیزان مکن.

مراد پیروی در شرك و كفر و فسق نیست، زیرا هارون خود پیامبر مرسل و معصوم بود، بلکه مراد تبعیت از آنها در اداره امور ملت و صلاحدید و راهنمایی های آنهاست. و تعیین هارون به خاطر آن است که وی به درخواست خود موسی وزیر او بود و مقام نبوت و علم او متکفل اصلاح امور دینی و دنیوی آنها می شد. و این آیه دلالت دارد که پیامبر هیچ امتی را نسزد و نرسد هنگامی که از میان قوم خود بیرون می رود هر چند در ایام معدودی باشد چه رسد به هنگام مرگ، که بدون استخلاف و نصب جانشین بیرون رود. و باید جانشینش اعلم و افضل امت و با تدبیرتر در اصلاح امور ملت و مستقل و غیر متأثر از فریب مفسدان باشد.

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ

یعنی: و چون موسی در سر قرارداد ما بیامد، یا در مکان قرار ما حاضر شد و پروردگارش با او تکلم کرد، گفت: پروردگارا، خود را به من نشان ده تا به تو بنگرم. خدا فرمود: هرگز مرا نمی بینی. یعنی توان دیدن مرا نداری.

باید دانست که بسیار مستبعد و دور از مقام رسالت و بعید از عقاید ما درباره رسولان الهی است که از خداوند رؤیت با دیده سر و حاسه ظاهری بطلبند و امر بزرگ و عظیمی را که نزد عقل، استحاله آن روشن است بخواهند. بلکه ظاهراً مراد موسی رؤیت به قلب بوده که بر دو قسم است: رؤیت قلبی در دنیا در آن حد که برای اولیای الهی پس از مشاهده آثار جمال و جلال او حاصل می شود. و رؤیت قلبی در آخرت در حدی که پس از مشاهده عالم آخرت و آثار جمال و جلال ربوبی تحقق می یابد. و حصول این قسم در دنیا برای بشر غیر ممکن است و موسی بن عمران این قسم را در دنیا طلبید و این همان است که در سوره قیامت آیات 22 و 23 درباره نیکان در قیامت می فرماید: **وَجُودٌ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ نَاصِرَةً، إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ** و جواب نفی مربوط به این قسم است.

وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي

یعنی: خداوند پس از نفی رؤیت به نحو مؤبد، فرمود: ولکن به سوی آن کوه بنگر، اگر کوه در جای خود ثابت و پایدار ماند تو نیز به زودی مرا می بینی، یعنی دیدن من به وقوع و تحقق نزدیک می شود. و طبعاً موسی به سوی آن کوه که معلوم نیست کوه طور بوده یا کوهی در اطراف آن، به دقت نگریست.

فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا

یعنی: پس چون پروردگار موسی بدان کوه تجلی نمود (تجلی ظهور و انکشاف است و ظاهراً شمه ای از اوصاف جلال خداوند مانند غضب و هیبتش بر آن کوه ظهور کرد) آن را خرد و غبار کرد، همانند آن که همه کوه ها در روز قیامت چنان خواهد شد **وَسَيَّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا** [نبا، 20].

باید دانست که ایجاد آن منظره برای موسی به خاطر تقریب ذهن او بوده که چنان که کوه با اندکی از تجلی ربوبی ماهیت و هویت خود را از دست می دهد و تبدیل به غبار،

سپس به عدم می شود، اگر در آن حد از تجلی که خدا در قیامت بر نفوس صالحان می کند و آنها متحمل می شوند و می پذیرند و خشنود می گردند، در دنیا انجام دهد نفوس بشری هر چند شاخص ترین فرد آنها همانند کوه مندک و نابود می گردد.

وَ خَرَّ مُوسَى صَبَعًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و موسی بیهوش و مدهوش بر زمین افتاد. و ظاهر آن است که ترس موسی به خاطر رؤیت فروپاشی کوه از دور نبود، زیرا موسی همان شخص است که حوادث عجیب و دهشت زای زیادی دیده و ترس او در وهله اول از افکندن عصا زایل گردید و از جمله لا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ [نمل، 10] درس کامل گرفت. و پس از آن بود که دوبار عصا را اژدها کرد، ادوات عظیم جادوگران و بلکه عده بیشماری از مردم را عصایش به کام کشید، کوه بزرگی را بر بالای سر مخالفانش به خواست خویش یا به دست خویش نگه داشت، عصا را بر دریای روانی بزد و جاده های وسیع اعجاب انگیز به وجود آورد. بلکه ترس او از این بود که مبادا درخواست رؤیتش غضب خدا را برانگیخته باشد و از آثارش اندک کوه باشد، و شاهد این مطلب توبه اوست.

قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ «144» وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ «145»

تفسیر:

قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلامِي

یعنی: خدا فرمود: ای موسی، همانا من تو را به پیام های خود و سخن گفتن با تو، بر

مردم برگزیدم و برتری دادم. مراد از رسالات، معارف و حقایق دینی است که به قلب موسی برای ابلاغ به جامعه القا کرده، خواه در قالب الفاظ یا عاری از آن. و مراد از کلام، تشریف و تکریم موسی به سخن و تکلم با اوست، خواه معارفی باشد که باید ابلاغ شود یا اسراری غیر آنها، و خواه با زبان عبری باشد یا زبان های دیگر. و محتوای تورات داخل قسم اول و الفاظش مشمول قسم دوم است.

فَخُذْ مَا آتَيْنَكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ

یعنی: پس ای موسی، آنچه را به تو دادم فراگیر و از سپاس گزاران باش. مراد از موصول ما اتیتک اصطفای و انتخاب است و گرفتن آن، پذیرش قلبی و تقدیر و تشکر عملی است.

و ممکن است مراد رسالت ها و تکلم باشد که برای ابلاغ و عمل بپذیرد.

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ

الوابع تورات تخته هایی از چوب یا فلز یا اشیاء دیگری بود که حقیقتش برای ما روشن نیست و تورات در آن به قدرت و اراده حق و یا به دست فرشتگان نوشته بوده. و «من کل شیء» متعلق به «کتبنا» و «موعظة و تفصیلاً» هر دو بیان «من کل شیء» و تنوین «تفصیلاً» برای ابهام و اجمال است.

معنای آیه: ما برای موسی در تخته های تورات از همه چیز نوشتیم، یعنی پند و اندرزی راجع به همه چیز و همه موارد، و تفصیل مختصری درباره همه موضوعات محل ابتلا و مورد نیاز مردم، از احکام دین و حلال و حرام و غیر آنها.

فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ

یعنی: و به موسی گفتیم که الوابع تورات را به توان و نیرو بگیر. یعنی اصول و علوم آن را به قدرت فکری و اراده قلبی، و فروع آن را به نیروی جسمی بگیر و پیاده کن. و قوم خود را دستور ده که نیکوترین آن را به کار گیرند یعنی واجبات دینی اصولی و محاسن اخلاقی روحی و آداب نیک عملی را بگیرند و به کار بندند، و قبایح و محرّمات مندرج در آن را ترك کنند. به زودی مسکن و جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد. یعنی کاخ ها و قصرها و خانه های فرعونیان غرق شده و ویرانه های قوم نوح و عاد و ثمود و لوط را در دنیا، و درکات دوزخیان را در آخرت به شما نشان می دهم.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ
الْغِيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ «146» وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «147»

تفسیر:

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ

تتمه خطاب خداوند به موسی است. یعنی: به زودی کسانی را که همواره در روی زمین به ناحق تکبر می ورزند از آیات خود بازمی گردانم و منصرف می کنم. مراد از انصراف متکبران این است که خداوند بر دل های آنها مهر قساوت و شقاوت می نهد که در آیات الهی تفکر نکنند و از آیات کتاب و معجزات پیامبران، راه هدایت و وعظ و اندرز نگیرند. و حاصل آیه تهدید متکبران است به آن که طبع و زیغ و قسوت بر دل های آنها چیره شود و در آن حال از دنیا روند.

و ممکن است مراد بازداشتن و منصرف کردن متکبران باشد از این که به آیات خداوند صدمه زنند و آن را باطل نمایند، که ما توطئه و معارضه های آنها را همانند فرعونیان جواب می دهیم.

وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغِيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا

یعنی: و از اوصاف متکبران در برابر خداوند این است که هر آیه و نشانه و معجزه ای را در طریق راهنمایی خود ببینند ایمان نمی آورند، و اگر راه هدایت و نجات را ببینند که مفاد

ص: 118

آن آیات است آن را برای خود راه و مسلک اتخاذ نمی کنند، و اگر راه ضلالت را ببینند مانند راه و رسمی که شیطان در مقابل خداوند و پیامبرانش اتخاذ نموده، آن را برای خود طریقه و مسلک اتخاذ می کنند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ

یعنی: عدم ایمان آنها به آیات و عدم اتباع راه رشد و پیروی از راه ضلالت، به خاطر این است که از آغاز هنگامی که در برابر نشانه های توحید ما و منطق رسای پیامبران و معجزات باهرة آنها قرار گرفتند تکذیب و انکار کردند و آنان از آن آیات غافل بودند. یعنی با توجه و علم، آن چنان اعراض کردند که گویی به کلی از آنها غفلت داشتند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ

یعنی: و کسانی که آیات کتاب و نشانه های توحید ما در کرانه های جهان و نفوس آفریده ها را تکذیب کردند، یعنی مبدأ را منکر شدند، و ملاقات روز واپسین را انکار کردند، یعنی منکر معاد شدند، عمل های آنها حبط یعنی باطل و بیهوده است.

مراد از «اعمال» کارهای خیری است که در زندگی پیش از تکذیب از آنها صادر شده مانند ایمان و اعتقادات نیک قلبی، و کارهای نیک عملی نظیر اختراعات در خدمت بشر و اعانت مستمندان و صلوة ارحام و غیره. و مراد از «حَبَطَ» کشیده شدن قلم بطلان بر استحقاقشان در صحیفه اعمال و سقوط پاداش های دنیوی و اخروی است.

هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

استفهام انکاری است و مراد از «جزاء» پاداش نیک است. یعنی: آیا آنان جز به انجام عمل نیک پاداش نیک داده می شوند؟ یعنی چون کفر ورزیدند عمل های خیرشان معدوم و باطل شد، پس اعمال خیر و نیکی ندارند که پاداش خیر برند.

و ممکن است مراد این باشد که حبط عمل آنها یعنی محکوم شدن آنها به بطلان کارهای خیر و سقوط همه از ارزش، نوعی از جزاء است و این جزا را به خاطر آنچه انجام می دادند از کفر و شرک و فسق، دریافت کردند، نظیر آیه وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا [فرقان، 23] و آیه وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً [نور، 39].

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ «148» وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ «149»

حُلِّيٌّ: جمع حَلَى، وسایل آرایش. عَجَل: گوساله. خُوار: صدای گوساله. سَقَطَ فِی يَدِهِ این عبارت غالباً در مورد پشیمانی استعمال می شود و معنای لغوی آن: روی دستش افتاد.

مراد این که گزیدن به دندان بر پشت دستش افتاد، کنایه از این که سخت پشیمان شد، زیرا شخص نادم پشت دست خود را می گزد.

گوساله پرستی بنی اسرائیل

تفسیر:

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ

موسای پیامبر پس از هلاکت فرعونیان و استقرار موقت بنی اسرائیل در صحرائی به قصد حرکت به سوی بیت المقدس، موظف شد مدت سی روز به کوه طور سفر کند و کتاب آسمانی تورات را از جانب خداوند دریافت نماید. پس از غیبت او سامری که گفته اند از اهل سامره بوده و در میان قوم موسی معروف و مورد تعظیم بوده، زینت ها و طلاجاتی که بنی اسرائیل برای روز عیدشان از قبطیان عاریه گرفته بودند جمع کرده، تندیس گوساله ای می سازد و در میان قوم خود شایع می کند که موسی مرده و خدایی که موسی بدان دعوت می کرد همین است. مردم هم اطاعت کرده، مشغول عبادت آن می شوند.

معنای آیه: و قوم موسی پس از وی از زیورهای خود گوساله ای را که جسدی بود و

مراد از «من بعده» پس از سفر او به سوی طور است. و ظاهر آیه این است که همه قوم مرتکب ارتداد شدند و گوساله پرستیدند، لکن مراد اکثریت آنهاست، یعنی سامری و پیروان او، و عموم نسبت برای تغلیب است. و یا آن که چون اقلیت جز هارون، نهی از عمل اکثریت نکردند همه به حکم پرستندگان محسوب شدند. و خوار گوساله برای آن بوده که سامری از خاک زنده و روح دار که از تماس با پای جبرئیل یا اسب او جاندار شده بود، در جوف آن ریخته بود و در نتیجه صوت متناسب با آن جسم پیدا شده بود. و محتمل است که تندیس گوساله روح نداشته لکن طوری تنظیم شده بوده که چون بادی بر وی می وزید صدای گوساله می داد.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يَكْلُمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا

استفهام برای انکار و تقبیح و توبیخ است. یعنی: آیا ندیدند که آن گوساله با آنها سخن نمی گوید و آنها را به راهی هدایت نمی کند؟! یعنی پس چگونه انبوهی از انسان ها آن را پرستیدند و از آن نیازهای خود را طلبیدند؟!

این آیه در مقام استدلال بر نفی الوهیت و ربوبیت آن مجسمه است. و هرچند ادله بطلان ربوبیت آن زیاد است، زیرا جسم بودن و بدون روح و به صورت حیوان بودن و مصنوع دست مخلوقی مانند خود بودن، هر یک دلیلی بر بطلان ربوبیت آن است، لکن جهت ذکر عدم توان آن بر سخن و هدایت نمودن این است که آنها چیزی را می خواستند که حاجت های آنها را بپرسد و بداند و آنان را به سوی صلاح زندگی شان هدایت نماید، و این دو چیز در آن گوساله نبود.

اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ

یعنی: و بالاخره آن را به خدایی گرفتند و آنها ستمکار بودند. یعنی در این عمل ستم کردند ستمی بزرگ به خداوند که جمادات را همتای واجب الوجود کردند؛ و ستم به موسی و هارون که نهی شدید آنها را مخالفت کردند و آنها را آزدند؛ و ستم به اصل اصیل توحید و قانون غیر قابل خدشه در نزد عقل و شرع، و ستم بر ملت عظیمی که پس از آنها دنباله رو آنها شدند، و ستم به خودشان که جهنم را برای خود خریدند.

وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

یعنی: و چون بنی اسرائیل رو دستشان افتاد، یعنی متنبه شده، سخت پشیمان گشتند و به چشم دل دیدند که سخت گمراه شده اند، گفتند: به یقین اگر پروردگار ما به ما ترحم نکند و ما را نیامرزد بی تردید از زیانکاران خواهیم بود.

باید دانست که مقتضای ترتیب این است که این آیه پس از آیه بعد باشد، زیرا پشیمانی آنها پس از برگشتن موسی از کوه طور بود، لکن برای اهمیت پشیمانی و توجه به حق، مقدم شده و گویی ترتیب چنین است: و چون موسی بازگشت و غضبناك شد و به برادر خویش عتاب نمود، آنها متنبه و پشیمان شدند و توبه کردند.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضَبًا بِأَن أَسِفًا قَالَ بِسْمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَالْقَى الْأَلْوَحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَوْا عَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُسْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «150» قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ «151»

لغت و اعراب:

غضبان و أسفأ هر دو صفت مشبیه و حال اند از موسی. خَلَفَه - از باب نَصَرَ - : جانشین او شد. و خَلَفَه فِيهِمْ: او را جانشین خود کرد در میان آنها. عَجَلَ الْأَمْرَ - از باب عَلِمَ - : سرعت کرد در آن و پیش از وقت طلبید آن را. ابْنِ أُمَّ - : به حذف حرف ندا و فتح ام - مجموع دو کلمه را برای کثرت استعمال، مرکب و مبنی بر فتح کرده اند، نظیر خمسة عشر.

ص: 122

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِسْمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي

یعنی: و چون موسی به سوی قوم خود در حال غضب و تأسف برگشت، به آنها گفت: پس از من جانشینی بدی از من کردید. و علت این که موسی خشمگین و اسفناک بر قوم خود وارد شد این است که خدا پیش از رسیدن او، کار ارتداد و بت پرستی آنها را به وی خبر داده بود، از این رو تا رسید خشم خود را اظهار نمود.

أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ

یعنی: آیا در کار پروردگارتان شتاب کردید؟ مراد از «امر رب» وعده نزل تورات است که برای مدت چهل روز بود. یعنی آیا خواستید تورات پیش از موعد مقرر نازل گردد؟

وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ

یعنی: موسی در حال غضب تخته های تورات را که همه در دستش بود یا بر حیوانی بار بود، بر زمین افکند و سر برادر خود را گرفته، به سوی خود می کشید.

مراد موی سر یا کلاه و پوشش سر یا ریش اوست که در سوره طه آیه 94 آمده است.

و علت غضب موسی بر هارون این است که گمان می کرد که هارون سلیقه خوبی در نهی قوم از پرستش بت ها انجام نداده و مثلاً در موارد اعمال شدت با نرمش رفتار نموده است، و این مقدار اختلاف نظر و رویه در دو نفر معصوم، قادح و مضرّ به عصمت هیچ یک نیست، هر چند در این مورد، حق با هارون بوده، زیرا او بیان کرد که نهایت توان خود را در نهی قوم انجام داده و موسی نیز پذیرفت.

و اما گرفتن موی سر برادر در اثر همان گمان بوده که هارون در امر و نهی ارشادی او «وَأصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ» سلیقه خوبی اعمال نکرده است. و این قسم رفتار، رفتار تأدیبی درباره دستور ارشادی بوده. و بالاخره از آیه شریفه غیر از ترك اولی درباره موسی استفاده نمی شود.

قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعَّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

یعنی: هارون در جواب رفتار او گفت: فرزند مادرم! حقیقت این است که این قوم مرا ناتوان کردند، یعنی از هر راه به جلوگیری آنان برخاستم با من مقابله کردند و مرا عاجز نمودند، و نزدیک بود مرا بکشند. حال با این رفتارت دشمنان را بر من شماتت گر مکن، و عملاً مرا جزو این ستمکاران قرار مده.

گفته شده که تعبیر هارون از موسی به «پسر مادر» تحریک عواطف بوده و یا آن که برادر مادریش بوده است.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

موسی پس از پذیرش عذر برادر و اذعان به مظلومیت و استضعاف او در میان قوم، و به تند بودن رفتارش با او، متوجه به سوی خدا شد و عرضه داشت:

پروردگارا، بر من و برادرم ببخشای و ما را در رحمت خویش وارد کن و تو ارحم الراحمین هستی.

باید دانست که درخواست مغفرت از معصوم و استغفار او دلالت بر صدور گناه اصطلاحی از او ندارد، زیرا افراد بشر در نزد خداوند دارای درجات اند و قبح اعمال نیز دارای مراتب است، و صدور ترك اولی هر چند کمترین حزازت و عیب را دارد اما از معصومی که دارای والاترین مقام است در نزد آنها گناه به شمار می آمده هر چند گناه اصطلاحی نبوده باشد.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَدًّا يَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ «152» وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ «153»

اعراب:

تنوین غضب و ذلّه هر دو برای تنويع و تعظیم است. كذلك اشاره است به کیفر مذکور.

مرجع ضمیر مؤث من بعدها ی اول سیئات است و دوم توبه است.

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

این آیه و آیه بعد کلام خداوند است با موسی پس از طلب غفران.

یعنی: حقیقت این است کسانی که گوساله را به خدایی گرفتند به زودی به آنها غضب و خشمی سخت از جانب پروردگارشان و ذلت و خواری در زندگی دنیا خواهد رسید.

مراد از «غضب و ذلت» امور و حوادث دنیوی است که به تدریج در درازمدت به آنها رسید، مانند سوزاندن معبودشان و پاشیدن خاکستر آن به دریا، و تبعید و بیرون راندن سامری از میان قوم و تحریم تماس با وی، اعدام عده ای دیگر از متصدیان تهیه و نصب گوساله، دستور قتال و کشتار یکدیگر، غربت دائمی از وطن برای همه و ماندن داغ این ننگ و عار بر پیشانی بنی اسرائیل در طول تاریخ.

وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ

یعنی: و ما این چنین کیفر می دهیم افتراگویان را.

سنت جاریه خدا بر این است که مجرمان بزرگ و طغیان گران سرکش را پیش از آن که در آخرت به عذاب خود گرفتار سازد، در دنیا کیفری می دهد که وسیله عبرت دیگران باشد. و ادله عقلیه در نزد عقلا و اهل وجدان و نیز شرایع آسمانی مؤید قطعی این امر است.

وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: و کسانی که گناهی را مرتکب شدند، خواه گناهان فرعی از صغائر و کبائر، یا اصولی از شرك و کفر و نفاق، سپس بعد از ارتکاب، از سیئات فرعی توبه کردند و از عقاید فاسد به ایمان گرویدند، به یقین پروردگار تو پس از توبه آنها بسیار آمرزنده است یعنی نسبت به گذشته که قلم عفو می کشد، و مهربان است یعنی نسبت به آینده که

بر حسب مراتب توبه به رونمی آورد، یا جبران می کند، یا تبدیل به حسنه یا تبدیل به حسنات می کند.

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ «154» وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا
لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ
وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ «155»

لغت و اعراب:

نَسَخَ الْكِتَابَ - از باب مَنْع - از نوشته رونویسی کرد. نُسخه: کتابی که از آن رونویسی شده، و رونوشتی که از کتابی برداشته شده. رهب - از باب عَلِمَ - ترسید. لَرَبِّهِمْ لَامِ تَقْوِيَةٍ است به تقدیر «یرهبون رَبَّهُمْ». قومه منصوب به نزع خافض متعلق به اختار، و سبعین مفعول اختار. و ممکن است «سبعین» بدل از «قوم» باشد بدل جزء از کل به تقدیر «سبعین رجلاً منهم». رجفة: حرکت شدید یا صیحه و صاعقه مستلزم زلزله. ان هی الا فتنتک مرجع ضمیر مؤنث «فتنه» مفهوم از مقام است.

تفسیر:

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ

یعنی: و چون غضب از موسی فرو نشست، تخته ها را که بر زمین افکنده بود برگرفت

ص: 126

که برای قوم خود بخواند. معلوم می شود که الواح سالم بوده و شکستگی مانع از قرائت بر آنها واقع نشده بوده. و در نسخه آنها هدایت و رحمتی بود برای کسانی که از پروردگارشان بیم دارند. یعنی مفاد و محتوای الفاظ و سطور مکتوب در آن، آنان را به سوی عقاید صحیح و اخلاق فاضله و برنامه های عملی نیکو در زندگی انسان هدایت می کرد و سراپا رحمت بود برای کسانی که از پروردگارشان بیم دارند، زیرا حالت بیم از هر امری خاصه بیم از خداوند یکی از مهم ترین انگیزه های انسان است برای اجتناب از خطر و طلب کمال.

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا

این آیه و شماری از آیات بعد فرازهایی از سرگذشت بنی اسرائیل است که در آن برخی از نعمت هایی که به آنان عطا گردیده بیان شده و برخی از کفران نعم خلاف عقل و وجدان آنها هم ذکر شده است.

معنای آیه: موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای وعده گاه ما اختیار نمود. باید دانست ظاهر آیات مقام این است که میقات مذکور در این آیه غیر از میقات و وعده گاه مذکور در آیه 142 گذشته است که مدت آن جمعاً چهل روز بود و موسی در آن برای دریافت تورات به تنهایی به سوی کوه طور رفته بود تا آن کتاب را برای قوم خود هدیه آورد. در این میقات که مدتش معین نیست موسی همراه هفتاد نفر از گروندگان قومش برای منظور دیگری رفته است. در میقات اول خود موسی از خداوند طلب رؤیت کرده به عبارت «رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ»، و در این میقات آمدن صاعقه یا صیحه و حصول رجفه و هلاکت قوم پس از آن بدون علت ذکر شده، لکن از آیه 153 سوره نساء فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً معلوم می شود که علت نزول صاعقه و حدوث رجفه آن بوده که از موسی خواسته اند خدا را آشکارا به آنها نشان دهد.

فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ

یعنی: پس چون آنها را زلزله زمین یا صیحه و یا صاعقه ای که زمین محل اقامتشان را نیز حرکت داد فرا گرفت، یعنی و همگی چون تن های بی جان نقش زمین شدند، موسی گفت: پروردگارا، اگر می خواستی آنها را پیش از این هلاک می کردی و مرا نیز

همراه آنها هلاك می کردی. یعنی در آن حال که میان قوم بودیم و آنها گوساله می ساختند یا می پرستیدند.

أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا

یعنی: آیا ما را به خاطر آنچه نادان های ما انجام داده اند در این صحرا به هلاکت می رسانی؟! مراد از «فعل سفهاء» درخواست رؤیت آشکار و دیدار علانیه است که آن جا کردند، یا ساختن و پرستیدن گوساله است که قبلاً انجام دادند.

إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنِ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنِ تَشَاءُ

یعنی: این عمل جز آزمایش تو نیست. (مراد این است که اگر این قوم را برای آن پرستش هلاك کردی تو خود صدای خوار در جوف گوساله آفریدی تا آنها پرستیدند.

و اگر برای درخواست رؤیت در این صحرا هلاك نمودی تو خود صدای خود را در گفتگو به آنان شنوندی تا به طمع رؤیت آشکار افتادند.) آری به وسیله این امتحان هرکه را بخواهی گمراه می کنی و هرکه را بخواهی هدایت می کنی. یعنی آن کس را که سوابق شر و شقاوت دارد رها می کنی تا گمراه گردد، و آن کس را که سوابق خیر و سعادت دارد راهنمایی می کنی.

أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاعْفُرْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ

یعنی: تو ای خدا سرپرست و یاور ما هستی، پس بر ما ببخش و ترحم کن و تو بهترین بخشنده گانی.

باید دانست که موسی پس از هلاکت همراهانش از بیم آن که بنی اسرائیل تهمت قتل آنها را به وی زنند و از دین بیرون روند، از ته دل خواستار زنده شدن آنها بود هرچند از يك سو هم شمول غضب خدا بر آنها به واسطه گناه کبیره آنان مانع از درخواست بود، لکن بالأخره با کمال خضوع سخنانی که غفران او را برانگیزد و رضایت او را جلب نماید به زبان آورد، نظیر استعمال کلمه ربّ، و تسلیم نفس بر مرگ، و نسبت دادن گناه به نادان ها و سفها، و ذکر قدرت خدا در امتحان و مشیت او برای اضلال و هدایت، و در آخر گشودن زبان به توسل و دعا و طلب مغفرت تا به آنجا که خدا آنها را زنده کرد و با موسی بازگشتند.

وَكَتُبْنَا لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ (156)

لغت و اعراب:

و فی الآخرة متعلق به و اکتب است به تقدیر: «و فی الآخرة أيضاً حسنة». هاد - از باب نصر - : توبه کرد و رجوع نمود.

تفسیر:

وَكَتُبْنَا لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ

تتمه دعای موسی است، یعنی: برای ما در این دنیا حسنه بنویس و در آخرت نیز حسنه بنویس. مراد از حسنه دنیا هر چیزی است که نیکو شمرده شود از عقاید قلبی و اخلاق روحی و اعمال فرعی و نعمت های گوناگون دنیا که زندگی نیکو را تشکیل می دهند، یعنی نیکوهای دنیا را درباره ما مقرر دار و نصیب گردان. و مراد از حسنه در آخرت، رحمت های واسعه خدا و بهشت برین است. و إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ در مقام تعلیل است، یعنی درخواست حسنه به خاطر این است که ما به گفتار و کردار به سوی تو رجوع کردیم.

قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ

یعنی: خداوند در جواب موسی فرمود: عذاب خود را به هرکس بخواهم می رسانم، و رحمت من گسترده بر همه چیز است. شمول عذاب را خداوند در این آیه مقید به مشیت و خواست خود کرده و رحمت را فراگیر خوانده، زیرا عذاب طبق اقتضای بنده است نه ذات اقدس خدا، و این بنده است که به وسیله عصیان و طغیان عملاً درخواست عذاب می کند و

ص: 129

خدا هم طبق قدرت و حکمت اگر بخواهد عذاب می کند وگرنه می بخشد. ولكن رحمت طبق اقتضای ذات اوست و همه اجزاء عالم وجود در این مرحله یکسانند چنان که قدرت خدا و علم او نیز وسعت دارد و فراگیر همه ذرات عالم هستی است و بالاتر از همه ذات اقدس است که بر همه چیز احاطه دارد.

فَسَاكُتِبَهَا لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: به زودی رحمت خود را درباره کسانی که تقوا پیشه می کنند و زکات می پردازند و برای کسانی که به آیات ما ایمان می آورند خواهیم نوشت و مقرر خواهیم داشت.

مراد از نوشتن و مقرر داشتن در آینده، اعطا و اجرای رحمت در آخرت است که شامل حال همه نیکان اهل آخرت می شود. و ممکن است مراد مقرر داشتن رحمت های خاص خود در دنیا برای بنی اسرائیل در آینده زمان وعده باشد. و مراد از زکات در این آیه مالیات معروف حکومت اسلامی نیست که بر هشت قسم از اموال بسته شده و در نه قسم از موارد صرف می گردد، زیرا این سوره مکیه است و آن زکات در مدینه تشریح شده است، بلکه ظاهراً حق مالی انسانی است که طبق سنت جاریه میان عقلا در مجامع بشری و همه ملل به اقتضای نوع دوستی و عواطف فطری جاری بوده است.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «157»

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ صِفَتِ الَّذِينَ هُمْ فِي آيَةٍ سَابِقَةٍ، يَا مَبْتَدَأُ اسْتِ وَ خَبْرُ شِ يَأْمُرُهُمْ اسْتِ.

اُمِّي: منسوب به مادر، کنایه از این که درس نخوانده و خط ننوشته است. طَيِّب: هر چیزی که طبع پسند یا عقل پسند باشد، و خبیث مقابل آن است. وَضَعَ عَنْهُ الشَّيْءَ - از باب مَنَعَ - ساقط کرد آن را از او. اِصْر: سنگینی و گناه و پیمان. اَغْلَال: جمع غُلّ، زنجیر آهنین که به دست و پا یا گردن بسته می شود. عَزَّرَهُ: تعظیم و تجلیل نمود از او. اُنزِلَ مَعَهُ بِتَقْدِيرِ «اُنزِلَ مَعِ نَبُوْتَه» - یا - اُنزِلَ اِمَامَتَه مَعِ نَبُوْتَه» است.

اوصاف پیامبر اسلام (ص) در تورات و انجیل

تفسیر:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ

این آیه، تتمّه کلام خدا با موسی در آیه قبل است. یعنی: ای موسی، آنهایی که به آیات ما ایمان می آورند کسانی هستند که چون پیامبر خاتم مبعوث گردد پیروی از آن رسولِ نبی اُمی می کنند. رسول است به لحاظ آن که فرستاده از جانب پروردگار است. و نبی است برای آن که پیام آور به مردم است. و اُمی است برای آن که مکتب نرفته و درس نخوانده و خط ننوشته است. یعنی با این وضع عالم و آگاه از همه عوالم غیب و شهود است.

الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ

یعنی: پیامبری که او را در نزد خود در کتاب تورات و انجیل، نوشته می یابند. یعنی او را به نام و نشان و اوصاف کمال و کتاب و شریعت و آیات و معجزات در آن دو کتاب می بینند و می خوانند. پیامبری که آنها را به هر امر پسندیده ای فرمان می دهد و از هر امر ناپسندی نهی می کند.

و يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ

یعنی: پیامبری که در این دنیا آنچه را که نزد عقل و طبع، طیب و پاکیزه است از اجناس و اعیان این جهان از خوراکی و پوشاکی و مسکن و همسر و از عقاید و اخلاق و اعمال، حلال می کند و آنچه را که پلید است از مواد این جهان مانند میته و خون و مسکرات و

حیوانات غیر قابل اکل و نیز اعمال و عقاید و اخلاق پلید و خبیث، حرام می کند.

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ

یعنی: و از دوش آنها بارهای سنگینشان و زنجیرهایی را که بر گردنشان بوده برمی دارد و فرو می نهد.

مراد از بار و زنجیر، کارهای بسیار سختی است که از زمان موسای کلیم تا زمان محمد صلی الله علیه و آله بر آنها تحمیل شده بود، برخی به واسطه کتاب های آسمانی به سزای گناهانشان، و برخی به جعل و بدعت علمای اهل کتاب به واسطه تحریف دو کتاب، و برخی به اخذ از رسوم و آداب و سنن مشرکان مانند لزوم قصاص در قتل عمدی و خطای، و وجوب بریدن عضوی که گناه از آن صادر شده، و کندن پوست بدن به جای شستن از نجاست بول، و حرمت صید ماهی در روز شنبه و خوردن چربی و پیه بدن شماری از حیوانات حلال گوشت و غیر این ها.

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

یعنی: پس کسانی که به آن پیامبر ایمان آوردند و او را تعظیم و تجلیل کردند و به او یاری رساندند و از آن نوری که همراه او نازل شده پیروی نمودند، آنها هستند که رستگارند.

مراد از «نور» قرآن مجید است که همراه نبوت او نازل گشته. و محتمل است به قرینه تعبیر «معه» مراد از نور، وصی معصوم او باشد که دستور ولایت او همراه منصب نبوت بر او فرود آمده است.

باید دانست که در مجموع این آیه شریفه، ده صفت زیر برای پیامبر اسلام ذکر شده است: رسول، نبی، اسی، نامبرده شده در تورات، مذکور در انجیل، امر کننده به معروف، نهی کننده از منکر، حلال کننده پاکیزه ها، حرام کننده خبائث و بردارنده سنگینی ها و زنجیرها از مردم. که سه صفت اول مجتمعاً جز در این آیه و آیه بعد، در جای دیگر این کتاب کریم یاد نشده، و این صفت های سه گانه در متن تورات و انجیل در تعریف و توصیف او تصریح شده است. و پنج قسم اول به عنوان صفت کمال و معرفی شخص او، و پنج قسم دیگر به عنوان صفت فعل و جزء برنامه های عملی او بیان گردیده که در هیچ شریعتی این امور

مانند اسلام، مورد دقت و اهمیت واقع نشده است.

و با يك نگرش دقیق عقلی معلوم می شود که مجموع احکام اسلام به دو قسم تقسیم می شود: قسمی برنامه های اعتقادی (1) و فرعی بشر، و قسمی حافظ و ضامن بقای آنها.

مرجع قسم اول و عصاره آن همان حلیت طیبات و حرمت خبائث است، و قسم دوم همان امر به معروف و نهی از منکر است که برای اهمیت آن مقدم شده است. و چون نظر به مجموع احکام اسلام کنی، خواهی دید که شریعتی است قابل تحمل و پیاده شدن در فرد و اجتماع، و در مقایسه با اهداف والا و نتایج مطلوبه دنیوی و اخروی آن، از کمالات فردی و اجتماعی انسانی و سعادت لایتناهی و ابدی، دینی است سَمَحَه و سهله، و هیچ گونه احکام و دستورات شاق و طاقت فرسا در آن نیست و مصداق ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ [حج، 78] وَيُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ [بقره، 185] است، و به این مطلب هم با عبارت يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ اشاره شده است.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ «158» وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ «159»

تفسیر:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً

خطاب به پیامبر است پس از بیان اوصاف کمال و اشاره به دین قویم و جامع الأبعاد او که خود را به مجامع بشری عصر خود و آیندگان معرفی کند که از جانب چه کسی و

ص: 133

1- . عملی ظ.

صاحب چه قدرت و عظمتی فرستاده شده است.

معنای آیه: بگو: ای مردم، بی تردید من فرستاده خداوندم به سوی همه شما. یعنی از مرد و زن و هر قبیله و صنف و صاحب هر زبان و عادت و اهل هر عصر و زمان.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ

یعنی: آن خدایی که ملکیت حقیقی آسمان ها و این زمین و مالکیت و حکومت بر همه از آن اوست به ملائکه آن که همه را از کتم عدم بیرون آورده و حفظ می کند و تدبیر و اداره می نماید و بالأخره هر لحظه که مشیتش تعلق گیرد تبدیل یا فانی می سازد. و هیچ معبود به حقی جز او نیست، و او زنده می کند و می میراند. یعنی هر قابل حیات به هر نوعی از حیات را او حیات می بخشد، و هر چه را که مماتی عارض می شود او می میراند.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

در این کلام التفات است و عدول از خطاب به غیبت. یعنی گویی پیامبر خود را به ناگاه غایب دیده و از جانب او سخن می گوید.

معنای آیه: پس ای مردم، به خداوند و فرستاده او که پیام آوری درس نخوانده است ایمان آورید، پیامبری که او خود به خدا و کلمات او ایمان می آورد. مراد از «کلمات» اعم است از وحی و آنچه نوشته شده در کتاب آسمانی خود او و کلماتی که خدا با پیامبران گذشته به وحی و کتابت سخن گفته است. و از او پیروی نمایید، یعنی در همه اصول عقاید و اخلاق انسانی و برنامه های عملی، شاید هدایت یابید.

وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

این آیه در راستای سنت حسنه خداوند در کلام خویش است که چون گروهی از طاغیان را به خاطر طغیانشان نکوهش کند، سخنی از نیکان به جهت اعمال پسندیده آنها به میان می آورد، و گویی می فرماید: در مقابل آن اکثریت بدرفتار و مخالفت کننده فرامین موسی و کفران کننده نعم و طالبان خدای مجسم و پرستندگان گوساله و درخواست کنندگان رؤیت آشکار، گروه دیگری هم هستند. و مفعول «یهدون» «الناس» محذوف است، و «بالحق» متعلق به یهدون، و یا حال است از فاعل آن.

معنای آیه: و از قوم موسی گروهی هستند که مردم را به وسیله سخنان حق و صدق

هدایت می کنند، یا در حالی که بر پایه و اساس حق قرار دارند دیگران را نیز راهنمایی می کنند، و به وسیله گفتار و کردار حق در مجتمع خود عدالت می ورزند. و مراد از این گروه، پیامبران نسل یعقوب و اسباط و پیروان راستین آنهاست.

نعمت های گوناگون در بنی اسرائیل و ناسپاسی آنان

وَقَطَعْنَا لَهُمْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿160﴾

لغت و اعراب:

قطع و تقطیع: پاره کردن و متفرق نمودن. اسباط: جمع سبط، نوه شخص، و غالباً در نوه دختری استعمال می شود. اثنتی عشرة مفعول دوم «قطع» است، و اسباطاً بدل از آن است نه تمیز وگرنه مفرد بود، و اماً بدل دوم است. انبجس الماء: جوشید و فوران کرد. من: کثیراً و شیره درخت، و ترنجبین و گزنگبین. سلوی: عسل و کبک و بلدرچین. کلوا به تقدیر «قلنا لهم». طیبات ما رزقناکم اضافه صفت به موصوف است، ای ما رزقناکم الطیبات.

تفسیر:

وَقَطَعْنَا لَهُمْ اثْنَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ

این آیه و یازده آیه بعد درباره بنی اسرائیل پس از نزول تورات و در ایام روانه شدن

به سوی بیت المقدس است و شامل انبوه حوادث و ظهور معجزات بسیار از موسی در حق آنهاست. و در این آیه تقسیم آنها به دوازده قبیله ذکر شده به ملاک آن که اسرائیل یعنی یعقوب دوازده پسر داشت و اولاد و احفاد هر یک امتی صاحب عقیده مستقل و مسلک و رسوم خاص شده بودند و با هم شدیداً مخالفت و رقابت و اختلاف سلیقه و رویه داشتند.

معنای آیه: و ما بنی اسرائیل را به دوازده قبیله تفریق و تجزیه کردیم که هر یک امتی بود. و به موسی هنگامی که آنها در ازمنه گرفتاری در تیه، آب طلبیدند و حی کردیم که عصای خود را بر آن سنگ بزن.

فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ

یعنی: و چون موسی عصا بر آن سنگ زد به ناگاه از آن دوازده چشمه جوشید که هر مردمی یعنی هر قبیله ای آبشخور و محل انفجار آب خود را شناختند.

باید دانست که سنگ مورد اشاره در این آیه سومین سنگ با قداست و دارای خواص و اعجاز آور خاص است که از عالم بالا به زمین فرود آمده و پیش از این سنگ، حجرالاسود و مقام ابراهیم بوده است. و این سنگ ظاهراً مربع مکعب و دارای شش سطح بوده و چون موسی عصای خاص خود را بر آن می زد از هر یک از جهات چهارگانه سه شکاف و سوراخ محدودی پیدا می شده و از هر یک جویی روان می شده و هر قبیله منبع حصه خود را به تناسب کم و زیادی آب بر حسب نفوس قبیله یا به وسیله نوشته طبیعی بر بالای محل جوشش می شناخته است.

گفته شده که «انبجاس» که در این آیه آمده، فوران اندک آب، و «انفجار» که در آیه 60 سوره بقره آمده فوران زیاد و واسع آن است. پس معلوم می شود که آب چشمه ها ابتدا اندک بوده و رفته رفته زیاد می شده و یا آن که بر حسب نیاز، گاهی اندک و گاهی زیاد می شده است.

وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى

یعنی: و بر آنها ابر را سایبان کردیم، و بر آنها منّ و سلوی فرو فرستادیم. و این امور در بیابان گرم میان مصر و شامات بوده که خداوند ابری را که پوشاننده تابش و حرارت خورشید بود در روز سایبان آنها می کرد که وقت سیر آنها حرکت و وقت اقامتشان ایست

کند. و «مَنْ» ترنجبین یا شیرخشت و «سَلْوَى» کبک یا بلدرچین است.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمْنَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

یعنی: پس از بذل نعمت های مذکور، در خطابی به عنوان تنبیه و امتنان به آنها گفتیم: از آنچه روزی شما کردیم که همه طیب و پاکیزه است بخورید و برخوردار شوید. و آنها به ما ستم نکردند و لکن خود به نفس خویش ستم می نمودند، یعنی در این که نعمت ها را از آنها سلب نمودیم. مراد این است که نتیجه مخالفت آنها از فرامین موسی و دستورات یوشع پس از او که کفران نعمت کردند و درخواست تغییر و تبدیل نعمت های نیکو به بد نمودند سبب انقطاع نعمت شد.

وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سَدِّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَدِّ نَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ «161»
فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ «162»

لغت و اعراب:

إِذْ متعلق به «أَذْكُرُ» مقدر است. حطه مصدر است به معنای ساقط کردن و فروریختن، و خبر مبتدای محذوف است به تقدیر مَسَأَلْتَنَا حِطَّةَ الدُّنُوبِ

تفسیر:

وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ

این آیه و آیه بعد نظیر دو آیه 58 و 59 بقره است و جز اندکی در تعبیر اختلافی در

ص: 137

عبارت ندارند. و مفاد این آیات حادثه ای است که برای بنی اسرائیل در اواخر حرکت از مصر به سوی شامات رخ داد. و مراد از «قریه» بیت المقدس است که در تصرف عمالقه بود، یعنی ملّتی از جبّاران و طاغیان اولاد سام بن نوح که ظاهراً بت پرست بوده اند. و خداوند برای بنی اسرائیل پس از هلاکت فرعونیان سکونت در آن محل را مقرر داشته بود و به موسی دستور آمد که با بنی اسرائیل به سوی آن شهر روند و به عمالقه حمله کنند و آن جا را متصرف شوند و برای خود مسکن دائمی گزینند. بنی اسرائیل در این جا نیز مخالفت کردند و کیفر و مجازات آنان، حیران شدن در سال های متمادی در تیه مقرر شد.

معنای آیه: و متذکر باشید هنگامی را که به بنی اسرائیل گفته شد: در این شهر ساکن شوید. یعنی به عنوان نبرد وارد شوید و پس از پیروزی ساکن گردید. و از هر جای آن بخواهید برخوردار شوید، و حطّه بگویید، یعنی از خدا ریزش گناه بطلبید. و کلمه «حطّه» در سوره بقره آیه 58 پس از «ادخلوا الباب» آمده و این جا پیش از آن. و ممکن است در دو نوبت به آنها خطاب شده باشد.

تخلف بنی اسرائیل از احکام خدا

وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ

یعنی: و از این در که درب اصلی و دروازه ورودی شهر است در حال خضوع و تسلیم وارد شوید، یا در حالی درآیید که پس از ورود، همگی به سجده افتاده باشید. که اگر چنین کنید گناهان شما را می آمرزیم. و البته نیکوکاران شما را فزونی می بخشیم. یعنی بیش از پاداش تفصّل هم می کنیم. و ممکن است مراد فزونی در ایمان و کمالات و رفاه دنیا در آینده باشد.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ

یعنی: پس کسانی از آنها که ستم کرده بودند، به جای سخنی که به آنها گفته شده بود سخن دیگری گفتند. یعنی دستور بود «حطّه» بگویند «حنطه» گفتند، یعنی گندم طلبیدند.

پس ما بر آنها عذابی از آسمان فرو فرستادیم، و این به سبب آن بود که آنها پیوسته ستم می کردند. گفته شده: مراد از رجز آسمانی طاعونی بود که میانشان شیوع یافت و منجر به هلاکت بیست و چهار هزار نفر از آنها شد.

وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ «163»

لغت و اعراب:

قریه: مجتمع انسانی و مسکن آنها از شهر و روستا. عدا طوره - از باب نَصَرَ -:

تجاوز نمود از حدّ خود. سَبْت: روز شنبه، و سَبَت زید - از باب ضَرَبَ و نَصَرَ -: داخل در سَبَت شد، یا تعظیم نمود سبت را. کلمه اذ در اذ يعدون و اذ تأتیهم هر دو بدل اشتغال از قریه است به تقدیر «سألهم عن زمان عدوهم و زمان إتيان الحيتان». حيتان: جمع حوت، مطلق ماهی و غالباً در ماهی بزرگ استعمال می شود. شرع: جمع شارع، مانند رُكَّع و راکع، یعنی ظاهر و نزدیک. بلاه - از باب نَصَرَ -: امتحان کرد او را. و نبلوهم به تقدیر «كُنَّا نَبْلُوهم».

تفسیر:

وَ اسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ

این سوره، مکیه است و گفته شده که در اوایل بعثت نازل شده است. و هر چند دعوت پیامبر در آن روز غالباً متوجه مشرکان بود، لکن در مکه نیز برخی از اهل کتاب می زیسته اند و نقل سرگذشت موسی و قوم او در مقابل یهود به نحوی که در این سوره و سوره های مکی آمده برای اظهار معجزه است و بیان آن که يك شخص امی که سرگذشت پیامبران قدیم را بدین طرز زیبا و دقیق و متین تر از تورات نقل می کند قطعاً سخش برگرفته از سرچشمه وحی است. و سؤال و استفهام از یهود به عنوان تقریر و توییح آنها و اظهار این است که علم او از راه وحی است.

ص: 139

معنای آیه: ای پیامبر، از طایفه یهود حال مجتمعی را که در نزدیکی و حضور دریا بودند بپرس. مراد اهل مدین یا ایله است که در ساحل دریا می زیستند.

إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ

یعنی: سؤال کن از هنگامی که در روز شنبه تجاوز می کردند، یعنی درباره تعظیم روز شنبه و اجتناب از صید ماهی در آن روز که حکم مؤکد تورات است تخلف می کردند و ماهی می گرفتند. یعنی سؤال کن از تجاوز آنان زمانی که ماهی های آنها در روزی که سبت می کردند، یعنی به احترام آن روز بنا می گذاشتند که ماهی نگیرند، فراوان و ظاهر در روی آب و نزدیک به ساحل و ماهی گیران می آمدند، و روزی که سبت نمی کردند و صید ماهی ممنوع نبود و آماده ماهی گیری می شدند ماهی ها نمی آمدند. و حاصل آن که بپرس تا اقرار کنند که چگونه گناهان روشن را مرتکب می شدند.

كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

یعنی: ما آنها را این گونه آزمایش می کردیم به سزای آن که پیوسته از طاعت ما خارج می شدند. و حاصل آن که نه از آزمایش تحریم تشریحی نیکو بیرون آمدند و نه از امتحان منع تکوینی، زیرا در مقابل آن چنین حيله می نمودند که تورهای بزرگ ماهی گیری را در روز شنبه می افکندند تا پر شود و روز یکشنبه بیرون می کشیدند، و یا حوض ها و آبگیرها در کنار دریا می ساختند که پر از ماهی شود و آخر روز می بستند تا یکشنبه صید کنند.

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَدِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿164﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَدَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿165﴾ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿166﴾

و اذ قالت به تقدیر «أذکروا». معذرة مفعولٌ له است به تقدیر «نَعِظُهُمْ لِإِقَامَةِ الْعَذْرِ». بئس صفت است به معنای شدید. عتی زید - از باب نَصَرَ - : تَكَبَّرَ و استکبار و گردنفرازی کرد، از حد گذشت. قرده جمع قِرْد بر وزن مِلْح، بوزینه. خاصی: مطرود. عمّا نهوا به تقدیر «عن ترك ما نهوا».

فلسفه امر به معروف و نهی از منکر

تفسیر:

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا

جمعیت ساحل دریا که در آیه قبل نسبت تعدی به آنها داده شد به سه طایفه تقسیم شده بودند: طاغیان که پیوسته گناه می کردند، ناهیان از منکر، ساکتان و خموشان. و از این آیات معلوم می شود که حکم حرمت صید ماهی در روز شنبه حکمی بسیار شدید و به تنهایی سبب آزمایش آنها بوده هر چند ممکن است این حکم از باب مثال باشد و عاصیان در اغلب احکام تورات طغیان داشته اند. و نیز معلوم می شود که طاغیان قوی و نیرومند و حایز اکثریت و در طغیان خود مصرّ بوده اند به گونه ای که ناهیان توان نهی از منکر در مرتبه بالاتر از وعظ و اندرز را نداشته و ساکتان هم از پذیرش آنها نومید بوده اند.

معنای آیه: و به یاد آورید هنگامی را که گروهی از آنان، یعنی ساکتان به ناهیان از منکر گفتند: چرا گروهی را که به یقین خداوند آنها را هلاک خواهد نمود یا آنها را به عذابی سخت معذب خواهد کرد - یعنی طغیان گران را - موعظه می کنید؟

قَالُوا مَعذِرَةٌ إلی رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَسْتَمُونَ

یعنی: ناهیان در جواب گفتند: ما آنها را موعظه می کنیم به خاطر آن که عذری در پیشگاه پروردگارتان داشته باشیم و مورد مؤاخذه به گناه ترک نهی از منکر قرار نگیریم، و برای آن که شاید آنها پرهیزند. علت تعبیر به «معذرة الی ربکم» به جای «معذرة الی ربنا» این است که به ساکتان بگویند پروردگار، خدای شما نیز هست پس شما نیز باید نهی کنید.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَبْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

آیه اشاره به سرانجام قوم موسی است. یعنی پس چون طغیان گران آنچه را که بدان تذکر داده شدند از ترك تعدی و طغیان، فراموش کردند، یعنی به گونه ای بی اعتنایی نمودند که گویی به کلی فراموش نموده اند، ما سرانجام کسانی را که از کار زشت نهی می کردند نجات بخشیدیم و کسانی را که ظلم کردند یعنی بر خود و ملت و آیندگان و قانون و پیامبر خود، به عذابی سخت گرفتار کردیم به سزای آن که همواره از فرمان ما خارج می شدند.

باید دانست که مفاد این آیه تنها شمول نجات نسبت به ناهیان است و از حال ساکتان که اعتراض کننده به ناهیان نیز بودند ساکت است، لکن در برخی از روایات است که آنها نیز مشمول عذاب شدند. و ممکن است گفته شود که سکوت آنها هم ظلم بوده و «أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا» شامل حالشان شده است.

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

این آیه بیان عذاب بیس است که در آیه قبل به آن اشاره شد.

یعنی: پس چون آنها از آنچه از آن نهی شدند سر باز زدند و تکبر ورزیدند، به آنها گفتیم: میمون هایی خوار و رانده شده شوید.

مراد از قول خدا در این جا اراده تکوینی اوست که تخلف از مراد، در آن محال است.

یعنی اراده کردیم که همه بوزینه شوند و بلافاصله بوزینه شدند. وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصَرِ [قمر، 50]. و ظاهر آیه این است که به صورت میمون شدند و روحشان انسان بود و خواری و ذلت خود را به چشم خود می دیدند. و ظاهراً وقت توبه و پشیمانی نیز گذشته بود. و طبق روایات، چند صباحی به همان حال ماندند، سپس به عذاب اخروی گرفتار شدند.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبَعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ «167» وَقَطَعْنَا هُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ «168»

تأذّن و آذن: اعلام کرد، مانند تَوَعَّد و أُوْعِد. سامه العذاب - از باب نَصَرَ - : عذاب را روا داشت و تحمیل کرد بر او. قطع و قَطَعَ: برید و متفرق نمود. بلاه - از باب نَصَرَ - : آزمایش نمود او را. أمماً حال است از مفعول قَطَعْنَاهُمْ، یا مفعول دوم آن است، زیرا قَطَعْنَاهُمْ به معنای «صیّرناهم» است. دون ذلك صفت محذوف است به تقدیر: و منهم جماعة دون ذلك.

حسنات: خوشی ها و رفاه زندگی. سیئات: بدی ها و مصائب.

سرگردانی و ذلت بنی اسرائیل

تفسیر:

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ

یعنی: و به یاد آور هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد که به یقین بر آنها تا روز قیامت کسانی را بر می انگیزد که همواره عذاب سختی را بر آنها روا دارد و تحمیل نماید.

مراد از اعلام، ابلاغ آن تهدید عظیم و وعید خطیر بر گذشتگان بنی اسرائیل است به وسیله پیامبران و کتاب های آسمانی. و مراد از ادامه بعث دشمن بر آنها تا روز قیامت، برانگیختن و مسلط نمودن سلطه های مقتدر است بر آنها در هر عصر و زمانی که آنها طغیان کنند و ستم از حد بگذرانند خواه از قدرت های حقّه و ائمه عدل باشند یا دیکتاتورها و ائمه کفر و جور، مانند تسلط بخت نصر در عصری، و پیامبر اسلام در عصری دیگر. و ممکن است کلمه «إلى يوم القيامة» کنایه از طول زمان باشد.

إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: به یقین پروردگار تو زودکیفر است، و بی تردید، او بسیار آمرزنده و مهربان است.

یعنی در عین حال که غفور و رحیم است، گاهی به اقتضای حکمت بالغه در اداره اجتماع، در عقاب مجرمان سرعت و تعجیل می کند و به جهان دیگر محوّل نمی سازد.

وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّماً مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ

یعنی: و بنی اسرائیل و ملت یهود را در روی این زمین به امت ها و فرقه های مختلف در

هدف و مذهب و مسلک تقسیم کردیم که هر گروهی در قطعه ای از زمین زندگی می کنند، برخی از آنها قومی صالح اند و برخی غیرصالح یا پایین تر از آنها.

مراد بیان حال یهود از آغاز تا زمان نزول این آیات از نظر ایمان و کفر است که صالحان عبارت اند از مؤمنان و عاملان به تورات تا زمان عیسی، و پایین تران منکران عیسی و انجیل اند، و پایین تر از آنها منکران عیسی و محمد صلی الله علیه و آله اند.

و ممکن است تقسیم به لحاظ اعمال و رفتار آنها باشد مانند نیکوکارانشان در هر عصری و طغیان گران در ظلم و کشتن پیامبران و شنوندگان دروغ و ربا و رشوه خواران در هر زمان. و ممکن است اشاره باشد به آنچه در روایات آمده که فرقه یهود به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند.

وَبَلَّوْنَاَهُم بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

یعنی: و ما آنها را در طول تاریخ ممتدشان به انواع حسنات و سیئات آزمایش نمودیم.

«حسنات» خوشی های زندگی مانند تندرستی، اولاد بسیار، اموال فراوان و امنیت محیط است، و «سیئات» بدی ها و ناراحتی هاست مانند بیماری، فقر و مسکنت، ناامنی، قحطی و غیره. این امور را پیش آوردیم شاید به سوی حق بازگردند. یعنی حسنات سبب بیداری و انگیزه سپاس گزاری، و سیئات سبب تنبّه و توبه و پشیمانی باشد.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأَخْرَى خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ «169» وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ «170»

خَلْفَ زَيْدًا - از باب نَصْر - : جانشین او شد. خَلْفٌ: قرنی پس از قرنی. و نیز جانشین که مفرد و جمع در آن یکسان است و غالباً در جانشین بد استعمال می شود. یأخذون حال است از فاعل ورثوا به تقدیر «کانوا یأخذون». عَرَضٌ: متاع دنیا. اَدْنَى و دنیا یعنی این جهان به لحاظ نزدیک تر بودن آن نسبت به آخرت که دورتر است، یا بسیار پست و بی قدر بودن.

میثاق الكتاب اضافه ظرفیه است به معنای فی. دَرَسَ الْكِتَابَ وَالْعِلْمَ - از باب نَصْر ر - : روی آورد به آن و حفظ کرد آن را. أَفَلَا تَعْقِلُونَ: به تقدیر «قل لهم أفلا». مسك به و مسك به: چنگ زد به آن.

دین فروشی بنی اسرائیل

تفسیر:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى

این آیه درباره علمای تورات و کسانی از یهود است که پس از اسلاف و گذشتگانشان به عنوان اخلاف به وجود آمدند و مشغول تعلیم و تعلّم تورات شدند، ولی گرفتار حطام دنیا گشته و تورات را در مسیر هوا و ریاست و جمع مال قرار دادند.

معنای آیه: پس از اسلاف یهود جانشینانی ناصالح از آنها سرکار آمدند که به کتاب تورات روی آوردند (1) و به عنوان محصلین و علمای تورات مشغول خواندن و تدریس آن شدند در حالی که همواره متاع و حطام این دنیا را می گرفتند. یعنی به عنوان تبلیغ آن و قضاوت بر طبق آن و رشوه برای تحریف الفاظ و احکام آن اموالی را می گرفتند و اندوخته می کردند.

وَيَقُولُونَ سَيُعْفِرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ

یعنی: و آنان در مقابل اعتراضات مردم می گویند به زودی ما بخشوده خواهیم شد.

حالشان تقاضا نمی کند که این سخن از آنها از راه امید واقعی به مغفرت خدا صادر شده باشد، بلکه از روی غرور و هوا و گمان این که آنان در حکم فرزندان خدا و دوستان اویند

ص: 145

1- . «که کتاب تورات را از آنان به ارث بردند».

چنین می گویند، و تمسک به استغفار برای تخلص از نکوهش مردم است، از این رو می فرماید: و اگر باز هم از امتعه و حطام دنیا از همان راه اول برسد آن را می گیرند.

أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ كِتَابٍ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ

استفهام برای تقریر و تویخ است. یعنی: آیا بر عهده آنها پیمانی در کتاب تورات گرفته نشده بود که به نام خداوند جز حق نگویند؟ (ظاهراً این رقم پیمان در متن تورات از عالمان و مبلغان تورات گرفته شده) یعنی پس چگونه مال دنیا را از راه ارتشاء و ربا و تحریف کتاب می گیرند و به نحو قطع می گویند خدا ما را می آمرزد؟ و این در حالی است که آنها تورات را خوانده اند و بررسی کرده و از احکام آن باخبرند.

وَالَّذِينَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

یعنی: و خانه آخرت برای کسانی که تقوا پیشه دارند بهتر است، آیا نمی اندیشید؟! یعنی به آنها بگویند چرا نمی اندیشید؟

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ

این آیه در بیان حکم کلی است شامل همه مذاهب و ملل در طول تاریخ.

معنای آیه: و کسانی که به کتاب آسمانی خویش تمسک می جویند و نماز را اقامه می کنند، به یقین ما پاداش اصلاح گران را ضایع نمی کنیم.

باید دانست که عموم موصول «الذین» و استعمال تمسک به صیغه مضارع که خالی از ظهور در استمرار نیست، و اطلاق حال تمسک به کتاب، و اطلاق یا عموم کتاب، همه اینها افاده می کند که مراد اعطای قاعده ای کلی است شامل حال همه کسانی که به کتاب آسمانی عصر خود تمسک جویند و همواره احکام خود را از اصول عقاید و فنون اخلاق و فروع اعمال از آن کتاب استنباط کرده و عمل نمایند و نماز را برپا دارند، خواه یهود از تورات در عصر خود یا نصاری از انجیل در زمان خود یا مسلمانان از قرآن تا آخرالابد.

و این که فرمود: بی تردید ما پاداش نیکان و اصلاح گران را ضایع نمی کنیم، یعنی آنچه را در دنیا حکمت عام و نظام تام اقتضا کند، در دنیا و آنچه باید در آخرت برسد در آن جا به آنان خواهیم داد.

وَإِذْ نَتَمْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (171)

لغت و اعراب:

نَتَقَّ الشَّيْءَ - از باب ضَرْبٍ وَ نَصَرَ - بلند کرد آن را، از جا برکند آن را. ظُلَّةٌ: سایبان.

خُذُوا به تقدیر «قلنا لهم: خذوا».

تفسیر:

وَإِذْ نَتَمْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ

این آیه، حاکی از آخرین داستان بنی اسرائیل در این سوره است، و ظاهر آیه این است که: چون موسی الواح تورات را به آنها عرضه کرد، به آنها دستور داد همه را بخوانند و از محتوایش آگاه گردند سپس بپذیرند. و تورات کتاب دین و شریعت بود، یعنی علاوه بر شامل بودن فنون مختلف معارف و نور و هدایت، نسبت به نیازمندی های بشر آن روز حاوی احکام شریعتی مستقل از اصول و فروع بود، و چون مطلع شدند که تکالیفی سنگین در آن هست از پذیرش آن سر باز زدند و خداوند نیز در تکالیف خود تأکید ورزید.

معنای آیه: و به یاد آور هنگامی را که ما کوه را از جای خود برکندید و بر بالای سر آنها نگه داشتیم که گویی سایه بان است، و گمان کردند یا یقین نمودند که بر سر آنها خواهد افتاد. (طبق تواریخ، قوم موسی قریب ششصد هزار نفر و محل اجتماع آنها و عائله و مواشی و اموالشان در حدود یک فرسخ در یک فرسخ بوده، پس بزرگی کوه مذکور و وسعت آن به قدری بوده که بر بالای سر همه گسترده بوده است).

خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

یعنی: در آن حال به آنها گفتیم: آنچه به شما داده ایم، یعنی کتاب آسمانی

تورات را به قوت قلب بگیرد و هرچه در آن است، از احکام و معارف به نیروی بدن پیاده کنید.

ظاهر کلام این است که خدا آنها را به اخذ و تذکر آنچه داده اجبار نموده، لکن متعلق اکراه و اجبار، التزام و اقرار لفظی است که به اصول آن معتقد شوند و به فروع آن عمل کنند، وگرنه اعتقاد قلبی قابل اکراه نیست و عمل خارجی هم در آینده است.

داستان عالم دَر

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ سَدَّهَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ «172» أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ «173» وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ «174»

لغت و اعراب:

من ظهورهم بدل بعض است از من بنی آدم. ذریتهم مفعول اخذ. ألسنت بر بکم به تقدیر «فانلاً لهم ألسنت». أن تقولوا به تقدیر «کراهة أن تقولوا». عن هذا اشاره است به مشهود علیه یعنی توحید. و لعلهم عطف به غایت محذوف است، به تقدیر: «لمصالح عالية و حکم كثيرة و لعلهم».

تفسیر:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ

این آیه در مقام بیان این است که سنت جاریه خدا با انسان ها در دنیا به گونه ای است که چون در آخرت کفار و فساق آنها را محکوم به عذاب کند، عذری نخواهند داشت و حجتی

ص: 148

معنای آیه: و به یاد آور زمانی را که پروردگار تو از اولاد آدم یعنی از اصلاّب آنها اولادشان را برگرفت و به صحنه وجود آورد.

مراد از «بنی آدم» تمام نسل او از نخستین فرزندش تا آخرین فرد متصل به انقراض عالم است. و مراد از ظهور، ظهر و پشت یکایک آنهاست. و حاصل آن که خدا از مجموع اولاد متسلسل آدم در طول تاریخ دنیا از پشت و صلب هر فرد سابق اولاد لاحق را پدید آورده، از نسل اول نسل دوم را و از دوم سوم را و همین طور.

وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا

یعنی: و از یکایک آنها علیه خودشان گواهی گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها گفتند: چرا، تو پروردگار مایی.

کیفیت گواهی گرفتن این است که به هر یک در دنیا مدتی عمر داد، و عقلی که حسن و قبح و نیک و بد را تشخیص دهد به آنها عطا نمود، و پیامبرانی همراه معجزه و براهین توحید به سوی آنها فرستاد به گونه ای که اگر عقل خود را به کار گیرند و به گوش وجدان دعوت انبیا را بشنوند وجود حق و توحید ربوبی را به وضوح درک کنند و بدان گواهی دهند. و چنان که این اشهاد و طلب گواهی از خداوند تکوینی است این رقم گواهی از بنی آدم نیز تکوینی است و همین اندازه در تنجّز تکالیف محوّله و جواز مؤاخذه در دنیا و عقاب در آخرت کافی است هر چند گواهی لفظی نباشد و بلکه آنها با انکار و عناد، با آن مقابله کنند.

و باید دانست که خطاب پیامبر یا مخاطبان و نقل حادثه ای به صیغه ماضی (یعنی از اول آیه تا کلمه شهدنا) در حالی که هنوز محقق نشده روی اتکاء به این است که مقداری از حادثه هر چند اندک، در خارج واقع شده و بقیه هم قطعی است به گونه ای که گویی محقق شده است. (1)

ص: 149

1- . گویا مرحوم مؤلف با عدم اشاره به ماجرای عالم ذر که در روایات فراوان به آن پرداخته شده و مراد از این آیه، همان دانسته شده و مراد از این آیه، همان دانسته شده، نشان داده است که در عین صحّت آن استشهاد، آیه معنای ظاهری و ساده خود را نیز دارد و در شرح آیه به معنای باطنی و تأییل آیه نیازی نیست.

أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ

یعنی: ما این قسم اشهاد را برپا کردیم که مبادا شما طایفه بشری در روز قیامت بگویید:

به یقین ما از این غافل بودیم.

مراد از «هذا» توحید و شئون آن است. و غرض آن که اگر خدا در دنیا به بشر عقل سلیم نمی داد و پیامبران را نمی فرستاد، بی تردید آنها هنگام مؤاخذه به تخلفات دنیوی می توانستند بگویند: ما به کلی از مسأله توحید بی اطلاع بودیم.

أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ

این آیه اشاره به عذری دیگر از مجرمانی دیگر در روز قیامت است.

یعنی: کسانی که بر گذشتگان آنها اقامه حجت شده و آنها شرك را اختیار کرده اند و این اعتقاد در اولاد آنها باقی مانده و به طور طبیعی عادت شده است.

مفاد آیه این است: و یا آن که مبادا بگویید: جز این نیست که پدران ما پیش از ما مشرك شدند و ما ذراری و اولاد آنها بودیم، یعنی نادیده و نفهمیده به حسب عادت پیرو آنها شدیم. پس آیا ما را به کارهایی که اهل باطل کرده اند هلاک می کنی؟! یعنی در آتش می افکنی!؟

وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

یعنی: و ما آیات خود را این گونه تفصیل و توضیح می دهیم به جهت مصالح عالی و حکمت های فراوان و به جهت آن که شاید آنها باز گردند.

ممکن است مراد، آیات قرآن مجید باشد و «ذلك» اشاره به آیه های گذشته، یعنی همه آیات قرآن را به همین منوال جدا جدا می آوریم و هر يك را از حیث الفاظ و معانی و احکام و معارف، مفصل و روشن می کنیم. و ممکن است مراد، آیات تکوینی باشد، یعنی و نظیر آفرینش طایفه بشری و اهدای عقل به آنان و توجیه تکلیف و میراندن و زنده کردن آنها در آخرت که همه آیات تکوینی توحید و قدرت است. ما سایر آیات تکوینی خود را در این جهان در آفاق و کرانه های گیتی و انفس موجودات ذوی العقول و غیر آنها تفصیل می دهیم، و این به خاطر مصالح عالی و حکم بسیار است و برای این که شاید آنان به خدا بازگردند.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ «175» وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ «176»

لغت و اعراب:

انسَلَخَ مِنْ ثوبه: از لباس خود بیرون شد. أَتَبَعَهُ زَيْدٌ وَاتَّبَعَهُ: پیروی کرد زید از او. فَكَانَ يَعْنِي فَصَارَ. غَاوِيٌّ: گمراه. أَخْلَدَ إِلَى الشَّيْءِ: میل کرد به آن و اطمینان نمود بر آن. لَهَثَ الْكَلْبُ - از باب مَنَعٌ وَعَلِمٌ - : زبان خود را از تشنگی یا ناراحتی یا خستگی یا هاری بیرون آورد. قَصَّ عَلَيْهِ الْخَبَرَ - از باب نَصَرَ - : بازگو کرد خبر را برای او. الْقَصَصُ اسْمٌ مُصَدَّرٌ اسْتِ بِهَ مَعْنَى قِصَّةٍ، وَ الْفَ لَامُ آن عَهْدٌ اسْتِ.

تفسیر:

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا

این آیه و آیه بعد اشاره به یکی از حوادث عجیب و عظیم و عبرت انگیز تاریخ بنی اسرائیل است و آن داستان مردی به نام بلعم فرزند باعور است که در عصر موسی بن عمران پیدا شد. وی نصیبی وافر از علم تورات پیدا کرد و از جمله عابدان زمان خود گردید و اسم اعظم خداوندی به او الهام شد. اما پس از مدتی به وسوسه شیطان و دشمنان موسی و اغوای همسرش و وعده اموال فراوان، در مقابل دعوت موسی به مخالفت برخاست و تغییر عقیده و رفتار داد.

معنای آیه: ای پیامبر، برای ملت یهود، سرگذشت کسی را بازگو کن که آیات خود را به او عطا کردیم. مراد از آیات در این جا علم تورات و آیات انفسی است، یعنی دانش وافر و کرامت نفس و عرفان حق از آیات عالم که نور توحید در دل او تجلی یافت و صاحب دعا‌های مستجاب گردید.

فَأَسْلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ

یعنی: پس او از میان آن آیات بیرون آمد، به این صورت که به موسی و شریعتش کافر شد و از علم و کرامت و قداست و قرب الهی به گونه ای بیرون آمد که گویی خودش آن لباس بهشتی را از بر روح برکنند، و پس از آن شیطان او را دنبال کرد و خواسته های خود را بر او تحمیل نمود و در نتیجه او از گمراهان گردید.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ

یعنی: و اگر ما می خواستیم به وسیله همان آیات، او را بالا می بردیم، ولكن او خود میل به سوی زمین کرد و پیروی از هوای نفس خویش نمود.

مراد از مشیّت، اراده حتمی خداست، یعنی اگر می خواستیم به قهر و جبر و بدون اراده او مقامش را بالا می بردیم. و مفاد استدراک به «ولکن» این است که چون ما بشر را در همه افعال، خواه قلبی یا بدنی، حتی ایمان و کفر، آزاد گذاشته ایم، و او به اختیار خود، سقوط و انحطاط و تنزل را انتخاب نمود و میل به زمین و دنیای پست کرد و در عقاید و رفتار، پیرو هوا شد، از این رورفع مقام او و بالا بردنش را اراده حتمی نکردیم.

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ

یعنی: پس مثل او مثل سگ‌ها یا خسته و تشنه است که چون بر او حمله بری، زبان از کام درآورد و چون رها کنی باز زبان خود آویزان نماید. یعنی شدت کفر و عناد او به گونه ای است که برای او فرقی نیست میان آن که او را به کیفر کارش تهدید کنی و یا به حال خود رها سازی.

ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

یعنی: این است توصیف و مثال و نمونه گروهی که به آیات کتاب و نشانه های

توحید ما کفر ورزیدند. پس ای پیامبر، این قصه و حادثه عجیب را بازگو کن شاید آنان بیندیشند.

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ «177» مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ «178»

تفسیر:

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ

یعنی: بسیار زشت و بد است صفت گروهی که آیات کتاب های ما و یا نشانه های توحید و عظمت ما را (که همه کرانه های جهان و نفوس خلاق را پر کرده) انکار و تکذیب کردند و آنها از قدیم همواره به خودشان ستم می نمودند. زیرا خود را از همه کمالات انسانی در دنیا و سعادت های غیرمتناهی در آخرت محروم کردند، و چه ظلمی بالاتر از این است؟

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

الف لام «المهتدی» دلالت بر کمال دارد، یعنی: کسی که خدا او را هدایت کند او بهترین و کامل ترین هدایت یافته است. زیرا موجود واجب الوجود سراپا حکمت و رحمت، هدایت نمی کند مگر به امری عظیم و خیری بزرگ مانند کمالات انسانی و مراتب معنوی و عقاید علمی و فضایل اخلاقی در دنیا و سعادت غیرمتناهی در آخرت. و هدایت مخلوق ممکن محدود جز به سوی چیز اندک و بی ارزش نخواهد بود.

و الف لام «الخاسرون» نیز دلالت بر کمال دارد، یعنی کسانی که خدا آنان را گمراه کند و پس از دعوت و اتمام حجت و عدم پذیرش آنان، به حال خود رها نماید، آنهاوند که زیانکار به تمام معنا هستند، زیرا آنها وجود و هستی خود را به زیان داده اند و این بالاترین زیان هاست.

ص: 153

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَصَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ «179»

تفسیر:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ

یعنی: حقیقت این است که بسیاری از جنّ و انس را ما برای دوزخ آفریده ایم.

ظاهر آیه این است که خدا جهنّمیان را یعنی کسانی را که در آخرت اهل آتش خواهند بود از آغاز برای جهنّم آفریده است و علت غایی خلقتشان جهنّم و عذاب است؛ و این مطلب با عدل و حکمت و رحمت او سازگار نیست. لکن مراد از خلقت برای دوزخ اراده فرعی و تبعی است نه مانند اراده اصلی خلق نیکان برای بهشت. بدین معنا که اراده حقیقی و اصلی خدا از آفرینش جنّ و انس سعادت آنها و بهشتی بودن آنهاست، و چون کفّار و فسّاق، خود به سوء اختیارشان در دنیا به وسیله کفر و شرک و گناهان کبیره مقدمات عذاب و علت تامّه ورود در آتش را فراهم کرده اند، پس آنها به جد و اصرار خواستار دوزخ شده اند، و خداوند هرچند می توانست در دنیا جلو کفر و فسق آنها را بگیرد و به قهر و جبر، آنان را به سوی ایمان و عمل صالح سوق دهد و نگذارد مستحق آتش شوند، لکن سنّت جاریه خدا بر این است که عباد را در دنیا مختار و آزاد گذارد و اعمال اجبار تکوینی نکند. بنابراین، خداوند به تبع خواست آنها دوزخ را برای آنها خواسته است.

حاصل آن که خداوند از ازل می دانست شقاوت‌مندان به سوء اختیار و اراده، راه را کج خواهند رفت و جهنّم را به رغبت خود خواهند خرید، پس خدا از ازل با چنین اراده ای خواست آنان جهنّمی شوند. و گفته شده که این کار خداوند نظیر نجّاری است که تخته ها و چوب هایی را برای ساختن مثلاً درب و پنجره ای تهیه نموده و او می داند مقداری از این تخته و چوب ها، درب و پنجره می شود و در مسیر هدف اصلی قرار می گیرد، لکن مقداری هم طبعاً ریزش کرده تراشه و وسیله سوخت خواهد بود. پس او می تواند بگوید که این

تخته ها و چوب ها را برای درب و پنجره و مقدار زیادی را هم برای سوخت تهیه کرده ام.

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا

آیه در بیان این است که چگونه آنها راه دوزخ گرفتند و محکوم به جهنم شدند.

معنای آیه: آنها را دل هایی است که بدان درک و فهم ندارند، یعنی مغز و قوه عاقله دارند، ولی در حقایق نمی اندیشند. و آنها را چشمان یا قوای باصره است که با آنها نمی بینند، و آنها را گوش ها یا قوای سامعه است که با آنها نمی شنوند.

یعنی نه به این معنا که قوه عاقله و حواس ظاهره شان از کار افتاده است، بلکه بدین جهت که خداوند به سزای کفر و فسقشان، مهر قساوت و غفلت بر دل هایشان زده به طوری که نه نیروی عاقله آنان معارف و حقایق الهی را درک می کند و نه قوه باصره شان مناظر توحید و آیات انفس و آفاق را می بیند و نه نیروی سامعه شان پند و اندرز پیامبران و وعد و وعید الهی را می شنود.

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

یعنی: آنها همانند چهارپایانند بلکه آنها گمراه ترند. زیرا حیوان در حد خود از منافع زندگی برخوردار و از مضارّش اجتناب دارد و اینها چنین نیستند. و عدم درک حیوان طبیعی است و در افعالش معذور است اما این ها در عدم درک اختیار دارند و در اعمال مسئول اند. و حیوان بهیمنیت و سبّعیّتش محدود است و اینها غیر محدودند.

آنها هستند که واقعاً غافل اند. یعنی در سایه غور در شهوات، از همه دعوت های انبیا و تنبّهات عقول و تأثرات وجدان، به کلی در غفلت اند.

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سََّ يَجْزُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «180» وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ «181» وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ «182» وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ «183»

ذَرَّةٌ: ترك كن آن را. أَلْحَدُ فِي الدِّينِ وَعَنِ الدِّينِ: برگشت از آن. يَهْدُونَ بِالْحَقِّ يَعْنِي بِالْقَوْلِ الْحَقِّ. عدل به، به تقدیر «عدل بين الناس بالحق». استدراج: بالابردن یا پایین آوردن به تدریج. املاء و امهال: مهلت دادن.

اسماءُ حُسْنَى خِداوند

تفسیر:

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا

یعنی: و برای خدا نام های بسیار نیک است، پس خدا را با آنها بخوانید.

نیکو بودن نام ها هم به لحاظ زیبایی و حسن و طراوت و فرح بخش بودن الفاظ آنها و هم به خاطر علو مفاد و برتری مفهوم و حکایت داشتن از ذات خداست، مانند کلمه مبارکه الله بنا بر آن که مفهوم اشتقاقی آن ملحوظ نشود و مرادف آن کلمه از سایر لغات. و یا حکایت از صفات والای جلال و جمال اوست خواه مفرد باشد مانند واحد و أحد، یا مرکب به نحو اضافه یا صفت نظیر اسمائی که در آخر سوره حشر است، مانند عالم، رحمان، رحیم، ملک، قدوس، سلام، مؤمن، مُهْمِین، عزیز، جَبَّار، متکَبِّر، سبحان، خالق، باری، مصوّر و حکیم. و نظیر اسمای وافره و زیادی از مفرد و مرکب که در دعای جوشن کبیر است، دعایی که انشاء و تنظیم آن شاهد صدور آن از معصوم است. و ظاهر فَادْعُوهُ بِهَا این است که خدا را هنگام حاجت و مناجات و ذکر، با آنها بخوانید.

وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: و رها کنید کسانی را که درباره نام های خدا راه کج می روند. شما مؤمنان در پی اتصالات و توصیفات آنها نروید که گاهی نام خدا را بر غیر خدا و گاهی نام غیر خدا را بر خدا می نهند، نظیر آن که بر دهر و روزگار نام خالق و مدبّر و مُحیی می گذارند. و چون وثّین و بت پرست ها که صفات خدا را بر بت ها می نهند، مثل باذل الخیر، مُعْطَى النِّعَم، قاضی الحاجات، منزل الأمطار و رازق الأنام. و در کشف است که بر بت ها اسم یا أبا المکارم، یا أبيض الوجه، یا سخیّ اطلاق می کردند. و یا خدا را به نام های دالّ بر اعضای

مخلوقین بخوانند، مانند شنونده به گوش، بیننده به چشم، گوینده به زبان، صاحب دست و پا، و خندان و متأثر و متأسف و غیر آنها.

آنها به زودی به سزای آنچه می کردند کیفر می بینند. یعنی عذاب های اخروی در مقابل اعمال و گناهان دنیا به آنها می رسد، یا خود آنچه در دنیا می کردند از اعمال قلبی و بدنی در آخرت متبدل می شود و به صورت عذاب آن جا مجسم و متبلور می گردد.

سنت استدراج الهی

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

یعنی: و از آفریده های ما گروهی هستند که به حق هدایت می کنند و به حق در میان مردم به عدالت رفتار می نمایند. یعنی در مقابل کسانی که ذکر شد برای دوزخ آفریده شده اند و کسانی که در نام های خدا راه کج می روند، گروهی هم از بندگان ما هستند که همواره مردم را به وسیله گفتار و نوشتار و کردار حق، که مفاد برنامه های دین و احکام آسمانی است راهنمایی می کنند، و پیوسته به حق و طبق دستور الهی با مردم به عدالت رفتار می نمایند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: و کسانی که آیات کتاب ما، یا نشانه های توحید ما را که در کرانه های جهان و نفوس خلاق تجلی دارد تکذیب و انکار می کنند ما آنها را به تدریج و از جایی که نفهمند به عذاب و هلاکت نزدیک می کنیم. یعنی خدا طبق سنت جاریه خود، در اخذ منکران و طاغیان شتاب نمی ورزد و مهلت می دهد و هرچه طغیانشان بیشتر می شود درهای نعمت را بر آنان بازتر می کند تا بلکه آنان که نصیبی از سعادت دارند بیدار گردند و آنها که ندارند به کمال و غایت شقاوت خود برسند.

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

یعنی: و آنها را مهلت می دهم، حَقًّا که مکر من مستحکم و استوار است. جمله اول به منزله شرح استدراج است، و نسبت به متکلم وحده علامت شدت امر است. و اطلاق اسم کید بر استدراج برای این است که مثل فریب، ظاهرش عطوفت، و باطنش سوق به سوی عذاب است.

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ «184» أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ «185» مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ «186»

لغت و اعراب:

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا به تقدیر «وَأَلَمْ يَتَفَكَّرُوا». جَنَّةٌ مصدر است به معنای دیوانگی، و نیز اسم جنس جنّ مقابل انس. نَظَرَ فِي الشَّيْءِ - از باب نَصَرَ - دقت و تأمل کرد. مَلَكُوتٌ مصدر است به معنای ملک و تسلط، و مَخْتَصَّصٌ است به ملک و تسلط خدا، و به معنای فاعل یا مفعول است. و أَنْ عَسَى عَطَفَ است به ملکوت، یعنی «أولم ينظروا في أن عسى». ضمیر بعده راجع است به قرآن به قرینه مقام. أَجَلٌ: انتهای عمر شیء. عمه - از باب مَنَعَ و عَلِمَ -: متحیر و سرگردان شد.

تفسیر:

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ

کلام راجع به مشرکان مگه است و استفهام برای تقریر و انشای تعجب و تویخ است، و مراد از «صاحب آنها» پیامبر اسلام است که عمری در میان آنها مصاحب و یار و هم دیار آنها بوده است.

معنای آیه: آیا آنها فکر نکردند در این که صاحب و همنشین آنها یعنی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هرگز دیوانگی ندارد و او جز بیم دهنده آشکاری نیست؟ یعنی به وسیله کتاب آسمانی و شریعت الهی همه مجامع بشری را که در فساد فرو رفته اند، از عاقبت

ص: 158

کفر و طغیان‌شان با دلایلی روشن و حجت و برهانی عقلی بیم می دهد، پس چگونه می شود چنین شخصی دیوانه باشد؟ و آیه در مقام جواب کسانی است که می گفتند:

اورا حالت جنون است که جَنّی در وجود او حلول کرده و از زبان او سخن می گوید، و نعوذ باللّٰه.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ

یعنی: و آیا آنها ننگریستند در سلطه و قاهریت خدا نسبت به آسمان ها و این زمین و آنچه خدا از اشیاء و موجودات آفریده است؟

مراد از «ملکوت» وجهه باطنی اشیا است یعنی سلطه و قاهریت خدا بر همه اشیا و شرشر عالم هستی. و یا مقهوریت و مملوکیت آن، تحت اراده خداوند است که همه مخلوق ابتکاری اویند و حفظ و اداره همه با نظم و ترتیب خاصّ محیرالعقول به اراده و مشیت اوست. و این امر با چشم سر دیده نمی شود، بلکه آن را عالمان دین، عارفان حق و مخلصان عمل می بینند، نظیر وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [انعام، 75].

وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ

یعنی: و آیا آنها تأمل نمی کنند در این که شاید آخر عمرشان نزدیک شده باشد؟ یعنی آیا چنین تأمل نمی کنند تا دست از عناد بردارند و از گمراهی به راه حق باز آیند؟ پس به کدامین سخن و کلام پس از قرآن ایمان می آورند؟ یعنی اگر طالب سخن حقاّند، کدام سخن از قرآن حق تر است؟ پس چرا به آن ایمان نمی آورند؟

مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

یعنی: کسی را که خداوند گمراه سازد هرگز او را راهنمایی نخواهد بود، و خدا این قسم از اشخاص را رها می کند تا در طغیان خود متحیر و سرگردان بمانند.

مراد از گمراه کردن خدا این است که مکلف را پس از اتمام حجت به وسیله دعوت انبیا و درك عقل خود و پس از انکار و عناد او رها می نماید تا در اضلال شیاطین و اسارت هوا بماند. پس جمله «وَيَذَرُهُمْ» مفسّر اضلال است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ «187» قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «188»

لغت و اعراب:

ساعت: مدت خاصی از زمان، و نام روز قیامت. آیان اسم استفهام از زمان است. اُرسی الشیء: ثابت شد و تحقق یافت. ناقص واوی است، و مُرسی مصدر میمی یا اسم زمان است از اُرسی. جَلاه: ظاهر و آشکار کرد آن را. لوقتها یعنی «عند وقتها»، ثقلت فی السموات به تقدیر «ثقل علمها یا صفاتها یا تحققها لأهل السموات». حفی عن الشیء (1) - از باب عَلِمَ -:

عالم شد به آن و یا بسیار پرسش کرد از آن.

تفسیر:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي

یعنی: ای پیامبر، از تو درباره روز قیامت می پرسند، که ظهور و تحقق و برپا شدن آن کی است؟ (اطلاق اسم ساعت بر قیامت به خاطر آن است که گویی يك ساعت دیگر قیام

ص: 160

می‌کند، و یا آن که پس از قیام با همه طول مدتش در جنب قدرت و عظمت حق، گویی يك ساعت بیش نیست.) بگو: جز این نیست که علم آن در نزد پروردگار من است. یعنی و غیر او حتی فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل چه رسد به غیر آنها علم و اطلاعی از آن ندارند.

لَا يُجَلِّبُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ

آن را به هنگام رسیدن و قشش جز او آشکار نمی‌کند. یعنی علاوه بر آن که علم به زمان آن مختص به خداوند و در مکن دانش ربوبی اوست، ایجاد و تحقق بخشیدن آن در خارج نیز در موقع خود جز به دست قدرت او و به اراده او نخواهد بود.

ثَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً

یعنی: قیامت در آسمان‌ها و زمین سنگین و سخت است. یعنی علم به تحقق آن بر اهل آسمان‌ها و زمین از فرشتگان و انسان‌ها و اجنه و شیاطین سنگین است. و یا آن که تصور اوصاف و احوال حوادث آن بر آنها و یا تحقق و وقوع خارجی آن برای همه آنان سنگین خواهد بود. و ای مردم، قیامت بر شما نخواهد آمد مگر بغتاً، یعنی ناگهانی و بدون سابقه و علامت‌های هشداردهنده.

يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: ای پیامبر، از تو درباره قیامت به گونه ای می‌پرسند که گویا تو بدان عالمی و یا از خداوند درباره آن به اصرار در پرس و جویی. بگو - یعنی مکرراً و برای تحکیم و تثبیت مطلب - که جز این نیست که دانش آن نزد خداست و از علم ازلی او به جایی حتی لوح محفوظ و به احدی حتی فرشتگان تنزل نکرده است. و لکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

باید دانست که از ظواهر آیات و اخبار برمی‌آید که حقیقت روز قیامت عبارت است از مدتی بس طولانی از زمان که آغاز و پایان آن مبهم و غیر معلوم است، ولی به طور یقین مبدأ شروع آن ظهور حوادث عجیب و تغییرات حیرت‌آور و هول‌انگیز و بی سابقه در عالم وجود و در تاریخ ربوبیت الهی است، اموری که برخی از آنها تدریجی انجام می‌یابد، مانند نفخه‌های سه گانه صور، و انقلاب و دگرگونی در کرات جوئی و کهکشان‌ها و خورشید و ماه، و تغییرات خطیر در روی زمین و در کوه‌ها و دریاها و صحراها و حیوانات زنده و مرده و غیر آنها.

بنابراین، روز قیامت امر وحدانی و آنی نیست که بگفتا بیاید. ولی ممکن است مراد ناگهانی بودن شروع مقدمات یا اصل آن باشد به واسطه نفخه اول صور که به وسیله آن همه زنده هایی که مرگ را نچشیده اند در يك لحظه می میرند و آیه وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ [زمر، 68] شاهد مطلب است.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ

یعنی: بگو: من برای خودم مالک هیچ سود و زیانی نیستم مگر آنچه خدا بخواهد.

و اگر من به غیب عالم بودم مال بسیاری به دست آورده بودم و هیچ ضرر و آسیبی به من نمی رسید.

«غیب» در لغت هر چیزی است که از حواس ظاهری و باطنی انسان دور باشد، و این امر نسبی است. و ممکن است غیب در اصطلاح متشرعه، اخصّ از آن باشد، یعنی هرچه از حواس ظاهری دور باشد و دانستن آن به نحو عادی ممکن نباشد بلکه نیاز به وحی و اخبار معصومان یا الهام غیر عادی داشته باشد.

و غرض از آیه این است که: با آن که من توان آگاهی از غیب را دارم؛ اما با عدم توجه به آن جز به اجازه خداوند بی اطلاعم، و گرنه اگر علم به غیب داشتم و شخصی حریص بر مال دنیا بودم می توانستم اموال بسیاری گرد آورم و می توانستم از همه کیدهای دشمن و آفات و آسیب های دنیا پیش گیری کنم.

إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

یعنی: من نیستم جز بیم دهنده و بشارت آوری برای گروهی که ایمان می آورند. مراد آن که من از جانب خدا مأمورم جامعه بشری را نخست به راه راست در همه ابعاد زندگیشان دعوت کنم و پس از آن از عواقب سوء انحرافات اعتقادی و ردایل اخلاقی و فسادهای عملی که بدان گرفتارند بیم دهم و به عاقبت و سرانجام نیک پذیرش دین و طاعت حق در دنیا و آخرت مرّده دهم، و تأثیر این بیم و بشارت من در حقّ مؤمنین است.

باید دانست که علت منحصر کردن وظیفه پیامبر به انذار و تبشیر که در واقع همان ابلاغ احکام است این است که اکراه و اجبار مردم به اعتقاد قلبی به آن پس از ابلاغ، از توان او

بیرون است، و اجرا و پیاده کردن احکامی که عرضه داشته از وظایف امامت است، و دادن پاداش و کیفر در دنیا یا در آخرت از شئون ذات ربوبی است.

بی وفایی در وعده ها و نذرها

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ «189» فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ «190»

لغت و اعراب:

سكن إليه: مأنوس و آرام شد به او. زوج به مجموع جفت هر شیء و به هریك از دو فرد آن گفته می شود و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. لیسكن إليها فاعل لیسكن نفس است و مذکر بودن آن به خاطر آن است که مراد از آن «مرد» است، و مرجع ضمیر إليها و تغشاهها زوج است که مراد از آن «زن» است. تغشاهها: آمد به سوی او، و آن کنایه است از آمیزش.

فمرّت به: به سر برد با او.

تفسیر:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا

این آیه و آیه بعد اشاره به آغاز خلقت بنی آدم و نعمت توالد و تناسل است که به آنها عطا شده و اشاره به ناسپاسی آنها نسبت به بقا و ادامه نسلشان است.

معنای آیه: اوست که شما را از يك نفس آفریده و از جنس او برایش همسر او را قرار داد تا با او مأنوس شود و در کنار او آرام گیرد.

باید دانست که ممکن است مخاطب همه بنی آدم به نحو عام مجموعی باشد، یعنی از

نخستین فرزند او تا آخرین فرد وقت انقراض نسل او؛ که خطاب نسبت به موجودین هر عصری فعلی و نسبت به گذشتگان و آیندگان انشائی باشد. و بنابراین، مراد از «نفس واحده» آدم ابوالبشر و مراد از «زوجش» حوّا همسر اوست.

و ممکن است مخاطب آیه یکایک اولاد آدم به نحو عام استغراقی باشد. پس «نفس واحده» پدر هر فرد و «زوج او» مادر اوست. یا مراد از نفس واحده «اسپر» در نطفه مرد و زوجش «أول» در نطفه زن است. یعنی خدا فرد فرد شما را از یک پدر و یک مادر، یا یک اسپر و یک اوول آفریده است.

و نیز باید دانست که ظاهر «لَيْسَ كُنَّ إِلَيْهَا» مجرد انس مرد با زن و دل گرمی و رفاقت در زندگی است و بیش از زوجیت تکوینی را دلالت ندارد، لکن از شرایع آسمانی مسلم شده که تماس نزدیک مرد و زن و برخورد آمیخته به شهوت جز از راه ازدواج شرعی و ارتباط عقدی حلال نیست.

فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمَلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

این آیه بیان حال بسیاری از معتقدان توحید است که پس از ازدواج و شروع به زندگی مشترک گاهی در لفظ و گاهی عملاً گویی با خدا پیمان می بندند که در فرض شمول رحمت و ادامه زندگی و تولد فرزندان صالح، پیوسته سپاس گزار خدا باشند، سپس پیمان می شکنند و روح توحید را هم از دست می دهند.

معنای آیه: پس چون نفس واحده با زوج خود آمیزش کرد، همسرش از وی به باری سبک، باردار شد و مدتی چند با حمل سبک گذراند، یعنی پس از انعقاد نطفه تا وقتی که خلقت بچه کامل شد. پس چون سنگین بار گردید هر دو نفر خدا را که پروردگارشان است خواندند که سوگند باد که اگر به ما فرزندی صالح، یعنی صالح برای زندگی و سالم و تندرست و بی عیب و نقص عطا کنی حتماً از سپاس گزاران خواهیم بود.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا

یعنی: و چون خداوند به آنها فرزندی صالح و سالم عطا کرد، برای خدا درباره همان فرزندی که به آنان داده شریک قرار دادند. بدین معنا که در ادامه زندگی و رشد و تکامل او

آن چنان به اسباب ظاهری اعتماد کردند و خدای مسبب را فراموش نمودند که گویی توکل بر اسباب کردند و اسباب را شریک او نمودند.

بت های بی جان و بی خاصیت

فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

یعنی: و خداوند برتر و والاتر از آن چیزی است که شریک او می کنند، خواه بت ها باشد که شرك جلی است، یا اسباب ظاهری از بشر و غیره که شرك خفی است.

أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلِقُونَ «191» وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصراً وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ «192» وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سِوَاءَ عَلَيْكُمْ أَدْعَاؤُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ «193»

تفسیر:

أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلِقُونَ

این آیه و چهار آیه بعد درباره مشرکان مکه و قریش است که بت ها را شرکای خدا می دانستند و آنها را در قداست و استحقاق عبادت و در تأثیر در زنده کردن و میراندن و برآوردن حاجات و بالأخره در نوعی از ربوبیت جهان شریک خدا می کردند. و استفهام در آیه برای انکار و توییح است.

معنای آیه: آیا آنها چیزهایی را شریک خدا می کنند که هیچ چیزی را نمی آفریند، یعنی قدرت خارج کردن يك شیء از کتم عدم به عرصه وجود را ندارند، در حالی که خود خلق می شوند. یعنی نه تنها خالق نیستند بلکه خود نیز مخلوق اند.

وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصراً وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ

ضمیر جمع «لهم» راجع به مشرکان و بقیه ضمائر جمع راجع به بت هاست که طبق گمان مشرکان ذوی العقول آورده شده است. یعنی: آن بت ها و شریکان خدا توان انجام هیچ نوع کمک و یاری برای آنها ندارند و آنها خودشان را هم یاری نمی کنند، یعنی توان دفع ضرری

از خود و جلب سودی برای خود ندارند. و غرض آن که آنها هرچه خلق کنند مونثاژ کردن است، و بر فرض صدق خلق، آن هم حقیقتاً به یاری اوست.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سِوَاءَ عَلَيْنِمْ أَدْعُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ

مرجع ضمایر خطاب در این آیه مؤمنان است و مرجع ضمایر غیبت مشرکان. و معنا این است: ای مؤمنان، اگر مشرکان را به سوی هدایت بخوانید، یعنی به سوی قرآن و پیامبر و شریعت اسلام، هرگز از شما پیروی نخواهند کرد؛ یکسان است برای شما خواه آنها را بخوانید یا ساکت بمانید. زیرا روح انکار و عناد و تقلید جاهلانه از گذشتگان بر آنها چیره شده است.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسِّرْ تَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ «194» أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْتَاطُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ «195»

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ

خطاب در این آیه به مشرکان است و استعمال کلمه «الذین» و «عباد» که از الفاظ ذوی العقول اند در بت های جماد به لحاظ اعتقاد مخاطبان است. و ممکن است مورد دعوت مشرکان، فرشته ها یا ارواح مجرّده بوده و استعمال بدان لحاظ است.

معنای آیه: حقیقت این است کسانی که آنها را به جز خدا و به جای خدا می خوانید، مانند بت های مصنوع خود و ستارگان و حتی فرشتگان، آنها هم بندگانی امثال شما هستند. یعنی همه مخلوق او و تحت سلطه و اراده اویند و بدون اراده او نمی توانند برای

شما کاری انجام دهند.

فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

یعنی: پس اگر راست می گوید آنها را برای نیاز یا نیازهای خاص خود بخوانید و آنها هم شما را اجابت کنند! یعنی آنها که شما به نام رب می خوانید، اگر واقعاً ربّاند، همان گونه که خدا در اغلب اوقات حوایج بندگان خود را برمی آورد آنها هم حاجت های شما را برآورند. و یا این که همان طوری که خدا به درخواست شما گاهی معجزه نشان می دهد آنها هم معجزه نشان دهند.

اَللّٰهُمَّ اَرْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا اَمْ لَهْمُ اَيْدٍ يَبْتَطِشُونَ بِهَا اَمْ لَهْمُ اَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا اَمْ لَهْمُ ااذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا

بت هایی را که مشرکان به عنوان ربّ خود از سنگ یا چوب و غیره تهیه می کردند، غالباً به صورت انسان می ساختند و اعضای انسانی برای آنها قرار می دادند. خدا در خطابی به آنها به عنوان استفهام انکاری و توییخی می فرماید: آیا بتانتان پاهایی دارند که بدان راه روند؟ یا دست هایی دارند که بدان چیزی را بگیرند؟ یا چشم هایی دارند که با آنها ببینند؟ یا گوش هایی دارند که با آنها بشنوند؟ یعنی حتماً ندارند. و این رقم بیان تکراری و توضیحی برای تأکید بر جهل آنها و عجز خدایانشان است.

قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ

یعنی: ای پیامبر، به آنها بگو: همه شریکانتان را، یعنی همه خدایانتان را که شریک من می نامید دعوت کنید و تشکیل جلسه دهید، سپس هر نوع مکر و ترفند و نقشه را که در توان دارید بر ضد من پیاده کنید و مرا هیچ مهلت ندهید.

إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ «196» وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ «197» وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ «198»

ص: 167

إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ

کلمه «ولیی» دارای سه یاء است: یاء فعیل که ساکن است، و یاء لام الفعل که مکسور است و یاء اول در آن ادغام شده، و یاء تکلم که مفتوح است.

یعنی: ای پیامبر، به آنان بگو در برابر همه شریکانی که برای خدا درست کردید، سرپرست و یاور من خداست که این کتاب را نازل کرده و او همه صالحان و شایستگان را زیر نظر دارد و سرپرستی می کند. از این رو پیوسته مرا در حجت و برهان بر شما پیروز می کند و در جنگ و نبرد نیز پیروز خواهد کرد.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ

یعنی: و کسانی که شما آنها را به غیر خدا و به جای او می خوانید از بت ها و ستارگان، هرگز قدرت یاری شما را ندارند و آنها خود را نیز نمی توانند یاری کنند. یعنی در مقام نیاز، توان جلب نفع برای خود، و در مقام هجوم حوادث، توان دفع ضرر از خویش ندارند.

وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

خطاب به مؤمنان و مرجع ضمائر جمع مشرکان است.

یعنی: و اگر آنها را به سوی هدایت یعنی به سوی نبوت و کتاب آسمانی و شریعت و مستقلات عقلی، دعوت کنید، هرگز نمی شنوند، یعنی گوش نمی دهند و دعوتتان تأثیری ندارد. و (ای پیامبر) آنها را می بینی که به سویت می نگرند ولی نمی بینند. یعنی به دیده دل نمی بینند و گرنه دیدن جمال و کمالت و منطق و بیانت و سیره و رفتارت، علاوه بر احوال خصوصی چون خوف از حق و خضوع در برابر او و اخبار از علوم و غیوب، و اخلاق و اوصاف، هر عاقل صاحب وجدانی را به پذیرش دعوت، و هدایت به دین و کتابت وامی دارد.

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ «199» وَإِنَّمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسِدٌ تَعَدُّ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «200» إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ «201» وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ «202» وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَايَةٌ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «203»

لغت و اعراب:

نَزَعَهُ: تحريك كرد اورا. و نَزَعٌ بَيْنَ الْقَوْمِ - از باب مَنَع - فساد برانگيخت ميان آنها.

وَإِخْوَانُهُمْ مَرَجِعٌ ضَمِيرٌ «هُمْ» مُشْرِكِينَ وَ مَرَادُ «إِخْوَانٍ» شَيْطَانِينَ اسْت. مَدَّهُ - از باب نَصَرَ -

كشيد آن را، و يارى نمود اورا. و يَمُدُّونَهُمْ فاعلش شياطين و مفعولش مشركان است. أَقْصَرَ فِي أَمْرِهِ: کوتاه آمد در كار خود. اجْتَبَاءً: جمع كردن و انتخاب نمودن. بَصَائِرٌ: جمع بصيرت، ديدن دل، و سبيله ديدن.

تفسير:

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ

يعنى: اى پيامبر، با مردم راه گذشت و بخشش پيش گير، و به هر كار پسنديده در نزد عقل و شرع فرمان ده. يعنى به هر وسيله ممكن مردم را بدان وادار كن. و از جاهل ها و نادان ها روى برتاب، يعنى به كرامت بگذر و عكس العمل خشن در مقابل گفتار و كردار

ص:169

آنان نشان مده و از ستیزه قوی و عملی اجتناب کن.

مواظب تحریکات شیطان باشید

وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: و اگر تو را از جانب شیطان نزعی رسید، و وسوسه و تحریکی برای جدال و ستیزه با مشرکان و نشان دادن عکس العمل در مقابل افساد آنها نمود (زیرا این امر در مکه به صلاح مسلمین نبوده)، پس به خدا پناه بر تا شر آنها و هر ذی شری را از تو دفع نماید، زیرا خداوند شنوا و داناست. شنوا به آنچه آنها در توطئه بر ضد تو می گویند، و دانا به آنچه انجام می دهند.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ

یعنی: حقیقت این است کسانی که تقوا ورزیده اند اگر با آنها دورزننده ای از شیطان ها تماس گیرند (یعنی شیاطینی که همواره به گرد بنی آدم و دور دل های آنها می چرخند که القای وسوسه کنند و عمل حرامی را آرایش دهند یا نسبت به کار واجبی بی میل کنند) زود متذکر شوند و آنها در آن حال بینایند. یعنی پیش از آن که به معصیت افتند بیدار و یادآور می گردند، یا پس از وقوع زود متنبه و پشیمان شده، توبه می کنند.

وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ

یعنی: در مقابل آن که اگر متقین را خطا و گناهی رخ دهد متذکر می گردند، اگر مشرکان به گناه و ضلالت افتادند برادران آنها که شیاطین اند آنها را به سوی کبائر می کشند و در ضلالت و گمراهی یاری می کنند، سپس هیچ کوتاه نمی آیند، یعنی تا آخرین مراحل طغیان و شقاوت دست بردار نیستند.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا

این آیه اشاره به برخی از عادات های پلید مشرکان است. یعنی: ای پیامبر، چون نزول قرآن به تأخیر می افتد یا آیه و نشانه ای را که آنها انتخاب می کنند نمی آوری می گویند:

چرا آیه ای نساختی و فراهم نیاوردی؟ کنایه از این است که همه آیات را خود می سازی.

قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي

یعنی: ای پیامبر، بگو: جز این نیست که من تابع همانم که از جانب پروردگارم به من وحی می شود. مراد این است که همه مفردات الفاظ و جملات و آیات و سوره های قرآن به

همین صورت که بر مردم می خوانم انشا و کلام و ساخته خود پروردگار است و احدی را در آن دخالتی نیست. یعنی در سیر نزولی آن از علم ازلی الهی به قلم و از آن به لوح محفوظ و از آن جا به قلب جبرئیل و از زبان او به قلب مبارک پیامبر و از آن جا به گوش ها و دل های مجتمع همه به هدف این که پس از پیمودن این مراحل مقدماتی پنج گانه در مرحله ششم در هدف اصلی یعنی پیاده شدن در مجامع بشری استقرار یابد و کسی را در آن دخل و تصرفی نیست حتی جبرئیل امین و فرشتگان وحی و خود پیامبر اسلام. و فی المثل این کتاب همانند قصیده ای است از شاعری چیره دست که مداحی، آن را در میان جمعیتی می خواند و مداح را جز نیکوخواندن تصرفی نیست.

هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهَدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

یعنی: این قرآن بینایی هایی برای قلب ها و وسایل بیش دل ها از جانب پروردگار شماسست، و سراپا هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان می آورند.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «204» وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ «205» إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ «206»

لغت و اعراب:

انصات: سکوت همراه با گوش دادن. تضرع: ناله و زاری. خيفة: بیم. و تضرعاً و خيفة مصدر و حال اند از فاعل «أذكر». و دون الجهر عطف است به تضرعاً. غدو: جمع غدوه، صبحگاه یعنی بین الطلوعین، یا از اول روز تا ظهر. آصال: جمع اصیل، شامگاه، از وقت نماز عصر تا غروب.

ص: 171

تفسیر:

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

یعنی: و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش فرا دهید و ساکت و خاموش باشید، شاید مورد ترحم خدا قرار گیرید.

ظاهر امرِ استماع و انصات، وجوب است، پس هر مکلفی در هر جایی و حالی باشد، باید به مجرد شنیدن قرائت آن، ساکت شود و گوش دهد. ولکن ظاهر علمای فقه این است که هر دو امر، حمل بر استحباب شده است. و برخی حمل بر وجوب کرده و آیه را مخصوص نموده اند به مأموم در نماز جماعت در حالی که امام قرائت می کند؛ و این قول، ضعیف است؛ زیرا علاوه بر آن که حمل آیه به مورد خاص، بی وجه است، بر مأموم هر چند فی الجملة، سکوت واجب است ولکن استماع، واجب نیست.

وَأذْكَرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ

در این آیه، ذکر خدا و یاد او به دو قسم تقسیم شده است. ذکر قلبی در حال خضوع و ترس، و ذکر لفظی و کلامی آرام نه با صدای بلند؛ زیرا ذکر او با صیحه و داد، مناسب مقام او نیست.

معنای آیه: (ای پیامبر یا ای مخاطب) پروردگار خود را در دل خویش، در حال تضرع و خضوع و بیم و ترس، بخوان. و نیز خدای خود را به گفتاری آرام و کمتر از جهر، در صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش.

ظاهر کلام این است که «بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» متعلق به ذکر لفظی است و آیه، اشاره است به اعظم مصادیق ذکر لفظی و افضل آن: یعنی: نمازهای پنجگانه یومیه ای که در آن دو وقت انجام می یابد، نماز صبح در صبحگاهان و بین الطلوعین، و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا در شامگاهان، ظهر و عصر پس از ظهر تا غروب، و مغرب و عشا پس از غروب در اوایل شب. و خداوند به نمازهای پنجگانه یومیه و اوقات آنها این گونه اشاره اجمالی در چند مورد از این کتاب کریم نموده است نظیر وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ

الْغُرُوبِ وَمِنَ اللَّيْلِ [ق، 39] وَنَظِيرَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ [طه، 130].

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ

یعنی: حقیقت این است کسانی که در نزد پروردگار تو هستند، هیچ گاه از پرستش او تکبر نمی ورزند، و همواره او را تسبیح و تقدیس می کنند و در برابر او خضوع قلبی و سجده عملی دارند.

مراد از کسانی که نزد خدایند در این جا خصوص ذوی العقول است از فرشتگان و پیامبران و معصومان و همه بندگانی که شریعت وقت خود را پذیرفته و پیاده کرده اند، زیرا مراد از عندیّت در این جا قرب مقامی و نزدیکی معنوی است وگرنه عندیّت تکوینی اختصاص به کسی و چیزی ندارد بلکه همه موجودات نسبت به ساحت اقدس خداوند از آن جهت یکسانند، و قرب و بُعد معنوی است که بندگانی از آن جهت نزدیک و بندگانی دورند، و نزدیکان نیز متفاوت و دارای مراتب اند.

والحمد لله أولاً و آخراً

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ) یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَیْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ
(1)

لغت و اعراب:

انفال: جمع نفل به فتح فاء و سکون آن، زیادی. و اطلاق آن بر غنائم جنگی به لحاظ این است که حصول آن، اضافه بر هدف اصلی جنگ است، زیرا هدف از جنگ در اسلام، پیروزی حق و هدایت ملت است. علاوه آن که غنائم بر این امت عطیۀ زائده است، زیرا بر امت های گذشته حرام بوده است. ذات: مؤنث «ذو» و کنایه از عین شیء و حقیقت آن است و پیوسته با اضافه استعمال می شود. و ذات بینکم به تقدیر «أصلحوا کلّ شیء و حال بینکم».

ص: 175

تفسیر:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ

طبق روایات و نوشته مفسران، این آیه چهارمین آیه از این سوره است که در جنگ بدر پس از پیروزی مسلمین نازل شده و سه آیه قبل، آیات 67 و 68 و 69 است، و آیه پنجم هم در این رابطه آیه 41 این سوره است، و برای توضیح معنای این آیه و آیات مذکور به ترتیب نزول به گونه ای که رابطه میان همه روشن شود باید به روایات اهل بیت وحی علیهم السلام مراجعه نمود. و طبق خبر موثق، ترتیب نزول آیات پنجگانه چنین است که پس از غلبه سپاهیان اندک اسلام در غزوه بدر به اراده حق، بر انبوه لشکر شرك، مشرکان از هر سو پا به فرار گذاشتند و سپاهیان اسلام به سه قسمت تقسیم شدند:

1 - وجوه اصحاب پیامبر و بزرگان مهاجران و انصار که دور وجود اقدس پیامبر را گرفتند و کمر همت به حفظ او بستند مبادا آسیبی از فردی یا کمینی به او برسد.

2 - گروهی که به سراغ جمع غنائم از اسب و شتر و وسایل جنگی شتافتند و غنائمی گرد آوردند.

3 - گروهی هم در تعقیب سپاه شرك افتادند و اسیر جنگی گرفتند، در صورتی که هر دو کار، طبق شرایع گذشته ممنوع بوده است.

در این بین طبعاً این بحث به میان آمده که آیا غنائم و اسرا از آن آنهاست؟ و آیا کسانی که با پیامبر بودند، به کلی محروم از آن اموال اند؟ و ظاهر آیه این است که در این باره گفتگوی زیادی شده است، و طبق روایت موثقه، وجوه صحابه هم به پیامبر رسانده اند که نرفتن آنها به سوی غنائم، ناشی از عجز آنها نبوده، بلکه تنها برای محافظت از مقام نبوت بوده است. در این حال نخستین بار آیات سه گانه 67 و 68 و 69 نازل گردید. مفاد آیه اول، نکوهش شدید از گرفتن اسیر و بیان حرمت آن برای پیامبران، پیش از تحکیم و استقرار حکومتشان است، و مفاد آیه دوم نکوهش از عملشان است که شامل جمع غنائم نیز هست، و لازم کلام این است که هر دو قسم از غنائم، از ملکیت آنها بیرون است. ولی مفاد آیه سوم که خطابی است اعم، رخصت در تصرف در همه غنائم است بدین معنا که

تخلّف در جمع غنائم و اسرا بخشوده شده و آنچه جمع شده طبق شرایع گذشته حکم حرمت ندارد.

در این بین وجوه صحابه از این ترسیدند که پس از نزول حکم حلیّت مبدا پیامبر همه غنائم را به حيازت کنندگان دهد و دست آنها خالی ماند، از این رو پرسیدند که بالأخره این اموال از آن کیست؟ در این مرحله، آیه اول این سوره نازل شد که این غنائم جزء انفال است و انفال به تمام اقسامش از آن خدا و فرستاده اوست. و چون ذکر نام خداوند، تشریفی است، پس همه از آن پیامبر است. این جاست که حکم الهی روشن و تکلیف همه معلوم و دست سپاهیان از اموال معهود قطع گردید و پیامبر اسلام بر حسب ظاهر این آیه، مالک همه اموال گردید، به گونه ای که می توانست همه را به فردی غیر از اهل سپاه ببخشد، زیرا به کیفیت تصرف پیامبر در این آیه اشاره نشده است. ولی پیش از آن که تصرفی کند آیه 41 نازل گردید که مفادش عنوان غنیمت به نحو عام و مبین حکم غنیمت مورد نزول و غنائم دیگر است، یعنی هر غنیمتی از هر راهی که حاصل شود، لکن با کیفیت خاصی از تقسیم که در ذیل آن بیان شده است. ولی پیامبر اسلام در این جنگ همه اموال را میان سپاهیان اسلام به طور مساوی تقسیم نمود و آن کیفیت خاص را تفصلاً مراعات نکرد.

و حاصل کلام این است که: نخست به واسطه انطباق عنوان انفال، غنائم مورد آیه مشمول آیه اول شد و همانند سایر اقسام انفال در ملکیت ریاست عامه الهیه قرار گرفت به گونه ای که در آن حال، صرف همه در مصارف انفال بلامانع بود. و چون آیه 41 نازل گردید، یک پنجم غنائم فوق به عنوان مطلق غنائم جنگی داخل عنوان خمس و مشمول آیه 41 نیز شد. و چون همه سهام خمس هم به دقت در آیه و روایات وارده، در اختیار عنوان امامت و ذی القربی است و سه طایفه دیگر، مالک نیستند، بلکه استحقاق نفقه دارند - و فرق میان ملک انفال و خمس، در مصرف و کیفیت تصرف است - پیامبر اسلام طبق ولایت، انفال و اخماس غنائم موجود را میان سپاهیانش بالسویّه قسمت نمود. بنابراین مناسب است در این جا به اقسام انفال که ده عنوان است و مندرج در تحت آیه اوّل و دارای احکام خاصی است اشاره کنیم، و اقسام اخماس را که دارای هفت عنوان و احکامی خاص خویش است در ذیل آیه 41 ذکر نماییم.

این مقدار از بیان، توضیح حال آیه اول است، و نکات و توضیحاتی در اطراف چهار آیه دیگر هست که در محل آنها خواهد آمد.

معنای آیه: ای پیامبر، یاران و سپاهیان همراهت، از تو درباره انفال یعنی غنائم جنگی بدر شامل اموال و اسرا می پرسند که ملك کیست؟ بگو: همه انفال خواه غنائم بدر یا غیر آن از آن خدا و فرستاده اوست. مراد این است که همه ملك خدا و همه ملك رسول اوست.

ملك خداست به ملکیت حقیقی اولی استقلالی نظیر ملکیت سایر اجزای عالم هستی، و ملك رسول است به ملکیت اعتباری طولی تشریحی که از جانب خداوند به عنوان امامت امت و ولایت جامعه، به او واگذار شده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

عدول است از خطاب پیامبر به خطاب مردم، و تقریب امر به تقوا و اصلاح ذات البین اشاره به گفتگو و رفتاری است که سزاوار نبود از سپاهیان اسلام سرزند. یعنی: از خدا پروا کنید، و حالات و روابط فیما بین خود را از گفتار و رفتار و ظنون قلبی و حب و بغض باطنی اصلاح کنید، و حتماً از خدا و فرستاده او فرمان برید اگر به حقیقت مؤمن هستید.

باید دانست که طبق آنچه توضیح دادیم این آیه در بیان حکم انفال به نحو کلی است و آیه 41 آتی در بیان حکم اخماس است؛ از این رو مناسب است که در این جا به انفال اشاره کنیم، و مراد از انفال معنای اصطلاحی فقهی آن است، یعنی اموالی که از جانب خداوند در اختیار امام امت و ولی امر مسلمین که از جانب خداوند بدون واسطه یا با واسطه نصب و تعیین گردیده، قرار داده شده و فهرست اجمالی آن از این قرار است:

یک - هر زمینی که از کفار بدون قهر و غلبه گرفته شود، خواه صاحبش آن را رها نموده و فرار کرده یا به میل خود آن را در اختیار مسلمین قرار دهد.

دو - زمین های موات روی این کره خاکی، خواه از زمان های پیشین مالك داشته یا صاحبانشان هلاک شده و از آنها اسمی و رسمی باقی نیست.

سه - ساحل دریاها و کنار رودخانه های بزرگ که کسی تملك نکرده است.

چهار - قله کوه ها و تپه ها که کسی متصرف نشده و داخل رودخانه ها و دره های بدون مالك.

پنج - جنگل ها و نيزارها و آنچه در داخل آنهاست، اگر کسی تصاحب نکرده باشد.

شش - در صورتی که دولت اسلامی بر دولت و مملکت کفر غالب شود، همه خالصجات و اموال و متصرفات سلاطین آن کشورها.

هفت - از غنائم جنگی آنچه عتیقه و اموال و مراکب نفیس و پرفیض باشد.

هشت - همه غنائم جنگی در جایی که جنگ مسلمین با کفار بدون اذن ولی امر مسلمین انجام یابد.

نه - میراث کسی که وارث نداشته باشد حتی معتق و ضامن جریره.

ده - معدن ها و کان های روی زمینی و زیر زمینی اگر اشخاص خاصی تملک نکرده باشند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

لغت و اعراب:

وَجِلَ زید - از باب عَلِمَ - پیوسته در باطن ترسناک شد. زادتهم مرجع ضمیر فاعل «آیات» است. توکلتُ لفلان: وکیل او شدم، و علی فلان: بر او اعتماد و تکیه کردم. حَقًّا مصدر است ای ایماناً حَقًّا. کریم: نیکو و پسندیده و پرارزش.

تفسیر:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

ص: 179

یعنی: جز این نیست که مؤمنان کسانی هستند که چون یادی از خدا شود دل های آنان بترسد، و چون بر آنها آیات خدا تلاوت شود بر ایمانشان بیفزاید، و آنها پیوسته بر پروردگارشان توکل دارند.

نشانه های ایمان

در این آیه به سه صفت از صفات باطنی مؤمنان اشاره شده است:

اول - ترس باطنی مستمر آن گاه که خداوند در نزد آنها یاد شود، یعنی از عظمت و کبریا و عدل او یا از عقاب و قیامت و آتش آن یاد شود. و اما از ذکر غفران و بهشت او دل هاشان آرامش می یابد. **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** [رعد، 28].

دوم - حصول تکامل در ایمان باطنی آنها هنگام خوانده شدن آیات او، یعنی آیات قرآن با بازگو شدن نشانه های او که در کرانه های جهان و در نفوس هر زنده ای ظهور و تجلی دارد.

سوم - توکل باطنی آنها به پروردگارشان که گویی در همه امور معنوی و مادی خویش به او دلگرم و آسوده خاطرند.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

این آیه پاره ای از آیه سوم سوره بقره است و در آن دو فعل نیک و بزرگ ذکر شده که در آیه بقره از افعال متقین و در این جا از افعال مؤمنین است. یعنی: مؤمنان کسانی هستند که پیوسته نماز را برپا می دارند و از آنچه روزی آنها کرده ایم انفاق می کنند.

اقامه نماز یعنی خود نماز خواندن و یا نماز را در جامعه برپا نمودن است. و موصول «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» شامل همه نعمت هایی است که خدا روزی انسان مؤمن کرده و قابل انفاق است از مال و جاه و علم و خدمات و جان و اولاد. و ذکر این دو عمل، اشاره به کلی عبادت های خالقی و خدمات خلقی است.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

یعنی: آنها همان مؤمنان به حقا، آنها را در نزد پروردگارشان درجات و بخشایش خاص و روزی شایسته و پرازشی است. مراد از «درجات» مراتب کمالات در ابعاد انسانی در دنیاست یعنی ایمان و اخلاق و عمل که درجات نعمت های اخروی به تناسب آنها خواهد بود. و «بخشایش خاص» آن است که علاوه بر عفو از گناه، سیئاتشان هم

تبدیل به حسنات گردد. و «رزق کریم» روزی دنیوی حلال در ابعاد زندگی و انواع روزی در آخرت است.

جنگ بدر و ترس برخی از اصحاب

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنَ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ ﴿5﴾ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿6﴾

لغت و اعراب:

كما أخرجك متعلق به محذوف است به تقدیر «حکم ربك في الأنفال كإخراجه إياك من المدينة إلى بدر». بالحق حال است از مفعول أخرجك به تقدیر «متلبساً بالحق».

يجادلونك جمله مستأنفه است، یا حال است از فاعل لكارهون، و هم چنین است كأنما يساقون.

تفسیر:

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنَ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ

این آیه، شروع به بیان مقدمه جنگ بدر است که خدا تا آیه 19 فصل مشبعی از آن را ذکر کرده است. یعنی: ای پیامبر، دستور پروردگارت که انفال از آن خدا و رسول است و گروهی از این دستور ناخشنودند همان گونه است که پروردگارت تو را به حق از خانه خود از مدینه بیرون کرد، یعنی همانند دستور بسیج سپاه به سوی بدر است، در حالی که گروهی از مؤمنان، سخت ناراحت و ناخشنود بودند.

يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ

یعنی: ای پیامبر، سپاهیان دربارۀ امری حق و ثابت، پس از آن که روشن و آشکار شده مجادله و گفتگو و ستیزه می کردند، یعنی پس از آن که پیامبر از جنگ بدر خبر داد که خدا بر آن تصمیم گرفته و اطمینان هم داده است که سپاه اسلام در آن پیروز خواهد بود، باز آنها از ترس خویش همواره مجادله می کردند و مثلاً می گفتند: جنگی است نابرابر،

ص: 181

پیش بینی نشده، بدون آمادگی، دشمن دارای عِدّه و عُدّه و مسلمین اندک و دست خالی. و آن چنان آنها از جنگ کراهت داشتند و می ترسیدند که گویی همه به سوی مرگ در حالی که به چشم خویش می نگرند برده می شوند.

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (7)
لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (8)

لغت و اعراب:

و اذ متعلق است به «أذكر» مقدر. شوکه: سلاح، نیرو و قدرت، آسیب دشمن. و یرید الله در مقام تعلیل و عطف است به تودون به تقدیر «و قد أحب الله أن تكون ذات الشوكة لكم، لأنه یرید أن یحق الحق». دابر: ریشه. لیحق الحق متعلق است به یرید الله.

تفسیر:

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ

این آیه و آیات بعد در بیان جنگ بدر و ترس مسلمین از وقوع آن، و وعده های خدا به فرستادن فرشتگان و یاری و نصرت به رعب و سرانجام پیروزی تاریخی مسلمین بر مشرکان مکه و قریش است. و نیز اشاره به کیفیت شروع نبرد و سوابق وعده آن است.

توضیح اجمالی حادثه این است که قافله تجارتي اهل مکه در آن عصر، هر سال با حمل متاع کلانی از جنس و نقد به سوی شام حرکت می کرد و از آن جا با اموال تجارتي وافر به مکه بازمی گشت. در سال حادثه بدر نیز قافله مکه با ثروتی سرشار همراه پنجاه مرد جنگی محافظ، تحت سرپرستی ابوسفیان به شام رفته بودند. در بازگشت از راه عادی که از نزدیکی مدینه عبور می کرد، عازم مکه شدند. خداوند پیامبر خود را از مسیر این

ص: 182

قافله خبر داد و پیامبر در فکر بستن راه قافله و سلب اموال آنها افتاد.

ابوسفیان که چنین احتمالی را می داد یا به گوشش رسیده بود، با این که راهی دیگر دورتر از مدینه داشت، به سران مکه نوشت برای حفظ قافله خویش سپاهی مجهز به سوی مدینه به استقبال قافله گسیل دارند. سران مکه با سپاهی انبوه با همه وسایل جنگی روز و هزینه لازم به سرپرستی عده ای از بزرگانشان مانند عتبه، شیبه و ابوجهل، مرکب از نهصد و پنجاه سرباز رزمجوی تهیه دیده، شتابان به سوی قافله تجارتي خود روانه شدند. آنها نام قافله تجارت را که در پی آن بودند عیر و نام سپاه مسلح خود را نفیر نهادند. عیر از شام به سوی مدینه، و نفیر هم از مکه به سوی مدینه حرکت نمودند. دستوری از خداوند به پیامبر رسید که سپاهی تشکیل دهد و از مدینه بیرون رود تا به یکی از دو طایفه عیر و نفیر برسد و برخورد نماید.

معنای آیه: و به یاد آورید هنگامی را که خدا به شما، یکی از دو گروه را وعده می داد، یعنی برخورد با یکی از آن دورا، که آن از آن شماست. یعنی اگر عیر باشد اموالشان، و اگر نفیر باشد پیروزی و غلبه بر آنها. و شما دوست می داشتید که گروه غیر مسلح، یعنی عیر از آن شما باشد، زیرا آسیبشان کم و سودشان زیاد بود.

وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ

یعنی: ولی در برابر میل باطنی شما، خداوند دوست داشت که شما با گروه مسلح برخورد کنید، زیرا که اراده داشت به وسیله گفتار خود، حق را در جای خود ثابت و پابرجا کند و ریشه کافران را قطع نماید. مراد از گفتار خود مشیت و اراده ازلی اوست که به تحقق خارجی جنگ بدر و حصول پیروزی در آن تعلق یافته بود، و همان اراده چون در لوح محفوظ یا در کتاب های آسمانی درج گردد، به صورت کتابت، و چون در قالب خلق صوت یا به زبان فرشتگان و پیامبران ابلاغ شود به صورت سخن و کلام جلوه می کند.

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

یعنی: تا حق را ثابت و باطل را نابود سازد هر چند تبهکاران کراحت داشته باشند. مراد این است که خدا دوست داشت با طایفه مسلح روبه رو شوید، برای این که حق را یعنی توحید و اسلام و قرآن را در مکه سپس در جزیره العرب و پس از آن به تدریج در تمام

جهان ثابت و محقق سازد و شرک و کفر و فسق را باطل و نابود گرداند هرچند تبهکاران دنیا از مشرک و کافر و فاسق خوش نداشته باشند. پس تعلیل کلام به اراده در آیه قبل برای پیروزی در بدر است، و تعلیل در این آیه برای پیروزی مطلق حق بر باطل در جهان است.

استغاثه به خدا و یاری فرشتگان

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبِّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ «9» وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «10»

لغت و اعراب:

اذ تستغيثون متعلق است به «أذكر» مقدر. استغاث الرجل بالرجل: استعانت و یاری خواست از او. مده و أمده: یاری نمود او را. أرف الشيء بالشيء: دومی را دنبال اولی کرد.

مردفین صفت ألف است.

تفسیر:

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبِّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ

یعنی: به یاد آورید هنگامی را که از پروردگارتان یاری می طلبیدید. یعنی در جنگ بدر، آن گاه که مسلمین با صف های اندک و کوتاهشان در مقابل انبوه صفوف قریش قرار داشتند. پس خداوند درخواست شما را اجابت نمود به این گفتار که من حتماً یاری کننده شمایم به وسیله هزار نفر از فرشتگان که همه مردف اند، یعنی به دنبال مؤمنین در صحنه جنگ اند. یا همه صف به صف به دنبال یکدیگرند. یا آن که هزار اول هزار دیگر را و آن هم هزار دیگر را به دنبال دارد و همین طور تا پنج هزار. یعنی این امر پیش بینی شده و دستورش صادر گردیده است، چنان که آیات 124 و 125 آل عمران دلالت دارند.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ

ص: 184

یعنی: و خداوند فرود آمدن فرشتگان را جز برای شادی و بشارت پیروزی شما قرار نداد و نیز برای این که دل هایتان به دیدن آنها آرامش یابد. ظاهر آیه این است که فرشتگان به شکل سربازان اسلام سیاهی لشکری در میان آنها بودند که دیدنشان سبب دلگرمی آنها و رعب دشمنان بود، وگرنه آنها کسی را نمی کشتند، و از این رو در تاریخ نبرد بدر آمده است که مجموع کشته شدگان دشمن 70 نفر بودند که نصف یا يك سوم آنها را تنها علی بن ابی طالب علیه السلام و نصف یا دو سوم را همه سپاهیان اسلام کشته بودند.

وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

یعنی: و هرگز یاری جز از جانب خدا نیست. مراد این است که مددسانی به واسطه فرشتگان و حصول دلگرمی و نیروی روحی و جسمی برای شما و حدوث رعب در دل دشمن که سبب غلبه و پیروزی گردید، در واقع همه اسباب ظاهری است و سبب و علت واقعی، مشیت و اراده تکوینی است که از جانب خداوند تحقق یافت. و این بدان جهت است که خدا مقتدر شکست ناپذیر و در کارهای خود دارای حکمت و مصلحت و اتقان صنع است.

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النَّعَّاسَ أَمَدَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ
«11» إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّثُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَالْأَعْنَاقِ وَاصْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ «12» ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ «13» ذَلِكَمُ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ «14»

إذ يغشئكم متعلق به «أذكر» مقدر. غَشَّى الشئَ و على الشئِ: پوشانید آن را.

نُعَاس: خواب خفیف، چرت زدن. أَمْنَةٌ مصدر است به معنای ایمنی، و مفعولٌ له یغشئ یکم است. رجز: نجس و پلید و پلیدی. ربط علی قلبه - از باب ضَرْبٍ وَ نَصْرٍ - نیرومند و محکم کرد دل او را که گویی با ریسمان بست. بنان: انگشتان و سرانگشتان. ذلك: اشاره به اهلاک و ذلت آنهاست. شاقَّة: با او مخالفت و دشمنی کرد. ذلکم اشاره به کیفر مذکور خبر مبتدا است به تقدیر «حکم الله ذلکم» و «کم» علامتِ خطاب است. و أنَّ للكافرين عطف به آن است.

حفظ آرامش و برخورد شدید با کافران جنگجو

تفسیر:

إذ یغشئکم النُّعَاسُ أَمْنَةٌ مِنْهُ وَ یُنزِّلُ عَلَیْکُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَکُمْ بِهِ وَ یُذْهِبَ عَنْکُمْ رِجْزَ الشَّیْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَی قُلُوبِکُمْ وَ یُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ

سپاهیان اسلام بر حسب اتفاق در محلی دور از آب بر تلی از شن روان قرار گرفتند که پاها در آن فرو می رفت و راه رفتن مشکل بود، و آب منطقه هم در اختیار مشرکان افتاده بود، به گونه ای که همه باید برای نماز تیمم کنند. در این بین خداوند حالت غیبی آرامشی در دل هایشان نازل کرد به گونه ای که با شرایط نامساعد خواب خفیفی بر اغلب آنها غلبه کرد و برخی را هم حالت جنابت عارض شد و شیطان نیز پیوسته وسوسه می کرد که همه در حال حدث و جنابت کشته خواهید شد. ناگهان به خواست خداوند باران فراوانی فرو ریخت، آب فراوانی جاری گشت و همه توانستند آب شرب و قابل استعمال ذخیره کنند، وضو بگیرند و غسل کنند. این آیه به این حادثه اشاره می کند.

معنای آیه: به یاد آرید آن هنگام را که خداوند خواب سبکی را بر شما مسلط می کرد تا از سوی او به نوعی ایمنی و آرامش برسید، و در آن حال بر شما آبی از آسمان فرو می ریخت تا شما را به آن پاکیزه کند، یعنی بدنتان را از کثافت ها

و روحتان را از حدث اصغر و از شما پلیدی شیطان را زایل سازد، یعنی وسوسه های قلبی و حالت جنابت را؛ و برای این که دل های شما را قوت و نیرو بخشد، و به همان باران سطح شن را محکم و قدم های شما را در حرکت به سوی هدف، ثابت و استوار سازد.

إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَبَيَّنُّوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ

این آیه تذکار حالت های جنگ به پیامبر است که خداوند چه دستورهایی در آن حال صادر کرده است.

معنای آیه: به یاد آر هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان وحی می کرد، یعنی به همان هزار نفر یا بیشتر فرشته امدادی، که بی تردید من همراه شمایم، پس مؤمنان را در حال گرم شدن تنور جنگ تثبیت و استواری بخشید، به زودی من هم در دل های کسانی که کفر ورزیده اند، یعنی مشرکان صف مقابل، رعب و هراس می افکنم، پس شما شمشیر و عمود خود را بر بالاتر از گردن ها بزنید، یعنی بر سر آنها بکوبید، و از آنان همه انگشتان را قطع کنید، یعنی بر قبضه های دست و انگشتان کف آنها که حامل نیزه و شمشیر و سپر است شمشیر زنید تا قطع گردند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

یعنی: آن دستور درباره مشرکان بدان جهت است که با خدا و فرستاده او مخالفت و دشمنی کردند، و هرکس با خدا و فرستاده اش دشمنی کند به یقین خداوند او را به کیفری سخت دچار خواهد کرد، زیرا که خداوند سخت کیفر در دنیا و آخرت است.

ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ

خطابی است تحقیری و توبیخی از سوی خداوند به کفار به نحو التفات از خطابی به خطابی. یعنی حکم و فرمان خدا درباره شما این است، پس بچشید آن را. و این خطاب در زمانی است که آنها در حال جنگ مشغول چشیدن عذاب بودند.

وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ

یعنی: و نیز حکم خدا این است که همه کافران را عذاب آتش ثابت است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأَدْبَارَ «15» وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ «16»

لغت و اعراب:

زَحَفَ - از باب مَنَع - : بر روی زانوها به تدریج پیش رفت، یا بچه روی ران خویش جلو رفت، و کنایه است از حرکت سپاه انبوهی که از دور دیده می شوند گویی با کندی پیش می روند. زحفاً حال است از فاعل لقیتم یا کفروا یعنی متزاحفین. و لاه دُبْرَه: پشت کرد به او. تحرف عنه: از او به سوی دیگر منحرف شد. تحیز الشيء: برای خود جایی برگزید. فنة:

گروه و جماعت. باء الی البیت: رجوع کرد. باء بغضب یعنی الی غضب.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأَدْبَارَ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، در مقام نبرد با دشمن آن گاه که با کسانی که کفر ورزیده اند برخورد کردید در حالی که لشکرتان به سوی آنها در حرکت اند یا در حالی که سپاه آنها به سوی شما رو می آورند، پس هرگز به آنها پشت نکنید، یعنی از معرکه جنگ در هیچ شرایطی فرار نکنید.

باید دانست که این آیه مبین يك حکم کلی مؤکد است و آن حرمت گریز از میدان جنگ است که در فقه اسلامی به نام فرار از زحف از گناهان کبیره محسوب شده و در صدر اسلام مشروط بود به این که طرف مقابل بیش از ده برابر نباشد و فرار بیست نفر از دویست نفر دشمن گناه بود، و پس از نزول تخفیف مشروط شد به این که طرف مقابل بیش از دو

برابر نباشد و فرار صد نفر از دویست نفر گناه شد، و تفصیل سخن در آیات 65 و 66 همین سوره خواهد آمد.

کشتن و تیراندازی خدا

وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

یعنی: و کسی که در آن روز پشت به آنها کند - مگر در آن جا که محلّ خاصی را برای ادامه جنگ می گزیند یا از محلّ قتال به گروه هم‌رزم خود می پیوندد - پس به یقین به سوی غضب خدا بازگشته، یعنی مشمول غضب او شده، و جایگاه او جهنّم است و جهنّم بدجای بازگشتی است، یا بدسرانجامی است.

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسًّا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿17﴾ ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ﴿18﴾

لغت و اعراب:

بلاء: امتحان و آزمایش. و بلاء به نعمت و عذاب و تکلیف نیز گفته می شود چون همه سبب آزمایش است. و لیبلی عطف است به مقدر یعنی «فعل ذلك لمصالح و لیبلی». منه مرجع ضمیر آن الله است. ذلکم اشاره به بلاء و خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «الأمر ذلکم» و «کم» برای خطاب است.

تفسیر:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ

این آیه که ظهوری روشن در واقعه بدر دارد سوق شده به عنوان امتنان بر امت اسلامی

و بیان این که جنگ بدر امری بود کاملاً غیرعادی و برخلاف اقتضای طبع حوادث و جریان طبیعی، و روایات و کلمات مفسران نیز گواه مطلب است که چون دو لشکر در برابر هم قرار گرفتند و تنور نبرد تافته شد، جبرئیل به پیامبر عرضه داشت که مشتی شن از زمین برگیر و به سوی دشمن پرتاب کن. علی بن ابی طالب علیه السلام مشتی شن و خاک از زمین برداشت و در کف پیامبر نهاد و او وقت پرتاب کردن آن به سوی مشرکان فرمود: شاهدت الوجوه یعنی قبیح باد صورت هایشان. شن ها آن چنان پراکنده گشت که به صورت و چشمان و دهان و بینی عده ای از آنها وارد شد و آنها را کور و خفه نمود.

معنای آیه در خطابی به پیامبر و مسلمین این است: پس بدانید که در آن حال که شما بر آنها حمله بردید و آنها را کشتید، شما نکشتید و لکن خدا کشت. و آن گاه که تو ای پیامبر رمی کردی، یعنی سنگریزه به سوی آنها پرتاب کردی، تو رمی نکردی بلکه خدا رمی کرد.

ظاهر این آیه این است که دخالت اراده خدا در کشتن دشمن و شکست آنها در این واقعه با سایر اسباب و مسببات فرق دارد و مسأله تنها این نیست که این جا هم علل ظاهری منتهی به مسبب الاسباب است، زیرا این تعبیر در جاهای دیگر استعمال نمی شود، بلکه ملاحظه مجموع اعمال صادر از مسلمین با کمی عدد و کمبود شدید وسایل جنگی آنها با ملاحظه تأثیرات این حمله در کشتار وسیع دشمن و اسارت انبوهی از آنها و فرارکردن بی شماری دیگر و در حقیقت متلاشی شدن مفتضحانه سپاهی قریب به یکهزار مرد جنگ آزموده مجهز به تمام وسایل جنگی روز، به دست عده ای نزدیک به يك سوم آنها با تجهیزاتی قریب صفر در مدتی بسیار کوتاه، گواه صدق این است که آنها نکشتند و رمی نکردند، بلکه خدا بود که کشت و رمی کرد. و نتیجه این که در این مورد برخلاف سایر موارد، اراده خداوندی به علل ناقصه به تمام معنا نیروی علل تامه فوق العاده داده است.

وَلِيْلِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: خداوند چنین پیروزی را نصیب مسلمین کرد برای مصالح واقعی بی شماری و برای این که مؤمنان را به بذل نعمت نیکو از جانب خود برخوردار سازد، زیرا خداوند شنوا و داناست و بدین جهت استغاثه آنها را شنید و حاجت آنها را دانست. و مراد از این نعمت، پیروزی حق بر باطل و توحید بر شرك و اسلام بر کفر و قرآن بر سایر کتب مذهبی

است، نعمتی که تا امروز دامنه اش گسترده است و روزی همه جهان بشریت را مسخر خواهد کرد.

ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ

یعنی: خواست خدا و حکم او درباره شما این است، یعنی که شما پیروز گردید، و حکم و اراده او درباره کافران هم این است که پیوسته مکر آنها را ضعیف و سست و بی پایه کند.

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَعَنكُمْ فِتْنَتُكُمْ شَيْئاً وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ «19»

لغت و اعراب:

استفتاح: طلب پیروزی. أغنی عنه فلان: کفایت کرد و بی نیاز نمود او را. أغنی عنه الشر:

دفع کرد از او شر را. وَأَنَّ اللَّهَ به تقدیر «وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» متعلق به محذوف است یعنی: فعل ذلك لأنه مع المؤمنین.

تفسیر:

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ

طبق تواریخ، مشرکان در مکه پیش از حرکت به سوی بدر، و در محلّ غزوه پیش از آغاز به جنگ، از خدا چنین خواستند: اَللّٰهُمَّ انصُرْ اَعْلٰى الْجُنْدَيْنِ وَاَهْدِ الْفِتْنَيْنِ وَاكْرِمِ الْحَزْبَيْنِ. یعنی خدایا، از این دو لشکر آن را که برتر و ره یافته تر و گرامی تر است پیروز گردان. و این آیه خطابی است به مشرکان پس از خاتمه جنگ به عنوان توبیخ و استهزا و تهدید از توطئه علیه مسلمین.

معنای آیه: اگر از خداوند پیروزی می طلبید، بی تردید همان پیروزی که خواستید آمد، یعنی پیروزی برتر و مهتدی تر و گرامی تر که مسلمین اند. و اگر پس از این از جنگ و ستیزه

دست بردارید، برای شما نیکو و خیر است.

وَإِنْ تَعُدُّوا نَعْدُ

یعنی: و اگر دوباره باز گردید، یعنی در صدد برپا کردن بدر دوم و سوم برآید، ما نیز بازمی گردیم و همان نصرت و ارسال فرشته برای مسلمین و کشتار و اسارت را درباره شما اجرا می کنیم.

وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِتْنَتَكُمْ شَيْئاً وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و هیچ گاه طایفه و قبیله تان، هرچند انبوه و بی شمار باشند، در برابر عذاب خدا و آسیب مسلمین برای شما کفایت از چیزی نخواهد کرد و ابداً عذابی را از شما دفع نخواهد نمود. و این رفتار را خدا با شما می کند برای این که او همیشه همراه مؤمنان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّبَعْتُمْ تَسْمَعُونَ «20» وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ «21» إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ «22» وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ «23»

لغت و اعراب:

دواب: جمع دابه، جاندار متحرك. صم: جمع أصم، كر. بكم: جمع ابكم، گنگ و لال. و الف لام الصم و البكم عهد ذكري يا حضوري، اشاره به مشركان مکه است.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

پس از خطاب کفار به نحو توبيخ و تهدید، این آیات خطاب به مؤمنان است با بیان

دستوراتی لازم. یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و فرستاده او اطاعت کنید.

مراد از اطاعت خدا امتثال احکام اصولی و فروعی اوست که همه نسبت به مکلفان، فرامین مولوی الهی است. و مراد از اطاعت رسول، اطاعت اوامر مولوی اوست؛ یعنی آنچه او به عنوان ولی امر و امام امت راجع به امور دنیوی و اجتماعی دستور می دهد که اطاعتش در همه آنها واجب است. و اما آنچه پیامبر از احکام دین به مردم دستور می دهد مثل نماز بخوانید، روزه بگیرید، آنها همان اوامر الهی است و نسبت به پیامبر از مورد آیه خارج است، زیرا آنها راهنمایی است از پیامبر.

بدترین جنبنندگان، کافران اند

وَلَا تَوَلُّوا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ

یعنی: و هرگز از پیامبر روی برتنباید در حالی که شما می شنوید. مراد این است که از اعتقاد به کتاب و شرع او قلباً، و از امتثال اوامر او عملاً روی مگردانید در حالی که شما دعوت منطقی او را همراه با برهان، و آیات کتاب او را توأم با فصل بیان می شنوید.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ

یعنی: و هرگز همانند کسانی از کفار و مشرکان و منافقان نباشید که چون آیات و کلمات خدا بر آنها خوانده شد و دعوت فرستادگانش بدان ها رسید گفتند: شنیدیم، در حالی که آنها نمی شنوند. یعنی در دل تصمیم به پذیرش ندارند و پیوسته مقابله و معارضه می کنند.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

یعنی: حقیقت این است که بدترین جنبنندگان و حیوانات در نزد خداوند، یعنی در حکم و قضاوت او، همین کران و لالان اند که هرگز نمی اندیشند. اشاره به مشرکان است که به خاطر عدم اعتنا به دعوت پیامبر و عدم اعتراف به توحید و شریعت، گویی همانند کران و گنگان، تعقل ندارند.

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ

یعنی: و اگر خدا خیری در آنها می دانست به آنها می شنوانید. مراد از «خیر» در این جا حسن سریره و استعداد پذیرش حق است، و مراد از «اسماع» تکرار آن و تکرار دعوت و تنبیه است به مقداری که اگر اندکی حسن سریره و استعداد قبول در آنها باشد بپذیرند، نه مجرد ابلاغ دعوت و عرضه کتاب و شریعت، زیرا آن را خداوند طبق سنت جاریه خود

برای اتمام حجت درباره همه انجام می دهد. پس حاصل آیه این است که پس از ابلاغ اصل دعوت، اگر خدا در آنها اندکی از استعداد پذیرش می یافت، تنبّهات و تذکرات را تکرار می کرد، یعنی و چون نیافت نکرد.

حیات باطنی و حضور باطنی خدا

وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ

یعنی: و اگر به آنها اسماع نماید، یعنی اگر با این وصف و حالی که دارند خداوند اسماع را مکرّر نماید و دوباره به آنان بشنواند، حتماً با گفتار و کردار روی برمی تابند، در حالی که از درون نیز اعراض کننده اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ «24» وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ «25»

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، اجابت کنید خدا و فرستاده او را آن گاه که شما را به سوی آنچه شما را زنده می کند و به شما حیات می بخشد دعوت کنند. مراد از «مایحییکم» دین و شریعت و کتاب آسمانی است، زیرا اینها هستند که به افراد و جامعه بشری حیات معنوی و روحی و کمالات انسانی می بخشند.

توضیح اجمالی مقام این است که روح انسانی که مرکب موقّتش این بدن است دارای یک بُعد صفاتی و دو بعد افعالی است. یعنی روح فعالیت فکری و مغزی دارد به واسطه عقل و جوانح، و این بُعد اوست که موضوع علم کلام قرار می گیرد.

و فعالیت بدنی دارد که به واسطه اعضا و اندام هاست و موضوع علم فقه را تشکیل می دهد. و حالات و ملکات دارد از فضایل و رذایل که موضوع علم اخلاق قرار می گیرد.

احکام اصولی و معارف اعتقادی دین به بُعد فکری و عقلی انسانی حیات معنوی و کمالات روحی می دهد. احکام فرعی اسلام بُعد عملی او را زنده و سرسبز می سازد، و احکام اخلاقی و اباحت و صفات روحی و ملکات نفسانی دین است که بُعد روانی را تقویت و زنده می کند.

پرهیز از فتنه

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ

یعنی: و بدانید که خدا میان انسان و دل او حایل می شود. یعنی میان انسان و اراده و عزیمت های او، و عقاید و باورهای درونی او، و محبوب و مبعوض های باطنی او، و امیدها و آرزوهای او فاصله می اندازد و بسا از عزیمت هایش را فسخ می کند و به اقتضای سعادت ذاتی، کفر او را می گیرد و تبدیل به ایمان می کند. و طبق شقاوت ذاتی، ایمانش را سلب می کند و مبدل به کفر می گردد، و دوستی ها و دوست هایش را به دشمنی ها و دشمن ها تبدیل می نماید.

وَإِنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

یعنی: و بدانید که به سوی او گرد آورده می شوید. مراد این است که روز رستاخیز آن گاه که به وسیله نفعه دوم صور همه سر از خاک بردارید و روحتان از عالم برزخ در جسمتان حلول کند، به واسطه نفعه سوم همگی به سوی خداوند یعنی به سوی محکمه عام او، برای محاسبه و داوری گردآوری می شوید.

وَإِنَّهَا فِتْنَةٌ لِّاتَّصِبِينَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

مراد از «فتنه» در این جا گناه است. یعنی: پرهیز و پروا کنید از گناهی که فقط به کسانی که به ارتکاب آن بر خود ستم کرده اند نمی رسد، یعنی کیفر و عاقبت و خیم آن شامل دیگران نیز در سطحی محدود یا گسترده و وسیع می گردد.

خطاب در این آیه اعمّ، و متوجه همه امت است خواه مرتکب فتنه یا غیر او. و این قسم از گناه هرچند اغلب گناهان را شامل است، زیرا اثر سوء هر گناهی حداقل عائله و ارحام و رفقا و افراد محیط مرتکب را می گیرد، لکن مراد گناهی است که شمول کیفر و آثار سوء

آنها جامعه را در بر می گیرد، مانند علنی انجام دادن گناهان کبیره در میان مردم، ترك امر به معروف و نهی از منکر، اخراج صالحان در حکومت اسلامی از پست ها و مناصب حساس و تفویض مناصب به افراد ناصالح، بروز بدعت میان مسلمین، ترك جهاد ابتدایی یا دفاعی و خاصه ظهور اختلاف اصولی و فروعی میان مسلمین که سبب تشّت و تفرقه و شقّ عصای مسلمین و جنگ و جدال می شود، و تصدی به ناحق غیرصالح نسبت به حکومت ملت و ولایت، و غیر اینها. و بدانید که خدا سخت کیفر است. یعنی این گونه معاصی کیفر شدید دارد.

وَادْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَفَكُمْ النَّاسُ فَأَوَاكُمُ وَيَأْتِكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «26»

تفسیر:

وَادْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَفَكُمْ النَّاسُ

خطاب به مؤمنان است در مدینه در مقایسه با زمان گرفتاریشان در چنگال مشرکان مکه، و یا به همه اعراب پس از اسلام در مقایسه با گرفتاری در جاهلیت به دست فارسیان و رومیان.

معنای آیه: به یاد آورید زمانی را که شما در روی زمین اندک و مستضعف بودید.

یعنی زیر سلطه کفار مکه، محدود و عاجز از ابلاغ احکام و اهداف دینی و انجام وظایف الهی، و در جزیره العرب تحت سیطره قدرت ها، مورد هجومه و غارت و اسارت بودید، به گونه ای که می ترسیدید مردم کافر و مشرک شما را همانند حیوانات ضعیف برابند.

فَأَوَاكُمُ وَيَأْتِكُمْ بِنَصْرِهِ

یعنی: پس خداوند شما را جا و پناه داد و با یاری خویش تقویت نمود.

او شما را در مدینه مستقر نمود و وسایل سکونت فراهم کرد، و با القای الفت میان مهاجران و انصار و قبایل مختلف اعراب و خاصه به واسطه تشکیل حکومت الهی اسلامی و پیروزی خاصی که در بدر نصیب نمود، شما را تقویت کرد و نیرومند ساخت.

وجوب امانتداری

وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

یعنی: و شما را از پاکیزه ها روزی داد، شاید سپاس گزایید. مراد از روزی اعم است از نعمت های معنوی نظیر دین و کتاب و معارف الهی و عمل های صالح که همه پاک اند، و نعمت های مادی از خوراکی و پوشاکی و غیره که همه حلال و پاکیزه اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ «27» وَعَلِمُوا أَنَّ مَا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ «28» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ «29»

لغت و اعراب:

و تخونوا عطف است به تخونوا ی اول به تقدیر «ولا تخونوا». فتنه: آزمایش، عذاب. فرقان مصدر است به معنای جدا کردن و وسیله جدا شدن حق از باطل.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، به خدا و فرستاده او خیانت نکنید و به امانت های خود نیز خیانت نورزید.

ص: 197

باید دانست که همه احکام شریعت از اصول و فروع، امانت های خدا و امانت های رسول او در نزد جامعه بشری است، و عمل و امتثال آنها باز پس دادن به جا و به موقع آنها، و نافرمانی و ترك عمل به آنها خیانت به خدا و رسول در آنهاست. و امانت های مردم هم عبارت است از اموال و اسرار آنها در نزد یکدیگر. و گفته شده که: در این مقام، امانت هایی هم هست که مشترك میان خدا و رسول و خلق است و آیه، شامل آنها هم می شود، نظیر امور اجتماعی و سیاسی که خدا دستور داده و پیامبر اجرا می کند و نفعش از آن مجتمع است مانند اسرار جنگی و سایر امور عامه دولتی که افشای آنها در میان مجتمع یا رساندن آنها به دشمن سبب آسیب نظام و حکومت و ضرر جامعه است. پس خیانت دارای سه جهت است.

وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

در حالی که شما خود می دانید. یعنی عقل و وجدانتان حاکم است که خیانت در امانت، زشت و قبیح است و حفظ آن در هر شریعتی واجب.

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

یعنی: و بدانید که اموال و فرزندان شما فتنه اند. اینها وسیله زحمت و آزار، و سبب امتحان و آزمایش شمایند، زیرا تحصیل و حفظ اموال سراپا زحمت و مشقت، و ادای حقوق واجب و مستحب، و تحفظ از صرف آن در مصارف حرام آزمایشی بزرگ است. و حفظ و نگهداری و بزرگ کردن اولاد، مشقت و عذاب، و مواظبت به تربیت انسانی و اخلاقی آنها در طول مدت زندگی، امتحانی است سخت، و بسا انسان ها در نتیجه علاقه و محبت به فرزندان، در معاصی و گناهان کبیره یا کفر و شرك افتاده اند، فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا [کَهِف، 80].

تقوا و بینش الهی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر تقوا بورزید و از خدا پروا کنید، خداوند فرقانی برای شما قرار می دهد. مراد از «تقوا» انجام وظایف شرعی، خواه اصولی یا فروعی، و مراد از «فرقان» نیروی باطنی و نور قلبی است که انسان به وسیله آن، میان حسن و قبح و حق و باطل تمیز می دهد. و ممکن است مراد از «فرقان» برخی از حوادث

خارجی باشد مانند پیروزی در جنگ‌ها مثل جنگ بدر و امثال آن که در طول تاریخ در نزد اهل تدبّر و انصاف، حق را از باطل و خیر را از شر جدا می‌کند.

نقشه کافران خنثی می‌شود

وَيَكْفُرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

یعنی: و نیز اگر تقوا بورزید گناهان شما را می‌پوشاند و شما را می‌آمرزد. ممکن است این دو جمله تکرار و تأکید یکدیگر باشند. و یا مراد از اول صغایر گناهان و از دوم کبایر، یا مراد از اول معاصی گذشته و از دوم معاصی آینده باشد. و خدا دارای فضل بزرگ است، که هر گناه را از هر شخصی می‌آمرزد، «و لا يَتَعَاطَمُهُ غَفْرَانِ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ».

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ «(30)» وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ «(31)»

تفسیر:

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ

سران قریش در مکه، در نشست‌هایی که برای مبارزه با پیامبر اسلام و یاران اندکش داشتند، نتیجه تبادُل نظرشان یکی از سه چیز شد:

1 - او را زمین گیر کنند به این که حبس ابد نمایند یا جراحی که توان حرکت را از او بگیرد، بر او وارد سازند.

2 - او را بکشند به این طرز که عده‌ای از هر قبیله‌ای متحداً او را به قتل رسانند و بنی هاشم در مقابل همه قبایل عرب، ناچار به گرفتن دیه شوند.

3 - او را از مکه به جای دوردستی تبعید کنند.

معنای آیه: ای پیامبر، به یاد آور هنگامی را که کفار قریش درباره تو مکر می‌کردند،

یعنی نقشه های خطرناک می کشیدند به این طرز که تورا زمین گیر سازند به صورت حبس ابد یا فلج، یا تورا به قتل رسانند، یا تورا از وطن بیرون کنند.

وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ

یعنی: آنها پیوسته مکر و فریب می کنند و خدا نیز مکر می کند، یعنی در برابر نیرنگ آنها نیرنگی خنثی کننده انجام می دهد، و خدا بهترین ماکران است. زیرا مکر دیگران به انگیزه حرام و کفر و فسق است و مکر خداوند به قصد ابطال باطل، یا عملی شبیه مکر به عنوان کیفر طاغیان است.

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

یعنی: و چون آیات کتاب ما بر آنها تلاوت شود، می گویند: البته شنیدیم، اگر ما هم بخواهیم بی تردید مثل اینها را می گوییم، اینها جز افسانه های پیشینیان نیست. و این کلام از غایت جهل و فرط عناد و تقلید کورکورانه از سران گذشته آنها صادر گشته است، وگرنه چرا در مقابل تحدیات و مبارزطلبی های مکرر قرآن حتی جواب فأتوا بسورة من مثله [بقره، 23] را هم ندادند.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «32» وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ «33»

لغت و اعراب:

اللهم اصل آن «یا الله» است که حرف ندا حذف شده و میم مشدد در آخرش اضافه شده، و یا آن که اصلش «یا الله امنا» بوده تبدیل به اللهم شده است، نظیر حيعل و حوقل. هو الحق هو ضمير فصل میان اسم و خبر کان است و محلی از اعراب

ص: 200

ندارد. حجارة: جمع حَجَر، سنگ.

تفسیر:

یهود عنود و درخواست عذاب

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

کفار قریش و مشرکان مکه معتقد به وحی و رسالت نبودند، پس این آیه و آیه بعد به قرینه ظهورشان در جواز نزول وحی و کتاب آسمانی بر بشر و ذکر استغفار، درباره برخی از معاندان اهل کتاب در مدینه است که همانند جمله معترضه در میان آیات مشرکان قرار گرفته است.

معنای آیه: و به یاد آور هنگامی را که گفتند: ای خداوند، اگر این همان حق از جانب توست، یعنی این نبوتی که محمد صلی الله علیه و آله از جانب تو ادعا می کند یا این قرآن که می گوید از نزد خداست همان نبوت و کتاب حق است که تو بر بشرها می فرستی و واقعاً او راست می گوید، پس بر سر ما سنگ هایی از آسمان بباران، یعنی همان گونه که بر قوم لوط بارانندی، و یا بر ما عذابی دردناک بیاور، یعنی نظیر غرق در آب و صیحه آسمانی و باد مسموم و خسف در زمین و غیر اینها که بر ملت های گذشته فرستادی.

باید دانست که این درخواست، از غایت نادانی و تعصب جاهلی و عناد است، و در واقع می گویند که ما حاضر نیستیم برخی از دستورات آسمانی تو را بپذیریم هر چند نابود گردیم! و ممکن است این کلام کنایه از این باشد که یقیناً آنها حق نیست و الا ما تقاضای عذاب نمی کردیم.

چرا خدا بر این امت عذاب کلی نمی فرستد؟

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ

یعنی: ای پیامبر، خداوند بر آن نیست که آنها را عذاب کند، یعنی هر چند به همان عذاب ها که درخواست نمودند، در حالی که تو در میان آنها هستی. و تعبیر به «مَا كَانَ اللَّهُ» به خاطر استبعاد است، یعنی هرگز خدا چنین نمی باشد و سزاوار عظمت و حکمت و رحمت او نیست که با وجود پیامبر معصوم، فرستاده خویش در میان امتش آنها را دسته جمعی عذاب نماید. و از این رو نوح را در کشتی نشانند، ابراهیم را از بین النهرین بیرون برد، لوط را از شهر خارج کرد و یونس هم از میان ملت بیرون شده بود، تا

امت ها را هلاک کرد یا عذاب فرستاد.

و نیز خداوند عذاب کننده آنها نیست در حالی که آنها استغفار می کنند. یعنی هرچند عده معدودی از آنها که سر و کار با کتاب آسمانی و شریعت دارند چنین باشند.

حرمت مسجد الحرام نزد خدا

وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «34» وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ «35»

لغت و اعراب:

صَدَّ عَنِ الشَّيْءِ: اعراض نمود از آن، و جلوگیری کرد از آن. صلاة: دعا، نماز. مَكَاءٌ زَيْدٌ - ناقص واوی از باب نَصَرَ - سوت کشید با دهانش. صَدَّى بِيَدِيهِ: کف زد. فَذُوقُوا بِهِ تَقْدِيرٌ «يقال لهم يوم بدر أو في الآخرة».

تفسیر:

وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

یعنی: و آنها را، که مشرکان مکه هستند، چیست که خدا عذابشان نکند؟ چه مانعی از عقیده و اخلاق و کردار نیک دارند که جلوگیری از عذابشان شود؟ بلکه آنها در حالی هستند که خود از مسجد الحرام اعراض می کنند و مردم را نیز از آن باز می دارند. یعنی همانها بودند که پیامبر و یارانش را از مکه بیرون کردند، و در حدیبیه نیز از زیارت خانه خدا جلوگیری نمودند.

وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ص: 202

مشرکان قریش ادعا می کردند که تولیت و سرپرستی حرم امن الهی و مسجد الحرام از آن آنهاست، از این رو می گفتند: هرکه را ما بخواهیم راه می دهیم، یا جلوگیری می کنیم.

معنای آیه: در حالی که هرگز آنها سرپرست مسجد نیستند و متولیان این خانه کسی جز اهل تقوا نیست. یعنی چگونه ممکن است کسانی که با صاحب خانه دشمن اند، ربوبیت او را منکرند و جمادات را شریک و همتای او می دانند، ولایت حرم و تولیت مسجد الحرام را داشته باشند؟! ولکن اکثر آنها نمی دانند که شرک به چنین صاحب خانه با ولایت چنین خانه ای نمی سازد.

آداب جاهلی مشرکان در حج

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

یعنی: برخی از رفتار مشرکان این است که دعا و درخواست حاجتشان در نزد خانه خدا جز سوت کشیدن با لب ها و کف زدن با دست ها نیست. و یا آن که نمازی که خدا از آنها می خواهد در مرحله عمل، جز این دو کار لغو نیست. پس بچشید عذاب را به سبب آن که کفر می ورزیدید و کفران نعمت می کردید. یعنی به زودی در روز بدر یا در عالم آخرت به آنها چنین گفته می شود.

باید دانست که عادت مشرکان مکه آن بود که در حج و عمره، هنگام طواف خانه خدا، مرد و زن دست در دست یکدیگر همانند رقص دسته جمعی، دور بیت الله می چرخیدند و سوت می کشیدند و کف می زدند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ «36»
لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ «37»

لیمیز متعلق است به یحشرون در آیه قبل. ماز الشیء - از باب صَرَب - : آن را از غیر آن جدا کرد. طیب: هر چیز پاکیزه و پسندیده در نزد عقل و طبع. خبیث: هر چیز پلید و ناپسند، و مراد جنس است و افاده عموم می کند. رَكَمَ الشیء - از باب نَصَرَ - : جمع کرد آن را و روی هم ریخت و انباشته کرد. مرجع ضمائر مفرد بعضه، فیرکمه، فیجعله «الخبیث» است.

تفسیر:

هزینه های حسرت بار کافران در جنگ

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ

این آیه پس از واقعه بدر است و اشاره به انقاقات کفار بر ضد اسلام در آن جنگ دارد، و نیز غیب گویی است درباره آنچه در آینده در جنگ احد و غیره هزینه خواهند کرد. و گفته شده که در جنگ بدر سران مکه و مشرکان، قریب هزار سرباز به اجرت استخدام کرده بودند و علاوه بر تهیه مراکب جنگی و ادوات و ابزارهای نبرد و تأمین اجرت سربازان، روزی ده شتر برای تهیه غذای آنها نحر می کردند و همه را عده ای از سران قریش و مشرکین در راه مبارزه با دین محمد صلی الله علیه و آله و شکست سپاهیان اسلام و جلوگیری از دعوت و نفوذ شریعت پیامبر اسلام انفاق می نمودند. و در جنگ احد نیز که پس از مدتی از بدر واقع گردید، دو هزار سرباز استخدامی داشتند، علاوه بر آنچه به ترغیب و تهدید، از فرق مختلف کفار بر ضد مسلمین بسیج نموده بودند، و هزینه آن جنگ را نیز سران قریش متکفل بودند.

معنای آیه: بی تردید، کسانی که کفر ورزیدند و منکر دعوت و کتاب و شریعت محمد صلی الله علیه و آله شدند پیوسته اموال خود را انفاق می کنند تا مردم را از راه خدا باز دارند، یعنی چنان که در جنگ بدر مصرف نمودند. پس به زودی نیز مصرف خواهند نمود، یعنی در غزوه احد و غیره، سپس همان اموال برای آنها حسرتی در دل خواهد بود و سپس خود نیز مغلوب خواهند شد.

یعنی پس از هزینۀ بی نتیجه در بدر و احد و غیره، در فتح مکه برای ابد مغلوب خواهند شد. پس دو جمله «تکون حسرة» و «ثم یغلبون» اشاره به جنگ احد و فتح مکه است، و این از ملاحم - یعنی اخبارات غیبی قرآن - است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ

یعنی: و کسانی که کفر ورزیدند، خواه این گروه و خواه سایر فرق کفار، پس از مرگ به سوی دوزخ گردآوری می شوند. یعنی نتیجۀ تلاش های بی موردشان، شکست در دنیا و عذاب در آخرت خواهد بود، و این فرجام همه کسانی است که در برابر حق بایستند و درصدد حذف آن بر آیند.

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ

یعنی: جمع کردن کفار و گردآوری آنها در صحنه محشر به خاطر این است که خداوند پلید را از پاکیزه جدا کند، یعنی کفار را از مؤمنان، یا اموال انفاق شده پلید آنها را از انفاقات پاکیزه مؤمنین جدا سازد، و برخی از پلیدها را بر روی برخی دیگر قرار دهد و جمع نماید؛

فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أَوْلِيكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

یعنی: سپس پلیدها را خواه خود کفار باشند، خواه اموال انفاقی آنها، بر روی هم ریخته و انباشته کرده، همه را در جهنم قرار دهد. و تعبیر مفرد از «خبیث» و ارجاع ضمایر مفرد با این که مراد جمع است و کیفیت وارد کردن آنها به جهنم که گویی بارهای هیزم یا پاره های سنگ اند، اشاره به حسرت و ذلت و بی ارزش بودن آنهاست. و آنها را زیانکارند.

زیرا به جای آن که در صحنه تجارت دنیا و آخرت با سرمایه عمر و استعداد های بدنی و امکانات مالی، کمالات انسانی را در دنیا و سعادت همه جانبه را برای آخرت تحصیل کنند و صاحب سود کلان در این تجارت شوند، همه سرمایه را در هوا و هوس مصرف نموده، وجود و هویت خویش را به زیان داده اند.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ «38»

تفسیر:

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ

یعنی: به کسانی که کفر ورزیده اند بگو: اگر باز ایستند آنچه بر آنها گذشته آمرزیده می شود. این آیه در بیان حکمی کلی و قاعده ای تام و عام است درباره کفار از هر ملتی و در هر عصر و زمانی، و آن این است که اگر کافر از کفر توبه نماید و اسلام را بپذیرد، در شریعت اسلامی درباره او ارفاقات خاص و احکامی مهم و امتنانی بزرگ جعل و تشریح شده است. یعنی از ماسلف او چشم پوشی می شود که از آن جمله امور زیر است:

1 - سقوط کیفر اخروی عقاید فاسدی که در طول ایام کفر داشته است.

2 - سقوط کیفر اخروی گناهان فرعی که در مدت کفر از او صادر شده، از قبیل ترك واجبات و ارتکاب محرمات از صغایر و کبایر.

3 - سقوط قضای واجباتی که اگر در حال اسلام ترك می شد قضا داشت، مانند نماز، روزه، حج، زکات و واجبات مالی.

4 - سقوط کفاراتی که بر عهده اش آمده از اسبابی که در حال کفر از او صادر شده، خواه اسباب مزبور، ترك واجب باشد مانند افطار ماه رمضان، مخالفت نذر و عهد و قسم، یا فعل حرام مانند ظهار، قتل عمدی، کندن موی بدن، خراشیدن صورت در مرگ خویشان، یا غیر آن دو مانند قتل خطا.

5 - سقوط حدود و تعزیراتی که در شرع بر گناهان مترتب شده است.

همه این امور که داخل در موصول «ما قد سلف» است از کافر به مجرد اسلام آوردن یعنی گفتن شهادتین، مورد غفران قرار می گیرد. لکن در فقه اسلامی آمده که این آیه استثنا خورده و برخی از آثار برداشته نمی شود، مانند بدی های خلقی و حق قصاص که از پیش در عهده او بوده و یا جنابت و نجاست بدن غیر از نجاست کفر و نحو آنها. و این حکم را که از آیه استفاده می شود قاعده جَبَّ نامند که خبر مشهور «الاسلام یَجُبُّ ما قَبْلَهُ» مدرک آن است، یعنی اسلام ما قبل خود را قطع می کند و آثار و تبعات آن را از بین می برد.

وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ

«سنه الأولین» به تقدیر «سنتنا فی الأولین» است، یعنی و اگر آنها باز گردند، مراد آن که به معاندت و برافروختن فتنه جنگ ادامه دهند، به یقین سنت جاریه و عادت دیرینه ما درباره پیشینیان، گذشته است که آنها را به عذاب های گوناگون آزمایش می کردیم سپس هلاک می نمودیم، و نظیر آنها را درباره اینها هم جاری می کنیم چنان که در بدر انجام دادیم.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ «39» وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ «40»

تفسیر:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ

ممکن است مخاطب در این آیه پیامبر و مسلمین آن روز مدینه باشند که هر روز آماج فتنه ها و توطئه ها و تکذیب و توهین و هجمه ها به اسلام بودند. پس دستور آیه این است که باید پیوسته با آنها در نبرد باشید به گونه ای که آنها را تضعیف کنید و همه فتنه ها را زایل نمایید. و مراد از دین، احکام حکومتی و اجتماعی اسلام است. یعنی در نتیجه تضعیف دشمن، تنها احکام اسلامی را در میان مجتمع جاری نمایید که قانونی غیر اسلام عملی نباشد و کفار در اقلیت و زیر سلطه و ذمه مسلمین در آیند.

و ممکن است خطاب در آیه به تمام مسلمین در هر عصر و زمانی در طول تاریخ باشد و مراد از «فتنه» کفر و شرک و گناهان کبیره و سایر اقسام فسادهای اخلاقی و عملی باشد که بشر همیشه گرفتار آنهاست. پس مفاد آیه این است که واجب است بر همه مسلمین در

هر زمانی که پیوسته در حدّ میسور خود با کفّار و اصحاب فتنه در مبارزه و نبردی سرد و گرم باشند تا آن جا که به کلی فتنه به معنای اعم از روی زمین زدوده شود و همه دین از آن خدا باشد. یعنی دین مورد عمل مجتمع یکی باشد و همان باشد که خدا می خواهد و باقی ادیان و مذاهب به مرگ صاحبانشان و یا به گرویدنشان به اسلام باطل و مضمحل گردد.

باید دانست که این خطاب و تکلیف برای مسلمان ها فعلاً مقدور نیست و اگر چنین چیزی را بخواهند قدم اول، تشکیل حکومت الهی است به وسیله انتخاب اصالح علمای اسلام و تقویت ولایت او، و بی تردید، جز این راه جامعه اسلامی را توانی بر امثال آیه نیست. و این آیه نظیر **وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ [آل عمران، 104]** است، و راه صحیح حقیقی ظهور مهدی موعود - ارواحنا فداه - است.

فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

یعنی: پس اگر کفّار از کفر و فسق و مبارزه با دین حق باز ایستند، یعنی ایمان آورند و تسلیم شوند، خداوند به کردار آنها بیناست. یعنی ایمان آورندگان و تسلیم شوندگان واقعی را می شناسد و کسانی را که به دامن اسلام بازگشته اند می پذیرد.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ

یعنی: و اگر کفّار معاصر پیامبر از دعوت او روی برتافتند، و یا کفّار جهان از دعوت داعیان اسلام در هر عصر و زمانی اعراض نمودند، پس بدانید که خداوند مولا و سرپرست و یاور شما مسلمین است. یعنی باید در مقابل آنها طبق اقتضای هر زمانی مقابله کنید و هراسی به خود راه مدهید. و او نیکو مولا و سرپرست و نیکو یاور و معین است.

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّمَيِّ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «41»

غَنِمَ زَيْدٌ - از باب عَلِمَ -: استفاده کرد و فایده برد، کسب نمود. غنیمت: هر مالی که بدون عوض به دست آید، و نیز آنچه از کسب حاصل شود، و نیز مالی که در جنگ با کفار از آنها گرفته شود. اَنَّمَا غَنِمْتُمْ طَبَقَ قَاعِدَهُ بَايِدُ «أَنَّ» از «ما» ی موصوله جدا نوشته شود لکن از قدیم رسم الخط قرآن چنین بوده است. و أَنَّ خُمُسَهُ لِلَّهِ مَبْتَدَاً و «ثَابِتٌ» یا «حَكَمَ اللَّهُ» که در تقدیر گرفته شده، خبر است. و لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى عَطْفٌ اَنْدَ بَهَ لِلَّهِ.

خمس و مصارف آن

تفسیر:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ لِالْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ

یعنی: بدانید آنچه به غنیمت و سود از اموالی به دست آورید پس مسلم است که يك پنجم آن از آن خداوند و از آن فرستاده او و از آن خویشاوند رسول او و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است.

باید دانست که در ظاهر این آیه اجمال و ابهامی نیست، لکن از روایات اهل بیت وحی علیهم السلام استفاده می شود که باید در برخی از ظواهر این آیه تصرف شود و موارد زیر توضیح گردد:

يك - «ما» ی موصوله در «ماغنمتم» هر چند عام و شامل همه اموالی است که اسم سود بر آنها گفته می شود خصوصاً که با کلمه «شیء» توضیح داده شده، لکن طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام مراد، سودهایی است که از این پنج مورد به دست آید: 1 - غنیمت های جنگی 2 - معادن و کان های روی زمینی و زیرزمینی 3 - گنج های بی صاحب 4 - غوص یعنی آنچه از لؤلؤ و جواهر و احجار کریمه از دریا یا آب های ژرف رودخانه ها استخراج شود 5 - مازاد و اضافه بر درآمد و عایدات سالیانه از هر کسب و کار و هر استفاده، پس از منها کردن هزینه زندگی. و در غیر اینها هر چند غنیمت و سود گفته شود حکم خمس نیست مانند ارث، صدق زن و نحو این ها. پس عموم آیه، تخصیص خورده است.

دو - لام کلمه «لله» برای ملکیت حقیقی است و خداوند، مالک خمس غنائم است مانند مالکیت او بر سایر اعیان موجودات و اجزای عالم هستی، ولكن لام در کلمه «للسول» و «لذی القربی» دلالت بر ملکیت اعتباری عقلایی معروف دارد، نظیر مالکیت مردم بر اموال خود.

سه - مراد از «ذی القربی» که عنوان کلی است نزدیکان خاص پیامبر اسلام است نه همه آنها، یعنی کسی است که عنوان امام معصوم داشته باشد و قهراً منحصر به دوازده نفر می شود: علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده فرزند او که آخر آنها مهدی موعود (عج) است.

چهار - بنا بر ظاهر آیه خدا و پیامبر و ذی القربی و سه طایفه دیگر همه مالک خمس اند و ظاهر عرفی مالک بودن اشخاص متعدد بر يك مملوك شرکت اشاعی آنهاست نظیر آن که بگویند: این خانه، ملك این شش نفر است. از این رو در فقه اسلامی عنوان شده که خمس غنائم به شش قسمت تقسیم می شود و هر يك از شش طایفه سهم خود را می برد.

لكن طبق آنچه اشاره شد کیفیت مالکیت خدا و رسول و ذی القربی این است که همه خمس ابتداءً و به نحو ملکیت حقیقی از آن خدا، و در رتبه دوم و به نحو ملك اعتباری از آن پیامبر و ذی القربی است، و ملك چند نفر بر همه شئیء واحد به نحو طولی عیب ندارد، و پیامبر و ذی القربی هم، هر چند همه خمس را مالکند لكن دو مالک در این مورد نیست، زیرا مالکیت پیامبر بر خمس به عنوان نبوت و رسالت نیست بلکه به عنوان امامت امت و ولایت جامعه است، و چون در يك عصر دو امام جمع نمی شوند پس در زمان حیات پیامبر ذی القربای امامی در کار نیست تا اشکال تعدد مالک ها مطرح شود، و پس از رحلت پیامبر، امام امت علی بن ابی طالب علیه السلام بود سپس امامان بعدی که هر يك در عصر خود مالک خمس بتمامه بودند. و اگر تعبیر آیه این بود «و للرسول لإمامته» کافی بود، لكن ذکر «لذی القربی» برای بیان این است که دوازده امام دیگر تحت عنوان ذی القربی مالک خمس هستند.

پنج - در عطف سه طایفه اخیر بر کلمه «لله» حذف کردن لام ملکیت اشاره به این است که این سه طایفه، شريك در ملك نیستند، پس غرض از ذکر آنها استحقاق آنها از خمس است، یعنی بر ذی القربی لازم است که زندگی آنها را از خمس اداره نماید، لكن طبق ادله

مشروط است که آنها از بنی هاشم باشند.

پس حاصل مفاد آیه تا این جا این است که خمسِ موارد مذکور ابتداءً ملك حقیقی خداوند است، سپس خداوند آن را به رسول خود به ملائک امامت واگذار کرده که نخست او که دارای والاترین مقام امامت و ولایت بر جامعه بشری است تملك و تصرف نماید و چون او به حضرت حق پیوندد ذوی القربای دوازده گانه معصوم و منصوب او به ترتیب مالک و متصرف شوند.

و نیز باید دانست مراد از «سبیل» در «ابن السبیل» اعم است از سبیل و راه خارجی قابل پیمودن با مرکب، و راه معنوی یعنی مقاصد مختلفی که انسان به سوی آنها حرکت می کند، زیرا استعمال سبیل در این کتاب کریم در خصوص راه حسّی، نادر است. پس آیه شامل می شود سادات مسافر راه را که توشه و زادشان ته کشیده و کسانی را که مشغول تحصیل علم دین از اصول و فروع و حدیث و مقدمات آنها هستند و هزینه اشتغال ندارند و نیز کسانی را که مشغول علوم دیگرند از فنون مختلفی که قوام اسلام و زندگی مسلمین در آن است.

إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

خطاب به مسلمین است درباره این که نباید از تملیک خمس غنائم به پیامبر و ذی القربی ناراحت شوند و طمع کنند که همه در میان خودشان قسمت شود.

معنای آیه: اگر شما به خدا گرویده اید و به آنچه بر بنده خود محمد صلی الله علیه و آله در روز فرقان در آن روز که دو گروه با هم درگیر شدند نازل نمودیم، ایمان آورده اید. پس باید متوجه حکم مزبور باشید و به شکرانه آن تسلیم آن گردید، و خدا بر همه چیز تواناست.

مراد از «یوم الفرقان» و «یوم التقی الجمعان» روز بدر است که خدا در آن روز به طور اعجاز روشن میان حق و باطل و مؤمن و مشرک به وسیله انزال فرشتگان و تقویت دل های مؤمنان و القای رعب در دل های مشرکان و نصیب کردن پیروزی به مؤمنان، جدایی افکند.

باید دانست که در ذیل آیه اول این سوره گفته شد که در جنگ بدر پس از پیروزی مسلمین و حیازت غنائم و اسرا، آیاتی از این سوره در سه مرحله نازل شد: 1 - تحلیل

اجمالی آنها بر سپاه پس از توییح که در آیه های 67 و 68 و 69 آمده است. 2 - آیه اول سوره که همه غنائم را در اختیار پیامبر قرار داد. 3 - این آیه که يك پنجم از آن پیامبر و ذی القربی است. و حاصل احکام سه گانه این است که به لفظ «فکلوا» رفع حرمت از غنائم و اسرا شده، سپس همه به لفظ «قل الأنفال لله» به پیامبر تملیک شده و سپس يك پنجم آن به لفظ «فإن لله خمسة و...» به پیامبر و ذی القربی تملیک شده و از حکم چهار پنجم ساکت است و طبعاً در تحت آیه اول باقی می ماند و ملك مستقل پیامبر می شود. پس همه غنائم جنگی از آن اوست، 45 به عنوان انفال و 15 به عنوان خمس. و این معنا ظاهراً مفاد روایات ابواب خمس نیز هست که پیامبر در چهار پنجم اختیار تام دارد، هر چند در بدر در غیر سپاه متصدی جنگ مصرف نکرد، بلکه حصه يك پنجم خود را نیز با بقیه در میان سپاه بالسویه قسمت نمود. و این آیه اگرچه در مورد غنائم جنگی است لکن مفادش عام است و همه غنائم پنج گانه را که اشاره شد شامل است، و از این رو، این آیه در فقه، مورد استدلال بر مطلق غنائم قرار گرفته است.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافِئْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَن بَيْتَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ «42»

لغت و اعراب:

إذ أنتم بدل است از يوم التقى الجمعان در آیه قبل. عدوة به تثلیث عین: ساحل و کنار دریا و رود و غیره. قُصوى: مؤنث أقصى، دورتر. ركب: جمع راکب، سواره. ليقضى الله متعلق است به محذوف، به تقدیر «قدّر الله اجتماعكم من غير ميعاد». ليهلك بدل است از ليقضى.

ص: 212

عن بَيِّنَةٍ اُولَئِكَ مَتَّعْتُمْ اُولَئِكَ بِمَالِكِهِمْ وَتَرْكِهِمْ وَهُمْ لَا يَتَذَكَّرْنَ اَنْ يَمْسُوْا بِرِجْلِ رَسُوْلٍ وَّ اَنْ يَكُوْنُوْا فِيْ اَسْرٍ وَّ اَنْ يَكُوْنُوْا فِيْ اَسْرٍ وَّ اَنْ يَكُوْنُوْا فِيْ اَسْرٍ

مقدمات جنگ بدر

تفسیر:

اِذْ اَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصُوِّ وَالرَّكْبُ اسْفَلَ مِنْكُمْ

یعنی: تلاقی دو سپاه هنگامی بود که شما مسلمین در ساحل نزدیک تر به مدینه و آنها در ساحل دورتر بودند و سواران، یعنی قافلۀ تجارتمی مشرکان در موضعی پایین تر از شما یعنی دور از دسترس شما بودند. و این جمله، اشاره به موقف مسلمین است که در آیه یازده گذشت که شنزاری بوده و پاهایشان در آن فرو می رفته و حمله و فرار سخت بوده، و محل سپاه شرك محکم و قابل اعتماد؛ و مسلمین آب نداشتند و آنها مسلط بر آب بودند.

وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ

یعنی: و اگر با هم قرار می گذاشتید، حتماً در وعده اختلاف می کردید.

این تلاقی و برخورد و جنگ نابرابر برای شما پیش بینی نشده بود، بلکه غیراختیاری و به اراده و مشیت حتمی خدا بود، وگرنه اگر پیش بینی می کردید و می خواستید قرار بگذارید بی تردید در صورتی که به وضع موجود و حال طرفین توجه داشتید در اصل قرار اختلاف می کردید و چنین قرار نمی گذاشتید؛ و با عدم توجه به وضع موجود، پس از مشاهده حال تخلف می نمودید.

وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: ولكن خدا خواست که چنین تلاقی و برخوردی تحقق یابد تا خدا کاری را که باید انجام گیرد و اراده حتمی و ازلیش به آن تعلق گرفته، تحقق بخشد و تمام کند، یعنی شکست تاریخی و ابدی شرك در برابر اسلام به گونه خرق عادت و اعجاز آشکار. تا آن که در این معرکه هرکس مشرک است و هلاک می شود از روی حجت و برهان روشن هلاک شود، و هرکس اسلام را پذیرفته و زنده می ماند بر اساس حجت و برهان زنده ماند، و خداوند به یقین، شنوا و داناست.

ص: 213

إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَيْتُمْ وَالتَّنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ «43» وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَيُّتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ «44»

لغت و اعراب:

إِذْ يُرِيكُهُمْ متعلق است به «أذكر» مقدر یا بدل است از یَوْمَ التَّقَى الجمعان. فَشَلَ زید - از باب عَلِمَ - ناتوان و ضعیف شد، از جنگ و شدت امر بیمناک شد. سَلَّمَ: سالم نگه داشت.

ذات الصدور، ذات: صاحب، و صدر: قلب، مراد تصوّرات و تصدیقات و حالات قلب است که گویی صاحب قلب اند.

تفسیر:

إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَيْتُمْ وَالتَّنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ

یعنی: ای پیامبر، روز بدر و ایام تلافی دو گروه زمانی بود که خدا آنها را در خوابت بر تو اندک نشان می داد، یعنی تا چون خوابت را برای یارانت نقل کنی نهراستند و دل گرم شوند. و اگر آنها را به تو بسیار نشان می داد، یعنی تو هم خوابت را برای یاران بازگو می کردی حتماً ضعیف و ناتوان می شدید و با هم در کار جنگ، یعنی در اصل آن یا در مکان و زمان و شرایط آن نزاع و ستیزه می کردید.

وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

ص: 214

یعنی: ولکن خدا سالم داشت. او شما را از بیم و هراس و اختلاف و نزاع محفوظ داشت. حقیقت این است که خداوند به آنچه در سینه هاست داناست. یعنی و از آن جمله آنچه در دل سپاهیان از مراتب ایمان، و بیم و اطمینان، و رضایت و کراهت، و انقیاد و طاعت است می داند.

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلاً وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ

یعنی: و آن روز زمانی بود که هنگام شروع به جنگ و برخورد، خدا آنها را در چشم شما اندک نشان می داد و شما را هم در چشم آنها اندک می کرد. یعنی چنین کرد برای این که هر دو گروه به جنگ روی آورید و با تصمیم جدی رزم کنید. و گفته شده که این امر به گونه ای بود که مسلمین در حال شروع به جنگ سپاه کفر را هفتاد تا صد نفر حدس می زدند و کفار هم مسلمین را به اندازه خوردندگان يك شتر می دیدند.

لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا

یعنی: خداوند مقدمات جنگ را بدان گونه که منجر به جنگ شود فراهم نمود تا آن کار را که شدنی بود و از ازل مشیت الهی بر آن تعلق یافته بود، متحقق سازد. و این جمله تکرار و تأکید همان است که در آیه 42 گذشت. و ممکن است آن جمله تعلیل تلاقی بدون پیش بینی، و این جمله، تعلیل کمتر نشان دادن باشد.

و باید دانست که ظاهر این آیه با آیه 13 آل عمران تنافی دارد، زیرا عبارت آن جا در مورد برخورد دو گروه نسبت به دیدن کفار این است: يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ یعنی کفار، مسلمین را به دید چشم، دو برابر می دیدند. و مفاد این آیه این است که آنها مسلمین را کمتر از واقع می دیدند. ولکن با ملاحظه علل مفهوم از آیات معلوم می شود که آیه مورد بحث، مربوط به آغاز جنگ و زمان شروع است تا کفار از تصمیم خود سست نشوند، و آیه آل عمران مربوط به بعد از شروع و زمان داغ شدن تنور جنگ است تا آن که چون مسلمین را چند برابر خود ببینند رعب و ضعف در آنها پیدا شود، و چنین شد. بنابراین، تعلیلی که در این آیه آمده، طرفینی است و هر يك از دو گروه، دیگری را اندک می دید، و تکثیری که در آیه آل عمران است يك طرفه است، یعنی تنها کفار، مسلمین را دو برابر می دیدند.

یعنی: و به سوی خدا همه کارها بازگردانده می شود. ذکر این جمله، تنبیهی پس از ذکر حوادث است. یعنی همه امور عالم هستی از آغاز تا پایان از خلق و تدبیر و تغییر و اعدام به نحو منتهی شدن سلسله معلولات به علّة العلیل و ممکنات به واجب، به خدا برمی گردد و طبعاً حدوث جنگ خاصی به نام غزوه بدر نیز با خصوصیات اعجاب انگیز و بهت آور و سراسر اعجازش نیز به او بازمی گردد.

استقامت و پایداری در جبهه ها

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ «45» وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ «46» وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ «47»

لغت و اعراب:

لقاء غالباً در برخورد جنگی استعمال می شود. فئة: طایفه و گروه. فثیل - از باب علم -:

ضعیف شد. بَطْر: طغیان، سرمستی از وفور نعمت به گونه ای که حق نعمت را ادا نکند و آن را در باطل مصرف نماید، و بطراً حال است از فاعل خَرَجُوا، و رِئَاءَ عطف است به بطراً.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

این آیه و دو آیه بعدش در بیان وظایفی است برای مسلمین خاصه در مقام جنگ و تلاقی با کفار. یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، چون با گروهی درگیر شدید (مراد

برخورد با کفار است به قرینه آن که در آن روز تنها دشمن مسلمین آنها بودند) ثابت و استوار باشید و خدا را بسیار به یاد آورید، یعنی به زبان و دل و مقاومت های جهادی، شاید رستگار گردید.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

یعنی: و از خدا فرمان برید، فرامین او در احکام اصولی و فروعی است که متوجه شما ساخته است. و از فرستاده او نیز فرمان برید، یعنی در اوامر مولوی او که از آن جمله دستوراتی است که در مقام جنگ و نبرد صادر می کند.

وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

یعنی: و هرگز نزاع و جدال نکنید. مراد نهی از مطلق اختلاف و نزاع میان مسلمین است خاصه در مقام جنگ و ایام درگیری هرچند به گفتار و جدال لفظی باشد، چنان که در جنگ بدر درباره غنائم و اسرای جنگی و در غزوه احد راجع به بیرون شدن از شهر مدینه اتفاق افتاد. که اگر چنین کنید ضعیف و ناتوان می شوید و بادتان نمی وزد، کنایه از این که حکومتان سقوط می کند و مهابت و شوکتتان زایل می گردد و بیرق استقلالتان برافراشته نمی شود و باد به پرچمتان نمی خورد. و صبر کنید که البته خداوند با صابران است.

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يُصْذُونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

اشاره به حال بیرون آمدن مشرکان از مکه به سوی بدر است.

یعنی: و هرگز همانند کسانی نباشید که از وطن و دیار خود در حال عیش و سرمستی نعمت، و خودنمایی به مردم بیرون شدند (چنان که گفته اند: مشرکان مکه در سیر به سوی بدر، همه گونه وسایل طرب از خوانندگان و نوازندگان و رقاصان و ادوات طرب و وسایل خمار و قمار و مغنی و مغنیات همراه خود داشتند) در حالی که پیوسته مردم را از راه خداوند جلوگیری می کردند، و خدا به آنچه انجام می دهند احاطه دارد.

یعنی احاطه علمی دارد همان گونه که بر ذرات جهان هستی، احاطه و جودی و توانی و رحمتی دارد.

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَأَغَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ «48»

لغت و اعراب:

و از متعلق است به «اذکر» مقدر. جار: همسایه، پناه دهنده، پناه آور. نَكَصَ عن الأمر - از باب ضَرْبٍ وَ نَصْرٍ - : عقب عقب برگشت، باز ایستاد.

تفسیر:

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَأَغَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَكُمْ

این آیه نیز مربوط به جنگ بدر است که شیطان به صورت رئیس قبیله کنانه با عده ای از اتباع خود بر آنها ظاهر گشت و آنها را تحریص به جنگ نمود و کارشان را به عنوان دفاع از حق خویش و خدایان کعبه و حفظ حریم بت ها در نظرشان بیاراست و اطمینان داد که شما قوی و پیروزید، و با آنها تا آغاز شروع به جنگ، همراه بود و پس از دیدن فرشتگان فرار کرد.

معنای آیه: و به یادآور هنگامی را که در آستانه جنگ بدر شیطان عمل های آنها را در نظرشان بیاراست و گفت: امروز هرگز کسی از مردم یعنی قبایل عرب، بر شما پیروز نیست و گفت: من به یقین همسایه شما هستم یعنی از قبایل عرب اطراف مکه ام (یا من پناه دهنده شما هستم).

فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ

یعنی: پس چون دو گروه یکدیگر را دیدند شیطان عقب عقب برگشت، یعنی با اتباع خود پا به فرار گذاشت. و ظاهر این است که در همان حال که کفار مسلمین را اندک

می دیدند شیطان آنها را در حدّ خود و همراه با هزار فرشته مجهّز دید و به عقب رفت و به مشرکان گفت: واقع این است که من از شما بیزارم، زیرا من چیزی را می بینم که شما نمی بینید. و این بدان جهت است که شیطان و اجنه در اصل خلقت به فرشتگان نزدیکند و همدیگر را می بینند و ارواح انسانی هم پس از مرگ قریب آنها می شود. و نیز گفت: به یقین من از خدا می ترسم، زیرا خدا سخت کیفر است.

نقش تخریبی منافقان و بیماردلان

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَلَاءُ دِينَهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «49» وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ «50» ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ «51»

لغت و اعراب:

اذ يقول متعلق است به «أذكر» مقدر. و لو ترى لو شرطیه مضارع را قلب به ماضی می کند برعکس این شرطیه. و جواب لو محذوف است به تقدیر «لرأيت أمراً فظيماً هائلاً». أدبار:

جمع دُبر، آخر هر شیء و پشت هر شیء. ذوقوا امر است به تقدیر «يقولون». ذلك مبتدا و اشاره به عذاب است و بما قدمت خبر آن است. و انّ الله عطف است به موصول.

تفسیر:

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَلَاءُ دِينَهُمْ

این آیه نقل گفتار منافقان مدینه است پس از توجه به این که مسلمین با عده کم و شرایط نابرابر در مقابل انبوه سپاه قریش قرار گرفته اند. یعنی: و نیز متذکر باش زمانی را که منافقان و کسانی که در دل هاشان بیماری کفر و نفاق است به عنوان تحقیر و استهزا می گفتند: اینها را دینشان فریفته و مغرور کرده است. یعنی به عقاید و خدا و گفتار

ص: 219

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

یعنی: جواب آنها این است که هرکس به خدا توکل کند بی تردید خدا مقتدر و غالب و شکست ناپذیر، و حکیم در اداره عالم و در مراحل تکوین و تشریح است. یعنی چنین خدایی حتماً بنده خود را یاری می کند.

شکنجه کفار هنگام مرگ

وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

یعنی: و ای پیامبر، اگر می دیدی هنگامی را که فرشتگان کسانی را که کفر ورزیده اند قبض روح می کردند در حالی که بر صورت ها و پشت های آنها می زدند و می گفتند:

بچشید عذاب سوزان را! یعنی اگر آن حال را مشاهده می کردی، می دیدی چه عذاب سخت هولناکی بر آنها وارد می شود.

باید دانست که «توفی» به نحو کامل گرفتن شیء و کنایه از مرگ است، زیرا روح انسانی به کلی از بدن اخذ می شود و مثل خواب اخذ موقت نیست. و در این آیه قبض روح مردم به جمع فرشتگان یعنی اعوان عزرائیل نسبت داده شده، و در آیه 42 زمر به خود خداوند نسبت داده شده: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ فِي آيَةِ 11 سجده به ملك الموت نسبت داده شده: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ. و راه جمع میان سه آیه این است که نسبت دادن مرگ به اعوان نسبت مباشری، و به ملك الموت تسبیبی به يك واسطه، و به خداوند تسبیبی به دو واسطه است. یعنی خدا به ملك الموت دستور می دهد و او به اعوان تا قبض روح کنند. و ممکن است اختلاف از نظر نفوس بشر باشد، یعنی برخی را خود خداوند، به اراده خویش قبض می کند که رده های بالا از طایفه بشری هستند، برخی را ملك الموت و بقیه را اعوان قبض می کنند.

و نیز باید دانست که این آیه از ادلّه عالم برزخ است (یعنی عالم پس از مرگ و پیش از قیامت و در فاصله میان دنیا و قیامت که نشأه ای است طولانی، هرچند طول مدتش بر ما روشن نیست، و عالمی است مستقل و وسیع و تمام اجزا و ذرات آن صاف تر و رقیق تر از این جهان و غلیظتر از جهان پس از آن است، و محتوی نعمت های گوناگون و عذاب های مختلف

و بهشت و جهنم و دارای اختلاف طبقات در ساکنان آن. عالمی است که در آن جا ارواح انسان ها پس از مرگ، همراه اجنه زیر نظر فرشتگان رحمت و عذاب اداره می شوند، و ممکن است ارواح بشری در آن جا به نحو استقلال و بدون مرکب بدنی زندگی نمایند. لکن ظاهر اخبار این است که ارواح در قالب های مثالی یعنی اجرامی غلیظتر از روح و محل حلول آن، زندگی دارند. و این قالب ها با جسم اصلی دنیوی شباهت دارد که ناظر می تواند بشناسد. و درك حقیقت آن عالم و احاطه به احوال ساکنان آن از حیطة تصور ما خارج است).

و عالم برزخ آغازش از زمانی است که حواس ظاهری انسان از دنیا قطع شود و آثار عالم آخرت را مشاهده کند هر چند هنوز علاقه روح به کلی از بدن بریده نشده باشد، و تازیانه هایی که طبق این آیه بر آن زده می شود در همین حال است و او درك می کند. و ممکن است «ذوقوا» هم اشاره به آتشی باشد که در همین حال به روح می رسد.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ

تمه کلام فرشتگان با کفار است.

یعنی: این عذاب شدید در نتیجه اعمالی است از کفر و شرک و نفاق و عناد قلبی و فسق و فجور عملی که خود از پیش فرستاده اید، و به سبب این است که خدا هرگز ستم به بندگان نمی کند. یعنی اگر اهل ستم بود لازم نبود تنها در برابر گناهان عذاب کند، برای غیر گناه نیز عذاب می نمود، یا بیش از مقدار استحقاق هم عذاب می کرد. و صیغه مبالغه در «ظلام» به لحاظ کثرت بندگان است، یعنی اگر بخواهد ظلم کند باید ظلام باشد.

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ «52» ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «53» كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ «54»

دأب: خوی و عادت. كدأب خیر مبتدای محذوف است به تقدیر «دأبهم كدأب». كفروا بآیات تفسیر دأب است. ذلك اشاره به عذاب و مبتداء است، خبرش بأن است. لم يك اصلش یكون است و او به التقاء ساکنین و نون آخر برای کثرت استعمال افتاده است. و انّ الله عطف است به خبر ذلك.

تغییر سرنوشت اختیاری است

تفسیر:

كَدَّأَبِ الْفِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ

یعنی: خوی و عادت مشرکان قریش مانند خوی خاندان فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند. عادتشان این بود که به آیات خدا کفر ورزیدند، یعنی به آیات کتاب های آسمانی او و معجزات پیامبران او و نشانه های توحید او که در کرانه های جهان و نفوس خلائق متجلی بود. و در نتیجه خدا آنها را به خاطر گناهانشان بگرفت، یعنی در دنیا و آخرت گرفتار عذاب کرد. حقیقت این است که خدا قوی و نیرومند و سخت کیفر است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: آن عذاب ها بر اقوام گذشته همه از قبیل تغییر نعمت و تبدیل آن به عذاب بود و سببش این بود که خدا هرگز بر آن نبوده که نعمتی را که به قومی ارزانی داشته تغییر دهد، یعنی سلب کند یا تبدیل به عذاب نماید، مگر این که آنها آنچه را که در وجود خودشان است تغییر دهند. یعنی نیکی هایی را که سبب شمول نعم است از عقاید و اخلاق فاضله و یا حداقل رفتارهای نیک انسانی تغییر به ضد آنها دهند. و مشرکان قریش چنین بودند، زیرا آنها پیش از بعثت با پیامبر اسلام و ارحامش رفتار نیکو و مسالمت آمیز و انسانی داشتند و از این رو از نعم دنیوی تا حدی برخوردار بودند، و چون مبعوث گردید و دعوت خود را اظهار داشت به کلی تغییر حال دادند و آنچه توانستند از بد رفتاری و

توطئه ها و اظهار عداوت انجام دادند که در نتیجه خدا هم عذاب بزرگ شکست تاریخی بدر را متوجه آنها نمود.

و نیز آن عذاب به خاطر این است که خدا شنوا و داناست. یعنی شنوا به دعا و درخواست مؤمنان درباره آنها و دانا به مظلومیتشان است.

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ

این آیه تکرار آیه سابق است با اندکی اختلاف، به خاطر بیان شدت طغیان خاندان فرعون و طوایف پیش از آنها، از قوم نوح و هود و صالح و شعیب و لوط که همه آیات پروردگارشان را، یعنی آیات کتاب تدوینی او و نشانه های تکوینی او را تکذیب و انکار کردند.

فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ

یعنی: پس ما آنها را به خاطر گناهانشان هلاک کردیم و خاصه خاندان فرعون را که همه را در آب غرق نمودیم و همه آنها ستمکار بودند، یعنی ستم به خدا با انکار توحید و کتاب های آسمانی او، و ستم به پیامبران مرسل با تکذیب نبوت و رسالتشان، و ستم به شریعت با مخالفت احکام آن، و ستم به خودشان با بدترین قسم از ستم، و ستم به نسل آینده خود در امتداد طولانی تاریخ.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ «55» الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كَلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ «56» فِيمَا تَثَبَتْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكَّرُونَ «57» وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانذِرْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ «58»

دواب: جمع دَابَّة، جاندار متحرك. عَاهَدَه: پیمان بست با او، و عَاهَدَ مِنْهُ: پیمان گرفت از او. ثَقَفَه - از باب عَلِمَ -: دریافت او را، غلبه کرد بر او. شَرِدَ زَيْدٌ: فرار کرد و جدا شد. و شَرَّدَ بِهِ: درباره او کاری کرد که وسیله تفرق دیگران شد. نَبَذَهُ - از باب ضَرَبَ -: دور انداخت آن را. و نَبَذَ إِلَيْهِ: به سوی او افکند.

عهدشکنی و خیانت مشرکان

تفسیر:

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

آیات زیر، چهار آیه یا بیشتر دستوراتی است مربوط به جنگ و صلح و پیمان و وفا و نقض، و ظاهراً انطباق است بر حال یهود مدینه و اطراف آن که با این که پیامبر اسلام در ابتدای تشکیل دولت اسلامی در مدینه از آنها پیمان گرفته بود که هیچ گونه اقدامی به ضرر مسلمین نکنند از دشمنی و فریبکاری و جاسوسی و دادن اسرار به دیگران، آنها بارها مخالفت کردند و نقض عهد نمودند تا خداوند تصمیم بر ذلت و تفرقه و نابودی آنها گرفت.

معنای آیه: به یقین بدترین جانداران متحرك در نزد خداوند، انسان هایی هستند که کفر ورزیده اند و دیگر ایمان نمی آورند.

مراد از «عند الله» این است که این حکم در علم ازلی خدا ثابت و حکم قطعی اوست که در لوح محفوظ مندرج و به پیامبران صاحب کتاب و شریعت ابلاغ شده است. و تفریع «فهم لا يؤمنون» اشاره به این است که آنها به سبب اصرار بر کفر و مبارزه با حق و طغیان در اعتقاد و عمل، در کفرشان ثابت و راسخ اند به گونه ای که هرگز ایمان آور نیستند. و این کبرای کلی در زمان نزول این آیات، منطبق بر مشرکان و اکثر اهل کتاب آن روز بود.

الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْتَضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ

یعنی آنها کفاری هستند که بارها از آنان پیمان گرفتی سپس پیمانشان را در هر بار

شکستند و آنها پروا هم نمی کنند. یعنی همانند یهود مدینه و اطراف آن که طبق تواریخ پیوسته پیمان شکنی کردند و نه تقوا از خدا و نه پروا از وجدان داشتند.

فَأَمَّا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرُّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

یعنی: پس ای پیامبر، اگر در جنگ بر آنها دست یابی و پیروز شوی سرسختانه با آنها برخورد کن. مثلاً فراری ها را تعقیب کن، فدیة از اسرا نگیر، شفاعت و ضمانت نپذیر، در حین معرکه قتل را بر اسارت مقدم دار و سایر ارفاقات را مراعات مکن، تا گروه های پشت سر آنها را بترسانی و متفرق نمایی. و «لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» یعنی و شاید متذکر شوند و عاقبت وخیم نقض عهد و مخالفت با حق و پیروی از کفر و هوی را درک کنند.

وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ

یعنی: و اگر از خیانت گروهی بترسی پس تو نیز بر پایه مساوات و تعادل، نقض خود را به سوی آنها القا کن. مراد از «خیانت گروهی» پیمان شکنی کفاری است که با پیامبر و مسلمین پیمان هایی بسته بودند. و مراد از «ترس» اطمینان یافتن است از این که آنها پیمان خود را نادیده گرفته و تصمیم بر مخالفت دارند که گاهی از شواهد و قراین حاصل می شود.

و معنای «القا به سوی آنها» این است که به آنان بگو که من نیز از پیمان خود گذشتم و آن را نادیده گرفتم، تا آن که شما و آنان در کیفیت نقض یکسان باشید. و «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» یعنی مبادا بدون اعلام نقض، اقدام عملی کنی، زیرا آن خیانت است و خداوند به یقین خیانت کاران را دوست ندارد.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ «59» وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ «60»

الذین کفروا فاعل لایحسبن است و سبقوا مفعول دوم آن، و مفعول اول آن محذوف است به تقدیر «أنفسهم». رباط به معنای مربوط، و اسم جمع است به معنای اسبان بسته شده، و اضافه آن به خیل، اضافه صفت به موصوف است. اِرهاب: ترسانیدن. توفیه: پرداختن کامل. ما تنفقوا مبتدا و یوفّ خبر است.

در برابر دشمنان مجهز باشید

تفسیر:

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ

یعنی: و کسانی که کفر ورزیده اند هرگز گمان مبرند که پیشی گرفته اند، یعنی از تحت سیطره و حکومت خدا و از قلمرو قدرت او و از چنگال تدبیر فرشتگان متصرف در جهان هستی بیرون رفته اند. به یقین آنها نمی توانند عاجز کنند، یعنی نمی توانند خدا را درباره آنچه برای آنها اراده کند ناتوان سازند.

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ

این آیه دستور کلی و عام است در تمام زمان ها و مکان ها برای مسلمینی که در معرض نبرد و برخورد با کفار و دستبرد آنها قرار می گیرند، خواه تعارض و برخورد نظامی و نبرد گرم باشد، یا درگیری فرهنگی که مسلمین مورد حمله دینی و تشکیک اصولی و فروعی و اخلاقی آنها واقع شوند، یا تعارض سیاسی و اقتصادی و غیر آنها که خوف سلطه کفار بر امور مسلمین و خاک و کشور و سایر نوامیس آنها در بین باشد. و خطاب در آیه متوجه متصدیان حکومت اسلامی و نظام دینی است که این امر بر آنها به نحو وجوب کفایی یا عینی واجب است.

معنای آیه: و آماده و مهیا کنید برای آنها (یعنی برای پاسخ و مقابله و ابطال هر نوع حملات آنها) آنچه نیرو در توان و استطاعت دارید.

وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ

یعنی: و نیز باید آماده کنید در برابر کفار اسبان بسته و ورزیده را. مراد وسایط نقلیه و ابزارهایی است که برای نقل و انتقال نفوس، و وسایل جنگی و وسایط مختلف زمینی و

هوایی و دریایی لازم است.

تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ

این جمله در مقام تعلیل حکم قبلی است. یعنی: دستور تهیه نیرو و وسایط نقلیه برای این است که به وسیله آن، دشمنان خدا و دشمنان خود را بترسانید. مراد دشمنانی هستند که در برابر مسلمین پیوسته دشمنی و توطئه و معارضه علنی دارند. و نیز بترسانید دشمنانی دیگر غیر آنها را که شما از آنها اطلاع ندارید و خدا آنها را می شناسد. مراد منافقانی هستند که به خاطر اختلاط با مؤمنان، عداوتشان معلوم نبوده و کفاری که عداوتشان را اظهار نمی کردند که آنها نیز چون آمادگی مسلمین را ببینند جرأت قیام پیدا نمی کنند.

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ

یعنی: و آنچه از اشیاء و اموال دنیا در راه خداوند انفاق نمایید به نحو کامل به شما بازگردانده خواهد شد. یعنی چند برابر آن در آخرت به عنوان جزا و پاداش. و مراد اموالی است که در مقام جنگ یا هر تعارض و تقابل با کفار هزینه شود. و شما هرگز مورد ظلم و ستم قرار نمی گیرید. یعنی در آخرت از پاداشتان کسر نمی شود و بر کیفیتان افزوده نمی گردد.

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «61» وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ «62» وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «63» يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «64»

ص: 227

جَنَحَ إِلَيْهِ وَ لَه - از باب مَنَع - : میل کرد به سوی او. سلم: صلح و مسالمت، و ضمیر لها راجع است به آن به اعتبار مسالمت. خَدَعَهُ: او را از عزمش منحرف کرد به القای مطلب خلاف واقع. حَسَبَ مصدر به معنای فاعل است یعنی محسبک و کافیک. و حسبک اسم إن، و الله خبر آن است.

آغوش باز برای صلح و آمادگی برای جنگ

تفسیر:

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

یعنی: و اگر کفار و دشمنان به صلح و آشتی میل کردند پس تو هم میل کن و بر خدا توکل نما، زیرا خداوند قطعاً شنوا و داناست، یعنی از کید آنها آگاهت می کند.

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و اگر آنها بخواهند که تو را فریب دهند - اگر بترسی که صلحشان بر اساس فکر و توطئه و اضرار باشد - پس به یقین خداوند تو را کافی است، یعنی کید و مکر آنان را به خودشان بازمی گرداند. او کسی است که تو را به یاری خویش و به وسیله مؤمنان تقویت بخشید.

پیوند قلبی مؤمنان

وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

جمله «وَأَلَّفَ» عطف است به «أَتَاكَ» و آیه به منزله توضیح چگونگی یاری به وسیله مؤمنان است. یعنی: خداوند میان دل های مؤمنان الفت و انس و دوستی افکند به گونه ای که اگر تو آنچه در این زمین است همه را در این راه انفاق می کردی نمی توانستی میان دل های آنان ایجاد الفت و انس نمایی. و لکن این خداست که میانشان الفت افکند، زیرا خداوند مقتدر و غالب و شکست ناپذیر و حکیم است. یعنی حتی قدرت و غلبه بر دل ها دارد که عزم ها را فسخ کند و کراهت ها را بزدايد و وحشت ها را تبدیل به انس، و بغض ها را مبدل به محبت نماید و همه اینها بر اساس حکمت بالغه او در اداره جهان هستی است که از

آن جمله مجامع بشری است که باید با هم زندگی کنند.

غلبه جنگی مؤمنان بر کافران

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: ای پیامبر، خداوند و کسانی از مؤمنان که از تو پیروی کردند تو را کافی هستند.

آیه، تکرار است برای تقویت قلب پیامبر اسلام، یعنی برای تحقق بخشیدن به هدف الهی و مأموریت آسمانی تو، خدا و خلق مطیع او، کفایت می کند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِهِمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ «65» الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ صِدْقًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ «66»

تفسیر:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا

یعنی: ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ، یعنی به جهاد ابتدایی یا دفاعی ترغیب کن، اگر از شما بیست نفر مرد صبور و شکیبا باشند، بر دویست تن پیروز می شوند، و اگر صد نفر از شما باشند، بر هزار نفر از کسانی که کفر ورزیده اند غالب می شوند.

بِآيَاتِهِمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

یعنی: این امر به خاطر آن است که آنها گروهی هستند که درک کامل ندارند. زیرا

جنگ مؤمنان و حمله و نبرد آنان روی انگیزه ایمان و اعتقاد قوی به مبدأ و معاد است که در روح آنها صفات فاضله و غرایز پسندیده ایجاد می کند، مانند شجاعت و شهامت و جرأت و استواری و اطمینان دل و یقین به پاداش و مشاهده خویشتن در وقت نبرد میان دو فضیلت بارز و امر خطیر شهادت و سعادت اخروی و پیروزی و اهداف دنیوی؛ و کفار بی تردید از این حقایق غافل اند و تکیه آنها تنها بر هوا و حب دنیا و جاه و مال است و این امور هیچ گاه آن انگیزه ها را تولید نمی کند.

باید دانست که این حکم یعنی وجوب مقابله و نبرد هر مسلمان با ده برابر خود از کفار به گونه ای که فرارش حکم فرار از زحف و حرام باشد، از احکام حرجی و ضرری است و به تخصیص از تحت قاعده «لا حرج و لا ضرر» بیرون آمده و در صدر اسلام برای ضرورت و اهمیت امر ابلاغ دین و ایصال شریعت به جامعه تشریح شده بود و عمر طولانی هم نداشت، زیرا حکم ضروری در حد ضرورت قابل تشریح است و از این رو پس از تشریح، زود نسخ شد. و زمان تشریح و نسخ آن مجهول است و ظاهراً در ایام نبوت این حکم بود که پیامبر اسلام عمومی خود حمزه را با سی نفر از مسلمین به جنگ سیصد نفر فرستاد و پیروز ماندانه بازگشتند.

الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا

این آیه اعلام نسخ حکم سابق است، پس آن آیه از نظر محتوا، منسوخ و از نظر قرآنی و قرائت ثابت است، مانند جمله «فَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً [مجادله، 12].

معنای آیه: اکنون خدا به شما تخفیف داد، یعنی حکم وجوب مبارزه هر مسلمان با ده برابر خود را نسخ نمود، و دانست که در شما ضعف و ناتوانی هست، یعنی نیروی ایمان شما در آن حد نیست که حکم فوق درباره شما ادامه یابد. و مراد از «دانستن خدا» حدوث علم در او نیست، بلکه مراد این است که علم ازلی او به این امر که در لوح محفوظ نیز مندرج بود درباره شما تحقق خارجی پیدا کرد و علم قدیم بر معلوم حادث منطبق گشت.

فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ

یعنی: پس از نسخ حکم سابق حکم دیگری که برای شما تشریح شده لزوم مقابله

مسلمین با دو برابر خود از کفار است. پس اگر از شما صد نفر مرد صبور و شکیبا باشند بر دویست نفر پیروز می شوند، و اگر از شما هزار نفر باشند بر دو هزار نفر به اذن تکوینی خداوند، یعنی به یاری و توفیق او، پیروز می شوند و خداوند همراه صابران و شکیبایان است.

جواز اسیرگیری و غنیمت گیری در جنگ

مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «67» لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ «68» فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالاً طَيِّباً وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «69»

لغت و اعراب:

أسرى و أسراء و أسارى: جمع اسیر. ثخن الشيء - از باب شرف - غلیظ و محکم شد.

أثخن في العدو: در سخت گیری و کشتار آنها مبالغه نمود. تریدون جمله استینافیه مسوق برای عتاب است. حلالاً طیباً حال از «ما» ی موصول است.

تفسیر:

مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ

در ذیل آیه اول سوره اشاره کردیم که پس از پیروزی مسلمین بر کفار قریش در جنگ بدر و جمع شدن اموالی به عنوان غنائم و بازداشت افرادی به عنوان اسرا و قرار گرفتن همه در زیر نظر پیامبر اسلام، درباره حکم آنها سه قسم از آیات در سه نوبت نازل شد که نخست، این سه آیه بود. و چون از زمان پیامبران گذشته گرفتن اسیر در اوایل حکومتشان و حیازت غنائم جنگی جایز نبود، در آیه اول از این سه آیه، توییح است از گرفتن اسیران،

ص: 231

و در آیه دوم از جمع نمودن غنایم، و در آیه سوم اشاره است به گذشت از خطای آنها و رفع حرمت از هر دو عمل، و اباحه و ترخیص تصرف در آنها.

و اگر آیات این موضوعات تنها این سه آیه بود، مالکیت سپاه بر همه استفاده می شد، لکن آیات دیگری نیز در این واقعه نازل شد، به این طرز که پس از نزول این سه آیه و پیش از تصرف، آیه اول سوره نازل شد و همه اموال را تحت عنوان کلی انفال تملیک پیامبر نمود. سپس پیش از آن که پیامبر تصرفی انجام دهد آیه 41 این سوره نازل شد و حکم دیگری تشریح کرد، یعنی یک پنجم آن را تحت عنوان کلی غنیمت با احکام خاصی در اختیار پیامبر قرار داد. و تفصیل هر یک از دو آیه در محل خود گذشت.

معنای این آیه: و هیچ پیامبری را نرسد که اسیرانی داشته باشد تا در زمین به حکومت خود غلظت و استحکام بخشد. مراد از سزاوار نبودن این است که از نظر عقل سیاسی و از لحاظ حکمت در تشکیل حکومتی ثابت و دائم صحیح نیست، و از نظر سنت جاریه الهی درباره پیامبران تشریح نشده است. و غلیظ نمودن حکومت، کنایه از بخشیدن قوام و استحکام به آن است. و جهت این حکم این است که گرفتن اسیر علاوه بر آن که مشکل تر از کشتن در حال جنگ است، شرایطی در نگهداری دارد که دولت نوپا از عهده آن بر نمی آید، پس باید هر رزمنده ای در مقام کارزار، حریف جنگی خود را بکشد یا راه فرار بر او باز گذارد.

تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

یعنی: شما در گرفتن اسیر، کالا و متاع این دنیا را می طلبید که از اسرافدیه بگیرید و آنها را آزاد کنید، و خداوند آخرت را می خواهد که با عمل به دستور او حکومت الهی قوی و دائم و گسترده شود تا دین خدا کامل گردد و آخرت مردم تأمین شود. و خداوند مقتدر شکست ناپذیر و حکیم است.

لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

یعنی: اگر نوشته ای که از جانب خداوند است نبود حتماً درباره آنچه گرفتید عذابی بزرگ به شما می رسید. مراد از «نوشته» حکم الهی ازلی است که در لوح محفوظ نگاشته شده و مانع از رسیدن عذاب شد. و این حکم ممکن است اشاره به اموری باشد:

1 - خداوند هیچ قومی را پیش از آن که آنها را از گناهشان آگاه سازد، عذاب نمی کند.

2 - خدا بر هیچ امتی در حالی که پیامبرشان در میان آنهاست، غضب نمی کند.

3 - هر حکمی که در آستانه نسخ است، مؤاخذه به آن قابل تسامح است.

4 - در مؤاخذه مؤمنان جدیدالاسلام تعجیل، سزا نیست و تخفیف رواست. و مورد آیه مشمول همه این عناوین است.

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: پس از آن که از گناهتان گذشتیم، پس بخورید و تصرف نمایید از آنچه به غنیمت بردید در حالی که شرعاً حلال و طبعاً پاکیزه است، و از خداوند پروا کنید، همانا خدا آمرزنده و مهربان است.

امر «کُلُوا» در این آیه برای اباحه است چون مسبوق به نهی است، مانند إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا [مانده، 2]. و مراد از موصول «ما غنمتم» اعم است از غنائم و اسیران، لکن معلوم شد که این اباحه در واقع مقید است به این که پیامبر اسلام، میان آنها قسمت نماید و در اختیار آنها قرار دهد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ «70»
وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «71»

تفسیر:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

در این آیه و آیه بعد دستور است به پیامبر اسلام که به اسرای بدر برساند که اگر در

مکنون قلبشان ایمان آورده باشند، خداوند ضررهای مالی آنها را جبران می کند و جرمشان را می بخشد. و اگر قصد دارند که چون فدیه دادند و آزاد شدند دوباره خدعه و فریب و توطئه علیه اسلام را از سر گیرند، خدا هم دوباره آنها را کیفر می دهد.

معنای آیه: ای پیامبر، به اسرای بدر که در دست شما هستند بگو: اگر خداوند خیری در دل های شما بداند، کنایه از این که در دل هایتان راجع به اعتقادات، ایمان باشد نه کفر، و توحید باشد نه شرک، و تسلیم به حق باشد نه طغیان، به شما در مقابل عقایدتان بهتر از آنچه از شما گرفته شده می دهد و شما را می آمرزد، یعنی ضررهای مالی را جبران می کند و گناهان بزرگی مانند انکار توحید و نبوت و لشکرکشی علیه مسلمین را می بخشد، و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: و اگر قصد خیانت تو را کنند، یعنی در فکرشان این باشد که پس از آزادی به دشمنی قیام نمایند، پس آنها پیش از این هم به خدا خیانت نمودند، یعنی انکار توحید کردند و مشرک شدند، کتابش را افسانه و رسولش را ساحر و مجنون خواندند، پس خداوند تو را بر آنها مسلط نمود تا در بدر آن گونه شکست خوردند. یعنی اگر دوباره بر ضد اسلام قیام کنند خدا هم دوباره کیفر می دهد. و خدا دانا و حکیم است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مِمَّا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرْتُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (72)

آواه البیت و إلی البیت: جای داد او را در خانه. ولایت: دوستی، نصرت، سرپرستی. الّا علی قوم به تقدیر: «إلا إذا طلبوا النصر علی قوم».

تفسیر:

ولایت میان مؤمنان و میان کافران

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

در عصر نزول این آیات مؤمنان سه طایفه بیش نبودند: مؤمنانی که از مکه به مدینه هجرت کرده بودند (مهاجران) و مؤمنانی که در مدینه به مهاجران یاری می کردند (انصار) و مؤمنانی که در مکه بودند و هجرت نمی کردند. این آیه در مقام بیان حکم این طوایف سه گانه است.

معنای آیه: به یقین کسانی که ایمان آورده و هجرت نموده و با مال ها و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند یعنی مهاجران، و کسانی که به آنها جای داده و یاری کرده اند، یعنی انصار، آنها هستند که برخی از آنها ولیّ برخی دیگرند. مراد این است که همه شئون روابط اجتماعی و اخوت ایمانی و انفاقات واجب و مستحب و توارث میان ارحام، در بین آنها جاری است. و این کلام دلالت ندارد بر این که بدون خویشاوندی از یکدیگر ارث ببرند، بلکه توارثشان منوط به تحقق رحم است، زیرا سخن در مقابل مؤمنان مکه و مقایسه اینان با آنهاست که با وجود رحم هم توارث ندارند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا

یعنی: و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکردند (مراد ایمان در مکه و هجرت به مدینه است و آیه اطلاق ندارد، زیرا تشریح این حکم محدود و موقت بود و پس از اندکی وقتش منقضی شد وگرنه ترتب شئون ایمان و اخوت دینی و توارث میان ارحام در هیچ مکانی مشروط به هجرت به مکان دیگر نیست حتی در تعرب پس از هجرت، هر چند گناه است) شما مهاجران و انصار را از ولایت آنها بهره ای نیست، یعنی هیچ گونه از شئون

اخوت دینی و پیوند اجتماعی حتی توارث ارحام میان شما و آنها نیست، و این حکم ثابت است تا آن گاه که آنها نیز به سوی مدینه هجرت نمایند.

وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

این کلام به منزله استثنا از حکم سابق است.

یعنی: و اگر آنها درباره دین از شما یاری طلبند، مانند این که احکام الهی را به آنها تعلیم کنید، یا امر به معروف و نهی از منکر در میان آنها انجام دهید، یا در جنگی که با کفار دارند به نصرت آنها بشتابید، پس بر شماست که کمک و یاری نمایید، مگر بر قومی که میان شما و آنها پیمان است. یعنی مگر آن که شما را به جنگ با کفاری بطلبند که میان شما و آنها پیمان صلح یا متارکه جنگ برقرار است. و خداوند به همه آنچه انجام می دهید بیناست.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (73)

لغت و اعراب:

إِلَّا تَفْعَلُوهُ مرجع ضمیر منصوب «ما امرتم به» است و تقدیر این است: «إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا مَا أَمَرْتُمْ بِهِ مِنْ تَوَاصُلِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ مَعَ بَعْضٍ وَ قَطْعِ عِلَاقَتِهِمْ عَنِ الْكُفَّارِ». فتنه: امتحان و عذاب.

تفسیر:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ

یعنی: و کسانی که کفر ورزیده اند برخی از آنها هم اولیای برخی دیگرند. پس آنها هم در شئون اجتماعی و پیوندها و روابط مسلکی و آداب و رسوم گروهی با یکدیگرند و نباید آن روابط میان شما و آنها پیدا شود. و «إِلَّا تَفْعَلُوهُ» یعنی اگر آنچه را که دستور دادیم عملی

نکنید، در روی این زمین فتنه و فساد بزرگی به وجود می آید. مراد از هاء لاتفعلوه دستوراتی است که در دو آیه سابق گذشت از لزوم ولایت و اتصال و ارتباط و توارث میان مؤمنان با یکدیگر، و قطع روابط با مؤمنانی که از آنها جدا شده، در میان کفار زندگی می کنند، و قطع علایق با کفار که از هر دو آیه استفاده می شود، که اگر مسلمین اینها را مراعات نکنند به وسیله اختلاط با کفار به تدریج در عقایدشان ضعف پیدا می شود و از آداب و رسوم آنها متأثر می گردند و توحید و ایمان در دلشان به سستی می گراید و بازار عمل طبعاً بی رونق می شود و در نتیجه، کفار بر کشورهای اسلامی مسلط می گردند و گرفتاری امروز پیش می آید.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ «74» وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «75»

تفسیر:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

یعنی: و کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، و کسانی که آنها را جا دادند و یاری کردند، آنها هستند که حَقًّا مؤمن اند؛ برای آنها بخشش از گناهان و روزی شایسته و پرارزشی است.

تکرار این آیه به لحاظ اختلاف محمول و حکمی است که بر آن مترتب است، زیرا محمول در آیه سابق ترتیب حکم تشریحی خاص است و در این آیه ذکر کمال ایمانشان در

ص: 237

دنیا و شمول مغفرت و روزی کریم در آخرت است. و ممکن است مفاد این آیه حکم کلی قلیل المصدق باشد و مورد آیه سابق از مصادیق آن باشد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنكُمْ

یعنی: و از اهل مکه کسانی که پس از هجرت شما ایمان آوردند و به سوی شما هجرت نمودند و همراه شما با دشمنان جنگیدند، آنها هم از شمایند. یعنی مشمول احکام فردی و اجتماعی مسلمین و متّصف به شئون آنها و مأجور به مزایا و اجور آنها در دنیا و آخرت اند.

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

یعنی: و خویشاوندان هر انسانی راجع به بردن ارث از یکدیگر، برخی از آنها به برخی دیگر در کتاب خداوند سزاوارترند. و این کلام دلالت بر اصل تقدم برخی از ارحام بر برخی دیگر دارد، ولی مصادیق مقدم و مؤخر در سوره نساء آیات 11 و 12 و آیه آخر ذکر شده است، و در آیه 6 احزاب قیدی دنبال این جمله آمده یعنی: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ و این جا ذکر نشده. و مفاد جمله بدون قید، تقدم برخی از خویشان بر برخی دیگر است، نظیر آن که فرزند بر برادر و برادر بر عمو مقدم است. و مفاد جمله با قید تقدم ارحام بر غیر ارحام از مهاجران و انصار است. و به وسیله این آیه توارث موقت سیاسی - اجتماعی که میان مهاجران و انصار در اوایل هجرت تشریح شده بود، نسخ گردید و عمرش پایان یافت. و خداوند به همه چیز داناست.

أعوذ بالله من النار، و من شر الكفار، و من غضب الجبار

براءة من الله ورسوله إلى الذين عاهدتم من المشركين «1» فسيحوا في الأرض أذبحه الله وأعلموا أنكم غير معجزى الله وأن الله مخزى الكافرين «2» وأذن من الله ورسوله إلى الناس يوم الحج الأكبر أن الله بريء من المشركين ورسوله فإنه إن تبتم فهو خير لكم وإن توليتهم فاعلموا أنكم غير معجزى الله وبشر الذين كفروا بعذاب أليم «3»

لغت و اعراب:

براءة خبر مبتدأى محذوف است به تقدير «هذه السورة» يا «هذه الآيات». إلى الذين به تقدير «واصلة». ساح الماء - از باب صد رب -:
جارى شد. سيحوا: به راحتى و آزادى سير

ص: 239

کنید. مخزی: خوار و ذلیل کننده.

برائت از مشرکان

تفسیر:

بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

این سوره مبارکه در اول شوال سال نهم هجرت نازل شده و مقدار ده آیه یا بیشتر از اوایل آن از جانب خدا و پیامبر به وسیله علی بن ابی طالب علیه السلام به مکه ارسال شده تا در دهم ذی حجه روز عید قربان در میان انبوه حجّاج آن سال که آخرین سال اختلاط مشرکان با مسلمین و اجتماع همه در حج خانه خدا بود خوانده شود. خداوند مشرکان را در این آیات سه دسته کرده است:

(1) مشرکان پیمان شکن که با مسلمین قراردادهای خود را نقض کرده اند.

(2) مشرکانی که با مسلمین قراردادی نبسته اند.

(3) مشرکانی که پیمان بسته و تا زمان ابلاغ این حکم وفا کرده اند.

و مراد از پیمان در این جا معاهده هایی است نظیر پیمان متارکه جنگ با مسلمان ها، یاری ندادن به دشمنان مسلمین در حال جنگ، فروختن اسلحه به مسلمین به وقت درخواست، نفروختن سلاح به دشمنان اسلام در حال جنگ، ترك جاسوسی علیه مسلمان ها، ترك آزار مسلمین و گروندگان. و ممکن است برخی از پیمان های تجاری را نیز شامل شود.

و نیز دو کیفر شدید در این آیات درباره مشرکان جعل شده است:

(1) برائت و بیزاری خدا و رسولش از آنها در جوی که امنیت برای اقلیت ها بدون پناهندگی مشکل بود.

(2) توقیت و زمان بندی برای آنها که اگر در آن مدت تسلیم نشوند به مجرد تمام شدن اشهر حرم، مهدورالدم خواهند بود. و بی تردید هر دو حکم درباره دسته اول که در آیه اول آمده جاری است.

معنای آیه در خطاب به مسلمین جهان خاصه به حاجیان و حضّار صحرای منی در آن روز این است: این سوره با این آیات که خوانده می شود برائت و بیزاری است از جانب

خدا و فرستاده او به سوی کسانی از مشرکان که با آنها معاهده و قرارداد بسته اید.

مراد از بیزاری اعلام قطع روابط و سلب مصونیت و برداشتن امان و اعلام نقض همه پیمان های نظامی، امنیتی و تجاری است. و مراد از معاهدان در این آیه، مشرکان پیمان شکن است به قرینه آیه چهارم آتی که مشرکان وفادار به پیمان استثنا شده اند.

فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ

یعنی: پس ای مشرکان، در این سرزمین چهار ماه آزادانه بگردید. غرض این است که در این مدت در حال ایمنی راجع به انتخاب مذهب در جستجوی حقیقت باشید. توحید را از شرك، شریعت الهی و اصول و فروع آن را با معتقدات و آداب شرك و سنن جاهلی مقایسه کنید و درست تشخیص دهید و انتخاب احسن و اصلح نمایید.

ظاهر آیه این است که چهار ماه مهلت از زمان ابلاغ براءت است که دهم ذی حجه بود، پس چهار ماه مهلت، در دهم ربیع الثانی سال بعد تمام می شود. و برخی برآنند که مبدأ چهار ماه از زمان نزول سوره توبه است که اول شوال بوده، پس در اول ماه صفر از سال بعد پایان می یابد. و قول اول ارجح است.

وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ

یعنی: و بدانید که شما عاجزکننده خداوند نیستید. زیرا نه توان مقابله با او یا فرشتگان او را دارید که اراده آنها را دفع کنید، و نه قدرت فرار و خروج از ملک خدا و سلطه فرشتگان دارید که از قلمرو قدرت و حکومتشان بیرون روید. و بدانید که خدا خوار و رسوا کننده کافران است. یعنی مقتضای قدرت و عدل و حکمتش از آغاز خلقت بشر تا حال چنین بوده است.

وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ

یعنی: و این سوره یا این آیات آگهی و اعلامی است از جانب خداوند به سوی مردم در روز حج بزرگ که حتماً خدا و فرستاده او از مشرکان بری و بیزارند.

مفاد آیه اول ابلاغ براءت مستقیم به مشرکان، و مفاد این آیه اعلام مردم به حکم براءت از مشرکان است. و در آیه اول توجیه تکلیف به مشرکان است که اطاعت کنند، و در این آیه توجیه تکلیف به مردم که با مشرکان برخورد خاص نمایند. و حج اکبر بودن آن سال بدین

لحاظ بود که آخرین سال اشتراك مشرکین با مسلمین در حج و اجتماعشان در آن محیط بوده. و ممکن است مراد از «حج اکبر» حج مقابل عمره مفرده باشد که آن را «حج اصغر» گویند.

فَإِنْ تَبُتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

یعنی: پس ای مشرکان، اگر توبه کردید، یعنی محمد صلی الله علیه و آله و اسلام و قرآنش را پذیرفتید برای شما بهتر است. و اگر روی برتافتید پس بدانید که شما عاجز کننده خدا نیستید. و ای پیامبر، کافران را به عذاب دردناکی مژده ده.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئاً وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتَتْهُمُ إِلَيْهِمْ عَهْدُهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ «4»
فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُوا رُؤُوسَهُمْ وَأَفْعِدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا
الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «5» وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ
لَا يَعْلَمُونَ «6»

لغت و اعراب:

الَّذِينَ استثناء است از الذين عاهدتم در آیه اول. ظاهره: یاری کرد او را. انسلخ الشیء:

گذشت، خارج شد. مرصد: کمین گاه. خلوا سبیلهم: راهشان را باز کنید، کنایه از رها کردن است. استجار زیداً و بزید: پناه برد به او. أجازه: پناه داد او را.

ص: 242

تفسیر:

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

یعنی: خدا و رسول از مشرکان معاهد بیزارند، مگر کسانی که با آنها پیمان بستید سپس آنها از معاهداتشان با شما هیچ کم نگذاشتند. یعنی همهٔ شروط و کم و کیف پیمان ها را رعایت کردند، و به ضرر شما هیچ کسی را یاری نکردند. پس به پیمان با آنها، تا آخر مدت عمل کنید. یعنی اگر مسلمین با آنها پیش از اعلان برائت پیمان ممتدی بسته باشند که مثلاً پنج ماه هم پس از انقضای چهار ماه حرام باقی می ماند آنها را تا آخر آن مدت مهلت دهند، زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد. یعنی حتی پرهیز از نقض عهد با مشرکان و بت پرستان را که به حکم انشایی محکوم به قتل و مصادرهٔ اموال اند.

و باید دانست که ظاهر جملهٔ فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ این است که استثنای این گروه، تنها از حکم زمان بندی چهار ماه است که باید تا آخر مدتشان مهلت داد، ولی حکم برائت خدا و رسول شامل حال آنها هم هست چنان که از آیه بعد معلوم می شود.

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ

یعنی: پس چون ماه های حرام پایان یافت، مشرکان را هر جا یافتید به قتل رسانید.

مراد از «أشهر حرم» در این جا چهار ماه مهلت است که تعرض به آنها ممنوع شد، و احتمال این که مراد اشهر حرم معروف باشد یعنی رجب، ذی قعدة، ذی حجه و محرم که جنگ در آنها در شرع اسلام حرام است - صحیح نیست. و عموم کلمه «مشرکین» در این جا محفوظ است و شامل قسم اول یعنی معاهدان پیمان شکن و قسم دوم یعنی آنها که پیمانی نبسته اند می شود، زیرا همه، مورد برائت خدا و رسول خدایند هر چند حکم توقیت در آغاز، در حق آنها جعل نشده است. و هم چنین شامل معاهدان وفادار است که مدت پیمانشان پیش از چهار ماه تمام می شود. و حاصل آن که: حکم مهدورالدم بودن مشرکان و

لزوم قتل عام آنها شامل همه اقسام است جز وفاداران به عهد در مازاد مدت پیمان از اشهر حرم.

زمینه سازی ارتباط کفار با قرآن

وَخُذُوهُمْ وَأَحْصِرُوا هُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ

یعنی: باید آنها را بگیرید و محاصره کنید و در هر کمین گاهی برای شکار آنها بنشینید.

مراد این است که در هر جا یافتید در حرم یا هر مسجد و مشهدی، در ماه های حرام یا ایام دیگری، اگر نتوانید بکشید اسیر و زندانی کنید. و با عدم امکان، از نظر غذا و مکان و امنیت در محاصره در آورید. و با عدم امکان، به هر نوع کمین کردن و ترور اقدام نمایید.

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: پس اگر توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات دادند آنها را رها کنید، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. اشاره به این که توبه کفار سبب آمرزش همه گناهان و مسقط عقوبت های اخروی و اغلب عقوبت های دنیوی است، و توضیح این مطلب در ذیل آیه *إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ* [انفال، 38] با ذکر حدیث مشهور «جَبَّ» بیان شد.

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ

این آیه در بیان حال مشرکان پس از تمام شدن اشهر حرم و فعلیت حکم مهدوریت خون آنهاست.

معنای آیه: و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی طلبید، یعنی درخواست کرد به حضورت برسد یا در راه جستجوی دین مدتی در امان باشد، او را پناه ده تا کلام خدا را بشنود و از حقیقت دعوت و منطق و حجت و هدف رسالتت اطلاع یابد. سپس او را به جایگاهی که محل امنش بود برسان. یعنی برای این که پس از بیرون آمدن از مأمن خود و قرار گرفتن در امان تو و پیش از رسیدن به همان جا اگر آسیبی به وی رسانی مکر و فریب و غدر محسوب می شود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ

و این دستور به خاطر این است که آنها گروهی هستند که نمی دانند. یعنی به حقیقت

دعوت و ماهیت دین و کتاب و هدف اصلی خلقت و غایت آنچه خدا آنها را بدان سو سوق می دهد جاهل اند، پس سزاوار است که امانشان دهی تا در فرصت مناسب، تحقیق لازم را به عمل آورند.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ «7» كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ «8»

لغت و اعراب:

رَقَبَهُ - از باب نصر - : حراست و رعایت نمود آن را. إل: هر تعهد تکوینی و عقلایی و انشایی. ذمّه: هر حق لازم المراعاة که ترکش مذموم و توبیخ آور است. کیف إن يظهروا بدل است از کیف یکون در آیه سابق. يرضونكم بأفواههم نسبت ارضا به دهان مجاز است به تقدیر «بکلام أفواههم» نظیر جری المیزاب.

تفسیر:

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ

این آیه در تأکید حکم سلب مصونیت از مشرکان و اشاره به علت آن است، و استفهام برای انکار و استبعاد وفای آنها به پیمان است.

معنای آیه: چگونه مشرکان را در نزد خدا و در نزد رسول او پیمانی تواند بود؟

ص: 245

یعنی پیمانی که احترام و وفایش لازم و نقضش حرام باشد، یعنی این کار شدنی نیست. مراد از مشرکان در این جا پیمان شکنان و مراد از مستثنی در جمله آتی وفاداران است.

عناد و سرسختی مشرکان با مسلمانان و بالعکس

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

یعنی: مگر کسانی از مشرکان که با آنها در نزد مسجدالحرام پیمان بستید. مراد وفاداران به عهد است که مصداقشان در آن روز معاهده کنندگان در نزد مسجدالحرام بودند. پس مادامی که در پیمان هایشان به نفع شما استقامت ورزند شما نیز به سود آنها استقامت ورزید. یعنی هر چند از شهر حرم تأخیر بیفتد باز هم به پیمان وفادار بمانید. زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد.

و موقت کردن وفا در آیه چهارم به انتهای مدت عهدشان و در این آیه به مدت وفای آنها نتیجه می دهد که امهال آنها نزدیک ترین دوزمان است: انتهای مدت، حصول تخلف.

كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وِلَا ذِمَّةً

یعنی: چگونه پیمانشان محترم و لازم المراعات باشد، در حالی که اگر بر شما پیروز شوند درباره شما هیچ تعهد و ذمه ای را رعایت نمی کنند؟! یعنی نه تعهدات تکوینی و طبیعی مانند خویشاوندی که آثار و شئون و حقوقی در میان خویشاوندان ایجاد می کند، و نه اجتماعی مانند شئون قبیلگی و رسوم همجواری، و نه قراردادهای انشایی مانند عهد و پیمان، و نه ذمه یعنی هر حق عقلایی و اجتماعی لازم الرعایه را که ترکش مذمت آور است.

يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ

یعنی: شما را با دهان هاشان و با سخنانشان راضی می کنند در حالی که دل هایشان ابا دارد. یعنی درونشان از مفاد کلماتشان یا از ایمان و تسلیم واقعی امتناع دارد. و نسبت دادن خوشنودی مؤمنان به دهان آنها به لحاظ این است که کلامشان نشأت یافته از دهان است

نه از دل و تسلیم درونی. و اکثرشان فاسق اند، یعنی متمرّد و خارج از طاعت خدا و رسول اند. اشاره به این که اقلیتی در میان آنها هست که چنین نیستند ولی آنها هم مغلوب اکثریت اند.

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «9» لَا يَزِفُّونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ «10» فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأَخَوْنَكُمْ فِي الدِّينِ وَتَفَصَّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «11»

لغت و اعراب:

اشتراء: خریدن، فروختن، استبدال؛ یعنی دادن متاعی و گرفتن مالی. ثمن: بهای بالفعل و بالقوه، یعنی مالی که قابلیت دارد بهای چیزی باشد. صدّ عن الشيء: اعراض کرد از آن، و جلوگیری نمود از آن.

تفسیر:

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا

این آیه دربارهٔ مطلق کفار است اعمّ از مشرک و اهل کتاب.

یعنی: آنها به دادن آیات خداوند بهای اندکی به دست آوردند. مراد این است که کفار پس از عرضه شدن اسلام به آنها و قرار گرفتنشان در میان انتخاب دین و کتاب، و حفظ ریاست و جاه و مال، سعادت ها را با متاع دنیا مبادله کردند و گویی همه را فروختند و ثمن بخش دنیا را گرفتند.

فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ص: 247

یعنی: پس آنها در نتیجه آن اشتراک خود، از راه خداوند، یعنی از دین و کتاب او اعراض کردند و دیگران را نیز که عبارت از انبوه آیندگان مجامع انسانی اند جلوگیری کردند. حقیقت این است که بسیار زشت است آنچه آنها عمل می کردند.

لَا يُقْبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَاذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ

یعنی: درباره هیچ مؤمنی حق خویشاوندی و معاهده ای را رعایت نمی کنند، و آنها همان تجاوز پیشگان اند.

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ

یعنی: اگر بعد از این از شرک و کفرشان توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات پرداختند، برادران دینی شما خواهند بود. مراد این است که اگر پس از توبه و ایمان، فروع عملی اسلام را نیز به کار بندند، که در رأس احکام عبادی آن نماز، و در رأس احکام اجتماعی آن زکات است.

پس مراد از زکات در این جا معنای اصطلاحی فقهی آن است که در مدینه تشریح شد و عبارت است از مالیات خاص اسلامی که از نه چیز دریافت می شود و در هشت مورد مصرف می گردد. و ممکن است مراد، زکات معروف مجامع عقلایی باشد، یعنی بذل مقداری از مال به ضعفا و مستمندان و در راه امور خیریه طبق غریزه بشر دوستی و به اقتضای طبع انسانی و نوع پروری.

وَنَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

یعنی: و ما پیوسته آیات خود را برای گروهی که می دانند تفصیل می دهیم. مراد، آیات کتاب کریم است و تفصیل آن، شرح و تفصیل احکام شریعت به وسیله آن است، نظیر احکام کفار و بیان حال معاهدان از پیمان شکنان و وفاداران، و روش اسلام با آنها و حال آنها اگر اسلام آورند.

و «یعلمون» در این گونه موارد به معنای استعداد دانش یا تفکر و تدبیر و تشخیص حق از باطل است. یعنی تفصیل احکام برای کسانی است که استعداد فهم و درک دارند و یا اهل تدبیر و تعقل اند.

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَأَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ «12»

لغت و اعراب:

ایمان: جمع یمین، سوگند، و از این کلمه مشتقات زیادی است که همه معنای سوگند را دارند، مانند ایمن الله، ایمن الله، ایم الله، ایم الله، من الله (با حرکات سه گانه در میم و نون) تا 15 لغت.

تفسیر:

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ

این آیه به قرینه آن که حکم مترتب در آن «قاتلوهم» است نه «فاقتلوهم حیث وجدتموهم»، درباره اهل کتاب از یهود و نصارا است که همانند مشرکان پیمان شکنی می کردند. و مراد از «ایمان» سوگندهایی است که برای تحکیم عهد و پیمان خورده اند. و مراد از «نقض ایمان» شکستن عهد مؤکد به ایمان است.

معنای آیه: و اگر آنها سوگندهای خود را پس از پیمانی که با مسلمین بسته اند نقض نمایند، و در دین شما طعنه زنند، آن را علناً انکار کنند، احکامش را به مسخره گیرند یا عملی ندانند، کتاب دینی شما را سحر و افسانه خوانند و آورنده آن را ساحر و کاذب گویند؛

فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَأَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ

یعنی: پس با پیشوایان کفر بجنگید. با آنها بجنگید که پیشوایان کفرند، و آیندگان، تابع آنها خواهند بود؛ و این جنگ به خاطر آن است که آنها را هیچ سوگندی نیست، یعنی هیچ وفایی به وعده و سوگندشان نیست. با آنها بجنگید شاید باز ایستند.

ص: 249

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَّءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ «13» قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيُنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَسْفِئِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ «14» وَيُذْهِبَ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «15»

تفسیر:

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَّءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

این آیه تا چهار آیه بعد در ترغیب مؤمنان است بر جهاد با کفار، اعم از مشرک و اهل کتاب، به خاطر جرم و خیانت هایی که از آنها صادر شده بود و ادامه داشت. و نیز در بیان این است که این جهاد، آزمایش است و عاقبت نیک دارد.

معنای آیه در خطاب مسلمین و استفهام ترغیبی و ایجابی از آنها این است: آیا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و تصمیم گرفتند که فرستاده خدا را بیرون کنند نمی جنگید؟ در حالی که آنها بودند که نخستین بار بر ضد شما جنگ را آغاز کردند.

مراد از این قوم، مشرکان و اهل کتاب اند که سه جنایت بزرگ از آنها صادر شد: اول شکستن پیمان ها و سوگندها که مشرکان در مکه، و یهود در مدینه انجام دادند. دوم تصمیم مشرکان مکه به بیرون کردن پیامبر که عملی شد، و تصمیم یهود به بیرون کردن او از مدینه که ناموفق بود. سوم این که همه خیانت ها از ناحیه آنها شروع شد.

أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

ص: 250

آیا از آنها می ترسید؟ یعنی آیا جنگ و جهاد را از ترس آنها ترك می کنید؟ در حالی که خدا است که سزاوارتر است از او بترسید، اگر شما مؤمن اید.

فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ

یعنی: با آنها بجنگید تا خدا به دستان شما، و به زور بازوان شما، آنها را عذاب کند، و آنها را ذلیل و خوار گرداند، و شما را بر آنها یاری دهد یعنی پیروز نماید، و سینه های گروهی از مؤمنان را (که از مشرکان زخم خورده بودند) شفا بخشد، یعنی همه ناراحتی ها و غصه ها و دقّ دل هایی را که مؤمنان از زخم زبان ها و نیش قلم ها و آزارهای آنها دارند زایل نماید.

وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: و خشم و غضب دل های مؤمنان را از بین ببرد، و خدا در این میان به هرکس که بخواهد و اراده کند عطف توجه نماید و توبه اش را بپذیرد، یعنی گناهان مسلمین را به خاطر جهادشان و گناهان کسانی از کفار را که پشیمان شوند ببخشد. گفته شده: فرق میان شفای سینه در آیه قبل و ازاله خشم در این آیه است که چون ابتدا دو مطلب ذکر شده، یکی شکست و خواری کفار و دیگر یاری و پیروزی مسلمین، شفای سینه راجع به اول، و زوال غیظ راجع به دوم است.

و خداوند دانا و حکیم است، دانشش همه چیز را فرا گرفته است، و هیچ کاری انجام نمی دهد مگر آن که در غایت اتقان و حکمت و عقلانیت است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ «16»

لغت و اعراب:

وَلَمَّا يَعْلَمِ به تقدیر «وَلَمَّا يَظْهَرُ حَالُ الْمُجَاهِدِينَ»، ظاهرش نفی علم، و مراد نفی معلوم است. و لَمْ يَتَّخِذُوا عطف است به جاهدوا. و لِيجَةً: رفیق و دوست که همیشه وارد خانه

ص: 251

می شود؛ و مفرد و جمع در آن یکسان است.

تفسیر:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً

این آیه در مقام ذکر علتی دیگر برای جهاد است و آن آزمایش است. و خطاب به مؤمنان و خاصه کسانی است که از جهاد ناخشنودند. و استفهام تنبیهی و توبیخی است.

معنای آیه: آیا گمان کردید که به حال خود رها می شوید؟ در حالی که خدا هنوز به کسانی از شما که جهاد کرده اند و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان برای خود رفیق و صاحب اسرار اتخاذ نکرده اند، علم پیدا نکرده است.

یعنی هنوز حال چنین اشخاصی ظاهر و معلوم نگشته؛ پس عدم علم، کنایه از عدم ظهور معلوم است. و یا آن که مراد این است که هنوز علم خدا تحقق عینی و خارجی نیافته، وگرنه علم خدا حادث نیست بلکه نسبت به همه چیز، ازلی است.

وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

و خدا به آنچه به جا می آورید از عمل های قلبی و بدنی در خلوت و جلوت، آگاه است.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ «17» إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَحْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ «18»

ص: 252

تفسیر:

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ

این آیه تا شش آیه بعد یا بیشتر، مبین این حقیقت است که زنده و مؤثر و سودبخش بودن هر عمل خیری مشروط است به این که از ایمان صاحبش و اعتقاد او به مبدأ و معاد، نشأت یابد و این عمل است که سعادت آفرین، و عامل آن دارای پاداش بی حد و جزای بی حصر است.

معنای آیه: مشرکان را نسزد، یعنی عقلاً پسندیده و شرعاً صحیح و جایز نباشد که مساجد و خانه های خدا را تعمیر نمایند، یعنی خرابی های آنها را ترمیم کنند، یا از نو بسازند، یا در آنها حضور یابند و آنها را پرجمعیت کنند.

شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ

یعنی: در حالی که برضد خود، گواه کفر خویش اند. آنها ایند که همه کارهای خیرشان باطل و هدر است. اشاره به این قاعده کلی ثابت در شریعت است که توحید و اعتقاد به مبدأ و معاد شرط رکنی صحت و قبول هر عمل خیر است و بدون آن، اعمال مکلفان کَسْرًا بِقِيَعَةٍ [نور، 39] و كَرَمَادٍ اَللّٰهُ تَدَّتْ بِه الرِّيحُ [ابراهیم، 18] و هَبَاءً مَّثُورًا [فرقان، 23] است چنان که در آیات دیگر این کتاب کریم بیان شده است.

وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ

یعنی: و آنها در آخرت در میان آتش دوزخ جاودانند.

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ

یعنی: جز این نیست که مسجدهای خدا را کسی تعمیر می کند (یعنی به تعمیر ظاهری حسی مانند ترمیم خرابی ها، تجدید بنا و احداث و ساخت ابتدایی، یا به تعمیر معنوی عقلانی نظیر حضور انبوه و اقامه نماز و طاعات دیگر) که به خداوند و روز واپسین ایمان آورده است، و نماز برپا می دارد، و زکات می پردازد، و جز خدا از احدی نمی هراسد.

یعنی: پس آنها هستند که امید می رود که از ره یافتگان باشند. ذکر هدایت مؤمنان با آن اوصاف، با کلمه «عسی» که دلالت بر شک و تردید دارد، برای توییح کفار و مشرکان و قطع طمع آنهاست که قطعاً از هدایت دورند و باید در جستجوی آن باشند.

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ «19» الَّذِينَ آمَنُوا وَهَجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأَوْلِيٰكَ هُمُ الْفَائِزُونَ «20» يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ «21» خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ «22»

لغت و اعراب:

سقاء - از باب ضَرْب - : آب داد او را که بنوشد. سقايه: مصدر است یعنی آب دادن، و نیز محلی که در آن جا یا ظرفی که با آن آب داده می شود. کمن آمن مفعول دوم جعلتم به تقدیر «کایمان من آمن»، و ممکن است سقايه به تقدیر «أهل سقايه» و من آمن بدون تقدیر باشد.

نعيم: نعمت فراوان. مقيم: پایدار.

تفسير:

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

این آیه در خطابی به مشرکان و با استفهام انکاری، دربارهٔ این است که پیش از اسلام، آب دادن به حاجیان خانهٔ خداوند در موسم حج و نیز تعمیر خانهٔ خدا منصب سران برخی از مشرکان بود و پس از اسلام نیز فی الجمله ادامه داشت. در بدو ظهور اسلام مشرکان این عمل را در مقابل اسلام مسلمین و جهادشان ذکر می کردند و از فضایل خویش می شمردند.

معنای آیه: آیا آب دادن به حاجیان و آبادسازی خانهٔ خدا را همانند ایمان و عمل کسی قرار داده اید که به خدا و روز واپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟!

برتری جهادگران بر سایر اقشار

لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

یعنی: هرگز این کسان در نزد خداوند یکسان نیستند. مراد نفی مساوات میان اهل سقایت و عمارت توأم با شرك، و اهل ایمان خالص با جهاد عملی است، یا به تعبیر دیگر نفی مساوات میان عمل خارجی بدون اعتقاد، و اعتقاد خالص توأم با بهترین اعمال است.

زیرا واضح است که اعمال خیر نشأت یافته از انگیزهٔ کفر و شرك، باطل و هدر است، پس مقایسه میان باطل و حق است یا بین وجود و عدم.

و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند، یعنی کفار را به حقیقت این مطلب و بطلان مقایسه راهنمایی نمی کند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

این آیات، بیان حکم واقعی و قضاوت عقل و داوری شرع است پس از دعوی مساواتی که مشرکان کردند. یعنی: کسانی که ایمان آورده اند و از وطن خویش هجرت کرده اند و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد نموده اند، پایه و منزلت بزرگتری در نزد خدا دارند، و آنها هستند که کامیاب اند.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ

یعنی: خداوند آنها را در دنیا بشارت می دهد به رحمتی از جانب خویش و خشنودی خود و به باغ ها و بهشت هایی که آنها را در آن جا نعمت فراوان و پایدار است.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

یعنی: در حالی که آنان در آن باغ ها و نعمت های پایدار برای همیشه جاودان اند؛ حقیقت این است که خداوند در نزدش اجر و پاداشی بزرگ است.

خدا و رسول مقدم بر همه کس و همه چیز انسان اند

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ «23» قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ «24»

لغت و اعراب:

استحبه: آن را دوست داشت، نیکو شمرد، ترجیح داد. عشیره: ارحام انسان که انسان به وسیله آنان از تنهایی درمی آید و انبوه می شود و گویی به کمال عدد که ده باشد رسیده است. اقراراف: اکتساب، گناه کردن. تربص: انتظار.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگز پدرانتان و برادرانتان را دوست و یار و یاور

ص: 256

اتخاذ نکنید اگر آنها کفر را بر ایمان ترجیح دادند، یعنی کفر را انتخاب کردند و یا آن که مسلمان اند ولی گرایش آنها به اخلاق و آداب و رسوم کفر بیش از اسلام است. و علت عدم ذکر اولاد و همسران در این آیه این است که مراد از ولایت منفی در این جا دوستی و رفاقتی است که سبب اشراف آنها بر زندگی مسلمین و دخالتشان در امور اجتماعی و سیاسی و نفوذشان در اسرار آنها باشد و چنین ولایتی از اولاد و همسران، ساخته نیست، خاصه در عصر نزول آیات.

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

یعنی: و کسانی از شما که آنها را به دوستی و یار و یآوری بگیرند پس آنها هستند که ستمکارند، یعنی ستم به خویش و به مجتمع مسلمین و به احکام و قوانین الهی نموده اند.

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

این آیه درباره کسانی از مسلمین است که پس از هجرت پیامبر اسلام و مسلمانان از مکه و طائف به سوی مدینه، در میان مشرکان مانده بودند و به اختیار خود به زندگی با کفار و ایجاد روابط گرم با آنها ادامه می دادند و با توان سفر، هجرت نمی کردند با این که هجرت بر آنها واجب بود.

معنای آیه: ای پیامبر به آنها بگو: اگر پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانان، و اموالی که آن را کسب کرده اید و تجارتهایی که از کساد بازار آن می ترسید، و مساکن و ساختمان هایی که سکونت را در آنها دوست دارید، برای شما از خداوند و فرستاده او و جهاد در راه او محبوب تر و خوشایندتر است پس در همان جا درنگ کنید و بمانید تا خدا فرمان خود را بیاورد، یعنی صادر کند و تحقق بخشد، و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند، یعنی کسانی را که از فرمان قطع علاقه از کفار و هجرت به سوی عاصمه نظام اسلامی خارج شده اند راهنمایی به سوی سعادت های بعدی نمی کند.

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شِدَائِنَا وَصَافَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ
«25» ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَدَ كَيْبَتِهِ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ «26» ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ
مِن بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ «27»

لغت و اعراب:

مواطن: جمع موطن، موقف و جایگاه. حُنَيْن اسم وادی وسیعی است میان مکه و طائف که جنگ حنین در آن جا اتفاق افتاد. اُغْنَى عنه: کفایت کرد از آن. رحب المكان - از باب شَرْف - و عِلْم - وسیع شد.

تفسیر:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ

این آیه و آیه بعد اشاره به جنگ حنین است که میان مسلمین تحت رهبری پیامبر اسلام و قبیله هوازن و ثقیف واقع شد، زیرا پیامبر اسلام با ده هزار لشکر که برای فتح مکه آمده بود با افزودن دوهزار سرباز دیگر که سپاهی انبوه را تشکیل می داد به سوی وادی حنین برای جنگ با دو قبیله هوازن و ثقیف حرکت کردند. در آغاز در وادی حنین با سپاهیان قبیله هوازن که چهارهزار نفر بودند روبه رو شدند و پس از فرار عدّه کثیری از مسلمانان که سبب شکست خوردن سختی شد دوباره به یاری خدا و بازگشت فراریان،

ص: 258

حمله بردند و پیروز شدند و از اموال و اسیران جنگی مقداری که در حدّ و حصر نمی گنجید به دست آوردند.

معنای آیه: حقیقت این است که خدا شما را در مواضع زیادی یاری کرده (یعنی در مکه در مقابل مکرها و توطئه ها و هجمه های مشرکان قریش و در مدینه در جنگ بدر و احد و غیره).

وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرْتُكُمْ فَلَمْتُمْغِنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَصَافَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ

یعنی: و نیز در روز حنین آن گاه که زیادی نفوستان شما را خودبین و مغرور ساخت و در نتیجه، هیچ چیزی را از شما تأمین نکرد و شری را از شما دفع نمود، و آن سرزمین یعنی وادی حنین با آن وسعتش بر شما تنگ گردید، سپس روی از دشمن برتافتید و پشت به دشمن پا به فرار گذاشتید.

باید دانست که طبق تواریخ، سپاهیان اسلام را عجب و غرور چیره شد و اعتماد به مسبب الاسباب به مشاهده ظاهر سبب، کاسته گردید و در آغاز، شکست سختی خوردند. و محتمل است جهت دیگری هم در بین بوده و آن دوهزار سرباز که از آزادشدگان فتح مکه بودند در این جنگ، نفاق نشان دادند و ابتدا از مقابل هوازن فرار کردند تا به شکست مسلمین انجامید.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

پس از شکست ابتدایی مسلمین و فرار همه و ماندن پیامبر اسلام در حلقه حمایت عمویش عباس که لجام استرش را گرفته بود و علی بن ابی طالب علیه السلام و نوفل و ربیع و ابوسفیان فرزندان حارث بن عبدالمطلب که دور شمع وجودش پروانه وار می چرخیدند و اندکی دیگر از یارانش، به عباس که صاحب صدای بلند و رسایی بود دستور داد بر تپه ای ایستاده، منزه مان سپاه را به سوی آن حضرت بخواند، و خود نیز متوسل به عالم غیب شد و فرشتگانی را از حق به یاری طلبید. مهاجران و انصار از فرار خویش پشیمان شدند و بازگشتند و سپاه اسلام تشکل تازه ای یافت و فرشتگانی به صورت آدمیان سفید چهره در نظر کفار مجسم شدند و به کفار صیحه زدند که: قباح بر شما و زشت باد صورت های شما.

معنای آیه: سپس خداوند، طمأنینه و آرامشی خاص از جانب خود بر رسول خویش و بر مؤمنان نازل نمود، و جنود و سپاهیان که شما آنها را نمی دیدید فرو فرستاد، و کافران را عذاب نمود (و عذابشان این بود که دسته ای کشته و عده ای اسیر و گروهی فراری و بقیه با خواری و ذلت و مال و فرزند و عائله از دست داده به مقر خود بازگشتند) و این است کیفر کافران.

جنگ حنین

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: سپس بعد از آن خدا به هر که بخواهد عطف توجه می کند، پس از حادثه حنین و شکست کفار و پیروزی مسلمین و خاتمه جنگ. و خداوند از هر که بخواهد از فراریان مسلمین که پشیمان شدند و فراریان کفار که ایمان آوردند، توبه می پذیرد و به آنان عطف توجه می کند، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَمَلِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنِ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «28» قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ «29»

لغت و اعراب:

نَجَسٌ - به فتح جیم - مصدر است یعنی پلیدی؛ و در این جا به معنای صفت استعمال شده است یعنی پلید. و آن بر دو قسم است: حسی مانند پلیدی بول و غائط انسان و پلیدی

ص: 260

سگ و خوک، و معنوی نظیر پلیدی کفر و شرك و قمار و ربا و نحو آنها. و در اصطلاح فقه غالباً در معنای اول استعمال می شود. عال الرجل عيلة - از باب صَدْرَب - فقیر و مستمند شد. دان الشيء و بالشيء: آن را برای خود، دین اتخاذ کرد. جزیه، آنچه از کفار به عنوان مالیات گرفته می شود. ید: دست، نعمت، قدرت.

نجاست مشرکان

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا

این آیه تنمۀ احکام مشرکان است که در آغاز سوره ذکر شد، و مفادش جعل و تشریح حکم نجاست و حرمت درباره آنهاست نه به معنای نجاست به اصطلاح فقهی که از آثارش نجس شدن ملاقی آن با رطوبت است، بلکه به معنای پلیدی مطلق که موضوع احکام کفار است، به اضافه مهذورالدم بودن آنها.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، جز این نیست که مشرکان نجس و پلیدند، پس هرگز نباید پس از امسال به مسجدالحرام نزدیک شوند، یعنی نباید داخل آن گردند. و مراد از سال اشاره شده، سال پس از تمام شدن سالی است که سوره برائت نازل شد، یعنی محرم آینده.

وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: و اگر از فقر و تنگدستی بیم داشتید، پس به زودی خداوند شما را اگر بخواهد از فضل خویش بی نیاز می کند. این کلام برای رفع توهم این است که چون مشرکان در تجارت و اقتصاد آنها دخالت داشتند و حکم پلیدی و قطع رابطه با آنها سبب کساد بازار و تنگدستی آنها می شد، خداوند وعده تفصل داد. زیرا خدا دانا و حکیم است، یعنی دانا به امور زندگی و مصالح آنها، و حکیم در اداره آن است.

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ

در این آیه اهل کتاب به دو قسم تقسیم شده اند، قسم اول محکوم به حکم و جوب قتال قرار گرفته، و قسم دوم در آیه ذکر نشده و آنها همان اهل کتاب واقعی هستند که دو کتاب یعنی کتاب خودشان و قرآن را پذیرفته و معتقد شده اند، یعنی علمای حقیقی

دو طایفه که از زمان نزول دین و کتابشان تا زمان نسخ آن معتقد و عامل بوده اند و عده ای از آنها در زمان نزول قرآن به پیامبر اسلام ایمان آورده و در میان اهل کتاب در اقلیت کامل بودند.

معنای آیه: ای مسلمین، با آنان که به خدا و به روز واپسین ایمان نمی آورند یعنی از اهل کتاب، باید بجنگید.

باید دانست که وجه این نسبت که اهل کتاب به خدا ایمان نمی آورند با این که آنها به خدا معتقد بودند این است که خدای مجسم اهل تورات که دارای فرزندی مانند عَزْریر باشد خدا نیست، و خدای حلول کرده در عیسی یا خدای سه گانه تقطیع شده به سه قسمت آسمانی و زمینی، یا خدای دارای فرزندی به نام مسیح خدا نیست.

پس آنها به خدای واقعی ایمان نیاورده اند. و نیز روز جزا و پاداشی که بهشت آن در اختیار یهود و نصارا و در انحصار آنها باشد و احدی را جز آنان به آن جا راه نباشد آخرت حقیقی نیست.

کافران ذمی و جزیه

وَلَا يَحْرَمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

یعنی: و نیز با کسانی از آنان که کتاب آسمانی به آنها داده شده ولی حرام خدا و رسول او را حرام نمی کنند و دین حق را برای خود دین اتخاذ نمی نمایند بجنگید.

مراد از آنچه خدا و رسول او حرام کرده اموری است که در تورات و انجیل و قرآن حکم حرمت آنها نوشته شده نظیر میته، گوشت خوک، شراب، ربا و غیره. و مراد از دین حق دینی است که به وسیله پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و آله به جامعه بشری ابلاغ شده است و آن دین حنیف اسلام و شریعت دائمی احمدی است که ناسخ همه شرایع گذشته و دین ابدی الهی است.

حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ

یعنی: با آنها قتال کنید و بجنگید تا آن که جزیه را به دست خویش در کمال تسلیم و ذلت بپردازند. (1) مراد از «جزیه» مالیات اسلامی است که ولی امر مسلمین به حساب نفوس

ص: 262

1- . برخی از مفسران فرموده اند مراد از «صاغرون» تسلیم و تن دادن به قانون اسلام و حکومت اسلامی است نه اینکه با ذلت و حقارت بپردازند.

یا اراضی یا اموال، بر آنها می بندد. و «عن ید» یعنی از موضع توان و قدرت مسلمین، یا از محلّ غنی و بی نیازی کفار که از فقرا و مستمندانشان نگیرند، یا آن که خود به دست خویش و بلاواسطه بپردازند، و فرستادن کافی نیست.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ «30» اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَأِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ «31»

لغت و اعراب:

عُزَيْر اسم عبری است، اصلش عزرا بوده و در تعریب، عُزَيْر شده، مانند یسوع سریانی که عیسی شده، لکن منصرف است برای خفت. صَهِيِي زیداً - از باب عَلِم - و ضاهاه: شبیه او شد. أَحْبَار: جمع حبر به فتح و کسر، عالم، رئیس دینی، و غالباً در علمای یهود استعمال می شود. رهبان: جمع راهب، خدا ترس، و غالباً در عُباد نصارا استعمال می شود. والمسّیح عطف است به أَحْبَار. أَنَّى: کیف، و إلى این. أَفْكَه عن رأیه - از باب ضَرَب - : او را از رأیش منصرف کرد.

تفسیر:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ

ص: 263

عزیر مذکور در این آیه فرزند شرحیا و از پیامبران زمان خود بوده است. و چون به کیفر طغیان بنی اسرائیل، خداوند نسخه های تورات را از میان مردم برداشت و محفوظات آن را از دل های آنها زدود، پس از مدتی به درخواست و دعای عزیر همه تورات بر دلش الهام شد و او آن را از حفظ برای مردم تلاوت نمود و از این رو عده ای او را فرزند خدا خواندند.

ولی روشن نیست که اعتقاد آنها درباره وی همان اعتقاد نصارا درباره مسیح است، یعنی وحدت و عینیت الله با عزیر، یا حلول واجب در ممکن یا تثلیث، و یا آن که او را به عنوان تعظیم و تشریف فرزند خدا خوانده اند.

معنای آیه: و طایفه یهود گفتند: عزیر پسر خداست، و طایفه نصارا گفتند: مسیح، پسر خداست. این سخن، گفتار آنها به زبانشان است، یعنی گفتاری نیست که مبنی بر تدبّر و تحقیق باشد، بلکه بی دلیل و باطل است. این ها در گفتارشان با گفتار کسانی همانندی دارند که از پیش، کفر ورزیدند. مراد، مشرکان گذشته از عصر نوح تا زمان اسلام است. و ظاهر تشبیه این است که آنها نیز فرزندان برای خدا قائل بودند مانند کسانی که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند. و نقل می شود که وثیون قدیم برخی از بت ها را خدا پدر خدا، و برخی را خدا پسر خدا، و برخی دیگر را الهه مادر خدا و الهه همسر خدا می نامیدند.

شرك پیامبرپرستی و عالم پرستی

قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ

یعنی: خداوند آنها را بکشد، چگونه و به کجا بازگردانده می شوند؟ یعنی از حق به سوی باطل، از توحید به سوی شرك و از شریعت الهی به سوی هواهای نفسانی و وساوس شیطانی بازگردانده می شوند.

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ رُحَبَاءَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ

یعنی: اهل کتاب، علمای تورات و انجیل و عابدان صومعه و کلیسا را برای خود ارباب و خدایانی به جز خدا و به جای او اتخاذ نمودند و مسیح پسر مریم را نیز برای خود به ربوبیت گرفتند.

باید دانست که از جدا کردن مسیح از احبار و رهبان برمی آید که نحوه اتخاذ ربوبیت او مغایر با ربوبیت احبار و رهبان است، زیرا اهل کتاب، علما و عباد خود را به ربوبیت و خدایی نگرفته بودند. پس مراد از ربوبیت نسبت به آنها اطاعت کردن بدون قید و شرط و بدون تطبیق با تورات و انجیل است که سخنان آنها را در اصول و فروع همانند وحی مُنزل اطاعت می کردند، و این طرز از اطاعت مخصوص خداست. ولی عیسی فرزند مریم را حقیقتاً به الوهیت و ربوبیت گرفته بودند. و این که در این جا عَزَّیر همراه مسیح ذکر نشده مؤید این است که او را خدا نمی دانستند بلکه به بنوّت تشریفی قائل بودند و عملاً با او مانند احبار و رهبان معامله می کردند.

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّإِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

یعنی: آنها رفتارشان آن بود در حالی که مأمور نبودند مگر به این که خدایی واحد و یگانه را که جز او در عالم وجود معبود به حقی نیست بپرستند. منزه است خدای واحد از آنچه آن را شریک و همتای او می پندارند.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَهًا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ «32» هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ «33»

لغت و اعراب:

اطفاء: خاموش کردن آتش یا هر روشنی دیگر. بالهدی باء برای مصاحبت است.

ليظهره به تقدیر «لأن يظهره» متعلق است به أرسل، و ضمیر مفعول آن راجع است به دین یا به رسول.

ص: 265

تفسیر:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ

یعنی: آنها می خواهند نور خدا را با دهان های خود خاموش نمایند. قصد دارند دلایل روشن توحید و رسالت را که پیامبر اسلام در برابر آنها و همه جهانیان برپا کرده و همانند نور در نزد عقلا و اهل اندیشه و تدبیر روشن است به سخنانشان که نشأت یافته از دهان است و ریشه در عقل و منطق و برهان ندارد، باطل سازند.

و يَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

یعنی: ولی خدا نمی گذارد و ابا و امتناع دارد جز از این که نور خود را به اتمام رساند هر چند کافران خوش ندارند. یعنی خدا اراده نموده دین و شریعت اسلام را به وسیله پیامبر خود در آغاز در محیط دعوت او با دفع هر مخالف و سرکوب هر مانع، پی ریزی و تثبیت نماید و به تدریج رشد دهد تا آن روز که اراده جدی اش تعلق گیرد جهان را یکسره زیر پوشش آن درآورد و طغیان گران را نابود سازد و حکومت روی زمین را از آن صالحان و اولیای خود قرار دهد.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

یعنی: او کسی است که پیامبر خود را همراه هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر هر دین پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش ندارند.

این آیه به منزله شرح و بیان از جمله «یتم نوره» در آیه سابق است، و مراد از «هدایت» قرآن است که سراپا هدایت و وسیله رهنمایی و رهیابی جهانیان است. و مراد از «دین حق» شریعت اسلام است. و تعلیل «لیظهره» مفید این است که فرستادن پیامبر یا دین اسلام بدین منظور است که آن را بر هر آنچه «دین» نامیده می شود پیروز سازد، خواه دین حقیقی و شریعت الهی باشد که عصرش منقرض شده مانند یهودیت و نصرانیت پس از بعثت محمد صلی الله علیه و آله و یا ساخته دست بشر باشد. و پیروزی اسلام بر آنها پیش از ظهور مهدی موعود علیه السلام به منطق و برهان است، و پس از ظهور او به براندازی تکوینی و نابودسازی همه آثار.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «34» يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ «35»

لغت و اعراب:

كَنَزَ الْمَالُ - از باب صَدَرَ - جمع نمود و انباشته کرد مال را. ذهب: طلا، و مذكر و مؤنث در آن یکسان است. الذين يکنزون عطف است به كثيراً. ضمائر مؤنث ینفقونها و علیها و بها راجع اند به کلّ واحدة من الذهب والفضة. يوم یحمى متعلق است به عذاب. أحمى الحديد و أحمى علیه: به شدت داغ کرد آن را. کوی جلده - از باب صَدَرَ - سوزانید پوست او را به وسیله یک چیز داغ. هذا اشاره به عذاب است به تقدیر «یقال لهم هذا». ماکنزتم، «ما» مصدریه است به تقدیر «جزاء کنزکم».

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، حقیقت این است که بسیاری از دانشمندان اهل کتاب و عبّاد آنها اموال مردم را به باطل یعنی از راه های ناروا و نادرست

می خورند. یعنی قضات به گرفتن رشوه؛ و علما برای شفاعت در آخرت و فروش اوراق مغفرت و اسناد قطعات بهشت، و تحریف تورات و انجیل به نفع سرمایه داران؛ و عبّاد به گرفتن مال برای شفا دادن بیماران و شفاعت در آخرت و بخشیدن گناه از جانب خداوند.

وَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ

یعنی: و آنها خود از راه خداوند روی برمی تابند، زیرا در اصول منحرف و در فروع مجرم اند، و دیگران را نیز از راه خدا باز می دارند به وسیله اعمال خویش یا به تبلیغات سوء برضد اسلام و آخرین شریعت الهی.

وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

یعنی: و به یقین کسانی که طلا و نقره را گنجینه می کنند و آنها را در راه خداوند انفاق نمی نمایند، آنها را به عذابی دردناک مژده ده.

مراد از «ذهب و فضّه» در این جا مطلق این دو جنس است اعمّ از شمش آنها و آنچه از آنها به صورت اسباب زینت و ظرف های طلا و نقره و سایر آلات و ادوات دیگر ساخته می شود و دینار و درهم مسکوک و غیر مسکوک. و ظاهر آیه و جوب انفاق همه است، لکن مراد، ادای حقوق واجبه آنهاست از زکات و خمس و انفاقات واجب به خویشان و حقوق و مالیاتی که از جانب حکومت اسلامی بر خصوص آنها یا بر اعم تعلق می گیرد.

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ

یعنی: آن عذاب در روزی است که آن دو جنس را در آتش جهنّم داغ می کنند (مراد اشباه و نظایر گنجینه های دنیا از اجناس عالم آخرت است) پس به وسیله آن، پیشانی ها و پهلوها و پشت های آنها را داغ می نهند.

هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كَنْتُمْ تَكْنِزُونَ

یعنی: به آنها گفته می شود: این، کیفر گنجینه کردن طلا- و نقره است که به جای ادای حقوق واجبه، برای خود ذخیره می کردید. پس بچشید کیفر آنچه را که ذخیره می نمودید.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ «(36)»

لغت و اعراب:

عندالله متعلق است به عده. في كتاب الله صفت شهور است و گویي تقدير اين است «إِنَّ العدد الثابت عندالله للشهور المندرجة في كتاب الله». حُرْمٌ: جمع حرام، یعنی محترم و مصون و ممنوع الهتك. ذلك اشاره است به تحريم شهور چهارگانه. فيهن مرجع ضمير أربعه است. كَفَّ الشْيء - از باب نَصَر - : جمع كرد آن را و منضم نمود، و كَافَّةً: جماعةً و جميعاً يا جامعةً و ضامَّةً.

تفسير:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

يعني: حقيقت اين است كه شماره ماه ها در نزد خداوند دوازده ماه است در كتاب خداوند از روزي كه آسمان ها و زمين را آفريده است.

مراد شماره ماه های قمری است كه هر يك دارای آثار و احكام خاص شرعی است و از چرخش كره ماه كه قمر زمين است پديد می آيد. و آغاز هر يك از ماه ها ظهور هلال آن ماه، و نيمة آن بدر شدن آن، و پايانش بازگشتن به حال اول و غايب شدن آن است و مجموعش بيش از بيست و نه روز است(1) كه واه را گاهی سي روز و گاهی بيست و نه روز است، و از اجتماع دوازده دور آن، سال قمری پيدا می شود.

ص: 269

و مراد از این که در نزد خدا چنین است، این است که این جریان در علم ازلی او گذشته و در لوح محفوظ نیز مندرج گشته است. و مراد از «کتاب الله» در این جا کتاب تکوینی است، و غرض آن که یکایک ماه ها و مجموعه آنها که سال قمری است در عالم وجود و جهان هستی است و از اجزای کوچک متحرک آن مجموعه است. و مراد از روز خلقت این است که زمان حدوث ماه ها و سال قمری همان زمان است که خداوند آسمان ها و زمین یعنی مجموعه جهان هستی را به وجود آورد.

مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ

یعنی: چهار ماه از آنها ماه های حرام است (یعنی احترام دارند و جنگ و جدال در آنها خواه به عنوان شروع یا ادامه حرام است، و آنها عبارتند از: ماه رجب که تنها و منفرد است، و ماه ذی قعدة و ذی حجة و محرّم که متصل به هم اند). این حکم و دستور جزو دین ثابت و پابرجا و غیر قابل نسخ اسلام است.

فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ

یعنی: پس درباره آنها به خود ستم نکنید. هرگز به وسیله شکستن حریم آنها و شروع یا ادامه جنگ در برابر آنها آتش دوزخ را به خود نخرید.

وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً

خطاب به مسلمین است در برابر مشرکان نه اهل کتاب. یعنی: بجنگید با همه مشرکان همان گونه که آنها با همه شما می جنگند.

باید دانست که ممکن است کلمه «کافّة» در دو مورد، حال از فاعل باشد یعنی واو جمع «قاتلوا» و «یقاتلون»، یا حال از مفعول باشد یعنی «المشركين» و ضمیر «کم»، پس چهار صورت حاصل می شود، و تقدیر این است: «قاتلوا المشركين حال كونكم جميعاً - یا - حال كونهم جميعاً، كما يقاتلونكم حال كونهم جميعاً - یا - حال كونكم جميعاً».

پس هر يك از جمله اول و دوم دو معنا پیدا می کند، و دو معنای جمله اول این است:

ای مسلمین باید با مشرکان همگی و در حال اجتماع بجنگید نه متفرق و پراکنده. و یا آن که با همه مشرکان بجنگید و هیچ يك از آنها را رها نکنید، نظیر فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ [توبه، 5]. و دو معنای جمله دوم این است: همان گونه که آنها همگی و مجتمعاً

با شما می جنگند، و یا آن که همان گونه که آنها با همه شما می جنگند و احدی را فروگذار نمی کنند. و همه وجوه صحیح است هر چند راجح این است که کلمه «کافه» در هر دو مورد حال از مفعول باشد و آن احتمال دومی از هر دو جمله است.

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

یعنی: و بدانید که خدا با پرهیزگاران است. و این کلمه بشارت پیروزی دنیا و پاداش آخرت است.

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ «37»

لغت و اعراب:

نَسَا الشَّيْءَ - از باب مَنَعَ - به تأخیر انداخت آن را. و نَسِيَ مصدر است به معنای تأخیر انداختن. يُضَلُّ به مرجع ضمیر «به» «نسیء» است و مرجع ضمیر يحلونه شهر مؤخر مفهوم از کلام است. واطاه على الأمر: موافقت نمود با او در آن کار. سوء أعمالهم اضافه لامیه است یا اضافه صفت به موصوف.

تفسیر:

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا

مفهوم از روایات و تاریخ این است که کفار عصر نزول این آیات نیز اشهر حرم یعنی چهار ماه حرام را حرام و محترم می شمردند، لکن مشرکان در هنگام نیاز و ضرورت، عملی به نام «نسیء» انجام می دادند و عنوان حرمت و مصونیت را از ماهی برمی داشتند و به ماه دیگر می دادند. مثلاً اگر در ماه رجب شروع یا ادامه جنگ را صلاح و ضروری

ص: 271

می دیدند آن را حلال و به جای آن شعبان یا رمضان را حرام می کردند، لکن عنوان و تعداد چهارماه را حفظ می کردند، و طبعاً گاهی به جای ماه های اصلی بدل های اضطراری می آمد و حرام خدا حلال می شد، و قهراً حلال خدا هم به عنوان بدعت حرام می شد.

معنای آیه: جز این نیست که تأخیر، یعنی تأخیر انداختن حرمت ماهی به ماه دیگر زیادتی در کفر است و بدین سبب کسانی که کافر شده اند به گمراهی کشانده می شوند. مراد از «زیادتی در کفر» این است که حرام قطعی خدا را حلال شمردن، نوعی از کفر است که بر کفر اصلی آنها افزوده می شود. و مراد از «به گمراهی کشانده شدن کافران» سرایت این بدعت به کفار دیگر یا نسل بعدی آنهاست که آنها نیز به گمراهی کشانده می شوند.

يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطِنُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ

یعنی: ماه حرام اصلی را در سالی حلال می کنند و در سالی دیگر حرام می کنند، برای این که هم با شماره آنچه خدا حرام کرده موافقت نمایند و هم حرام خدا را حلال کنند.

زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

یعنی: زشتی کارشان برای آنها آراسته شده است - به وسیله هواهای نفسانی و شیاطین انسی و جنی - و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند. یعنی پس از عرضه دین و ابلاغ شریعت و اتمام حجت به واسطه پیامبران، و انکار و رد از جانب آنان، هدایت ها و توفیقات پذیرا شدگان را درباره آنها جاری نمی کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ «38» إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «39»

نفر إلى مكان - از باب ضَرَبَ -: بیرون شد به سوی آن. اَثَقَلْتُمْ اَصْلَش تَثَقَلْتُمْ است یعنی سنگینی و کُندی کردید، و تعدیه آن با إلی به تقدیر «مانلین إلی الأرض ضامین أنفسکم إلیها» است. استبدل بزید غیره یعنی به جای زید دیگری را گرفت. و یستبدل قوماً به تقدیر «یستبدل بإهلاکم قوماً».

دل بستگی به دنیا مانع از جهاد است

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ

در سال نهم هجرت به پیامبر اسلام اطلاع رسید که رومیان با سپاهی جرّار به سوی مدینه مرکز حکومت اسلامی به انگیزه برانداختن اساس اسلام و کندن ریشهٔ مسلمین حرکت کرده اند. پیامبر اسلام اعلام بسیج عمومی داد که به عنوان جهاد دفاعی و برای جلوگیری از نزدیک شدن دشمن به عاصمهٔ کشور، سپاه اسلام به سوی تبوک، سرزمینی میان مدینه و شام حرکت نمایند. این سفر برای مسلمین به غایت سخت و سنگین بود، زیرا از نظر عدّه و عدّه بسیار اندک بودند، و زمان در مدینه و اطراف آن، وقت برچیدن محصولات و زراعت، و راه به سوی دشمن طولانی و آذوقهٔ سفر ناچیز بود و از این رو منافقان و گروهی از ضعیف‌الایمان‌ها تخلف کردند. ولی در واقع این اعلان حرکت آزمایشی بوده، زیرا بعداً معلوم شد که رومیان چنین قصدی نداشته اند و از این جهت این حادثه را «غزوهٔ فاضحه» نامیدند یعنی غزوهٔ رسوا کننده که منافقان و ضعیفان ایمانی را رسوا کرد. و این آیه تا ده آیهٔ دیگر یا بیشتر، مربوط به این سفر است.

معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید، چه شده است شما را که چون به شما گفته شد: در راه خداوند حرکت کنید، سنگینی می ورزید و گویی به زمین می چسبید؟

مراد از «قیل لکم» صدور فرمان از جانب ولیّ امر مسلمین است که آن روز پیامبر اسلام بود، و استفهام، توبیخی و ترغیبی است، توبیخ بر کُندی و تأخیر، و ترغیب بر امتثال فرمان.

أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ

یعنی: آیا به زندگی دنیا به جای آخرت خشنود شده اید؟ و هرگز برخورداری و استفاده از زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست.

إِلَّا تَتَفَرُّوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ

یعنی: اگر به سوی جهاد حرکت و کوچ نکنید، خدا شما را به عذاب دردناکی عذاب می کند، یعنی در دنیا یا در آخرت یا در هر دو سرا. و به جای شما پس از هلاک، گروهی را که غیر شما باشند، یعنی مطیع فرامین خدا و پیامبر باشند، می آورد.

وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یعنی: و هرگز شما نمی توانید به خدا آسیبی برسانید. و خدا بر همه چیز تواناست. یعنی از آن جمله است میراندن تدریجی یا آنی همه شما، و آوردن عدّه ای دیگر به تعداد شما یا چندین برابرتان، تدریجاً یا دفعتاً.

إِلَّا تَتَضَرَّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «40»

لغت و اعراب:

فقد نصره الله به جای جواب شرط است به تقدیر «إلا تنصروه فسوف ينصره الله فإنه قد نصره». إذ أخرجه الله ظرف نصره است، و إذ هما في الغار و إذ يقول هر دو بدل اند از إذ أخرجه.

ثاني اثنين كلمة «ثاني» در این موارد ملغی از معنای عدد است، یعنی یکی از دو نفر، مانند

ثالثُ ثلاثة و رابعُ أربعة. غار: محلی کنده شده یا طبیعی در کوه. ضمیر منصوبِ تنصروه و پنج ضمیر مفرد مذکر ظاهر و یکی مضمّر آتی، راجع اند به پیامبر، و ضمیر سکینته راجع است به خدا.

داستان هجرت پیامبر (ص) و رفتن به غار

تفسیر:

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا

در اوایل بعثت پیامبر اسلام، سران مشرکان مکه پس از آن که از مبارزه با دعوت او و خاموش نمودن نور او عاجز شدند، آخرین نقشه را با رهنمود مستقیم شیطان بزرگ چنین طرح کردند که از هر قبیله ای مردی جنگ آور تعیین کنند و در شبی ناگهانی به خانه او بریزند و او را بکشند، و چون قبیله بنی هاشم به خونخواهی برخیزند و توان جنگ نداشته، مطالبه دیه کنند، آنها دیه را بپردازند. خداوند پیامبر اسلام را از نقشه آنها باخبر کرد و شب موعود را هم اطلاع داد. پیامبر مطلب را به علی بن ابی طالب علیه السلام خبر داد و به وی پیشنهاد نمود که اگر در جای او بخوابد، او می تواند از حلقه محاصره مشرکان بیرون شود. علی بن ابی طالب علیه السلام از این پیشنهاد استقبال نمود و در شب معهود در بستر پیامبر اسلام بخفت، پیامبر به مددهای غیبی الهی همراه جبرئیل از حلقه کمین و محاصره بیرون شد و به سوی غار ثور در خارج مکه روانه گشت و در سر راه، ابوبکر به او برخورد، او را نیز با خود به غار ثور برد. سه روز در آن غار پنهان گشتند، در اوقات اضطرار بیرون شده و بقیه را در آن جا می ماندند، تا علی بن ابی طالب علیه السلام پس از رهایی از شر مشرکان، مرکب برای آنها تهیه نمود تا از غار به سوی مدینه روانه شدند.

معنای آیه در خطابی به مسلمین این است: اگر شما او را یاری نکنید خدا خود او را یاری خواهد کرد، زیرا که بی تردید، خداوند او را یاری نمود در آن هنگام که کفار، او را از مکه بیرون کردند و او یکی از دو نفر بود، در آن زمان که آنها در داخل غار بودند، آن گاه که او به همراهش می گفت: غمگین مباش، بی تردید خدا با ماست.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ

یعنی: پس در همان جا خداوند سکینه و آرامش دلی منسوب به خود و از جانب خود بر او نازل کرد، و او را به وسیله سپاهیان که شما آنها را نمی بینید یعنی سپاهیان از فرشتگان که توان دیدنشان را ندارید، یاری نمود و توان داد و سخن کسانی را که کفر ورزیدند یعنی توطئه کشتن پیامبر و براندازی اسلام را، پست و باطل نمود، و کلمه خداست که برتر و والاتر است، و خداوند مقتدر شکست ناپذیر و حکیم و باتدبیر است.

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالاً وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ «41» لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ السُّنَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ «42»

لغت و اعراب:

خفافاً جمع خفیف، ثقلاً جمع ثقیل، هر دو حال اند از فاعل انفروا. لوکان، اسم کان «ما دعوتهم إلیه» مفهوم از کلام است. عرض: متاع ناپایدار دنیا. قاصد: نزدیک و آسان. سُنَّة: سفر طولانی با مشقت.

تفسیر:

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالاً وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

خطاب به مسلمین است به عنوان دستور حرکت به سوی تبوک. یعنی: همگی حرکت و کوچ کنید سبک بار یا سنگین بار (مراد پیاده یا سواره، با آذوقه اندک یا بسیار، جوان یا سالمند، به هزینه دولت یا هزینه خود. و یا آن که کوچ کنید خواه موانع و علایق خارجی

نداشته باشید و یا دوش هایتان سنگین بار از مشاغل مالی و تجاری و علایق خانوادگی و غیره باشد) و در راه خدا با اموال و جان های خود جهاد نمایید. مراد در راه تحصیل رضای او، یا اطاعت فرمان پیامبر او، یا نشر دین و کتاب او، یا عزت و شوکت و قوت حکومت اوست.

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

یعنی: اگر شما می دانید و آشنا به مصالح فردی و اجتماعی جهاد هستید، خواهید دانست که این جهاد برای شما بهتر است، یعنی از جان و مال و اولاد و حظوظ دنیوی دیگر تان.

و باید دانست که عموم تکلیف در این آیه منافات با برخی از آیات ندارد که حکم جهاد، برخی از افراد مجتمع را شامل نیست، مانند آیه 91 همین سوره لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ، زیرا مراد در این جا مقید به غیر موارد استثنای شده است. علاوه آن که طبق آنچه گذشت، اوامر صادره در این غزوه امتحانی بوده و شامل شدن عموم آیه بر برخی از معذورین در اوامر امتحانی محذوری ندارد، نظیر امر ابراهیم خلیل علیه السلام به ذبح فرزندش اسماعیل، يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ [صافات، 102].

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ السُّنَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ

آیه در نکوهش متخلفان است. یعنی: اگر چیزی که آنها را به سوی آن می خوانی اموالی در دسترس و نزدیک و سفری کوتاه و آسان بود، به یقین تو را پیروی می کردند، ولكن راه دراز و با مشقت برای آنها دور و دشوار آمده، و به زودی یعنی پس از برگشتن سپاهیان اسلام بدون ضرر و آسیب، آنها برای این که از تخلف خود مورد نکوهش قرار نگیرند به خدا سوگند خواهند خورد که اگر ما می توانستیم همراه شما بیرون می شدیم.

يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

یعنی: آنها خود را به هلاکت و نابودی می افکنند. مراد این است که چه هلاکتی بالاتر از این که از دستور مؤکد پیامبر در امر جهاد تخلف نمایند و پس از آن در مقام عذر بی مورد به

اسم جلاله سوگند یاد کنند؟! در حالی که خدا می داند که آنها دروغگویند.

داستان تبوک و جنگ گریزان

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ «43»

لغت و اعراب:

عفا الله عنك جمله انشائی و دعاست، مانند غفر الله لك، ورحمك الله. لِمَ أَذْنَتْ استفهام انکاری است.

تفسیر:

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ

پس از صدور فرمان حرکت به سوی جنگ تبوک، عده ای نزد پیامبر آمده، اظهار عذر نمودند و اجازه تخلف خواستند و پیامبر به آنها رخصت تخلف داد. لکن برخی از آنان در اعتذارشان راستگو و برخی دروغگو بودند، و اگر پیامبر رخصت تخلف نمی داد عذر راستگویان و نفاق دروغگویان زودتر روشن می شد و این رخصت سبب شد که در آن زمان حال منافقان مجهول بماند.

معنای آیه: خدای بر تو ببخشاید، چرا به آنان رخصت دادی که تخلف نمایند، پیش از آن که احوال کسانی که راست می گفتند بر تو روشن شود و از دروغگویان اطلاع یابی؟!

استفهام آیه انکاری است و دلالت بر مرجوحیت اذن و اولویت ترك اذن دارد. پس حاصل جمله، صدور ترك اولی است نه گناه و عصیان. یعنی چنین نیست که اگر اجازه تأخیر نمی داد همه در جنگ شرکت می کردند، و اجازه سبب شد که واجباتی فوت شود، بلکه اگر اذن نمی داد دروغ و رسوایی منافقان و عذر معذوران زودتر روشن می شد. پس احتمال این که «عفا الله عنك» اخبار است و دلالت دارد بر گناه بودن رخصت صادر از پیامبر و بخشیده شدن بلافاصله آن، باطل است و با ادله قاطعه عصمت پیامبران خاصه

داخل در تحت لفظ جلاله، و اوصیای معصومین، ادامه وجودی عصمت و امامت انبیا هستند.

إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَازْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رِيبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ

یعنی: جز این نیست که کسانی از تو اذن می طلبند (اذن در تخلف و ترك جهاد) که در باطن به خاطر نفاقشان به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و دل هاشان در تردید افتاده و سرانجام پیوسته در شك و ریششان سرگردان اند. زیرا احتمال پیروزی و حیازت غنائم در يك سو، و تحمّل زحمات و ترس از شکست از سوی دیگر، آنها را مضطرب نموده است.

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ «46» لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضَعُّوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ «47»

لغت و اعراب:

عُدَّة مصدر است یعنی استعداد و آمادگی، و نیز آنچه از وسایل برای سفر یا جنگ مهیا می شود. انبعاث: به سوی چیزی برانگیخته شدن. ثبطه و ثبّطه عن الأمر: او را نسبت به آن کار سست و دلسرد کرد و از آن باز داشت. خبال: فساد، نقصان، هلاکت. أوضع في سيرة: شتاب کرد، أضعه: شتابان نمود او را. یبغونکم به تقدیر «یبغون لکم».

تفسیر:

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِن كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ

یعنی: و اگر آنها قصد بیرون شدن داشتند حتماً برای آن وسایلی مهیا می کردند، ولكن خداوند به راه افتادن آنها را مبعوض و ناخوش داشت، پس آنان را از حرکت بازداشت، و گفته شد که با بازنشستگان از جنگ بنشینید.

ص: 280

مراد این است که آنها برخلاف ادعایشان که توان جهاد نداریم، از حالشان معلوم است که از آغاز، قصد حرکت نداشتند وگرنه آثارش پیدا می شد. و مراد از «تثبیط خدا» این است که در نتیجه خبث باطنشان، ضعف در بدن و بیم در دلشان افکندیم که گویی گفته شد با زنان و کودکان و عاجزان بنشینید و برای سفر جنگ حرکت نکنید.

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا

یعنی: اگر آنها در میان شما بیرون می شدند چیزی جز فساد برای شما نمی افزودند.

مراد از «فساد» ایجاد اختلال در افکار سپاهیان و سست کردن اراده آنها و منصرف نمودن آنها از ادامه نبرد و غیره است.

وَلَا وَضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ

یعنی: و بی تردید در میان شما به هر سو می شتافتند و مرکب به هر جهت می تاختند، یعنی برای نمیمه و اختلاف افکنی و بیم دادن، و در مواقع خطر پا به فرار گذاشتن. و پیوسته برای شما در جستجوی فتنه می شدند.

وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

یعنی: و در میان شما کسانی هستند که سخت شنوای سخنان آنهایند، مثل ضعیف الایمان ها، ساده لوح ها، ترسوها. و خداوند به ستمکاران، شناخت کامل دارد.

لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ «48» وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَنْقُتِي الْأَفِي الْفِتْنَةَ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ «49» إِنْ تُصِيبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ «50»

تفسیر:

لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ

یعنی: حقیقت این است که آنها پیش از این نیز فتنه جویی کردند و کار را بر تو وارونه و دگرگون ساختند. این کار را پیش از جنگ تبوک در جنگ احد انجام دادند که یک سوم سپاه را اغوا نمودند و از پیکره لشکر اسلام جدا کرده، بازگرداندند و یهود و مشرکان را علیه تو شوراندند و اسرار مسلمین را در اختیار دشمنان قرار دادند.

حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ

یعنی: در یکایک این موارد حق و حقیقت فرا رسید و فرمان غیبی خداوند از پیروزی مسلمین و شکست کفار آشکار گردید در حالی که آنها کراحت داشتند و ناراحت بودند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَنْتَهِنِي اِلَّا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ

یعنی: و از آنها برخی - در مقام بهانه جویی از تخلف - می گویند: به من اذن بده و مرا آزمایش مکن، یا مرا به گناه مخالفت میفکن. ای پیامبر، آگاه باش که آنها در مخالفت و آزمایش افتاده اند و حقاً که جهنم فراگیر کافران است. یعنی آنها از آغاز به وسیله انکار نبوت و نپذیرفتن اسلام، در فتنه و گناه افتاده اند که این مورد از آثار آن است. و کلمه «لَمُحِيْطَةٌ» ظهور دارد که جهنم گویی از حالا بر آنها احاطه دارد به نحو احاطه مسبب و معلول، به سبب احاطه سبب و علت، زیرا آتش آخرت، معلول کفر و فسق دنیاست.

اِنْ تُصِْبِكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَاِنْ تُصِْبِكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ اَخَذْنَا اٰمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُوْنَ

«حسنه» هر شیء نیکو و «سینه» مقابل آن است. یعنی: ای پیامبر، اگر تو را امر نیکی برسد، مانند پیروزی در جنگ، گرفتن اسیر و حیازت اموال و غنائم، آنها را ناراحت می کند؛ و اگر تو را امر بدی برسد، مثل شکست، فرار سرباز، اسارت سپاهی، تلف اموال و تحمل جراحات، آنها می گویند: ما کار احتیاطی خود را از پیش گرفته بودیم، و از نزد تو با درونی خوشحال برمی گردند.

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ «51» قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيُدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ «52»

تفسیر:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

در جواب رفتار فاسد آنها که از خوشی مسلمین، ناراحت و از ناراحتی آنها خوشحال می شوند، در این دو آیه دستور دو جواب آمده است: اول آن که همه کارها مربوط به خداست و ما هم همه را به او سپرده ایم و او سرپرست ماست، پس اعتراض شما به خداست. دوم آن که خدا هر آنچه درباره ما مقدر داشته به خیر و صلاح ماست، شما راه را گم کرده اید و پشیمان خواهید شد.

معنای آیه: به آنها بگو: هرگز به ما جز آنچه خدا درباره ما نوشته است نخواهد رسید، او سرپرست ماست و در نتیجه باید مؤمنان فقط بر او توکل نمایند. و حاصل آن که ولایت و تدبیر امور ما کلاً تحت اراده اوست، هر تقدیری در لوح محفوظ از پیروزی و شکست و غیره طبق اقتضای نظام اتم و صلاح کار ما بنویسد و مقرر دارد بندگان را جز امثال امر و مؤمنان را جز توکل چیزی نیست، و خوشحالی و ناراحتی شما نسبت به حوادث ما جز اعتراض به تقدیر حق و قضای اتم و تدبیر حکیمانه او نیست.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ

یعنی: به آنها بگو: آیا شما درباره ما جز یکی از دو سرنوشت نیک را انتظار دارید؟ مراد این است که کار ما مردد است میان دو خوشی و نعمت: پیروزی در جنگ و رسیدن به

اهداف الهی و غنیمت اموال، و شکست در جنگ و شهادت و تلف اموال که همه تحصیل رضای او و سعادت بزرگ است.

عدم قبولی اعمال منافقان

وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُّ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ

یعنی: و ما درباره شما منتظر می شویم که عذابی را خداوند از جانب خود به شما برساند، یعنی نظیر آنچه در گذشته تاریخ بر دشمنان خود فرستاد از غرق و زلزله و صیحه و خسف و سنگباران و باد مسموم؛ یا به دست ما از قتل و اسارت و غارت اموال. پس منتظر باشید، ما هم با شما منتظریم، شما منتظر سعادت ما و ما منتظر عذاب شما.

قُلْ أَنْفَقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ «53» وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَّلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهِونَ «54»

لغت و اعراب:

أنفقوا امر به معنای اخبار یا شرط است به تقدیر «ما أنفقتم - یا - إن أنفقتم». طاع زید - از باب نصّر - منقاد و رام شد. طوع: انقیاد و خضوع. كره الشيء - از باب علم - مبعوض و دشمن داشت آن را، و كره - به فتح و ضم - کراهت و بی میلی، و هر دو حال است از فاعل أنفقوا. كسالی: جمع کسل و کسلان یعنی بی حال و سنگین.

تفسیر:

قُلْ أَنْفَقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ

«أنفقوا» در این جا امر حقیقی نیست بلکه اخبار از عدم قبولی انفاقات آنهاست، و مراد از «انفاق» در این آیه انفاقشان در راه خیر است یا در راهی که خیر می پندارند، نظیر

ص: 284

کمکشان به مسلمین در جنگ و امور خیریه و انفاق بر ارحام و همکیشان خود.

معنای آیه: بگو ای پیامبر، هر چه می خواهید انفاق نمایید خواه از روی میل و رغبت یا بی میلی و کراهت، هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد، زیرا که شما از آغاز، گروهی خارج از فرمان حق بودید.

و اما انفاقشان، به خاطر صدّ از راه خدا و مبارزه با اسلام، نظیر سایر هزینه های محرّمشان، حرمتش مؤکّد و کيفرش مسلّم است و از آنها در آیه 36 سوره انفال تعبیر به اسباب حسرت شده است.

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَّلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

یعنی: و آنها را از قبولی نفقاتشان چیزی جلوگیری نکرد جز این که آنها به خدا و فرستاده او کفر ورزیدند. یعنی از شرایط قبول شدن خیرات مکلفان، ایمان به خدا و رسول او - یعنی شهادتین - است.

وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ

یعنی: و آنها در هیچ حالی نماز نمی خوانند جز آن که با کسالت و سنگینی اند، و انفاقی انجام نمی دهند مگر آن که از درون بی رغبت اند.

ظاهر مجموع آیه این است که علت عدم پذیرش نفقات آنها سه امر است: کفر و نماز و زکات آنچنانی. در صورتی که با وجود کفر، عمل خیر خارجی را اثری نیست، ولی ممکن است از ظاهر آیه استفاده کرد که نماز با کسالت و زکات بدون میل به عنوان دو نشانه رکنی و غالبی بر نفاق منافقان ذکر شده و دخالت در عدم قبولی خیرات ندارد.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ «55» وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ «56» لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَعَاذَاتٍ أَوْ مَدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ «57»

زَهَقَ الشَّيْءُ - از باب مَنَع - خارج شد، باطل و نابود گردید. فَرَّقَ مِنْهُ - از باب عَلِم -

ترسید از او. ملجأ: پناهگاه. مغارات: جمع مغارة، غار و شکاف در کوه و درّه. مُدَّخِلَ اسم مکان دخل است از باب افتعال، جای فرو شدن و پنهان شدن مانند سوراخی در زمین و غیره. جَمَعَ الحَيَوَانَ - از باب مَنَع - به سرعت رفت، سرکشی و چموشی نمود.

گرفتاری ها و ناهنجاری های منافقان

تفسیر:

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

پس نه اموال آنها تو را شگفت زده کند و نه اولادشان، یعنی: نه فزونی اموال و وسعت و تنوع و رفاهشان در زندگی، و نه زیادی اولاد و عده و عده آنها، زیرا جز این نیست که خداوند می خواهد آنها را در این زندگی دنیا به وسیله همان ها در عذاب افکند. به خاطر آن که پیوسته متحمل رنج تحصیل، و سرگرمی حفظ و تدبیر و تربیت و تکثیر آنها هستند و در همه عمر به خاطر عدم ایمان و عمل، استفاده اخروی از آنها ندارند.

وَتَزَهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ

یعنی: و خدا می خواهد که جانشان از تن بیرون رود در حالی که کافرند. و این اراده خدا به خاطر سوابق کفر و فسق آنهاست که پس از بارها اتمام حجت، از انکار و عناد خود دست برداشتند.

وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ

یعنی: و آنها به خدا سوگند یاد می کنند که حتماً از شما هستید در حالی که از شما نیستند، زیرا کفر درونی و تضاد اعتقادی و نفاق باطنی و عمل های سرّی ضد دینی، آنها را کاملاً از شما جدا کرده است. و لکن آنها گروهی هستند که می ترسند، یعنی بیم از قدرت شما آنها را به محافظت شدید ظاهری وا داشته است.

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَعُونَ

یعنی: اگر آنها پناهگاهی یا غارهایی یا دخمه و سوراخی می یافتند، یعنی برای

تحصّن از قدرت شما و اظهار کفریات و نفاق خود، به یقین با سرعت تمام به سوی آنها روی می آوردند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَحْطُونَ «58» وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ «59»

لغت و اعراب:

مَنْ يَلْمِزُكَ، مراد از «مَنْ» موصول جمع است و مفرد بودن ضمیر اوّل به لحاظ قرب به لفظ است و پنج ضمیر دیگر به لحاظ معناست. لَمَزَهُ - از باب ضَرَبَ وَ نَصَرَ - : از او خرده گرفت. لَوْ أَنَّهُمْ «لو» برای تمنی است یعنی ای کاش، و یا شرطیه است و جوابش محذوف به تقدیر «لکان خیراً لهم» در آخر آیه. لَمْ يُعْطُوا اصلش «لَمْ يُعْطُوا» مجهول است که یاء حذف شده است. إِذَا هُمْ «اذا» به معنای فاء جزائیه است.

تفسیر:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَحْطُونَ

یعنی: و از آنان کسانی هستند که از تو درباره قسمت صدقه ها و زکات ها عیب می گیرند، پس اگر سهمی از آن به آنان داده شود خشنود می گردند، و اگر داده نشود ناگاه خشمناک می شوند.

از تفریع «فإن اعطوا» معلوم می شود که عیب گیری در جایی است که چیزی به آنها نرسد هر چند استحقاق نداشته باشند. و عیب گیری آنها این بوده که مثلاً می گفتند: این تقسیم عادلانه نیست، پیامبر خویشان خود را مقدم می دارد.

ص: 287

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ

یعنی: و اگر آنها به آنچه خدا و فرستاده اش به آنها دادند راضی و خشنود می شدند و می گفتند: خدا برای ما بس است، به زودی او از فضل و احسان خود و فرستاده اش از صدقات دیگر به ما عطا خواهد نمود، به یقین ما جزء راغبین به خداییم، برای آنها بهتر بود.

و ممکن است معنای آیه از آغاز به جای «و اگر»، چنین باشد: و ای کاش آنها راضی می شدند و می گفتند....

و باید دانست که زکات و صدقات پیوسته به دست پیامبر به آنها می رسید، ولی خدا در هر دو مورد آیه، نخست به خود نسبت داده بعد به پیامبر، و این برای بیان این است که خدا تکویناً مسبب است و همه معلولات معلول اراده اوست، و تشریحاً عطاء پیامبر او در فضیلت و قداست عین عطاء اوست.

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «60»

لغت و اعراب:

مراد از فقیر در این جا کسی است که عاجز از هزینه سال خویش است، نه موجودی بالفعل دارد و نه مانند کارمند و کارگر، توان تحصیل تدریجی دارد، و مراد از مسکین عاجزتر از آن است. اَلْفَ بینهم: میان آنها الفت افکند. رِقَاب: جمع رَقَبَه یعنی برده. فِي الرِّقَابِ به تقدیر «تُصْرَفُ فِي الرِّقَابِ»، غارم: بدهکار ورشکسته. فَرِيضَةً مفعول مطلق است به تقدیر «فرضها الله فريضةً». فَرُضَ: تقدیر و تعیین، یا واجب.

ص: 288

تفسیر:

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ

باید دانست که آیه مبارکه در مقام بیان دو امر است: مستحقین معین، و کیفیت استحقاق آنها. به امر اخیر به نحو اجمال اشاره شده و امر اول مورد توجه و تفصیل است. و مخاطبان اصلی به اعطای این صدقات و اخراج آن از میان اموالشان، در این آیه مذکور نیستند.

معنای آیه: جز این نیست که صدقات (یعنی زکات ها و حقوق معینی که به عنوان مالیات خاص دینی از اموال معین برای اشخاص معین در شریعت اسلام تشریح شده است) از آن هشت گروه زیر است:

اول «الفقراء» یعنی کسانی که هزینه زندگی خود و عائله شرعی خود را علاوه بر مستثنیات دین ندارند، نه بالفعل موجودی دارند و نه بالقوه؛ یعنی استعداد تحصیل بدون موانع ندارند.

دوم «والمساکین» یعنی اشخاصی که نادرتر از فقیرند. و این دو عنوان در حکم یکسانند، لکن جدا کردنشان به لحاظ اهمیت و اولویت دوم است.

سوم «والمعاملین علیها» یعنی منصوبان از جانب حکومت اسلامی برای تصدّی امر صدقات از جمع و نگهداری و پخش.

چهارم «والمؤلفة قلوبهم» یعنی گروهی که باید تالیف قلب شوند و جلب رضایت آنها به صلاح اسلام و مسلمین است، نظیر کفّاری که در مواقع حساس جنگ گرم و سرد، مسلمین را یاری می دهند و یا جلو دشمنان را می گیرند؛ و مسلمانان ضعیف الایمانی که بدین وسیله تقویت می شوند.

پنجم «وفی الرقاب» یعنی در جهت بردگان و در راه آزاد کردن مکاتب های مسلمانی که از پرداخت هزینه کتابت عاجزند. (در عصر برده داری گاهی بردگان با اربابانشان قراردادهای مختلفی می بسته اند، از جمله این که برده خود را مثلاً به هزار دینار می خریده که تا مدت شش ماه یا کمتر یا بیشتر اگر ادا می کرد آزاد می شد وگرنه در بردگی می ماند.)

ششم «والغارمین» در جهت بدهکاران یعنی کسانی که بدهی بر آنها چیره شده و توان پرداخت ندارند که بدهی آنها از صدقات ادا شود.

هفتم «وفي سبیل اللّٰه» در جهت سبیل اللّٰه یعنی در هر کار خیری که به سود اسلام و مسلمین است، نظیر بنای مسجد و تکیه و مدرسه، و کاشتن نهال و راه اندازی آب چشمه و نهر و قنات و سدّ، و طبع و نشر کتاب های دینی و غیره.

هشتم «و ابن السبیل» یعنی در جهت فرزندان راه، و مراد کسانی اند که توشه و وسایل سفر ندارند یا در میان راه وامانده شده اند، خواه سفر حسّی باشد یعنی از مکانی به مکانی رفتن، یا معنوی و غیر حسّی مانند کسانی که در راه تحصیل علم دین و فنون مورد نیاز ضروری مسلمین هزینه سفر ندارند.

فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: این که صدقات از آن گروه های فوق است و آنها استحقاق آن را دارند، مقدر و تعیین شده به تقدیر خاصی از جانب خداوند است، و خدا دانا و حکیم است. و معنای از جانب خدا بودن این است که از علم ازلی او سرچشمه گرفته و در لوح محفوظ مندرج گشته و سپس به جامعه بشری ابلاغ گردیده است. و ذکر علم و حکمت اشاره به این است که تشریح این حکم مبنی بر علم او به مصالح ارباب اموال، و حالات مستحقّین، و نظارت ولیّ امر آنها، و صلاح اتمّ همه مجتمعات است و حکمی است روی حسن تقدیر و دقت و متانت در تکوین و تشریح.

بدان که توجه به نکات زیر درباره روشن شدن مفاد این آیه لازم است:

اول - ظاهر لام «اللفقراء» الی آخر، ملکیت است، لکن بیان این که مستحقّین زکات از چه زمانی مستحقّ آن و از چه زمانی مالک می شوند، و نیز صاحبان اموال از چه وقتی مأمور به اخراج و پرداخت می گردند در کتاب های فقهی است، و قدر متیقّن این است که مستحقّین پس از دریافت، مالک می شوند.

دوم - مراد از صدقات در آیه، زکات خاص اصطلاحی معروف در شریعت اسلام است، ولی ریشه آن، زکات معروفی است که در آیات مکی آمده و در میان همه فرقه های کفار نیز بوده، یعنی انفاقی که بشرها طبق غریزه نوع دوستی و فطرت خیرخواهی و طبع ذاتی

ترحم، به آن عمل می کرده اند و سیره همه بر آن جاری بوده و اسلام آن را در محدوده خاصی واجب نموده است.

سوم - معنای کلی و اصطلاح شرعی این صدقه و این که باید به اصناف هشتگانه برسد ذکر شد، لکن مصادیق آن به حدیث و سنت اهل بیت و فقه اسلامی حواله شده است، و محصل آن این است که: این مالیات به نه چیز از اموال تعلق می گیرد، دو قسم از نقد رایج آن عصر یعنی طلا- و نقره سکه دار برای پول داران، و سه قسم از حیوانات اهلی یعنی شتر و گاو و گوسفند برای دامداران، و چهار قسم از کشت و درخت یعنی گندم و جو و خرما و کشمش برای کشاورزان. و مقدار سهم مستحقان از هر یک و شرایط آن به طور مشروح در سنت اسلامی آمده است.

چهارم - این مالیات اسلامی به لحاظ حال صاحبان اموال که باید زکات پردازند بر دو نوع منقسم شده است: قسمی متعلق به اجناس نه گانه است به انگیزه نگهداری و پاکیزگی و زایش و رویش مادی و معنوی آن، و این قسم را «زکات مال» گویند. و قسم دیگر به انگیزه نگهداری و حراست جان است و این قسم را «زکات فطره» یعنی زکات جان گویند و از نظر مقدار و متعلق و شرایط و وجوب، با قسم اول فرق دارد. و حاصل، این است که هر صاحب مال دارای شرایط، باید به عدد نفوسشان (1) از اجناس مختلفی در وقت معین و محدودی سالانه پردازد، و هر دو قسم در مصارف هشتگانه مذکور در آیه یکسان اند و تفصیل آن هم در فقه است.

پنجم - ظاهر آیه این است که مستحقان و مورد مصرف این زکات، دو نوع اند:

اول، اشخاص یعنی فقیر، مسکین، عامل و مؤلفه. دوم، جهات یعنی عناوین اعتباری که در نزد عقلا و عرف، جنبه حقوقی دارند و از آن راه، قابلیت استحقاق و تملک دارند، نظیر وقف بر ازدواج جوان ها و اقامه عزاداری و غیره. این زکات باید در جهت و راه آزاد کردن برده ها، ادای بدهی ها، و راه های خیر و اعانت و امانده های راه مصرف شود.

و از این رو در آیه، چهار مصرف اول را با کلمه «لام» و چهار مصرف دوم را با کلمه «فی» آورده است.

ص: 291

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «61»

تفسیر:

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ

یعنی: و از آنان یعنی از منافقان، کسانی هستند که پیوسته پیامبر را می آزارند و می گویند: او سراپا گوش است، یعنی خوش باور است و سخن را هرچه باشد و از هر کس که باشد می پذیرد. بگو ای پیامبر: او گوش خوبی است برای شما. گوش‌ی است که هرچه بشنود خواه از جانب خدا و خواه از شما به خیر و صلاح شماست.

يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ

این دو جمله برای بیان گوش خوب بودن پیامبر است. یعنی: او پیوسته گفتار و وحی خدا را با اذعان و باور می شنود و به مؤمنان ابلاغ می کند، و به گفتار مؤمنان نیز به سود آنها ایمان می آورد، یعنی حق و صدقش را می پذیرد. و از باطل و ناروایش چشم می پوشد و عکس العمل نشان نمی دهد و چنین نیست که شنیدن گفتار آنها روی جهل به حالشان و عدم تشخیص حق از باطل باشد، پس او گوش نیکوست.

وَ رَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: او برای کسانی از شما که ایمان آورده اند سراپا رحمت است. مراد از «رحمت» در این جا رحمت خاص است یعنی رحمت های فعلی که پس از پذیرش دعوت انبیا و شریعت آنها به سوی آنان سرازیر می شود و کفار از آن محروم اند، نظیر

قبولی اعمال، حصول قرب معنوی، شمول توفیقات خاص، ریزش گناهان، رفع عذاب ها و استجابت دعاها. و اما رحمت های عام که نعمت های شأنی است شامل حال مؤمن و غیر مؤمن است، نظیر اعطای وجود، حفظ و تدبیر موجود، تربیت تکوینی در جهان، بذل نعمت های مادی، عرضه نعمت های معنوی و مهلت طاغیان به اندازه کافی. و کسانی که پیوسته فرستاده خدا را آزار می دهند برای آنها عذابی دردناک است، یعنی در دنیا بر حسب اقتضای تکوین، و در آخرت در حدّ بی نهایت از حیث کم و کیف.

يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ «62» أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنِ يُحَادِدِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ «63»

لغت و اعراب:

آن یرضوه به جای «آن یرضوهما» است یعنی در معنا تشبیه است که عبارت درست باشد و افراد لفظ، اشاره به اصالت و تبعیت است. حادّه و در اصل حادّده: با او دشمنی و مخالفت کرد، او را به خشم آورد. خزّی: خواری و رسوایی. فأنّ له نار، مبتدا و خبر است به تقدیر «ثبوت النار له حتم» و جواب من موصوله است.

تفسیر:

يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ

یعنی: منافقان در برابر شما مؤمنان، به خداوند سوگند یاد می کنند به خاطر آن که شما را خشنود نمایند، در حالی که خدا و فرستاده او سزاوارترند که آنان آنها را راضی و خشنود کنند اگر آنها مؤمن اند.

ص: 293

باید دانست که هدف آنها از قسم، تبریّه خود از نفاق و جبران آثار نفاقشان بوده است.

و مقتضای قاعده در کلمه آن یرضوه «آن یرضوهما» است که ضمیر تشبیه به الله و رسول برگردد، و مفرد آوردن برای آن است که عمده، جلب رضایت خداوند است و دیگران باید به تبع او و از شئون او باشند.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ

استفهام در آیه برای اظهار تعجب و بیان این است که چگونه با علم به عذاب اقدام می کنند!

معنای آیه: آیا ندانستند که بی تردید هر کس با خدا و فرستاده او مخالفت و دشمنی کند ثبوت آتش جهنّم و حلول آن درباره وی حتمی است؟ در حالی که در آن جاودان است.

این همان رسوایی و خواری بزرگ است.

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَخْرِجُوا مِنَ اللَّهِ مَخْرَجًا مَا تَحَذَرُونَ «64» وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ «65» لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ «66»

لغت و اعراب:

حذر الشيء ومن الشيء: پرهیز کرد از آن. ضمیر جمع عليهم و تنبئهم راجع اند به مؤمنان، و ضمیر قلوبهم به منافقان. خاص الماء - از باب نصر -: داخل شد در آن. ابالله استفهام برای تقبیح و توبیخ و تعجیز است.

ص: 294

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ

از این آیه و چند آیه پس از آن به وضوح برمی آید که گروهی نه اندک از منافقان که در داخل حکومت اسلامی بودند قصد خطرناک خاصی درباره پیامبر و یارانش داشته اند و آن، ترور پیامبر، کشتن یاران او، ریشه کن کردن اسلام و نابود کردن کتاب آسمانی و طبعاً روی کار آوردن حکومت طاغوتی و شرک جاهلی بود. و اینان با گروهی دیگر از منافقان دور دست نیز اتصال و ارتباط داشتند. و از ملاحظه مجموع این آیات تا آیه 74 که به طور منسجم از حادثه خاصی حکایت دارد چنین برمی آید که یکی از حوادث مربوطه پس از خروج پیامبر به سوی غزوة تبوك و پیش از رجوع به مدینه رخ داده، و در کتب فریقین نیز اشاره به آن حادثه شده و آن را بر مواردی تطبیق نموده اند.

و مقتضای تدبیر در نصوص، این است که: گروهی از آنها همراه پیامبر به سوی تبوك حرکت کرده اند و به فکر مکر و توطئه ای برضد پیامبر افتاده، در جلسات سری خود آنچه را از اسلام اقرار کرده بودند علناً ردّ و انکار نموده و خدا و رسول و کتاب آسمانی را مورد سخریه و استهزا قرار داده اند. و در این سفر است که تصمیم جدی بر ترور پیامبر اسلام می گیرند، و چون خدا آنها را از پیاده کردن نقشه شوم محروم می کند و آثاری از کفریانشان فاش می گردد عذرهایی بدتر از گناه می آورند.

طبق روایات باب، آنها در حدود دوازده نفر بوده اند که تبانی می کنند در شبی تاریک هنگام رجوع سپاهیان اسلام به سوی مدینه در گردنه ای خطرناک سر راه پیامبر را بگیرند و وسایل رم دادن شتر او را فراهم سازند. و در مرحله اجرای این نقشه، چون شتر پیامبر بدان جا می رسید آنها نیز از اطراف به آن جا نزدیک می شدند. خداوند در این بین پیامبر خود را مطلع می کند، آن حضرت به چند نفر از یاران نزدیک دستور می دهد به سوی راحله آنها حمله ور شوند و بر سر و روی شتران آنها بزنند تا شتران فرار کنند. و نام های همگی آنها را هم خود در آن جا بر زبان می راند و برقی هم در آن هنگام می زند که محافظان پیامبر نیز همه آنها را جز چند نفر که صورتشان پوشیده بوده می شناسند.

معنای آیه: ای پیامبر، منافقان از این پرهیز دارند که سوره ای بر مسلمین نازل شود و آنها را از آنچه در دل های منافقان است آگاه سازد. مراد از «ما فی قلوبهم» قصه توطئه نهانی و اظهارات کفر آمیز و مسخره و استهزاهای آنهاست.

باید دانست که ممکن است توهم شود منافقان که معتقد به نبوت و وحی نبودند چگونه از نزول سوره آسمانی و غیب گویی آن بیم داشتند؟ جواب این است که: کفر برخی از آنها کفر عنادی و از مصادیق وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ [نمل، 14] بوده و لذا از نزول چنین سوره ای می ترسیدند. و برخی که اعتقاد به وحی نداشتند و سوره ها را ساختگی خود پیامبر می دیدند، معتقد بودند که او می تواند طبق استعداد فکری و حدس قوی سیاسی و اجتماعی، و یا به واسطه استمداد از اجنه و ارواح خالصة و یا به وسیله نفوذی های خود در میان کفار، سوره ای بسازد و از اسرار آنها خبر دهد.

قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ

یعنی: به آنها بگو: مسخره و استهزا کنید، به یقین خداوند اراده دارد آنچه را از آن بیم دارید آشکار سازد. مراد از استهزایی که خدا به آنها نسبت می دهد سخنان استهزایی است که آنها در توطئه های نهانی گفته اند. و ممکن است مراد خود کفر جحودی و عنادی آنها و یا انکار وحی و نبوت توأم با ادله روشن باشد، زیرا این رقم عمل و سخن، در نزد عقل، مسخره است.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ

یعنی: و حتماً اگر از آنها بپرسی - از آنچه در توطئه های پنهانی خود به زبان آورده اند - بی تردید خواهند گفت: ما شوخی می کردیم و با هم به تبادل سخن، بازی می کردیم. بگو: آیا خدا و آیات او و فرستاده او را استهزا می کردید؟!

لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ

یعنی: هیچ عذری نیاورید، شما پس از ایمانتان یعنی پس از اظهار اسلام و دعوی ایمان واقعی، کفرتان را علنی کردید. اگر گروهی از شما را عفو کنیم یعنی به خاطر توبه آنها یا شرکت نکردنشان در استهزا، گروه دیگری را به سبب جرمشان عذاب خواهیم کرد.

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
«(67) وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» (68)

تفسیر:

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

در این آیات پس از ذکر برخی از خیانت های منافقان، اشاره است به برخی از کارهای ناروای دیگر آنها و شمول غضب خدا و توجه وعید خدا به آنان و توجه دادن آنها به سوابق تاریخی فاسدشان و ذکر مثال ها، و اشاره به این امر مهم که در اطوار تاریخ این گروه سیاسی، زن هاشان نیز همراه و هماهنگ آنها بوده اند.

معنای آیه: مردان و زنان منافق برخی از برخی دیگرند، یعنی گذشتگانشان با موجودین، در پلیدی ذات و کفر و نفاق باطنی و تظاهر به اسلام و آزار مسلمین و توطئه گری علیه آنها هماهنگ اند. پیوسته به منکر و هر ناروای شرعی و عقلی دستور می دهند، و از هر کار خیر و معروف نهی می کنند. و همواره دست های خود را می بندند، یعنی از انقاقات مورد رضای خداوند. آنها خدا را فراموش کرده اند و در نتیجه خدا هم آنها را فراموش نموده است، یعنی پس از اكمال دعوت و اتمام حجّت، آنها را رها کرده تا در اختیار هوا و شیطان قرار گیرند. بی تردید، منافقان همان فاسقان اند، یعنی نافرمان های

خارج از اوامر الهی اند.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

خداوند مردان و زنان منافق و همه کفار را وعده آتش جهنم داده، یعنی: این وعده را از روز اول، توأم با توجیه تکلیف به وسیله پیامبران و الهام به عقول و خرد بشر داده است. در حالی که آنها در آن جاودانند، آخرش بی انتها و پایانش ابدیت است. این آتش برای آنها کافی است، یعنی کفر ثابت و فسق دائم در همه عمر و رد دعوت ها و تقویت فرصت ها را چنین کیفری متناسب و کافی است. و خدا آنها را لعنت و طرد کرده، و برای آنها عذابی دائم و پابرجا معین و مهیاست.

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالاً وَأَوْلَاداً فَاسَّ تَمْتَعُوا بِخِلَاقِهِمْ فَاسَّ تَمْتَعْتُمْ بِخِلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخِلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿69﴾

لغت و اعراب:

كالذين من قبلكم، خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «أنتم كالذين». خلاق: نصیب و بهره. خوض: فرورفتن در يك شیء.

تفسیر:

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالاً وَأَوْلَاداً فَاسَّ تَمْتَعُوا بِخِلَاقِهِمْ فَاسَّ تَمْتَعْتُمْ بِخِلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخِلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا

ص: 298

خطاب به منافقانِ معاصر نزول آیات است. یعنی: شما همانند کسانی از منافقان و کافران اعصار پیش از خود هستید که از شما نیرومندتر بودند، و اموال و اولادشان از شما بیشتر بود، و در نتیجه از نصیب دنیوی خود برخوردار شدند، و شما نیز از سهم و بهره دنیوی خود بهره مند شدید همان گونه که آنها پیش از شما در تاریخ گذشته از بهره زندگی تمتع جستند، و شما نیز فرو رفتید همان گونه که آنها فرو رفتند، یعنی هر دو گروه در کفر و نفاق و شرك اعتقادی و رذایل اخلاقی و عمل های پلید فرو شدید.

أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

یعنی: آنها عمل هاشان در دنیا و آخرت باطل شد. مراد این است که عمل های خیر باطنی آنها از عقاید صحیح و اوصاف کمالی، و اعمال بدنی آنها از انفاق در راه خیر و غیره در دنیا باطل و هدر و بی پاداش شد، زیرا توفیقات خاص الهی که برای عمل های خیر در دنیا به عامل می رسد و نیز انبوه پاداش اخروی شامل حال آنها نشد.

و آنها هستند که زیانکارند، یعنی زیانکار در معامله معنوی مصرف کردن استعدادها در راه حق و گرفتن پاداش در دنیا و آخرت. و غرض این است که سرنوشت این منافقان نیز همان سرنوشت است.

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ «70»

لغت و اعراب:

قوم نوح و پنج تا معطوف آن، بدل اند از الذین. مدین شهری است بر سر راه مصری ها به طرف بیت المقدس که مسکن شعیب پیامبر بوده است. مؤتفكات: جمع مؤتفكة یعنی وارونه

وزیر و رو شده، سه شهر قوم لوط است که بر سرشان وارونه شد.

تفسیر:

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ

یعنی: آیا بر آنها خبر و سرنوشت کسانی که پیش از آنها در اعصار گذشته بودند نیامده؟ مراد، خبر وحشت زا و هشدار دهنده و تنبّه آور هلاکت آنهاست. یعنی خبر قوم نوح پیامبر که چگونه خدا آنها را یکسره در میان دریایی جدیدالحدوث و نوظهور از آب های زمینی و آسمانی که کوه و دشت و هامون را فرا گرفته بود غرق نمود. و خبر قوم عاد، ملت هود پیامبر که چگونه آنها را با وزش بادهای سرد و مسموم کننده در مدت سه شبانه روز ریشه کن کرد. و خبر قوم ثمود، امت صالح پیامبر که چه سان همه را با يك صيحة آسمانی از پای درآورد و نقش زمین نمود. و خبر قوم ابراهیم که چگونه آنها را با کشتن نمروود و هجوم حیرت آور پشه هلاک کرد. و خبر اصحاب مدین، قوم شعیب پیامبر که چه سان با ابرهای آتش بار همه را بسوزانید. و خبر مردم مؤتفکات یعنی سه شهر یا چندین روستای مسکن های قوم لوط پیامبر که چگونه جبرئیل همه را از عمق زمین برکند و بالا برد و وارونه ساخت و بر سطح زیر و رو شده اش بارانی از سنگ بارید.

أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

این کلام در بیان علت هلاکت امم گذشته است. یعنی: پیامبرانشان برای آنها بیّنات آوردند (شریعت و کتاب توأم با دلایل آشکار و براهین روشن). پس هرگز خدا بر آن نبود که به آنها ستم کند، و لکن آنها خودشان بودند که به نفس خویش ستم می کردند. زیرا پس از عرضه بیّنات و اتمام حجت و تکرار در ابلاغ و مهلت کافی، به لجاجت و عناد، دعوت حق را نپذیرفتند و عذاب دنیوی متصل به عذاب ابدی را به جان خریدند.

ص: 300

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «71» وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً
فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «72»

تفسیر:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

این آیه اشاره است به روابط صالح و پربرکت مؤمنان با یکدیگر در مقابل روابط ناروا و مفسده زای منافقان که در آیه 67 ذکر شد. و «ولی» به معنای سرپرست و متولی امر و به معنای یاور و دوست آمده و در این جا به قرینه ذکر امر و نهی به معنای اول است. و بعید نیست در این کتاب کریم، الفاظ مشترک را به همه معانی آن حمل کرد مگر آن که متعارض باشند.

معنای آیه: و مردان و زنان مؤمن، سرپرست یکدیگرند، یعنی نوعی از ولایت تشریعی نسبت به یکدیگر دارند و آن برخی از مراتب ولایت در مسأله امر و نهی است. آنها پیوسته یکدیگر را به هر کار شایسته ای فرمان می دهند و از هر کار ناروایی نهی می کنند، و نماز را برپا می کنند، خود می خوانند و افراد جامعه را به خواندن آن وامی دارند. و زکات می پردازند، زکات شرعی و مالیات اسلامی واجب و مستحب، و آنها پیوسته از خدا و فرستاده او فرمان می برند. آنها هستند که به زودی مورد رحمت خداوند قرار خواهند

ص: 301

گرفت، یعنی مقابل منافقان که مورد فراموشی قرار می گیرند. و خدا مقتدر شکست ناپذیر و حکیم است.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

یعنی: خدا به مردان و زنان با ایمان، باغ ها و بهشت هایی را وعده داده که از زیر آنها نهرها در جریان است، در حالی که در آن بهشت ها جاودانند. جریان نهرها ممکن است از زیر سطح زمین باشد یا از زیر درختان، و مراد از آنها نهرهایی از همه نوع مایعات است یا خصوص چهار نهری که در آیه 15 سوره محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است.

وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

یعنی: و نیز خدا به مردان و زنان مؤمن، مسکن های پاکیزه ای را در باغ های اقامت و بهشت های ابدیت وعده داده است، و رضا و خشنودی از جانب او بزرگ تر است، و این رضا و خشنودی است که کامیابی بزرگ است. یعنی بزرگی آن نه از این راه است که چون او راضی گردد همه نعمت ها دنبال آن سرازیر می شود، هر چند چنین است، بلکه خود حبّ و دوستی او در نزد بنده اش از همه چیز بزرگ تر و محبوب تر و لذت بخش تر است، و از این رو عبادت به انگیزه حبّ الله مرتبه ای والا دارد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ «73» يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ «74»

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

کلمه «جهاد» بر حسب غلبه استعمال، ظهور دارد در جنگ و نبرد، و این جهاد با منافقان که مدعی هستند جزو مسلمین اند ممکن نیست، پس مراد، مقاومت و عکس العمل منفی در مقابل آنها به هر طرز ممکن است.

معنای آیه: ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن، یعنی با کافران به جهاد ابتدایی در موقع اقتضای مصلحت، و جهاد دفاعی، و با منافقان یعنی کسانی که شواهدی بر نفاق آنها قائم می شود به وعظ و اندرز و بی اعتنایی و طرد از مجتمع یا به دقت در اجرای حدود و تعزیرات درباره آنها به خاطر تخلفات زیادی که دارند. و ممکن است مراد از جهاد، اعم از جهاد نظامی و اقتصادی و فرهنگی و تجاری باشد، پس منافقان را نیز شامل می شود. و کار را بر آنها سخت گیر، و جایگاه آنها جهنم است و جهنم، بد جای بازگشتی است.

يَجْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا

ممکن است این آیه تکرار بیان حادثه عقبه باشد که منافقان در خلوت، کفر گفتند و اقدام به کار نافرجام نمودند و در آیه 64 گذشت. و گفته شده که: اشاره است به حوادث دیگری از کفر و ارتداد نهانی آنها، زیرا بسا اتفاق می افتاد که در موارد نزاع و اختلافشان حتی در نزد برخی از مسلمین به ناگاه کفر می گفتند و اسلامی را که بر حسب ظاهر پذیرفته بودند علناً انکار می کردند.

معنای آیه: آنها به خدا سوگند می خوردند که چیزی نگفته اند، در حالی که بی تردید، سخن کفرآمیز گفته اند و پس از اسلامشان کافر شده اند و به چیزی همت گماشتند که به آن نرسیدند، یعنی ترور پیامبر در عقبه و یا ایجاد فتنه و آشوب در مدینه.

وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ

و منافقان هیچ عیب و خرده ای از پیامبر و دین و رفتار او نگرفتند (یعنی درباره این که چرا سخن کفر و باطل می گویند و رفتار ضد اسلامی و فکر براندازی حکومت الهی را دارند بهانه ای نداشتند) جز آن که خدا و فرستاده او آنها را به واسطه فضل و احسان خدا بی نیاز نمودند. و این کلام نظیر آن است که شخصی به شخصی بگوید: من در نزد تو هیچ گناهی ندارم جز آن که به تو خوبی کرده ام. زیرا اهل مدینه پیش از هجرت پیامبر اسلام در کمال ضیق و تنگی زندگی و فقر و فلاکت بودند و به برکت اسلام و حرکت مسلمین و فعالیتشان در جنبه های مختلف زندگی که از آن جمله جنگ ها و پیروزی های توأم با انبوه غنائم جنگی بود، سطح زندگی شان بالا رفت و فضل خدا شامل حالشان گشت و آنان به جای شکر نعمت در فکر انتقام افتادند.

فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

یعنی: پس اگر آنها توبه کردند و به سوی حق برگشتند برای آنها خیر و نیکو خواهد بود، و اگر اعراض کردند و روی برتافتند خدا آنها را به عذاب دردناکی در دنیا و آخرت عذاب خواهد نمود، و هرگز آنها را در روی این زمین، سرپرست و دوست و یآوری نخواهد بود.

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ لِلَّهِ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ «75» فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ «76» فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ «77»

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ

آیات زیر اشاره است به برخی دیگر از منافقان که با خدا معاهده نموده و نقض کرده اند، و به برخی دیگر که به صدقات و عمل های مسلمین خرده می گرفتند و مسخره می کردند.

یعنی: و از منافقان کسانی هستند که با خدا معاهده نمودند که حتماً اگر از فضل و رحمت خود به ما بدهد ما نیز بی تردید، صدقه می دهیم و بدون شك از نیکوکاران می شویم. مراد این است که اگر مال و ثروت وافر به ما دهد ما نیز همه حقوق واجب و مندوب اموال خود را از زکات و خمس و فیه و انفال و مالیات اسلامی و انفاقات واجب ارحام و صلة رحم، همه را ادا می کنیم.

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ

پس چون خدا از فضل خویش به آنها بخشید، یعنی: خواسته های آنها را عطا نمود، به مالشان بخل ورزیدند و از معاهده روی برتافتند، و آنها معرض اند. ذکر اسم فاعل، مفید این است که عادت به اعراض و طبع روگردانی از حق دارند.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

ضمیر فاعلی «أعقب» راجع است به وصف بخل یا عمل بخیلانه آنها، و ضمیر مفعولی «يلقونه» راجع است به «الله».

معنای آیه: صفت بخل یا عمل نشأت یافته از آن در دل های شان نفاقی در پی آورد که تا روزی که خدا را ملاقات کنند، یعنی بمیرند یا به محشر آیند، ثابت و برقرار است. و این به خاطر تخلف آنها از مواعده با خدا و به خاطر آن بود که پیوسته به خدا دروغ می گفتند.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ «78» الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «79»

نجوا اسم مصدر است به معنای سخن سرّی، و نام گروهی که با هم سخن سرّی دارند، و چیز پنهانی و سرّی، مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است، و مراد در این جا معنای اول است. لَمَزَه - از باب صَدَّرَب و نَصَرَ -: عیب گرفت بر او، به چشم و ابرو به او اشاره نمود. مَطَّوعٍ اصلش مَطَّوعٍ از باب تَفَعَّل است، کسی که خود را در طاعت به تکلف اندازد، کسی که اعمال مستحبی را با طیب خاطر به جا می آورد. تَطَّوعٍ: انجام دادن کار نیک.

جَهَدَ فِي الْأَمْرِ - از باب مَنَعَ -: کوشش کرد در آن و به مشقت افتاد. جَهْدٌ - به ضم و فتح -:

طاقت و توان. الَّذِينَ يَلْمِزُونَ مَبْتَدَأَ وَسَخَّرَ اللَّهُ خَبْرَهُمْ، وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ عَطْفَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مَطَّوعِينَ.

تفسیر:

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

استفهام برای نکوهش و توبیخ است. یعنی: آیا منافقان ندانستند که خدا سرّ آنها و نجوای آنها را می داند؟ (سرّ یعنی رازهای نهفته دلشان از کفر و نفاق و قصد توطئه علیه مسلمین، و نجوا یعنی مطالبی که در سخنان بیخ گوش تبادلی می کنند).

و آیا ندانسته اند که خداوند از همه غیب ها به نحو کامل آگاه است؟ غیب، امر نسبی است، یعنی چیزی که از حواس ظاهره یا باطنه هر ذی شعوری پنهان است، در نزد او آشکار است.

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: کسانی از منافقان که بر مَطَّوعِينَ از مؤمنان در صدقاتشان عیب می گیرند (در باره مؤمنانی که ثروت مالی دارند و به میل و رغبت انفاق می کنند یا صدقه های مستحب می دهند، می گویند: اینان برای ریا و سمعه یا حبّ جاه و شهرت صدقه می دهند) و نیز بر کسانی از مؤمنان که جز آخرین طاقت و توانشان چیزی پیدا نمی کنند و آن را صدقه می دهند عیب می گیرند و آنها را استهزا می کنند (آنان

را ساده و ابله و بی خرد یا فریب خورده می نامند، و بالأخره هر يك از اغنيا و فقراى مسلمين را به طرزى مسخره مى كنند) خدا آنها را مسخره کرده است.

يعنى حكم سخریه و استهزای آنها از ازل گذشته است، و برای آنها عذابی است دردناك. و مسخره خدا در دنیا این است كه امیدهای آنها را ناگهان تبدیل به یأس و خوشی هاشان را مبدل به ناخوشی می كند، و در آخرت مورد مسخره خزنه جهنم واقع می شوند.

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
«80» فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ «81» فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «82»

لغت و اعراب:

استغفر امر برای انشای تسویه است. خَلَفَ الشيء: او را پشت سر گذاشت، مخلف: به جا گذاشته شده. مقعد: مصدر میمی به معنای قعود.

تفسیر:

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ

يعنى: برای آنها آمرزش بطلب یا نطلب، اگر هفتاد بار برای آنها آمرزش بخواهی

ص: 307

خداوند هرگز آنها را نخواهد آمرزید. مراد این است که طلب آموزش و ترک آن یکسان است، و در نتیجه، طلب لغو است، و در طلب هم يك بار و تکرار بسیار نیز مساوی است. و تعلیق به هفتاد از باب مثال و به عنوان مبالغه است و عدد خصوصیت ندارد، و نیز از باب تعلیق به محال است مانند لَيْنُ أَشْرَكَتٍ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ [زمر، 65] وگرنه پیامبر برای چنین افرادی آموزش نمی طلبد.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

یعنی: آن محرومیت شدید برای این است که آنها به خدا و فرستاده او کفر ورزیدند، و خدا هرگز گروه خارج از فرمان و متمرّد را هدایت نمی کند.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

این آیه تا هفت آیه بعد درباره منافقان است که در غزوة تبوك با عذرهای دروغین اذن عدم شرکت گرفتند. یعنی ای پیامبر، به جا گذاشته شدگان از جنگ به خاطر ماندن و بازنشستن برخلاف رسول خدا شادمان شدند، و آنها کراهت داشتند از این که با مال ها و جان های خود در راه خدا جهاد کنند.

وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ

یعنی: و آنها به یاران خود هم گفتند: در هوای گرم حرکت نکنید. ای پیامبر، اگر آنها فهم دقیق و دانش عمیق داشته باشند به آنها بگو: آتش جهنم حرارتش بیشتر است. یعنی در يك جهاد حساس و خطرناك و ضروری، فرار از زحف، مستلزم آتش جهنم فردا است و آن شدیدتر است.

فَلْيُصْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

یعنی: در نتیجه باید آنها در آینده عمرشان کمتر بخندند و بسیار بگریند، یا در دنیا بخندند که طبعاً اندك است و در آخرت بگریند که بسیار خواهد بود، به کیفر آنچه به دست می آورند از عقاید فاسده و ردایل اخلاق و محرّمات اعمال.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَافْعَدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ «83» وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ «84» وَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ «85»

تفسیر:

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَافْعَدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ

یعنی: ای پیامبر، اگر خدا تو را به سوی گروهی از آنها در مدینه برگرداند، آن گاه در سفرهای دیگر چون خواهی سپاه را بسیج کنی آنها آمدند و از تو برای بیرون شدن به جهاد اذن طلبیدند، به آنها بگو: هرگز و ابداً با من بیرون نخواهید شد و هیچ گاه همراه من با دشمنی نخواهید جنگید؛ چرا که شما نخستین بار راضی شدید که بنشینید، پس طبق روش اولتان همراه خالفان بنشینید، یعنی همراه کسانی که طبعاً و تکویناً بازنشسته اند، مانند زنان، کودکان، معلولان و بیماران.

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ

یعنی: و هرگز بر جنازه کسی از آنها که مُرد نماز مخوان، و بر سر قبرش نایست، یعنی نه برای کمک به دفن و آداب آن و نه برای دعا و طلب مغفرت.

إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ

ص: 309

یعنی: به خاطر آن که آنها به خدا و فرستاده اش کفر ورزیدند و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند. پس کافر و خارج از فرمان اصولی خدا بودند. و مفاد این آیات این است که اختلال عقاید انسان در اصول دین، سبب لغویت استغفار و دعا در حق او و عدم جواز نماز و حضور بر سر قبر اوست. و در فقه اسلامی آمده است که تمام آثار کفر بر او بار می شود که از آن جمله حرمت تجهیزات اسلامی اوست، یعنی تجهیزات پنجگانه برای روانه شدن میت مسلم به عالم برزخ، از غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن در مقابر مسلمین.

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ

این آیه همان آیه پنجاه و پنج است که گذشت و اختلاف اندک و تغییرات چهارگانه لفظی تأثیر ژرفی در معنا ندارد. و تکرار آیه برای تأکید این امر خطیر است که نباید وفور نعمت و سعه و تنوع دنیای کفر، مسلمین را به شگفت آورد و در روحشان اثر بگذارد و سبب تزلزل عقاید و تمایل به کفر و گرایش به اخلاق و آداب و سنن کفار شود، که شدیداً محل ابتلای دنیای اسلام امروز با جهان کفر است.

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ «86» رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ «87» لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «88» أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «89»

آن آمنوا به تقدیر «بأن آمنوا، ای بالایمان». اولوا: جمع «ذو» به معنای صاحب از غیر لفظش. طول: غنا، قدرت. ذرنا از ماده وذر یدذر به معنای ترك، و تنها مضارع و امر از این ماده استعمال شده است.

تفسیر:

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطُّولِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ

یعنی: و چون سوره ای نازل گردد که به خداوند ایمان آورید و همراه فرستاده و رسول او جهاد کنید، صاحبان ثروت و توان مالی و جسمی از منافقان از تو اذن می طلبند که در جهاد شرکت نکنند، و گویند: بگذار ما با بازنشستگان باشیم. یعنی به جهاد بیرون نشویم و با زنان و کودکان در شهر بمانیم.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

یعنی: آنها راضی شدند که با خالف ها - بازنشسته ها و خانه نشین ها - باشند. یعنی این مقدار درك و تعقل ندارند که جهاد در راه يك دين قويم ثابت و حيازت کمالات ابدی آن، قابل تبدیل با استراحت چند صباح و مصاحبت زنان و کودکان نیست. و بر دل های آنها مهر شقاوت زده شد، یعنی به واسطه سوابق کفر و عناد و فسق آنها، ولی آنها نمی فهمند. یعنی وضع دینی و شقاوت ذاتی خود را نمی دانند و علم عمیق دینی از آنها گرفته شده است.

لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

یعنی: لکن در مقابل قعود و تخلف و ترك فريضة عظيم الهی از سوی آنها، فرستاده خدا و کسانی که با او ایمان آورده اند، با مال ها و جان های خود جهاد کردند، و آنهايند که در دنیا برايشان خيرات مادی و معنوی است، و آنها هستند که

بادیه نشینان منافق و مؤمن

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

یعنی: خداوند برای آنها در جهان واپسین، باغ ها و بهشت هایی فراهم کرده است که از زیر سطح آنها یا از زیر درختان آنها نهرها جاری است، یعنی از هرگونه مایعات به نحو پیوسته و بدون وقفه در تاریخ ابدیت، و آنها در آن بهشت ها جاودان اند، یعنی هر چند با پروردگارش در ازلیت شریک نیستند لکن در ابدیت شریک خواهند بود، و این است کامیابی بزرگ.

وَجَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «90»

لغت و اعراب:

مُعَذَّرٌ اصلش «معتذر» از باب افتعال است، یعنی عذرآورنده. اعراب جمع است و مفرد ندارد، یعنی بادیه نشینان از عرب و غیر عرب.

تفسیر:

وَجَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

مراد از معذران، (1) بادیه نشین هاست که در اعتذارشان راستگو بودند. و محتمل است که اعم از منافقان و مسلمین بادیه نشین باشد. اگر منافق بودند چطور در اعتذارشان راستگو بودند؟!

ص: 312

1- . مراد، عذرداران واقعی است نه منافقان، زیر منافقان در اعتذارشان راستگو نیستند.

معنای آیه: ای پیامبر، عذرآوردگان از بادیه نشین ها نزد تو آمدند که به آنها اجازه داده شود یعنی اجازه تخلف از جهاد، ولی کسانی از منافقان مدینه که به خدا و رسول او دروغ گفتند، یعنی از سابق در مواقع جنگ عذرهای دروغ می آوردند، در جای خود نشستند، یعنی نه به سوی جهاد رفتند و نه برای استجازه آمدند.

و ممکن است مفاد «لیؤذن لهم» نسبت به مسلمین استجازه در شرکت باشد که با نبود شرایط به جهاد روند، همانند حج متسکع یعنی کسی که با نبود شروط شرعی به سوی حج می شتابد.

سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: به زودی کسانی از آنان را که کفر ورزیده اند عذابی دردناک خواهد رسید.

لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ «91» وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلُوا لِيَحْمِلَهُمْ قُلْتُ لَأَحِبُّدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ «92»

لغت و اعراب:

حرج: سختی، گناه. نَصَحَ زَيْدًا و لَزِيْدٌ - از باب مَنَع - درباره او دوستی خالصانه کرد.

فاض الإِنَاء: پر شد، و فاض: جاری شد.

ص: 313

لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ

یعنی: نه بر ضعفا و ناتوان ها و نه بر بیماران و نه بر کسانی که هزینه سفر پیدا نمی کنند سختی و گناهی نیست. یعنی در این که در منزل خود بنشینند و به سوی جهاد حرکت نکنند، اگر درون خود را نسبت به خدا و فرستاده او خالص کنند.

عنوان ضعفا شامل پیران فرتوت و زنان و کودکان و دیوانگان و فلج ها و ناقص العضوهاست. و مراد از «نصیحت برای خدا و رسول» که نفی حرج بدان مشروط شده این است که باید این گروه همانند متخلفان از اهل نفاق بر ضدّ مسلمین تبلیغ و نشر اکاذیب نکنند و دل ها را علیه آنها نشوراندند، بلکه اظهار خیرخواهی نمایند و دیگران را به تحریک و کمک مالی تشویق کنند، وگرنه حرج از آنها رفع نمی شود و مستحق عذاب خواهند بود.

مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: بر نیکوکاران راهی نیست. کسی که کار خیر انجام داده، نه در دنیا راه عتاب و توبیخ بر او باز است و نه در آخرت راه مؤاخذه و عقوبت. و این کلام، قاعده ای است کلی که در موارد زیادی از فقه اسلامی از آن استفاده می شود. و خداوند آمرزنده و مهربان است.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ

یعنی: و نیز سختی و گناهی نیست بر کسانی که چون نزد تو آمدند تا آنها را در راه جهاد بر مرکبی سوار کنی، و تو گفتی من مرکبی ندارم که شما را بر آن سوار کنم، در حالی بازمی گردند که چشمان آنها از اشک پر است، به خاطر اندوه از این که چرا آنچه باید در راه جهاد هزینه کنند نمی یابند.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «93» يَعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ «94» سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَآوَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «95» يَحْلِفُونَ لَكُمْ لَتَرْضُوا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ «96»

تفسیر:

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: جز این نیست که راه عتاب و توبیخ و عذاب اخروی بر کسانی باز است که هنگام بسیج عمومی برای جنگ، از تو اذن می خواهند یعنی اجازه ترک جهاد و تخلف از سپاه اسلام، در حالی که آنها ثروتمندند یعنی می توانند مرکب و توشه فراهم کنند و برای جهاد حاضر شوند. آنها راضی شدند که با بازنشستگان و خانه نشینان باشند یعنی با زنان و

ص: 315

کودکان و معلولان، و خدا بر دل های آنها مهر غفلت و شقاوت نهاده، از این رو آنها راه سعادت خود را نمی دانند.

يَعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَاتَعْتَدِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ

خطاب به پیامبر اسلام و مسلمین است. یعنی: هنگامی که از غزوه تبوک بازگشتید، آنها برای شما عذر خواهند آورد که چرا تخلف کردند و در شهر ماندند. در جواب بگو:

هیچ عذری نیاورید که هرگز از شما باور نخواهیم کرد، حقیقت این است که خداوند از اخبار سرّی شما آنچه لازم بود به ما خبر داده است.

وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: و به زودی خدا و فرستاده او عمل های شما را خواهند دید، که توبه می کنید و صالح می شوید یا بر کفر و نفاق خود ادامه می دهید. ظاهر آیه این است که خدا نیز همانند پیامبر در آینده نزدیک مطلع خواهد شد، و این امر نسبت به خداوند - نعوذ بالله - مستلزم جهل فعلی است، پس مراد این است که علم ازلی خدا به این امور در آینده، تحقق خارجی می یابد و برای همه نیز روشن می شود.

سپس - یعنی پس از دنیا - همه به سوی خدایی که دانای غیب و آشکار است بازگردانده می شوید. مراد از «غیب» هر چیزی است که بر هر ذی شعوری پنهان است، و مراد از «شهادت» هر چیزی است که در نزد هر ذی شعوری مشهود است، و این دو در نزد خدا به نحو یکسان حاضر است و دنیا و آخرت نیز در این امر در نزد او یکسان است. پس او شما را به آنچه در دنیا می کردید آگاه خواهد نمود. یعنی از آن جمله است کفر شما و انکار دعوت پیامبر وقت، و نفاق ورزی با مسلمین، و اظهار اخلاص با کفار و مشرکین.

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِنُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ

یعنی: ای پیامبر، به زودی آن گاه که از سفر جنگ به سوی آنها بازگشتید برای شما به خدا سوگند یاد می کنند تا از آنها اعراض کنید، به این که از مسأله تخلف آنها از جهاد و ترتیب اثر توبیخ و سرزنش صرف نظر نمایید. پس شما - ای پیامبر و ای مسلمین - از آنها اعراض نمایید و از نشان دادن عکس العمل روی برتایید.

إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

یعنی: دستور اعراض از آنها برای تصدیق اعدار آنها یا تحصیل رضای آنها نیست، بلکه برای این است که آنها رِجس و پلیدند، پلید در عقاید و اخلاق و کردار. و اعراض به معنای قطع روابط اجتماعی و اخلاقی و رفتاری است. و جایگاه آنها جهنّم است به سزای کارهایی که می کردند، یعنی به سزای آن که در مدت عمرشان با شرک زندگی کرده و با حق مبارزه نموده و در برابر خدا به طغیان برخاسته و پیرو هوای نفس و شیطان بوده اند.

يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

یعنی: ای پیامبر، آنها علاوه بر آن که می خواهند متعرض حال آنها نشوید، سوگند یاد می کنند تا از آنها در باطن نیز راضی باشید و همانند سایر مسلمین مورد محبت و رضایت قرار گیرند. پس متوجه باشید که اگر شما از آنها راضی شوید بی تردید، خداوند از گروهی که خارج از فرمان اویند راضی نمی شود. مقتضای قاعده در کلام، این بود که گفته شود:

«فإنَّ الله لا يرضى عنهم» لکن به جای ضمیر «عنهم» «عن القوم الفاسقين» آمده، برای این که در کلام اشعار بر علت باشد، یعنی خدا بدین علت از آنها راضی نمی شود که آنها گروهی متمرّد و خارج از فرمان در اصول عقاید و اخلاق و اعمال اند.

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «97» وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِنَّ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «98»

لغت و اعراب:

اعراب جمع است و مفرد ندارد، و کثرت استعمال دارد در عرب های بادیه نشین، و برخی گفته اند در مطلق بادیه نشین ها. أجدر: لایق تر و سزاوارتر. مغرم: غرامت

ص: 317

و خسارت. تریبص: انتظار. دوائر: جمع دایره، حادثه بد که گویی دور انسان را احاطه کرده است. سوء مصدر است و اضافه دایره به آن برای مبالغه است مانند رجل صدق و رجلاً لصدق.

تفسیر:

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: بادیه نشینان عرب یا مطلق بادیه نشینان خواه عرب یا عجم، در کفر و نفاق، شدیدترند، و سزاوارترند که حدود و مرزهای آنچه را خدا بر فرستاده خود نازل کرده است ندانند. یعنی چون آنها از شهر و مجامع تمدن بشری، از نظر فرهنگی و اجتماعی دورند، سخت محکوم جاهلیت طبیعی قدیم بشرند، و در اسارت تقلید کورکورانه از عقاید خرافی و رسوم جاهلی گذشتگان اند، و از علوم دینی و اخلاق انسانی و آداب و فضایل نفسانی بهره به سزایی ندارند.

و مراد از «حدود ما أنزل الله» مرزها و ثغور دین و احکام شریعت است که خود، عالمی است از معنویات، دارای حدود و ثغور. و خداوند علیم و حکیم است، یعنی دانا به همه چیز از امور مربوط به شهری و بادیه نشین، و حکیم در آفرینش و تکلیف.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: و از بادیه نشینان عرب کسانی هستند که آنچه را در راه خدا می دهند غرامت می شمارند، زیرا چون برای خدا نمی دهند، بلکه از روی ریا یا تقیه می دهند، طبعاً برایشان خسارت است. و پیوسته در انتظار ورود حادثه ای بد برای شمایند، از شکست در جنگ و فقر مالی و امراض عمومی و اختلاف داخلی و عمدتاً سقوط دولت اسلامی. و جمله «عليهم دائرة السوء» یا انشای نفرین است یعنی حادثه بد بر آنها فرود آید، و یا اخبار است یعنی برای آنها حادثه ای پیش بینی شده است. و خدا شنوا و داناست، هیچ صدای قابل درکی از حیطة قدرت سامعه او خارج نیست، و هیچ شیئی در گستره عالم هستی از احاطه علم او بیرون نیست.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَواتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (99)

لغت و اعراب:

قربات: جمع قربت، اعمال نیکی که برای نزدیک شدن به خدا انجام می گیرد، مفعول دوم یتخذ است. صلوات عطف است به ماينفق به تقدير «و یتخذ صلوات الرسول أيضاً قربات».

ألا إنها؛ ضمیر منصوب، راجع است به «ماينفق» و «صلوات».

تفسیر:

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَواتِ الرَّسُولِ

یعنی: و از بادیه نشینان عرب نیز کسانی هستند که به خدا و روز واپسین ایمان می آورند، و آنچه را انفاق می کنند وسایل تقرب در نزد خدا می شمارند و دعاهاى پیامبر را نیز که غالباً هنگام دریافت صدقات می کردند وسایل تقرب به خدا می دانند.

أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: آگاه باشید که همه انفاقات آنها در راه خدا و هر يك از دعاهاى پیامبر درباره آنها قربت است، یعنی وسیله نزدیک شدن آنها به خداوند است. به زودی خدا آنها را در رحمت خویش وارد خواهد نمود، زیرا که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

ص: 319

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «100»

تفسیر:

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ

این آیه در مقام بیان حکمی است عام دربارهٔ مسلمین از آغاز تکون هستهٔ داخلی ملت آنها به وسیلهٔ بعثت پیامبر اسلام و دعوت او تا پایان وجودی آنها. در این آیه همهٔ مسلمین ابتدا به دو قسم تقسیم شده اند: سابقین اولین، و تابعین به احسان.

مراد از قسم اول کسانی هستند که از ابتدای دعوت، دور آن حضرت را گرفته و در قبولی دعوت و پذیرش کتاب و شریعت او بر دیگران سبقت جستند و هستهٔ مرکزی اسلام را تحت رهبری الهی او تشکیل دادند و از این رو دو عنوان سابقین و اولین را حیازت نمودند. و اینان عمدتاً مرکب از دو طایفه بودند: مهاجران مکه و احیاناً غیر مکه، و انصار یعنی اهل مدینه و اندکی از غیر آنها. و خدا این دو گروه تازه تشکیل شده را «السابقون الأولون» نامید.

و مراد از قسم دوم کسانی هستند که در پذیرش دعوت، پیرو پیشگامان نخستین شدند، و در مراحل تشکیل ملت اسلامی و دولت حقهٔ الهی تابع اولین شدند. و این قسم است که تا حال ادامه داشته و الی الابد - ان شاء الله - ادامه خواهد داشت.

معنای آیه: سبقت جویان و پیشگامان نخستین یعنی در پذیرش دعوت و شریعت که در صدر اول، مهاجران و انصار بودند و کسانی که از آنها به خیر و نیکی پیروی

ص: 320

کردند، یعنی طبقات بعدی مسلمانان در مناطق مختلف جهان، نسلی پس از نسلی تا آن گاه که خدا خواهد، خدا از آنها راضی شده و آنها نیز از خدا راضی و خشنودند.

خدا از این که آنها دعوت پیامبر و کتاب و شریعت او را پذیرفتند، و آنها از این که خدا دین را کامل و نعمت را تمام و اسلام را برای آنها به عنوان شریعت جاویدان انتخاب نموده است. (1) وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

یعنی: و خداوند برای آنها باغ ها و بهشت هایی مهیا نموده که پیوسته زیر ساختمان یا درختان آنها نهرها و رودها جاری است، آنها همیشه در آن جا هستند، و این است فوز عظیم و کامیابی بزرگ.

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ
(101) «وَأَخْرَجُوا عَمَلًا صَالِحًا وَأَخْرَجُوا سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (102)

لغت و اعراب:

و مِمَّنْ حَوْلَكُم خیر مقدم، منافقون مبتدای مؤخر، و من أهل المدينة عطف است به مِمَّنْ حَوْلَكُم. مَرَدٌ و مَرَّنَ عَلَى الشَّيْءِ - از باب نَصَرَ - :
خو گرفت و عادت کرد به آن، و مردوا صفت منافقون است.

ص: 321

1- . روشن است که این بشارت، مشروط به موافقات یعنی ادامه دادن به ایمان تا دم مرگ است. بنابراین، آن عده که بعداً دست از ایمان شستند و پیمان خدا و پیامبر را شکستند، از این جرگه بیرون اند.

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ

خطاب به مسلمین است درباره چند طایفه که در اطراف مدینه بادیه نشین بودند، مانند برخی از قبیله جهینه و اسلم و اشجع و غفار که چون به مدینه می آمدند تظاهر به اسلام داشتند و در میان قوم خود یهودی یا مسیحی بودند، و هم چنین عده ای از اهل خود شهر.

معنای آیه: ای پیامبر، از کسانی که در اطراف شهر شما از بادیه نشین ها هستند و نیز از خود اهل شهر، گروهی منافق اند؛ آنها به نفاق عادت کرده و خو گرفته اند؛ تو آنها را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم. یعنی در حفظ نفاق باطنی و تحفظ بر شئون ظاهری آن به گونه ای ماهرند که تو با کمال درایت فکری و علم به حال اجتماع، بر آنها اطلاع نداری.

سُعُذِبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ

یعنی: به زودی ما آنها را دوبار عذاب می کنیم، یک بار به وسیله سوابق نفاق و افشای آن در میان مردم و گرفتاری های دیگر، و بار دیگر به مرگ و عذاب های پس از آن در عالم برزخ. سپس آنها به سوی عذابی بزرگ یعنی عذاب های آخرت، بازگردانده می شوند.

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

این آیه مربوط است به گروهی از اهل مدینه و اطراف آن اعم از منافق و ضعیف الایمان ها که هر چند گناه تخلف را داشته اند، لکن به جای عذرهای دروغین به گناهان خود اعتراف نموده اند.

معنای آیه: و از اهل مدینه و اطراف آن، دیگرانی هستند که به گناهانشان اعتراف کردند، آنها عمل صالح را با قسمتی از عمل زشت در آمیخته اند، کارهای خوبشان با تخلف از جنگ مخلوط شده، یا تخلف از جنگ با اقرار و اعتراف مقرون شده. امید است که خدا به آنها عطف توجه کند، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

توهم نشود که کلمه «عسی» دلالت بر امید دارد و حالت امید، مستلزم جهل و عجز

امیدوار است، پس چگونه در کلام خدا استعمال شده است؟ جواب آن است که: استعمال، انشایی است و غرض، تولید حالت رجا و امید در گنهکاران است.

آثار زکات و صدقه

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «103» أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ «104»

لغت و اعراب:

امر خُذْ برای مطلق طلب است اعم از وجوب و استحباب. و اموال جنس جمع است نه استغراق. صدقه: هر مالی که در راه خدا داده شود خواه واجب یا مستحب. تزکیه:

پاک کردن، رشد و نمو دادن. صلاة: درود، عمل خاصی که نماز نامیده می شود. سکن: مایه سکونت و آرامش.

تفسیر:

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً

خطاب در آیه به پیامبر است و مراد، مطلق ولی امر مسلمین است که سلطه شرعی بر نفوس و اموال آنها دارد، خواه معصوم یا منصوب از جانب وی.

معنای آیه: ای پیامبر، از اموال مکلفان، صدقه دریافت کن، خواه به نحو وجوب مانند زکات اجناس نه گانه یعنی طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و کشمش، و هم چنین زکاة فطره، و یا به نحو استحباب مثل زکات های مستحب که در فقه بیان شده است.

تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا

یعنی: توبه و وسیله دریافت آن آنان را پاکیزه می کنی و رشد و نمو می دهی، زیرا

ص: 323

بی تردید هر عمل خیری از انسان، خاصه انفاق از جان و مال، روح او را از پلیدی نقص و گناه پاک می سازد و رشد و تکامل می بخشد، نظیر شاخه های زاید درخت که بریدنش آن را رشد می دهد.

وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

یعنی: و ای پیامبر، هنگام دریافت آن بر آنها درود بفرست یا دعا کن که همانا درود و دعای تو آرامش بخش دل و سکونت و اطمینان آور قلب آنهاست. و خدا شنوا و داناست.

این آیه در مورد زکات شرعی واجب نازل شده و در فقه اسلامی احکام و مسائلی از آن استفاده شده که بحث در آنها از وظایف تفسیری بیرون است.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ

این آیه اشاره است به تشویق مسلمین به دادن صدقه مخصوصاً زکات واجب. و استفهام انکاری است. یعنی: آیا مردم ندانسته اند که بی تردید، تنها خداست که توبه را از بندگان می پذیرد؟ یعنی پس از صدور گناه از بنده و ثابت شدن استحقاق عقاب بر او، احدی را جز خدا توان بخشیدن گناه او نیست.

وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

یعنی: و نیز اوست که صدقه ها را دریافت می کند، زیرا تحویل دادن صدقه به دست پیامبر یا منصوب او گویی تحویل به خود خداوند است. و یا آن که صدقه را در واقع پیش از رسیدن به دست گیرندگان، خود خدا قبض می کند، نظیر آیه إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ [فتح، 10]. و آیا ندانسته اند که خدا توبه پذیر و مهربان است؟!

وَقُلْ لِيَعْمَلُوا فَسَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي هَبْأَناسٍ مِّنْهُنَّ وَمِنْ أَناسٍ مِّنْهُنَّ لِيَعْمَلُوا سَبْحًا وَتَسْبِيحًا وَنَسْتَرْدُونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ «105» وَأَخْرُوجَهُمْ مِّنْ جُحُومٍ لَّعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ «106»

وآخرون عطف است به آخرون در آیه 102. أَرَجَا الأَمْرَ: تأخیر انداخت کار را. مُرَجُونُ اصلش مُرَجُونُ است که همزه اش حذف شده، یعنی تأخیرافتادگان.

مشاهدان اعمال

تفسیر:

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ

متعلق خطاب «اعملوا» مسلمان ها و همه مکلفان جهان اند. و امر «اعملوا» در مقام ترخیص و تخییر و آزمایش و هشدار و تحذیر است. معنای آیه: و ای پیامبر، به مردم بگو: عمل کنید. یعنی پس از آن که شریعت اسلام به شما ابلاغ گردید و حجت بر شما تمام شد و حلال و حرام و صحیح و فاسد و نیکو و زشت بر شما روشن گردید، هر چه خواهید بکنید آزادید و هیچ منع تکوینی نیست. به زودی خدا و فرستاده او و مؤمنان همه، عمل های شما را می بینند.

اما دیدن خدا از این راه است که هر موجودی بذاته در تمام مراحل وجودش در حضور و مرأی و منظر اوست. و اما دیدن فرستاده او طبق سنت قویمه اهل بیت وحی علیهم السلام اعمال قلبی و بدنی هر مکلف را در هر عصری، فرشتگان رقیب و عتید به پیامبر (یا جانشین معصوم او) می رسانند و او نسبت به همه، تحمّل شهادت می کند. و ممکن است مراد، اعمالی باشد که پیامبر به چشم خود، از مردم زمان خویش می بیند. و اما مؤمنان، غیر از امامان معصوم که مصداق اتم مؤمن هستند، مراد بندگان صالح خدا از انسان های تالی رتبه معصوم اند که به چشم اعمال مردم را می بینند، یا پس از مرگ، در موقع لزوم فرشته ها به آنان اعلام می کنند.

وَسَتُرَدُّونَ اِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: و به زودی همه شما بشرها، پس از پایان عالم برزخ و زنده شدن مردگان، به سوی خدایی که از ازل تا ابد همه پنهان های اعمال و آشکار آنها را به علم حضوری می داند، بازگردانده می شوید، و پس از آن در منظر و دیدگاه و مسمع همه، شما را در

محکمه عدالت به آنچه در دنیا می کردید آگاه می سازد.

وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

یعنی: و متخلفان دیگری از اعراب و اهل مدینه هستند که کارشان معلق و واگذار به امر خداست، یا آنها را عذاب می کند و یا به آنها عطف توجه می کند و توبه شان را می پذیرد.

گفته شده که این افراد، ضعیف الادراک ها یا ضعیف الایمان ها هستند که توجه اصل تکلیف جهاد و غیره مقتضی عقوبت آنها، و ضعف ادراک یا ایمانشان مقتضی عفو آنهاست و از این رو کارشان واگذار به اراده خداوند است. و ممکن است این آیه، کودکان ممیز غیر بالغ را نیز که مشمول قوانین تعزیرات اند شامل شود.

و تعبیر به «والله عليم حكيم» در این آیه اشاره به این است که علم خدا به اعمال آنها و حکمتش در ترتیب پاداش و کیفر، سبب واگذار شدن کار آنها به خداست. و ذکر «غفور رحيم» در آخر آیه معطوف علیها (آیه 102) به لحاظ «اعترفوا» است.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسَدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يُشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ «107» لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ «108»

لغت و اعراب:

والذين مبتدای خبر محذوف است به تقدیر «و منهم». ضِرَار و اضرار: ضرر زدن و آسیب رساندن. ضِرَارًا مفعولٌ له برای اتَّخَذُوا، و كُفْرًا و تَفْرِيقًا و اِرْصَادًا عطف اند به آن. رَصَدَةٌ و اُرْصَدَ له: بر سر راه او انتظار کشید، در کمین او نشست.

ص: 326

تفسیر:

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ

ابوراهب عامری پدر حنظله شهید غسیل الملائکه، که از اشراف قبیله خزرج بود، پیش از اسلام مذهب نصرانیت داشت و به رهبانیت می گذرانید، تظاهر به زهد می کرد، لباس خشن و پشمینه می پوشید و پیوسته از ظهور پیامبر اسلام و از اوصاف و کمالات و دین و پیروزی هایش در جنگ سخن می گفت و سخت داعیه این را داشت که مردم به وی گرایش پیدا کنند. و چون پیامبر اسلام مبعوث گردید، درک کرد که پیروی از وی با اغراض نفسانی و عوام فریبی و سلطه بر مجتمع و برخورداری از دنیایشان منافات دارد، از این رو در مقام انکار دعوت پیامبر اسلام برآمد و سخت در مخالفت کوشید و هر جا توانست قبایل عرب را برضد آن حضرت شورانید، و روزی خود به پیامبر گفت: هرگروهی از اعراب با تو بجنگند من همراه آنها با تو خواهم جنگید.

چنین بود، تا پس از پیروزی های مسلمین در اغلب جنگ ها و پس از فتح مکه به سوی روم گریخت، و به منافقان پیام داد که به واسطه تحریک سلطان روم با لشکر جزاری به جنگ مسلمین خواهد آمد. از این رو منافقان مدینه و اطراف آن به منظور بازگشت ابوعامر جایگاهی به عنوان مسجد که مقر فرماندهی وی باشد بنا نمودند، همان جا که بعداً اسم «مسجد ضرار» پیدا کرد، و ابوعامر پیش از آن که به نزد سلطان روم رسد از دنیا رفت و به هدف خبیث خود دست نیافت. چند آیه زیر مربوط به حال این مسجد و اهداف شوم بانیان آن است.

معنای آیه: و از منافقان مدینه و اطراف آن کسانی هستند که مسجدی را به انگیزه اضرار مسلمین و مخالفت و ستیزه با آنها، و تقویت و آشکار کردن کفر درونی خود، و برای جدایی و تفرقه افکنی میان اهل ایمان، که حداقل عدّه ای را به هر بهانه ای بدان جا بکشانند، و به انگیزه انتظار آمدن کسی که از پیش با خدا و رسول او در محاربه بود، یعنی ابوعامر نصرانی، اتخاذ کردند.

وَلِيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يُشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

یعنی: و آنها بی تردید، سوگند خواهند خورد که ما در ساختن مسجد، هیچ غرضی جز نیت خیر و انگیزه خدمت به اسلام نداشتیم، و خداوند گواهی می دهد که آنها دروغگویند.

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدِ أُسَسِّ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ

منافقان پس از ساختن مسجد مزبور، از پیامبر اسلام که در آستانه حرکت به سوی جنگ تبوک بود دعوت کردند آن جا را به اقامه نماز جماعتی افتتاح فرماید.

معنای آیه: ای پیامبر، هرگز در آن جا به نماز نایست، بی تردید مسجدی که از نخستین روز بر پایه تقوا تأسیس شده سزاوارتر است که در آن نماز بخوانی، یعنی مانند مسجد قبا نخستین مسجدی که به دست مبارک پیامبر اسلام در آستانه ورود به مدینه در مقدمه تحقق نخستین سال هجری قمری بنا شد، و نظیر مسجدالنبی صلی الله علیه و آله در خود مدینه، و مانند هر مسجدی در این کره خاکی تا انقراض جهانیان که مسلمین به نیت پاک و به قصد تقرب و عبادت و اقامه جمعه و جماعت و سایر امور خیریه و برای رضای حق، بنا و تأسیس خواهند نمود. زیرا در آن مساجد مردانی هستند که پیوسته این را دوست دارند که پاکیزه گردند، یعنی مغزشان از شکوک و افکار باطل، و روحشان از رذایل اخلاق، و جسمشان از پلیدی های اعمال پاک شود. و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.

أَفَمَنْ أُسَسِّ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسَسِّ بُنْيَانُهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارٌ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
«109» لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «110»

شفا: لبه هر چیزی مانند درّه، پشت بام و غیره. جُرف - به ضمّ راء و سکون آن -: پرتگاه مانند کنار رودخانه که پایین آن را آب برده باشد. هار و هائر اسم فاعل است، محل شکاف برداشته و مشرف به سقوط از ساختمان و لب درّه و کوه. انهار البناء: فروریخت ساختمان.

به باء مصاحبه، و مرجع ضمیر «مَنْ» موصوله است. ریهة - به کسر -: شک، گمان و اضطراب دل. تقطع الشیء: پاره پاره شد.

تفسیر:

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ

این آیه سوق شده برای مقایسه مؤمن و عمل های نشأت یافته او از تقوا، با کافر و عمل های نشأت یافته او از کفر و تشبیه اعمال مؤمن به ساختمان بنا شده در محلی محکم و بی خطر، و اعمال کافر به ساختمان بنا شده در جایی سست و آماده ریزش، و ترجیح و تفضیل اول بر دوم، و اشاره ای به نتیجه در مقیّس علیه و طرفین قیاس. لکن تشبیهات و برخی از نتایج آن مطوی در کلام است.

معنای آیه: آیا کسی که پایه کارهای خود را در دنیا بر تقوای الهی و ایمان به مبدأ و معاد و طلب رضای خدا نهاده است بهتر است، یا کسی که ساختمان خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط بسازد، که ناگهان بنایش همراه او به آتش جهنم فروریزد؟!

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

یعنی: و خدا ستمکاران را راهنمایی نمی کند. یعنی پس از دعوت و اتمام حجت و عکس العمل ردّ و انکار، آنها را به حال خود می گذارد و توفیقات خود را سلب می کند.

لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

این آیه در بیان حال مسجدِ ضرار و اثر سونی است که از آن بنا پس از تخریب در دل آنها ماند. یعنی: بنایی که آن را به نام مسجد بنا کردند پیوسته سبب اضطراب و ناراحتی در

دل های آنهاست مگر آن که دل هاشان پاره پاره گردد، یعنی با شمشیر مسلمین یا به مرگ و رفتن به زیر خاک. و خدا دانا و حکیم است.

معامله خداوند با جهادگران

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوَارِثِ وَالْإِ نْحِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «111»

تفسیر:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ

این آیه اشاره است به داد و ستدی بس عظیم و خطر که به عنوان بیعی که حقیقتش بیع سلم است تحقق یافته است (1) و فروشنده عبارت است از بندگان مؤمن و پایبند به مواثیق و پیمان های خلقی و خالقی که عددشان فوق حد شمار است و از نخستین فرد انسان های پذیرای تکلیف تا آخرین آنها را شامل می شود.

این معامله آن گونه نیست که میان خداوند یکتا و مجموع افراد غیر محصور در یک زمان و ضمن یک قرارداد تحقق یافته باشد، بلکه به نحو انحلال به داد و ستدهایی است که میان یکایک مؤمنان و خداوند تعالی به نحو تدریج در زمان تحقق یافته، و در این آیه اخبار از کلی این معامله است که برخی از مصادیقش تا زمان نزول آیه تحقق یافته و بقیه پیوسته در حال تحقق است. و این تدریجیت به لحاظ تدریجی بودن وجود فروشندگان و مبیع مورد سلم است. و اما از جانب مشتری و ثمن ملحوظ در برابر همه عقود، پیش از

ص: 330

1- . بیع سلم یا سلف آن است که قیمت نقد باشد و جنس بعداً تحویل شود و آن را پیش فروش گویند، برعکس نسبه که جنس نقد است و قیمت آن بعداً تحویل می شود.

قرار موجود بوده است. و فاصله زمانی میان پرداخت اعیان مُسَلَّمِ فیه یعنی مبیع و دریافت ثمن - یعنی فصل زمانی میان عمل های صادر از بندگان در دنیا و نتایج حاصله در قیامت و پس از پایان آن - هرچند بسیار زیاد است، لکن در جنب کثرت فوق تصور و ارزش بی حد و دوام و ابدیت بهای پرداختی، و قدرت و صدق وعده مشتری، و نیاز مبرم فروشندگان، و شرایط خاص تحویل جنس، مطلب را قابل تحمل کرده است.

و در آیه شریفه، به کیفیت تحویل مبیع، و محل پرداخت ثمن، و به ثبت رسیدن معامله در چندین دفاتر اسناد رسمی غیرقابل خدشه، و بر قدرت و توان خریدار به پرداخت همه بها در سر موعد، و به تشویق فروشندگان بر اصل معامله اشاره شده است.

معنای آیه: حقیقت این است که خداوند از همه مؤمنان، یعنی از آغاز تشکیل خانه تکلیف برای بشر تا انقراض نسلشان، جان ها و مال های آنها را خریداری کرده، در برابر آن که بهشت از آن آنها باشد، یعنی هر يك از آنها به مقدار استحقاق معاملی خود سهمی را از آن داشته باشد.

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ

این کلام جمله مستأنفه است در بیان کیفیت تحویل مبیع از جانب فروشندگان، و گویی این سؤال مقدر است: كَيْفَ يُسَلَّمُونَ الْمَبِيعَ؟ زیرا حقیقت تحویل مبیع، عبارت است از اقدام به عمل و مصرف نمودن جان و مال در راه تحصیل رضای او به اقدام و ورود در انجام واجبات و ترك محرمات که یکی از مصادیق آن جهاد در راه اوست.

معنای آیه: تحویل دادن جان و مال آنها به این است که در راه خدا می جنگند، می کشند و کشته می شوند، یعنی پیوسته آنها در مدت عمر خویش در حال انجام وظیفه اند، خواه جهاد در راه خدا یا انجام سایر وظایف، و خواه به نفع دنیوی آنها یا به ضرر آن.

وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ

«وعداً» مفعول مطلق فعل مقدر است که از کلمه «اشتراء» فهمیده می شود، و ضمیر «علیه» راجع به «الله» است و «حقاً» صفت «وعداً» است و تقدیر کلام: «وعدهم علی نفسه وعداً حقاً ثابتاً فی الکتب» است.

معنای آیه: خداوند بر این خریداری، به مؤمنان، وعده حق و ثابت برعهده خویش داده

که در کتاب تورات و انجیل و قرآن مندرج است، و کیست که از خدا به عهد و پیمان خود وفا کننده تر باشد؟ و لازم نوشته شدن مطلب در این کتاب ها سابقه نگارش آن در لوح محفوظ است که به عنوان سند رسمی معامله باشد طبق آیه إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ [بقره، 282].

فَاسْتَبْشِرُوا بِنَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

یعنی: پس ای مؤمنان، به داد و ستدی که بدان اقدام کرده اید مسرور و شادمان باشید، و این همان کامیابی بزرگ است.

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
(112)

لغت و اعراب:

التائبون خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «هم التائبون»، و هشت عنوان بعد که به نحو صفت یا عطف آمده، خبر بعد از خبرند. حامد: ثناگو. ساح زیدٌ فی البلاد - از باب ضَرَبَ -:

گردش کرد، یا برای عبادت به سیاحت رفت.

تفسیر:

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: مؤمنانی که خدا از آنها جان و مالشان را خریده تا در آخرت به آنها بهشت دهد، عبارت اند از: توبه کنندگان، یعنی در هر امری و پس از هر گناهی رجوع به رضای خدا می کنند. پرستش کنندگان، یعنی آنان که کرنش و خضوع عبادی آنها تنها در برابر خداست.

ص: 332

حمد و ثناگویان، یعنی زبانشان پیوسته گویای مدح حق و صفات جمال و جلال و نِعَم اوست. سیاحت و سیرکنندگان، یعنی در پی جستجوی آثار توحید و معارف دینی از حوزه ای به حوزه ای و از دانشگاهی به دانشگاهی و از مسجدی به مسجدی و از جبهه ای به جبهه ای در گردش اند. رکوع و سجود کنندگان، یعنی خضوع کنندگان در برابر فرامین حق یا در نمازهای فردی و جماعت واجب و مستحب. و فرمان دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر، و نگه دارندگان حدود خداوند، مراد از حدود خدا احکام الهی است که منقسم به دو قسم است: احکام اولیه که اصل دین است، و احکام ثانویه که برای حفظ اصل تشریح شده است خواه برای پیش گیری از زوال و فراموشی یا مخالفت و ترك آنها مانند احکام ارشادی و امر به معروف و نهی از منکر، یا به عنوان کیفر و مجازات متخلفان آنها مانند احکام حدود و تعزیرات. و مراد از «حفظ حدود» تعلّم و فراگیری و عمل و پیاده کردن و ابلاغ و رساندن است.

و بشارت ده مؤمنان را. اسم ظاهر در جای ضمیر قرار گرفته، یعنی بشارت ده آنها را که مؤمن اند.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهَا جَحِيمٌ «113» وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأبيه إِلَّا عَنْ موعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ «114»

تفسیر:

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهَا جَحِيمٌ

ص: 333

این آیه، بیان وظیفه کلی مسلمین است نسبت به دعا و طلب غفران برای مشرک یا کافر، در حال حیات آنها یا پس از مرگشان.

معنای آیه: هرگز پیامبر و مؤمنان را نرسد، یعنی سزاوار نبود و شرعاً جایز و عقلاً پسندیده نباشد که برای مشرکان طلب آمرزش نمایند هرچند خویشانشان باشند، پس از آن که برای آنها آشکار شد که آنان اهل دوزخ اند.

معلوم شدن این که مشرک حتماً اهل آتش است با این که غالباً احتمال اسلام آوردن هست، به این است که در حال کفر بمیرد، یا معصومی خبر دهد که ایمان نخواهد آورد. و علت این حکم این است که حُسن طلب غفران در نزد عقل و وجدان، از آن کسی است که تسلیم حق باشد و به خاطر گناهش خود را نیازمند عفو داند نه آن که معاند و مبارز با حق باشد و خود را مجرم و نیازمند عفو نداند.

برای مشرکان دل نسوزانید

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتَاءَ فَلَئِمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ

یعنی: و طلب مغفرت ابراهیم برای پدرش که مشرک بود منشأی غیر این نداشت که وعده ای به او داده بود که حتماً برای او از خدا آمرزش طلبد إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ [ممتحنه، 4]، از این رو آمرزش طلبید، و چون از وضع حال او یا از خبر دادن خداوند یا به واسطه مرگش در حال کفر، برای وی روشن شد که او دشمن خداست از او تبری جست و دیگر طلب مغفرت نکرد.

باید دانست که طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام پدر ابراهیم که یکی از اجداد پیامبر اسلام است مسلمان بوده، و مراد از «آب» در این آیه که ابراهیم وعده استغفار به او داده و بالأخره مشرک مرده، پدرزن یا عمو یا معلّم ابراهیم بوده که در آن عصر اطلاق پدر بر آنها متعارف بوده است.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ

یعنی: به یقین، ابراهیم آواه بود، بسیار آه کشنده از ته دل برای بیم از عذاب خدا و امید به رحمت خدا، و حلیم بود یعنی بردبار در تحمل فرامین خالق و رفتار ناروای خلق بود.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «115» إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ «116»

تفسیر:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

یعنی: و هرگز خدا را نسزد و مطابق عدل و لطف و حکمتش نباشد که گروهی را پس از آن که آنان را به راه راست هدایت کرده، گمراه سازد. یعنی پس از ابلاغ اصل دین به وسیله پیامبران و اتمام حجت، و پذیرا شدن آنها نسبت به اتمام آن و تعلیم معارف و فروع آن، همه را رها کند و در ضلالت افکند، مگر آن که آنچه را که باید از آن بپرهیزند از شئون دین و فروع شرع برای آنها آشکار نماید، وگرنه لازم می آید که فیاض مطلق، مستعدان فیض را بدون جهت از فیض خویش محروم سازد. بی تردید، خداوند به همه چیز داناست.

مراد این است که خداوند، حرمت میل به کفار و استغفار برای آنها و لزوم پرهیز از آنان را برای شما بیان کرده، پس به هوش باشید و مورد اضلال خدا قرار نگیرید. و گویی تقدیر این است: «فقد بین لكم ما تتقون».

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

یعنی: حقیقت این است که مُلک آسمان ها و این زمین از آن خداوند است، ملکیت حقیقی بر آنها و حاکمیت و سلطه مطلقه بر آنها از آن خداست. زنده می کند و می میراند، یعنی آنچه از موجودات که نام زنده دارد از حیات نباتی و حیوانی و انسانی و غیره، همه را از زندگی می بخشد. و هر چیزی که حیات از او سلب می شود او می میراند. و برای شما بشرها جز او هیچ سرپرست و یاور نیست. این آیه نیز اشاره به تحذیر از کفار است، زیرا

که همه چیز به دست خداست و جز او یآوری ندارید.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ «117» وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ «118»

تفسیر:

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ

این آیه و آیه بعد درباره وقوع حوادثی در غزوه تبوک است و اشاره است به حال اکثریت سپاه، و به تصمیم و عزم بر نافرمانی برخی از آنها هرچند به مرحله فعلیت نرسید، و به تخلف سه نفر و خروجشان از میان سپاه مسلمین. و سه قسم توبه در این دو آیه ذکر شده: نخست توبه به معنای عطف توجه خدا به پیامبر و مهاجران و انصار که زحمات طاقت فرسایی را متحمل شده اند. دوم توبه به معنای توجه و غفران خدا در حق آنهايي که تصمیم به نافرمانی گرفتند سپس منصرف شدند. سوم توبه از خدا یعنی عطف توجه تا به پذیرش توبه برسد.

معنای آیه: حقیقت این است که خداوند بر پیامبر و مهاجران و انصار، همان ها که در ساعت عسرت از او پیروی نمودند عطف توجه نمود. مراد از «ساعت عسرت» روزهای عزیمت از مدینه به سوی جنگ تبوک است تا وقتی که اعلام انصراف از جنگ داده شد،

ص: 336

زیرا در این سفر بر آنها به خاطر نبود امکانات اولیه زندگی از هزینه افراد و عده و عده و ابزارها و وسایل جنگی بسیار سخت گذشت.

سه متخلف پشیمان

مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ

«من بعد» متعلق به «تاب» است. یعنی: عطف توجه خدا بر اکثریت، پس از آن بود که نزدیک شد دل های گروه خاصی از مهاجر و انصار از فرمان و دستور پیامبر منحرف شود (یعنی روی نبود امکانات فردی و سپاهی و رسیدن خبر کثرت دشمن و قدرت رزمی آنها) سپس خدا بر آنها عطف توجه کرد، یعنی آنها را از وساوس و تصمیمات شیطانی بیرون آورد و دل هایشان را اطمینان و آرامش بخشید. زیرا خدا به آنها رؤوف و مهربان است.

و ممکن است «ثم تاب» در این جا به معنای عفو از گناه باشد بنابراین که قصد مخالفت خدا و دستور جدی پیامبر در چنین موردی تجرّی و گناه است، هرچند عملاً مخالفتی انجام نگرفته است. و از کلمه «من بعد» ظاهر شد که توبه و توجه خاص خدا بر پیامبر و یارانش پس از تحقق زیغ در دل گروه خاص و پس از نزول توبه در حق آنها بوده است.

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا صَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَصَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ

این آیه مربوط به آن سه نفر است که علناً تخلف کردند، لکن نه از باب نفاق، و پس از اندک زمانی پشیمان شدند، و چون پیامبر از سفر تبوک بازگشت، دستور داد کسی با آنها سخن نگوید و معاشرت نکند. آنها در اثر فشار روحی از شهر بیرون رفتند و قریب پنجاه روز در صحرا زندگی نمودند تا به وسیله این آیه، قبول توبه آنها نازل گردید.

معنای آیه: و نیز خداوند عطف توجه نمود بر آن سه نفری که از جنگ تخلف کردند و یا به دستور پیامبر به پشت سر افکنده شدند، یعنی مردم از سخن و معاشرت با آنها دوری گزیدند تا آن جا که این زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد و از هستی خود به تنگ آمدند و تحمل خودشان بر خودشان سنگین شد.

وَضَبُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

یعنی: و دانستند که پناهگاهی در فرار از خدا جز به سوی او نیست، پس خداوند به آنها عطف توجه نمود تا توبه کنند، زیرا خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است. «ثم تاب» در

این جا تأکید توبه در اول آیه است و مراد عطف توجه است. و چون در این مورد، گناه مسلم است «لیتوبوا» ذکر شده به ملائکه آن که سنت جاریه خدا بر این است که توبه از گناه عبد پیوسته در میان دو توبه از خدا قرار دارد، نخست توبه به معنای عطف توجه به گناهکار تا متنبه شود و پشیمان گردد، و در آخر توبه به معنای پذیرش و بخشیدن گناه.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ «119» مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ «120» وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «121»

لغت و اعراب:

رَغِبَ فِيهِ - از باب عِلْم - میل و رغبت کرد به آن، و رَغِبَ عَنْهُ: از آن اعراض کرد و ترك نمود آن را. رَغِبَ بِنَفْسِهِ عَنْ غَيْرِهِ: ترجیح داد خود را بر غیر. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اشاره به حرمت تخلف و ترجیح خویش است. ظَمَأٌ: تشنگی شدید. نَصَبٌ: رنج. مَخْمَصَةٌ: گرسنگی و خالی شدن معده از طعام. وَطَأَ الشَّيْءَ: پا روی آن گذاشت. نَالَ مَطْلُوبَهُ: به مطلوبش رسید. وادی

ص: 338

جمعش اودیة، درّه و محلّ سیل در جنگل و غیره است و استعمالش در مطلق روی زمین و صحرا شایع است. أحسن ماکانوا؛ اضافه أحسن به موصول، اضافه صفت به موصوف است، به تقدیر «لیجزیهم بما عملوا الذی هو أحسن».

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوا پیشه کنید، یعنی به اجتناب از عقاید و اخلاق و عمل های ناپسند و حرام. و با راستگویان باشید، یعنی راستگو در ابعاد سه گانه انسانی مزبور. و صادقان را خدا در مواردی از این کتاب کریم تعریف کرده که از آن جمله آیه 177 از سوره بقره است. در این حکمت معیت، صدق و راستی صادقان دانسته شده است که نشان می دهد صدق بیشتر صادق، معیت و همراهی بیشتر با او را می طلبد. در نتیجه معیت با پیامبر و امام معصوم باید بیش از هر کس دیگری باشد؛ همان طور که در برخی روایات مراد از صادقین در این آیه معصومان علیهم السلام دانسته شده اند.

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يُرْعَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ

یعنی: برای اهل مدینه و کسانی که از بادیه نشینان اطراف آنان هستند، هرگز سزاوار نیست، یعنی شرعاً جایز و عقلاً پسندیده نیست که از رسول خدا تخلف نمایند، یعنی در مواردی که اجتماع در نزد او و حضور در تحت فرمانش لازم است نظیر جنگ های ابتدایی یا دفاعی و غیر آنها، غیبت نمایند. و نیز سزا نباشد که نفس خود را بر نفس او ترجیح دهند، یعنی در موارد خطر به خود پردازند و از او غفلت کنند، یا محل خطر را ترک کنند و او را تنها بگذارند، بلکه لازم است جان خود را وقایه و وسیله حفظ او قرار دهند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطُونُ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

یعنی: این عدم جواز تخلف و ترجیح خود بر او، به خاطر این است که مسلمین را هیچ تشنگی و رنج سفر و گرسنگی ای در راه خداوند نمی رسد و به هیچ مکانی که کافران را به

خشم آورد پای نمی نهند، مراد مواضعی از جبهه های نبرد است که سبب شکست آنها و پیروزی مسلمین می گردد، و به هیچ بهره ای از دشمن نمی رسند و چیزی از آنها به دست نمی آورند، نظیر فراری دادن آنها و کشتن و اسیر گرفتن و غنیمت به دست آوردن از آنها، مگر آن که در برابر آن برای آنها عمل صالحی نوشته می شود، زیرا به یقین خداوند پاداش نیکوکاران را تباہ نمی سازد.

وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: و نیز هیچ خرجی را هزینه نمی کنند کوچک یا بزرگ، و هیچ درّه و میان کوهستان ها و زمین و صحرايي را در راه جهاد با دشمن یا انجام وظایف دیگر نمی پیمایند جز آن که به نفع آنان در کتاب تدوین و تکوینشان نگاشته می شود، تا خدا به آنها در برابر عمل های بسیار نیکشان پاداش دهد.

غرض آن که این پاداش های بی نظیر بر جزئیات کارهای مسلمین، به خاطر توجه آنها به پیامبر و حراست از گوهر وجود اوست که در واقع حراست از توحید و شریعت و کتاب آسمانی و سعادت مجامع بشری است.

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ «122»

لغت و اعراب:

نَفَرَ إِلَى الشَّيْءِ - از باب ضَرَبَ - حرکت کرد و کوچ نمود به سوی آن. كَافَّةً یعنی جماعه، منصوب است دائماً به عنوان حال. لولا برای تحریر و ترغیب است. فرقة و طائفة به يك معناست، لکن مراد از اول به قرینه مقام «گروه بسیار» و مراد از دوم «گروه اندك» است.

تَفَقَّهَ زَيْدٌ: علم پیدا کرد، یا علم عمیق یافت.

ص: 340

تفسیر:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ

این آیه شریفه در بیان حکم عظیم و خطیر عامی است راجع به حث و ترغیب کوچ کردن عده ای از وطن خویش برای تحصیل علم دین یا احیاناً برای جهاد یا حج و عمره.

معنای آیه: و هرگز مؤمنان را نسزد و شرعاً مجاز و عقلاً پسندیده نباشد که همگی از مقرّ خویش حرکت و کوچ نمایند، پس چرا از هر جمعیت انبوهی گروه معدودی کوچ نمی کنند برای این که در دین تفقه نمایند؟!

در این آیه، مقصد و منتهی الیه حرکت بیان نشده، لکن از ذکر هدف حرکت معلوم می شود که مراد، حرکت به سوی مراکز و امکانه ای است که رسیدن به هدف مذکور در آنها ممکن باشد، و این مکان ها در عصر امام معصوم، شهرها و منطقه هایی است که امام در آن جاها سکونت دارد، و در عصر غیبت معصوم، حوزه های علمی و مراکز دانش است که تفقه در آن جاها ممکن است. و مراد از «تفقه در دین» تعلّم و فراگیری کامل و شایسته احکام دین الهی است از اصول اعتقادات و فروع عملی و اخلاق و حالات انسانی، به واسطه تعلیم و تعلّم تفسیر قرآن و علم کلام و علم فقه اصطلاحی و احکام عملی، و علم حدیث و سنت اهل بیت وحی علیهم السلام و هر دانشی که اطلاق نام علم دین بر آن صحیح است، و نیز طبعاً علم دین شامل علوم مقدّمی است که علم اصلی دین بر آن توقف دارد مانند صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و رجال و درایه و غیره.

و طبق روایات وارده، از معانی و مصادیق آیه، تحریص مؤمنان بر کوچ کردن همراه پیامبر یا امام معصوم در راه خدا برای جهاد ابتدایی و دفاعی است، و یا ترغیب آنها بر خروج به سوی حج و عمره. و بنابراین معنا، مراد از «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» این است که طایفه ای که در این سفر شرکت می کنند طبعاً در رکاب ولیّ امر مسلمین در مدت جنگ و جهاد یا حج و عمره انبوهی از مسائل این ابواب را به نحو تعلّم توأم با تجربه فرا می گیرند.

یعنی: و برای این که چون به سوی قوم خود یعنی فرقه ای که از میان آنها کوچ نموده بودند، بازگردند آنها را انذار کنند، شاید برحذر شوند.

باید دانست که مقتضای عطف «ولینذروا» به «لینتفقهاوا» این است که در عرض هم باشند، یعنی کوچ کردن دو نتیجه دارد: تفقه و انذار، در صورتی که انذار در طول تفقه و نتیجه آن است، زیرا تا فقیه نشود انذار محقق نمی گردد. پس باید گفت:

«ولینذروا» عطف به محذوف است و تقدیر چنین است: «لینتفقهاوا فی الدین لمصالح کثیرة، و لینذروا قومهم» زیرا فقیه شدن در دین، دارای آثار و شئون بسیار است، مانند تکامل نفس و روح انسانی، پیاده کردن فقه و علوم در اعمال خارجی، تدریس و تعلیم اندوخته ها به دیگران، و نوشتن و پیاده کردن در صفحات کتاب، سفر به مناطق مختلف دنیا برای ابلاغ فقه و تعلیم و تربیت، و از آن جمله بازگشت به محیط اول برای انذار.

و مراد از «انذار» در این جا بیان احکام و ابلاغ آنچه از اصول و فروع و تفسیر و سایر معارف است که فرا گرفته، و اطلاق «انذار» بر بیان معارف نسبت به آنچه از قبیل انذار و وعظ و تهدید و وعید است اطلاق حقیقی است، و نسبت به بیان احکام از واجبات و محرّمات و سایر احکام اطلاق کنایی است، زیرا لازمه ابلاغ واجب و حرام، تهدید بر ترك یا فعل است.

و مراد از «لعلهم یحذرون» این است که چون گروه فقیهان بازگشتند و معارف دینی را با مردم بازگو نمودند، مطلوب خدا این است که مردم برحذر شوند، یعنی خبرها و فتواها را قلباً باور کنند و عملاً پیاده نمایند و از مخالفت پرهیزند.

و لازمه مطلب این است که نقل حدیث راویان سنّت، و افتای اهل فتوا بر آنان حجت باشد، والاّ نه باور قلبی لازم بود و نه برحذر بودن عملی، پس آیه از ادلّه حجّیت نقل احادیث روات از اهل بیت وحی علیهم السلام بر شنوندگان و حجّیت فتوای فقها بر مقلدان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ «123» وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيْنَكُم رَّادَتُهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ «124» وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ «125»

تفسیر:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ

آیه در مقام دستور عامی است در کیفیت جنگ با کفار. یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، نخست با کفاری نبرد کنید که از نظر مکان و منطقه، نزدیک شما و وصل به شمایند. و البته این مطلب، طبق قواعد عقلایی و قوانین اجتماعی و مصالح مسلمین است، و نیز به لحاظ آن که حکم جهاد پیوسته از وظایف مؤکد اسلامی است، و جهاد مسلمانان با نقطه های التقاطی و هم مرز خود به تدریج سبب توسعه قلمرو اسلام خواهد بود تا آن گاه که همه سطح زمین را فرا گیرد. و البته این کلام در زمان ظهور معصوم و متصدی امر بودن خود اوست که طبعاً نبردها ابتدایی و برای دعوت به اسلام و نجات جامعه از پلیدی کفر است، نه زمان فعلی ما که در آن زندگی می کنیم و ولی امر شرعی مسلط بر همه جا نداریم.

وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

یعنی: و حتماً باید در شما غلظت بیابند، به معنای شدت و صلابت و شکست ناپذیری

ص:343

و تسلط بر فنون جنگی و استحکام و پیشروی و غلبه، در مقابل ضعف و سستی و ناتوانی رزمی در فنون نبرد، نه غلظت به معنای اعمال خشونت نابه جا و ناروا و عدم رعایت قوانین عقلایی در جنگ، و آزار و شکنجه اسیران پس از غلبه، و اتلاف اموال بدون جهت و غیره، زیرا اسلام در این مراحل، قوانین مستحکم عقل پسند دارد. و بدانید که خداوند با اهل تقواست، یعنی حتی در موارد جنگ نیز ناصر و یاور آنهاست.

باز هم منافقان

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَن يَتَّبِعُهَا بِهَا كِبْرًا وَغُلُوًّا وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَن يَتَّبِعُهَا بِهَا كِبْرًا وَغُلُوًّا وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَن يَتَّبِعُهَا بِهَا كِبْرًا وَغُلُوًّا

این آیات تا اواخر سوره، اشاره ای است اجمالی به برخی از حالات منافقان و موارد بروز نفاقشان و به برخی از حالات مؤمنان و موارد ظهور ایمانشان.

معنای آیه: و چون سوره ای نازل گردید، برخی از آنها می گویند: کدام يك از شما را این سوره ایمان افزود؟ مراد، گفتار آنهاست در خطاب به یکدیگر به عنوان استهزا به سخن پیامبر که می فرمود: قرآن من در دل ها اثر می گذارد؛ و یا به عنوان ریشخند به مؤمنان که نزول آیات بر ایمان آنان می افزود.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ

یعنی: و اما کسانی که ایمان آورده اند، سوره نوب بر ایمان آنها می افزاید در حالی که آنان خرسند و شادمان اند. زیرا قدیمی ترین تحفه آسمانی را که پس از طی مراحل مکانی و زمانی ممتد به سوی بشر آمده و به عنوان قانون حیات بخش ابدی به دستشان رسیده، دریافت می کنند.

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ

یعنی: و اما کسانی که در دل های آنها بیماری است، سوره تازه وارد بر پلیدی آنها پلیدی می افزاید. مراد این است که فرود آمدن هر سوره ای، بر کفر و نفاق و عنادی که از پیش در دلشان مرتکز است مرتبه دیگری می افزاید. و خواهی دید که آنان در همان حال کفر می میرند.

أَوَّلًا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ «126» وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ «127»

لغت و اعراب:

فَتَنَ الرَّجُلُ - از باب ضَرَبَ - : آزمایش شد، و فَتَنَهُ: آزمایش نمود او را. هل يراكم به تقدیر «سائلین». صرف الله اخبار است یا انشا.

تفسیر:

أَوَّلًا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ

یعنی: آیا نمی بینند که آنها در هر سال يك بار یا دو بار آزمایش می شوند؟ کافران در مورد آزمایش ها و امتحانات مختلف حوادث قرار می گیرند، مانند نزول بلیات آسمانی، امراض مختلف، جنگ های داخلی با یکدیگر، نبرد با مسلمان ها، ظهور معجزات متعدد به وسیله پیامبر اسلام و غیره. و استفهام، انکاری و اعجابی و توییحی است. سپس یعنی پس از آن همه امتحان ها، نه توبه کرده به سوی حق باز می گردند و نه تأمل و تذکری در کارشان دارند.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ

یعنی: و چون سوره ای نازل گردد - و پیامبر خدا آن را در مجتمع مسلمین که عده ای از آنها نیز باشند تلاوت کند - برخی از آنها به برخی دیگر می نگرند که آیا کسی شما را می بیند؟ یعنی نگاهشان به یکدیگر همراه این پرسش است که: آیا کسی نفاق و خشتان را

ص: 345

متوجه می شود؟ یا لبخند و استهزاتان را می بیند؟ و یا آن که اگر کسی شما را نمی بیند پنهانی از مجلس بیرون روید.

پیامبر رحمت

ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

یعنی: سپس همگی بازمی گردند. بی ایمانان از مجلس بیرون می روند که مبادا از قیافه و گفتار و رفتارشان رسوا شوند. این روی گردانی ظاهری از آن روست که خداوند دل های آنها را از راه حق و عقاید حق بازگردانده است؛ و یا آن که نفرین است یعنی بازگرداند، به خاطر آن که آنها گروهی هستند که درست نمی فهمند.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ «128» فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ «129»

لغت و اعراب:

من آنفوسکم این جمله و سه جمله بدون عطف، صفت رسول اند. عَزَّ الشَّيْءُ - از باب ضَرْب - بسیار سخت شد. عزیز علیه ماعنتم مبتدا و خبرند. عَنِتَّ زید - از باب عَلِم - در خطر سختی قرار گرفت. ماعنتم به تقدیر «عنتکم». عرش: شیء مسقف، سایه بان، مُلک و تسلط، مخلوق عظیم خاص که بر همه آسمان ها و زمین احاطه دارد و فلک الأفلاك نیز نامیده می شود، و آنچه روز قیامت هشت نفر از فرشتگان آن را بر دوش می گیرند.

تفسیر:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ

خطاب آیه نسبت به حاضران و شنوندگان انشائی فعلی، و نسبت به موجودین روی

ص: 346

زمین از مکلفان انشائی قریب به فعلیت، و نسبت به معدومان پیش بینی شده در عالم خلقت تا انقضای جهان، انشائی محض است.

معنای آیه: حقیقت این است که برای شما فرستاده ای از خودتان آمده است، یعنی بر شما نوع بشر پیامبری از جنس خودتان نه از فرشتگان و نه از اجنه و پریان که گفتگو و آشنایی تان با آنها مشکل، و تأسی و اقتدا به کردارشان سخت یا غیرممکن باشد.

عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ

یعنی: رسولی که سختی و در معرض خوف و خطر افتادن شما بر او سنگین و سخت است. بر شما حریص است، یعنی میل و مراقبت شدید بر هدایت و ایمان و تعلیم و تربیت شما دارد، و به همه مؤمنان رؤوف و مهربان است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

یعنی: ای پیامبر، یا ای مخاطب، اگر آنها اعراض کردند، و از دعوت تو و پذیرش دین و کتاب تو روی برتافتند، تو بگو: خدا برایم بس است، خدایی که جز او معبودی نیست، من بر او توکل نمودم و او پروردگار عرش بزرگ است. مراد از آیه آن است که کافی دانستن خدای یگانه و تکیه و توکل بر او، شر دشمنان موجود را دفع می کند و زمینه را برای پذیرش جهانی شریعت و کتاب تو فراهم خواهد نمود.

والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الرَّ تِلْكَ آيٰتُ الْكِتَابِ الْحَكِیْمِ «1»

لغت و اعراب:

تلك مبتدا و اشاره به این سوره یا به آیات این سوره است، و آیات خبر است. الحکیم صفت کتاب است.

رمز گشایی حروف مقطعه

تفسیر:

الر

قرآن مجید دارای الفاظ و آیاتی محکم است، یعنی مفاد و معانی آنها روشن یا کاملاً روشن است، و دارای الفاظ و آیاتی متشابه است، یعنی معانیشان مجمل و مبهم و نیازمند شرح و تفسیر است، که باید به وسیله آیه های محکم و سنت های معتبر روشن شوند. و از واضح ترین مصداق های متشابه، حروف مقطعه اوایل سوره هاست که برخی جزء آیه و برخی يك آیه و برخی دیگر دو آیه است. و این کلمه (الر) به چند

ص: 349

وجه زیر تفسیر شده است:

1 - این کتاب مرگب از همین حروف است و در عین حال معجزه است و احدی را یارای آوردن نظیر آن نیست.

2 - این کتاب دارای محکمت و این گونه متشابهات است.

3 - این حروف رمزها و اشارت هایی میان «الله» و فرستاده اش «محمد صلی الله علیه و آله» است.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

یعنی این سوره یا آیات این سوره، آیه های قرآن است که «کتاب حکیم» نامیده شده است. کتاب به اعتبار آن که از اقدم زمان در لوح محفوظ نوشته شده و تا آخر عمر جهان نیز بر روی اوراق و غیره نگاشته خواهد شد. و حکیم به خاطر آن که دارای متانت در الفاظ، و اتقان در نظم و ترتیب، و استحکام در محتوا و معارف، و دارای مصونیت از عیب و بطلان و نسخ الفاظ و معانی تا پایان عمر بشری است.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ
(2)

لغت و اعراب:

أَنْ أَوْحَيْنَا اسم کان است. أَنْ أَنْذِرِ «أَنْ» تفسیریه مفسر وحی است. قدم صدق «قدم» عضو خاص، کنایه از تقدّم معنوی است، زیرا تقدّم با قدم حاصل می شود، و اضافه آن اضافه موصوف به صفت است.

تفسیر:

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ

یعنی: آیا برای مردم تعجب آور و شگفت انگیز است که ما به مردی از آنها وحی

ص: 350

کردیم؟ یعنی به مرد عادی و غیر مشهوری که نه دارای ثروت است و نه از اعیان و اشراف قوم. و یا آن که به مردی از نوع انسانی و جنس خودشان، که نه از فرشتگان است و نه از اجنه و پریان.

أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ

یعنی: آنچه به او وحی کردیم این بود که مردم را هشدار ده و انذار کن، و کسانی را که ایمان آورده اند مژده ده به این که آنها را در نزد پروردگارشان تقدّم معنوی و مقام و رتبه ای راستین است. یعنی در دنیا آنها را دوست دارد و مشمول توفیقات خاص خود می کند و به مراحل کمالات انسانی می رساند و از گناهانشان می گذرد، و در آخرت در جوار رحمت خویش در بهشت عدن مسکن می دهد.

در این آیه توجیه خطاب به عامه مردم به عنوان انذار و بیم دادن، و به مؤمنان به عنوان تبشیر آمده، به لحاظ آن که استحقاق انذار در اکثریت، بیشتر و استحقاق تبشیر در مؤمنان بیشتر است و گرنه انذار و تبشیر هر دو به دقت متوجه همه است.

قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ

یعنی: کافران گفتند: به یقین این مرد جادوگر آشکاری است. و این کلام را به خاطر قرآن او می گفتند، زیرا می دیدند کلامی است که از توان بشری خارج است؛ لذا از روی کفر و عناد، اعجاز آن را به نام سحر می خواندند.

إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿3﴾

لغت و اعراب:

أَيَّامٌ: جمع یوم، یعنی روز روشن، شبانه روز، دوران و برهه ای از زمان کوتاه یا دراز.

استوى على الشيء: مستولی و غالب شد بر آن، استوى على ظهر الدابة: مستقر شد بر آن.

ص: 351

شفیع: منضم شونده به چیزی که او را یاری دهد، واسطه و شفاعت کننده. ذلکم الله ربکم «ذلکم» مبتداء، «الله» صفت آن و «ربکم» خبر آن است.

توصیف پروردگار

تفسیر:

إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ

حقیقت این است که رب شما یعنی مرئی جان و تن و فرد و اجتماع شما خداوندی است که آسمان ها و این زمین را در شش روز آفرید. یعنی در مدتی مساوی شش روز روشن که تقریباً مطابق 72 ساعت است، یا در مدت شش شبانه روز، یا در شش دوران آفرید.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأُمْرَ

یعنی: سپس بر تخت تسلط و اقتدار و استیلا بر همه آفریده ها قرار گرفت و شروع به تدبیر نمود، و همواره آنها را تدبیر می کند. یعنی همه را طبق قانون علت و معلول و تأثیر اسباب در مسببات تحت اشراف مستقیم و اراده قویم خود اداره می کند.

مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ

یعنی: هیچ شفيعی نیست مگر پس از اذن او. شفیع در این جا اعم است از واسطه در تکوین و تشریح. اما در تکوین، بدین معنا که در شراشر اجزای عالم هستی که روی قانون علیت می چرخد تأثیر هر چیزی در چیز دیگر تحت اذن و اراده قطعی اوست. و اما در تشریح بدین معنا که در دنیا درخواست معصومان و فرشتگان و صالحان از خداوند نسبت به هر امری و قضای هر حاجتی به اذن اوست، و در آخرت نسبت به هر عفو و گذشتی یا رفع درجه ای توقف به اذن او دارد.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

یعنی: این خداوند با عظمت که ذات واجب الوجود جامع همه کمالات است، پروردگار شما یعنی متکفل امر تدبیر و تربیت شماست، پس او را پرستید. یعنی تنها به عبادت او پردازید و بت های بی جان و جاندار را که تأثیری در تدبیر و تربیت شما ندارند مگر به اذن او، پرستید. آیا متذکر نمی شوید؟

ص: 352

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَّ اللَّهُ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ «4»

لغت و اعراب:

مرجع مصدر و اسم زمان و مکان است. و عدالله مفعول مطلق است به تقدیر «وَعَدَّ اللَّهُ وَعَدّاً حَقّاً». لیجزی متعلق به یعید است. حمیم: آب داغ و جوشان.

تفسیر:

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَّ اللَّهُ حَقّاً

این آیه تذکر به معاد است پس از تذکر به مبدأ در آیه قبل. و ظاهر آیه خطاب به انسان هاست، لکن بی تردید، طبق دلایل قطعی، همه ذوی العقول از اجنه و فرشتگان و شیاطین، بلکه پاره ای از غیر آنها نیز در این رجوع شریک اند. و ذکر عنوان رجوع به خدا که مستلزم دور بودن از او و دوباره بازگشتن است، به خاطر این است که چون همه، موجود ممکن اند و ممکن به واسطه صدور از واجب در مرتبه پایین تر است، گویی در مراحل دور از مبدأند و پس از پایان دنیا و گذشت زمان تکلیف و آزمایش مکلفان، همگی به سوی واجب الوجود حرکت می کنند و به وسیله مرگ و پیمودن طول عالم برزخ، در قیامت به سوی او باز می گردند. **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ** [انشقاق، 6] و پس از پایان حوادث قیامت و انجام فرامین مربوطه، همگی در نعمت یا عذاب ابدی مستقر می شوند.

رازی چو یکی قطره که از بحر جدا شد آمد به سبب باز شد جانب دریا

معنای آیه: به سوی اوست بازگشت شما همگی و دسته جمعی، و این بازگشت را

ص: 353

خداوند به وعده حق و ثابت، وعده داده است. یعنی از نخستین روز توجه تکلیف به بنی آدم این حکم را به عنوان یکی از اصول عقاید به وسیله همه پیامبران ابلاغ نموده و در همه کتاب های آسمانی به نام یکی از ارکان عقاید نگاشته، و عقل و خرد را نیز به استقلال یا با هدایت نقل، بر آن گواه صادق قرار داده است.

إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ

در این کلام توضیحی است اجمالی از رجوع به خدا و بیانی از نتیجه رجوع.

معنای آیه: حقیقت این است که اوست که همه آفریده ها را پدید می آورد، سپس بازمی گرداند. یعنی همه موجودات را از کتم عدم بیرون می آورد و پس از پایان مدت مقرر برای وجودش به سوی خود بازمی گرداند. البته کیفیت پدید آوردن انسان و بازگرداندن او طبق هدایت نقل و قضاوت عقل تا حدی روشن شده، و اما کیفیت ایجاد سایر موجودات و بازگرداندن آنها به سوی خود از آیه استفاده نمی شود.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

یعنی: بازگرداندن انسان در آخرت به سوی خود به خاطر این است که کسانی را که ایمان آورده و عمل های شایسته انجام داده اند، بر وفق عدل و قسط پاداش دهد. یا بر طبق عدل و قسطی که آنها در عقاید و اعمال انجام داده اند جزا دهد. و اما کسانی که کفر ورزیده اند، آنها را شربت و آشامیدنی ای است از آب جوشان با دمای فوق تصور، و عذابی است دردناک به سزای کفری که در دنیا مرتکب می شدند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «5» إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ «6»

ضياء السراج وغيره - از باب نَصَرَ - : روشن شد و تايبید. ضياء مصدر يا مصدر به معنای فاعل يا جمع ضوء است، يعنى نور و روشنى. و گفته شده: «ضياء» روشنى بالأصالة، و «نور» روشنى اکتسابی است. ضياءً و نوراً به تقدير «ذات ضياء» و «ذات نور» است. قدره ضمير منصوب راجع به قمر است. ذلك اشاره به شمس و قمر است با حالات مذکور. آیات:

آیه ها و سوره های کتاب، یا آیات تکوینی. اختلاف: آمد و رفت، زیاد و کم شدن.

تفسیر:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ

يعنى: اوست آن که خورشيد را نورانی و روشنى بخش و تابنده از خویش، و ماه را درخشنده و نورگیر از خورشيد قرار داد. و برای ماه منازلی مقدر و معین کرد، يعنى منازلی در مدار گردش آن به دور زمین و همراه تابش خورشيد بر آن، تا شما عدد سال ها و سایر حساب ها را بدانید، يعنى به دیدن ماه و سير طبیعی و ظهور حالات مختلف آن ماه های قمری را ببینید و از دوازده بار چرخش آن سال های قمری را به دست آورید، و نیز حساب اشیاء را بدانید. يعنى حساب کارها و زمان بندی عمرها و حادثه ها و هر امری را که نیاز به حساب و زمان دارد، بدانید.

مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

هرگز خداوند آنها را، يعنى خورشيد و ماه را با حالات مذکور، نیافرید مگر به حق و درستی و هدفی صحیح و غرضی متین و عقلانی. آری خداوند آیات را تفصیل می دهد برای گروهی که دانش دارند. مراد این است که آیه های این کتاب را به عنوان آیات و سوره های گوناگون و مختلف تفصیل می دهد. و یا آن که نشانه های توحید و علم و قدرت و حکمت خود را در جهان تکوین به صورت موجودات متنوع بهت آور و حیرت زا و غیرقابل حصر و احصا و با تدبیر و انقلابات و حدوث و فنا تفصیل می دهد، برای گروهی که آیات کتاب ما را می دانند یا توان مشاهده آثار و پی بردن به مؤثر را دارند.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ

یعنی: حَقّاً که در آمد و رفت و کم و زیاد شدن شب و روز، که پیوسته بر حسب اختلاف فصل های چهارگانه و تفاوت منطقه های مختلف زمین در تغییر و دگرگونی است، و نیز در آنچه خداوند در آسمان ها و این زمین آفریده، آیات و نشانه هایی است، یعنی به سوی توحید و علم و قدرت و حکمت او.

مراد از آسمان ها ستارگان ثابت و سیّار تا اعماق کهکشان های بی حدّ و حصر است. و ممکن است طبقات مختلف هفتگانه آسمان ها به اصطلاح شرع باشد که محیط به یکدیگرند و آنچه ما مشاهده می کنیم از ثابت و سیّار زینت طبقه اول آنهاست. و مراد از آنچه در آنها آفریده ساکنان آنهاست از فرشتگان و ارواح خالصه و موجودات زنده دیگر که اطلاع از وضع آنها جز از راه نقل ممکن نیست. و مراد از آنچه در زمین پدید آورده صحراها و دریاها و کوه ها و معادن و نباتات و حیوانات است و خاصه نظم عجیب و تدبیر حیرت انگیز حرکت های وضعی و انتقالی خود زمین.

و نشانه بودن آنها از این روست که یکایک ذرّات عالم هستی، همه در دقت و متانت نظم و ترکیب و واقع شدن مجموع آنها در تحت یک تدبیر و حکومت یک اراده یکسان اند، و این نظم و تدبیر همه آنها نیز آیه ها و نشانه ها است برای گروهی که تقوا می ورزند، یعنی از انکار آیات و نشانه های او و از عذاب الهی که به سبب انکار آنها فراهم گردیده است.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ «7» أُولَئِكَ مَاؤُهُم النّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «8» إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ «9» دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحٰنَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعَوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «10»

إِنَّ الَّذِينَ؛ «الذین»؛ اول، اسم «إِنَّ» و دوم عطف است بر آن، أولئك در آیه بعد خبر آنهاست. نعیم: نعمت فراوان، مال، و اضافه جَنَات به آن لا میّه است. دعوی مصدر است به معنای خواندن، ادعا کردن شیء. تحیت: دعا، سلام کردن. أن الحمد لله «آن» مخففه اسمش ضمیر شأن و جمله «الحمد لله» خبرش و مجموع آن خبر و آخر دعواهم.

تفسیر:

سرنوشت غافلان و نحوه هدایت و عاقبت مؤمنان

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ

آیات چهارگانه زیر بیانی است راجع به دستور «فاعبدوه» که در آخر آیه سوم گذشت، که سرانجام ردّ و مخالفت، و عاقبت پذیرش و طاعت چیست؟

معنای آیه: حقیقت این است کسانی که به ملاقات ما امید ندارند (یعنی به خاطر آن که دعوت خدا را نپذیرفته و معاد را منکر شده اند از آخرت که ملاقات با خداست نومید شده اند) و به این زندگی پست دنیا خشنود گشته اند و دلشان بدان آرام و مطمئن شده، و کسانی که از آیات ما غافل اند، مراد آن که کسانی که منکر و معاند توحیدند و نیز کسانی که به کلی از آن غافل اند؛ جواب آن در آیه بعد است. باید دانست که اطلاق «لقاءالله» یعنی ملاقات با خداوند، بر مرگ و آخرت به این لحاظ است که در هر مرحله از انتقال روح به عالم برزخ و از آن جا به عالم قیامت و از آن جا به بهشت یا دوزخ ابدی، نوعی لقاءالله است، یعنی مرتبه ای از مشاهده جلال و جمال خدا در پیش چشم انسان تجلی می کند که گویی ملاقات نوینی با خداوند حاصل گشته است، مانند دیدن فرشتگان به مجرد مرگ و در محیط برزخ و گفتگو با آنها، و مشاهده ارواح و اوضاع برزخ، و مانند شنیدن سخن خداوند در قیامت، و ظهور انبیا، و حشر اجساد و ارواح، و بالاتر از آنها تمامیت مظاهر جلال و جمال حق در بهشت و جهنم که گویی إلی رَبِّهَا نَاطِرَةٌ [قیامت، 23] است.

أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

یعنی: آنها هستند که جایگاهشان پس از پیمودن مراحل برزخی و مواطن مختلف قیامت و پایان کارهای رستاخیز، آتش جهنم است به کیفر و سزای آنچه از عقاید فاسد و اخلاق رذیله و عمل های زشت کسب می کردند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ

یعنی: به یقین، کسانی که ایمان آوردند و عمل های شایسته کردند، پروردگارشان آنها را به خاطر ایمانشان هدایت می کند. این جمله مربوط به دنیای آنهاست و مراد از هدایت کردن آنها پس از فرض این که آنها مؤمنان صالح اند، این است که خداوند همواره آنها را در سیر مراحل کمالات انسانی قرار می دهد و به تدریج از مرحله ای از توفیق به مرحله دیگری می برد تا آن گاه که انسان کامل و خلیفه الهی شوند.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

یعنی: و در آخرت پیوسته که البته نهایی نخواهد داشت، از زیر پای آنها یا قصر آنها یا درختان آنها نهرها در جریان است، یعنی از هر نوع آشامیدنی قابل جریان. و این ها همه در باغ ها و بهشت های پر نعمت و با زندگی گوارا و با وسعت است.

دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَنَحْيَيْتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرَجَ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

یعنی: خواندن آنها خدا را در آن باغ ها و بهشت ها به گفتن «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ» است، یعنی منزهی تو ای خداوند از هر عیب و نقص. و درود آنها در آن جا در برخوردها با یکدیگر یا در مقام تکلم با خدا و فرشتگان به گفتن سلام است، سلامی که در دنیا میانشان مرسوم بود.

و پایان دعاهایشان «أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» است، یعنی مطلب این است که همه ستایش ها و سپاس ها مخصوص خدای مربی جهان هاست؛ اشاره به این که قرار گرفتن ما در این جا نتیجه و سرانجام همه تربیت های گذشته جهان هاست.

وَلَوْ يَعْبَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَلَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ أَجْلَهُمْ فَذَرُوا الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ «11» وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «12»

استعجالهم به تقدیر «مثل استعجالهم». قَضَى الْأَمْرَ إِلَيْهِ - از باب ضَرْب - : رساند به او کار را. أَجَلَ: مجموع مدت تعیین شده برای شیء، و نیز آخر آن مدت. نَذَرُ: ترك می کنیم، و از این ماده بدین معنا تنها مضارع و امر استعمال شده است. عَمَهُ زَيْدٌ - از باب مَنَعَ وَعَلِمَ -:

متحیر و سرگردان شد. ضَرَّ - به فتح و ضم - : ضرر و زیان، شدت و سختی، نقصان و کمی.

لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً هر سه حال اند از فاعلِ دعا. كَأَنَّ لَمْ يَدْعُنَا «أَنْ» مخفَّفُهُ از مثقله، اسمش ضمیر شأن، «لم يدعنا» خبر آن، و تقدیر «كأنه لم يدعنا» است.

تفسیر:

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ أَجَلَهُمْ

این آیه در مقام بیان سبب مهلت دادن به مکلف است پس از صدور عمل های مقتضی اخذ و عذاب.

معنای آیه: و اگر خداوند برای مردم در رساندن شرّ و عذاب شتاب می کرد (یعنی در جایی که در دعا و درخواست خود شرّی را خواستند، یا گناهانشان مقتضی نزول آن شد) بدان گونه که در رساندن خیر شتاب می کنند (یعنی در جایی که در دعاها طلب خیر می کنند، یا اعمال نیکشان اقتضای بذل خیر دارد) حتماً پایان عمرشان به آنها می رسید، یعنی مدت ماندن آنها در دنیا را تمام می کردیم و به هلاکتشان می رساندیم.

فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

یعنی: پس بدین جهت کسانی را که امید ملاقات ما را ندارند و منکر روز جزا هستند، رها می کنیم مدتی در طغیان کفر و فسق خود حیران و سرگردان بمانند. یعنی این مهلت به اقتضای حکمت و رحمت است (1) که شاید متنبه شوند.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنَّ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ص: 359

1- . گاه این مهلت به اقتضای مکر و استدراج نیز هست.

و چون انسان را، یعنی شخص معتقد به وجود خداوند را، آسیب و گزندى رسد، مانند بیماری و فقر و مصائب دنیوی دیگر، ما را به پهلوخفته یا نشسته یا ایستاده، یعنی در همه حال و با اصرار می خواند؛ و چون ضرر و زیانش را برطرف نمودیم، آن چنان می رود که گویی ما را برای برطرف کردن ضرری که به او رسیده بود نخوانده بود! این گونه برای اسراف کاران و تجاوزکنندگان از حد، آنچه انجام می دهند آراسته شده است.

حاصل آیه شریفه نکوهش اصرار ناپسند در طلب، و به کلی غفلت از برطرف شدن ضرر، و بازگشت به سوی گناهان سابق است. و زینت دهنده این کارهای ناپسند در نظر او خداست به وسیله آفرینش چنین طبعی دارای کشش های مختلف، یا شیطان است به وسیله فریب و وسوسه.

ناسپاسی انسان

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ «13» ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ «14»

لغت و اعراب:

قرون: جمع قرن، اهل يك زمان، امت های متقارن و گروهی پس از گروهی.

تفسیر:

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا

خطاب به مشرکان و طاغیان مکه و اشباه آنها در همه جاست. یعنی حقیقت این است که ما قرن هایی را پیش از شما هلاک کردیم، یعنی گروه ها و طوایفی پشت سر طوایفی از

ص: 360

انسان ها را در عصرهای گذشته هنگامی که ظلم نمودند نابود کردیم. یعنی ظلم به پیامبران الهی که دعوت آنها را رد کردند، و ظلم به کتاب و شریعت خداوند، و ظلم به روح خودشان که آن را پلید کردند، و ظلم به اعضا و اندام ها و نیروهای جسمی خود که همه را در غیر مسیر هدف خلقت به کار گرفتند.

وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ

یعنی: این ظلم و طغیان در حالی بود که فرستادگان آنها یعنی فرستادگان خدا به سوی آنها، در مقام اثبات توحید و صدق دعوت خود دلایل روشنی از منطق نافذ و معجزات و کتاب های آسمانی برای آنها آورده بودند، ولی آنها چنین نبودند که ایمان آورند، یعنی استعداد ذاتی پذیرش حق را از خود به کفر و عناد و تقلید از گذشتگان زوده بودند. و این گونه ما گروه گنهکاران را در دنیا کیفر می دهیم.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

یعنی: پس شما را جانشینانی در روی این زمین پس از آنها قرار دادیم. مراد از جانشین این است که در مساکن آنها ساکن شدید و اموال و متروکات آنها را مالک گردیدید و همانند آنها مورد دعوت پیامبران الهی و توجه تکالیف خدا گشتید. و به این هدف جانشین کردیم که بنگریم چگونه عمل می کنید.

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ «15» قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فُيُكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ «16»

تلقاء اسم مصدر است یعنی مواجه و مقابل، و نیز به معنای «عند» که ظرف است. آدری زیداً بالکتاب: آگاه کرد زید را از کتاب. عمر - به ضم و سکون میم -: زندگی، و زندگی طولانی.

تفسیر:

تغییر ناپذیری قرآن

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّا بُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ

طرف سخن در این آیات بت پرستان مگه اند که قداست خاصی برای بت های خود قائل بودند و در برابر آنها کرنش می کردند و در ستمکاری و گناه غوطه ور بودند و عقاید و رفتارشان غالباً با دستورات اسلام نمی خواند. و مراد از قرآن در این جا مقدار نازل شده از اولین سوره تا این آیه است.

معنای آیه: و چون آیات کتاب ما در حالی که سراپا دلایل روشن و برهان های متقن و آشکار است (یعنی همه دلالت بر توحید و صدق دعوت پیامبر و دین و شریعت او دارد) بر آنها تلاوت شود، کسانی که به دیدار ما امید ندارند، یعنی منکر بعث و رستاخیزند، می گویند: قرآنی غیر این قرآن را بیاور، یا آن را تغییر و تبدیل ده، یعنی اصلش را عوض کن یا در الفاظ و محتوایش تغییراتی انجام ده که مثلاً در آن سخنی از نفی شرك و کفر و عقاید خرافی و تحقیر و توهین از بت ها، و نکوهش از سنن باطل و آداب جاهلی، و تحریم میته و خون و خوک و قمار، و خاصه کلامی از عالم آخرت و روز واپسین و پاداش و کیفر نباشد. و علاوه آن که برخی از خواسته های ما نیز در آن مندرج باشد.

قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ

یعنی: ای پیامبر، بگو: مرا نسزد و نرسد و شرعاً جایز و وجداناً پسندیده و عقلاً ممکن نباشد که از پیش خود تغییری حتی اندک ولو به يك کلمه در آن بدهم، یعنی چه رسد به آن که آن را به کلی عوض کنم و قرآنی دیگر آورم. از این رو جواب عوض کردن را در آیه

نداده است. هرگز من جز از آنچه به سویم وحی می شود پیروی نمی کنم. به یقین، من اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

یعنی: و نیز به آنان درباره قرآن بگو: اگر خدا می خواست که سخنی از قرآن به شما نگویم، هرگز این کتاب را بر شما نمی خواندم، و خدا شما را از محتوا و معارف آن به وسیله من آگاه نمی ساخت؛ واقعیت این است که من در میان شما پیش از نزول این کتاب، عمری طولانی یعنی به مدت چهل سال، مکث و زندگی کرده ام، آیا نمی اندیشید؟ یعنی در این که انسانی که در همه حال در میان شما زندگی کرده، درسی نخوانده، خطی ننوشته، مدرسه و دانشگاهی نرفته، و به ناگاه چنین قرآنی را آورده، این قرآن نمی تواند ساخته و بافته خود او باشد، بلکه بر قلب او وحی شده و همه از جانب خدای اوست و او را توان تبدیل و تغییر آن نیست؟

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ «17» وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ إِنِّي تَبَيَّنْتُ لِلَّهِ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ «18»

لغت و اعراب:

فمن أظلم استفهام انکاری است. افتراء: دروغ بستن. و به جهت تعلق به کذب، در معنایش تجرید حاصل شده و به معنای «بستن» استعمال شده است.

ص: 363

تفسیر:

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ

تتمه سخن درباره بت پرست هاست. یعنی پس چه کسی ظالم تر است از آن کس که بر خدا دروغ بزند، یا آن کس که آیه ها و نشانه های او را دروغ شمرد و انکار کند؟! در این آیه دو طایفه ظالم ترین مجرمان و طاغیان شمرده شده اند:

(1) آنان که بر خدا افترا بستند، مانند مشرکان که بت ها را شریک خدا در ربوبیت کردند، و آنها را شفیعان خود در نزد خدا و رسانندگان مردم به خدا دانستند، و فرشتگان را دختران خدا خواندند. و مانند یهود که عزیز را فرزند خدا نامیدند. و مانند نصارا که عیسی را خدا یا محلّ حلول خدا یا یکی از سه خدا دانستند.

(2) آنان که آیات او را انکار و تکذیب کردند، یعنی آیات تدوینی قرآن را که با انحرافات کفر و شرکشان منافات داشت، و آیات تکوینی و نشانه های توحید و جلال و جمال او و نشانه های بعث و رستاخیز را که نزد عقل و خرد، موجودات جهان به تنوع در حالات و کم و کیف وجودشان، شهادت صادقانه به آن می دهند. به یقین گنهکاران هرگز رستگار نمی شوند.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ

یعنی: و آنها به غیر خدا و به جای او چیزی را پرستش می کنند که نه به آنها آسیبی می زند و نه سودی می رساند (منظور بت هایی است که به دست خود می ساختند) و می گویند: اینان شفیعان ما نزد خدا هستند، یعنی برای دفع مضرات و آفات، و جلب منافع و نیازها، و برای اسقاط گناهان و رهایی از عذاب و بالابردن درجات.

قُلْ أَتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

یعنی: ای پیامبر، بگو: آیا شما خدا را از آنچه برای آن در آسمان ها و در روی این زمین ربوبیتی نمی شناسد آگاه می کنید؟ یعنی خدا چیزی را شریک خود و مستحق پرستش و صالح برای شفاعت و مقرّبت در نزد خود در آسمان ها و زمین نمی داند. کنایه از این که چنین موجودی نیست و گرنه خدایی که علمش محیط بر همه چیز است آن را می دانست.

منزه است خداوند، و بسی برتری دارد از آنچه شریک او می سازند.

اختلاف امت ها در شرایع الهی

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ «19» وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ «20»

تفسیر:

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً

طبق آیه 213 سوره بقره، بر بشرهای اولیه پیش از تکلیف تام و نزول شریعت، دورانی گذشته است که به نحو طبیعی و فطری زندگی می کردند، و چون به تدریج به اقتضای هواهای نفسانی و غرایز اخلاقی، اختلافی در زندگی پیدا نمودند، دوران دیگری شروع گردید که همان عصر نزول شریعت و کتاب آسمانی بود، و پس از آن نیز اختلاف دیگری از ناحیه خود شریعت و کتاب در میانشان پدید آمد. شرح دوران اولیه و اختلاف نشأت یافته از آن در تفسیر آیه بقره گذشت، و ظاهر این آیه اشاره به اختلاف دوم است که پس از عرضه شریعت، از سوی دانشمندان دین و علمای کتاب براساس هواهای نفسانی و ظلم و حسد سرچشمه گرفت، به قرینه این که این آیه مربوط به اختلاف در دین و شریعت و اتخاذ کفر و شرک در مقابل مسلمین است.

معنای آیه: و مردم جز امت واحده و یک ملت نبودند. یعنی پس از اختلاف اولیه و نزول کتاب و شریعت، مدتی از زمان هر چند نامحدود و غیر معلوم، مردم یک امت بودند یعنی متحد و متسالم تحت هدایت کتاب و قضاوت عقول بدون اختلاف عمیق و عریق با هم زندگی می کردند، زیرا اختلافات مادی آنها را تا حدی کتاب و شریعت حل کرده بود و

ص: 365

هنوز علمای دین و کتاب هم به مشاجره و اختلاف برنخاسته بودند.

فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

یعنی: پس از ظهور پیامبران و دعوت به دین و گذشت مدتی از عمر کتاب و شریعت، مردم اختلاف کردند (مراد اختلاف نشأت یافته از اختلاف علما در شرایع و تفرقه در عقاید است همانند اختلاف یهود و نصارا و تفرق هر يك به بیش از هفتاد فرقه). و اگر نبود سخنی که از پروردگارت گذشته بود، میان آنها درباره آنچه با هم اختلاف می کردند داوری حتمی می شد. مراد از سخنی که از سوی پروردگار گذشته، مطلبی است که از علم ازلی الهی به لوح محفوظ انتقال یافته، که سنت جاریه خدا این نیست که در مؤاخذه و عذاب اختلاف کنندگان و طایغان شتاب کند، بلکه سنت او این است که اتمام دعوت و اکمال حجت کند و مجرمان را تا پایان مدت مقدر و پیش بینی شده طبق رحمت واسعه و مصالح عامه و نظام اتم مهلت دهد و اکثراً کیفر را به عالم دیگر واگذارد. و مراد از قضاوت حتمی، داوری عملی است که فوراً به مجرد ثبوت استحقاق عذابی در خور طغیان از قبیل غرق در آب، خسف در زمین، صیحه آسمانی و سنگ باران دسته جمعی نازل نماید.

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ

یعنی: مشرکان و کفار درباره تو می گویند: چرا بر وی آیه و معجزه ای از جانب پروردگارش فرود نیامده است؟ مرادشان معجزه ای است که هر بیننده را ناچار به پذیرش و وادار به تسلیم نماید، مانند شتر صالح و عصای موسی و مائده عیسی علیهم السلام. و ممکن است مرادشان معجزه ای باشد که آنها اختیار کنند و مطابق میل آنان باشد، مانند معجزات شش گانه ای که در آیات 90 تا 93 از سوره اسراء ذکر شده است. و لازم گفتارشان استخفاف به معجزه های پیامبر اسلام و نپذیرفتن قرآن اوست.

فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ

یعنی: ای پیامبر، به آنان بگو: جز این نیست که غیب از آن خداست. یعنی آنچه از حواس هر ذی شعوری نهان و در پشت پرده غیب است تحت سلطه و علم خداوند است که از آن جمله معجزاتی است که شما می طلبید. پس منتظر باشید که من نیز حتماً با شما از منتظرانم. یعنی آن معجزات سبب هلاکت شماست و چون خود خواسته اید نزولش ممکن

است، پس آمدن آن را منتظر باشید که من نیز منتظر فرود آمدن آن برای شما هستم.

وَإِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً مِّنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَّسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ «21»

لغت و اعراب:

ضَرَاءٌ: شدت، قحطی، نقص در نفوس و اموال. مکر: فریب، منصرف کردن شخصی از اراده خود به طرزی ناروا و یا به طرزی روا، و از این رو درباره خداوند به معنای استدراج یا مکر در مقابل مکر استعمال می شود.

تفسیر:

وَإِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً مِّنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَّسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا

خداوند در عصر نزول این آیات در مکه مشرکان را به مدت هفت سال گرفتار فقر و قحطی شدید کرد به گونه ای که در معرض نابودی قرار گرفتند و تا آن جا که به پیامبر اسلام متوسل شدند با وعده این که اگر رفاه حال پیدا شود ایمان آورند، و چون فراوانی و رفاه حال پیدا شد به مبارزه و معارضه با کتاب الهی برخاستند. و آیه قابل انطباق بر این مورد است.

معنای آیه: و چون مردم را شیرینی رحمتی پس از تلخی ضرر و شدتی که به آنها رسیده بود بچشانیم، به ناگاه می بینی که آنها مکر و فریبی در آیات کتاب ما دارند. یعنی به قصد براندازی اصل و هدف کتاب، نسبت سحر و جادو به کتاب و آیات آن، و نسبت جنون و کهنات به آورنده آن می دهند. و ممکن است آیه ناظر به حال اغلب افراد مردم باشد که گاهی گرفتار ناراحتی و مصائب و زمانی برخوردار از رفاه و نعمت اند. و بنابراین، مراد از آیات، حوادث تلخ و شیرین است که هر يك نشانه وجود قدرت قاهره ای است در پشت پرده حواس. و مراد از مکر در آنها پس از حصول رفاه، غفلت از مسبب اسباب و نسبت

ص: 367

دادن همه به مقتضای زمان و مرور دهر است و این که همه امر طبیعی است که پدران ما نیز از این تلخی ها و شیرینی ها می چشیدند.

قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ

بگو ای پیامبر که: مکر خداوند، یعنی مقابله پنهانی با مکرهای شما و خنثی کردن آنها یا کیفر دادن به آنها، زودتر و نافذتر است، زیرا فرستادگان ما هر مکاری که شما انجام می دهید می نویسند. یعنی پس می تواند فوری عکس العمل نشان دهد، مقابله به مثل کند یا عذاب نماید.

هُوَ الَّذِي يُسِّرْكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ «22» فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ «23»

لغت و اعراب:

فُلُك: کشتی، مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. عاصف: تندباد. جرین ضمیر جمع مؤنث راجع است به فُلُك. مرجع ضمیر مؤنث فرحوا بها و جاتتها «فُلُك» است یا «ریح»، و «جاتتها» جواب إذا ی شرطیه است. لئن أنجیتنا به تقدیر «قائلین». بَغَى - از باب صَرَب - طلب نمود، از حق منحرف شد، ظلم کرد. متاع: مال مورد استفاده، هر چیزی که سودش کم و زوالش سریع است. و متاع مفعول مطلق «تتمتعون» ی مقدر است.

ص: 368

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا

این آیه خطاب به بشر است و آیه بعد به منزله مثال آن است و در بیان این که انسان در همه حال تحت اراده نافذه و قدرت خداوند است.

معنای آیه: اوست کسی که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد، یعنی در هر يك با مرکبی به تناسب استعداد و محیط و عصرتان، تا آن جا که چون سفر دریا کنید و در میان کشتی ها قرار گیرید، و کشتی ها سرنشینان خود را به وسیله بادی خوش یعنی نسیمی آرام و روح پسند و دل نواز به راه اندازند، و ساکنان کشتی از آن خوشحال شوند.

جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ

یعنی: به ناگاه باد شدیدی به سوی کشتی یا برضد آن نسیم دل نواز بوزد و امواج برخاسته از باد شدید از هر سو به ساکنان آنها حمله ور شوند، و بدانند که احاطه شده اند، یعنی بلا و عذاب از هر سو آنها را محاصره کرده است.

دَعَا اللَّهُ الْمُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

یعنی: در آن هنگام تنها خدا را در حالی که عقیده و ایمان خود را خالص کرده اند (یعنی متوجه شده اند که هیچ موجودی را جز او قدرتی نیست و همه جمادات و جانداران عاجزند) می خوانند و چنین می گویند، یعنی به زبان قال و حالشان که: ای خدا، اگر ما را از این ورطه خطرناک نجات بخشی، به یقین، ما از سپاسگزاران خواهیم بود.

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ

یعنی: پس چون خداوند دعوت آنها را بپذیرد و آنان را نجات دهد، به ناگاه می بینی که در روی زمین مشغول بَغی به غیر حقّاند، یعنی در جستجوی انحراف از حق یا ظلم و ستم به شریعت و خلق اند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْكُمُ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: ای مردم، جز این نیست که بغی شما یعنی هر رقم انحراف از حق و ستمتان

به ضرر خودتان است، چند روزی از زندگی دنیا که بسیار اندک است برخوردار می شوید، سپس بازگشتتان به سوی ماست، پس آن روز شما را به هر چه که در دنیا انجام می دادید آگاه می کنیم، یعنی به دنبال آگاهی کفرش اجرا می گردد.

دنیای فناپذیر

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿24﴾

لغت و اعراب:

زُخْرُفَ الشَّيْءِ - به صیغهٔ رباعی - : آن را زیبا و آراسته نمود. زُخْرُفٌ: حسن و زیبایی، طلا. إِزْيَنْتَ در اصل تَزْيَنْتَ بوده. حصيد به معنای محصود و درو شده. غَنِي بِالْمَكَانِ - از باب عَلِمَ - : اقامت گزید در آن جا.

تفسیر:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ

یعنی: جز این نیست که مثل زندگی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان (یعنی از جو بالای سرتان به صورت باران و برف و تگرگ) فرو ریزیم، پس به برکت آن، گیاهان روی زمین از آنچه مردم و چهارپایان می خورند مخلوط گردد، یعنی انواع گیاهان رشد کند و بالا آید و دارای شاخ و برگ و گل و خار و حَبِّ و بذر و میوه شود و در یکدیگر درآمیزد؛

ص: 370

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا

یعنی: رشد و رویش گیاهان به آن جا رسد که روی زمین زینت و طراوت خود را دریابد و مزین و آراسته گردد و اهل زمین و ساکنانش گمان کنند که آنها این قدرت را دارند، و یا آن که یقین کنند که به برداشت و درو و استفاده از حاصل آن قادر خواهند بود؛

أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ

این جمله جواب «اذا أخذت» است، یعنی: پس از تکامل رشد گیاهان و سرسبز شدن زمین، به ناگاه فرمان ما شبانه یا در روز فرا می رسد و همه را به صورت زرعی از ته درو شده درمی آوریم که گویی دیروز آن زمین یعنی نباتات و گیاهان آن سرپا نبوده است.

مراد از فرمان در این جا دستور اکید خدا به فرشتگان متصرف در امور جهان و یا فرمان تکوینی و اراده حتمی خود خداوند است که به صورت تگرگی کوبنده، گرما و سرمای سوزان، سیلی ویرانگر، بادی مسموم، صاعقه ای آتش زا، حشراتی نابود کننده و آفاتی دیگر ظهور می کند و اثر می گذارد.

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

یعنی: این گونه ما آیات خود را برای گروهی که اهل تفکرند تفصیل می دهیم، یعنی باز و روشن می کنیم. مراد از آیات، آیات تلاوت شده در این جاست که انبوهی از معارف توحید را تفصیل می دهد، و یا آیات تکوینی و حوادث خارجی است از پدیده های عجیب خلقت، و مزین شدن صفحه گیتی به انواع زینت، و سپس عروض تبدل و تغییر موجب عبرت، که همه آیه ها و نشانه های وجود و قدرت و علم و حکمت اوست.

باید دانست که آوردن این گونه مثال های حاکی از غضب و عذاب، به خاطر این است که وجهه سخن با طاغیان مردم و تهدید از عواقب کفر و فسق آنهاست، وگرنه خدا را در صحنه گیتی مناظر سرسبز اعجاب انگیز و سرور آفرین بسیار است که مهلت بقا و توفیق برخوردار از آن را تا آخرین مراحل عطا فرموده است.

وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ «25» لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا الْحُسْنٰى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوْهُهُمْ قَتْرٌ وَلَا ذِلَّةٌ اَوْلِيْكَ
اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ «26» وَالَّذِيْنَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عَاصِمٍ كَاَنَّمَا اُغْشِيَتْ
وُجُوْهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مَظْلَمًا اَوْلِيْكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ «27»

لغت و اعراب:

الحسنی مؤنث أحسن، صفت موصوف مقدر است، یعنی المنزلة الحسنی یا المثوبة الحسنی. رَهَقَهُ - از باب عَلِمَ - : نزدیک شد به او، پوشانید او را. قتر: غبار سیاه، سیاهی معنوی. جزاء سیئة مبتدأست خبرش محذوف به تقدیر «لهم جزاء سیئة»، و بمثلها صفت جزاء است
ای جزاء یمثلها، و مجموع جمله، خبر الذین کسبوا است. عَصَمَ فلاناً - از باب ضَرَبَ - : نگه داشت او را. غَشِيَهُ - از باب عَلِمَ - : پوشانید
آن را، و اُغْشِيَ الأمر فلاناً: آن چیز را بر او پوشانید.

تفسیر:

وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ

یعنی: و خداوند به سوی خانه سلامت دعوت می کند، و هر که را بخواهد به سوی راهی راست هدایت می کند. مراد از دعوت، دعوت
تشریحی است که به زبان پیامبران و بیان کتاب های آسمانی تحقق می یابد. و مراد از خانه سلامت، بهشت است که از هر عیب و نقصی
خاصه از زوال و فنا سالم است. و مراد از هدایت، هدایت تکوینی است که به وسیله توفیق و تهیة مقدمات تکامل بشر، پس از پذیرش
دعوت انبیا و شرایع انجام می گیرد.

ص: 372

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

یعنی: برای کسانی که نیکو و صالح شدند و یا به دیگران نیکویی کردند، منزلت یا پاداشی نکوتر و عطایی زیاده بر آن است که اصلش به عنوان جزای استحقاقی است که خدا به جعل اولی بر هر عقیده سالم و درست و ملکه فاضله و عمل صالح قرار داده، خواه مماثل عمل یا ده برابر آن؛ و زیادی به عنوان تفضل است که کم و کیف آن برای ما روشن نیست. و نیز هرگز چهره های آنها را در روز واپسین، غبار سیاه و ذلت و خواری که نشأت یافته از کفر و فسق دنیوی و یا تجسم و تبلور یافته آنها در آن عالم است، نمی پوشاند. آری آنها یاران بهشت اند و آنها در آن جاودان اند.

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

یعنی: و کسانی که در دنیا به کسب گناهان پرداخته اند، در روز واپسین برای آنها کیفر گناه ثابت است، کیفری به اندازه گناه و مماثل آن، و آنها را ذلت و خواری در ابعاد وجودشان می پوشاند، و هرگز برای آنها در برابر خدا، یعنی از غضب و خشم خدا، حافظ و نگهدارنده ای نیست، گویی چهره های آنان با پاره هایی از شب ظلمانی پوشیده شده است.

آنها یاران آتش اند و آنها در آن جاودانند.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَيْلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَارٌ تَعْبُدُونَ ﴿28﴾ فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴿29﴾ هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْأَلَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿30﴾

و یوم متعلق است به «أذكر» مقدر. مکانکم منصوب است به فعل محذوف به تقدیر «الزموا مکانکم»، و انتم بدل است از فاعل آن. زیل بینهما: جدا کرد میان آن دو را. إن کنا «إن» مخففة از مثقله است به قرینه لام لغافلین، و اسم آن محذوف است، و جمله آخر آیه خبر است و تقدیر: «إن الشان کناغافلین». بلا الرجل - از باب نصر - : آزمایش نمود او را.

اسلاف: گذراندن، مقدم داشتن.

تفسیر:

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَيَلْنَا بَيْنَهُمْ

یعنی: و به یاد آور روزی را که آنها را دسته جمعی و همگی، یعنی مؤمن و کافر و مرد و زن را، در روز حشر در محکمه حساب و داوری گرد می آوریم، سپس به کسانی که در دنیا به خدا شرك ورزیده اند می گوئیم: شما و شریکانتان، یعنی هر شیئی و هر شخصی که او را شریک خدا می کردید از بتان و ستارگان و فرشتگان و پیامبران، سر جای خود قرار گیرید، یعنی هر يك از عابدان و معبودان در جای مناسب ماهیت و هویت خویش ثابت و مستقر گردد. و پس از تعیین امکنه برای هر يك، میان آنها جدایی می افکنیم، بدین معنا که چون روشن شد همه معبودان و عابدان، ممکناتی محدود، و در قبضه قدرت حق تعالی مقهور، و در همه روابط خود در برابر خداوند عاجزند، طبعاً در همه انظار به وضوح میانشان جدایی می افتد. و یا آن که پس از تعیین مقر همه در مرحله بازجویی و داوری، فساد عقاید و پلیدی شرك و کفر و قداست ایمان را از هم جدا می کنیم.

وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ

یعنی: در همان جا کسانی که مشرکان آنها را شریک خدا کرده بودند، یعنی معبودهای

بی جان و جاندار، به عابدان می گویند: هرگز در دنیا ما را نمی پرستیدید، یعنی هواهای نفسانی خود را می پرستیدید.

خدایان بی خاصیت

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ

یعنی: پس خداوند، کافی است از نظر گواهی میان ما و شما، گواهی بر این حقیقت که ما در دنیا به کلی از پرستش شما غافل بودیم. باید دانست که از آیه قبل و این آیه استفاده می شود که شرکای فرضی خدا و معبودها در مقابل عابدان، دو مطلب خواهند گفت:

1 - مشرکان در واقع آنها را عبادت نمی کردند.

2 - آنها از عبادت مشرکان به کلی غافل بودند.

مراد از ادعای اول این است که پرستش آنها در حقیقت پرستش هواهای نفسانی خودشان بوده و آنها جز صورتی در ظاهر نبوده اند. و ادعای دوم ممکن است تنها گفتار معبودهای جماد باشد نه اعم، زیرا فرشتگان و عزیز و مسیح علیهما السلام از پرستش آنها غفلت نداشته اند. و گفته شده که: مراد از غفلت این ها نفی رضایت به عبادت است یا بی اعتنایی محض به عبادت آنها.

هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتُرُونَ

در آن جاست که هر نفسی آنچه را گذرانده آزمایش می کند، یعنی همه عمل های قلبی و بدنی او که از پیش در دنیا مورد تکلیف بوده و انجام داده، مورد امتحان قرار می گیرد، یعنی آثار و نتایج آنها معلوم می شود و از ارزش و کم و کیف خود اعمال و پاداش و کیفر آنها اطلاعی به نحو علم الیقین حاصل می گردد. و در آن روز همگی به سوی خداوند که مولا و سرپرست حق و ثابت آنهاست بازگردانده می شوند، و آنچه افترا می بستند و به دروغ شریک خدا می شمردند از آنها گم می شود.

این آیه سه جمله است. مفاد جمله اول حصول آزمایش و ظهور استحقاق ها، مفاد جمله دوم پیاده شدن نتایج و پایان امر، و مفاد جمله سوم غیبت و هیچ شدن معبودهای باطل است.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ «31» فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ «32» كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ «33»

لغت و اعراب:

سمع: گوش، نیروی شنوایی. أبصار: جمع بصر، چشم، نیروی بینایی.

تفسیر:

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ

این آیه دستوری است به پیامبر و هر مخاطب موحدی که در مقابل مشرکان و کفار، بر توحید و جلال و جمال خدا از راه های مختلف که از آن جمله راه های چهارگانه مسلمات خصم است استدلال نماید. و در این آیه و پنج آیه بعد، سه رقم استدلال بر توحید شده است.

معنای آیه: بگو: چه کسی است که به شما از جانب آسمان و این زمین روزی می دهد؟ (اما از آسمان به واسطه تسخیر ابرها، فروریختن باران، وزش نسیم رویاننده، تابش خورشید و غیر آنها. و اما از زمین به واسطه آفریدن استعدادهای گوناگون در آن، خلق بذر و میوه، رشد گیاهان و درختان، پدید آوردن حیوانات قابل استفاده و غیره.)

ص: 376

و یا آن که چه کسی است که مالک گوش و چشمان شماست؟ یعنی بر همه قوای فعاله جسمی و روحی شما سلطه و توانی برتر از تسلط و توان خودتان دارد.

و چه کسی است که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ مراد از زنده و مرده مطلق موجود صاحب حیات و مرگ است، خواه حیات و موت نباتی یا حیوانی یا انسانی، نظیر بیرون آوردن گیاهان و درختان از بذر و هسته، و نطفه از حیوانات؛ و یا حیات و ممات معنوی، مانند بیرون آوردن مؤمن از صلب کافر، و کافر از صلب مؤمن.

و چه کسی است که تدبیر امر می کند؟ یعنی امور جهان هستی را از ذرات اتمی تا کهکشان ها تحت اراده خویش تدبیر می کند به گونه ای که از حیطة تصور و توان درك عقل بیرون است.

فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ قُلُّ أَفَلَا تَتَّقُونَ

یعنی: در پاسخ این پرسش ها آنها بی درنگ می گویند که: الله است و همه این تصرف ها و قلب و انقلاب ها از ناحیه اوست. پس به آنان بگو: آیا از مخالفت و غضب او پروا ندارید؟

باید دانست که مشرکان قریش در مکه بلکه همه مشرکان گذشته به خداوند ربوبیت و خالقیت او معتقد بودند، لکن ادعا می کردند که خداوند، تدبیر و تصرف و ربوبیت بخشی از موجودات جهان را به بت ها و معبودهای دیگر واگذار نموده، مثلاً اعمار مردم یا روزی آنها را به فلان بت داده است، و از این رو آن را به طمع الطافش یا ترس از ضررش عبادت می کردند.

فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ

یعنی: پس این موجود مقتدر که ذات واجب الوجود است پروردگار به حق شماست.

پس آیا بعد از این حق و حقیقت و بر فرض اعراض از او چیزی جز ضلالت و گمراهی هست؟ پس چگونه و به کجا بازگردانده می شوید؟!

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: همان گونه که ثابت شد ربوبیت و تدبیر امور هستی از آن اوست و انحراف از او ضلالت است، سخن پروردگار تو بر کسانی که فسق ورزیده اند ثابت است که

ایمان نمی آورند. مراد این است که کلام ازلی خدا مندرج در لوح محفوظ درباره آنان که از فرمان اصولی و فروعی بیرون رفته اند ثابت است که پس از طغیان و عناد، ایمان نخواهند آورد.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَانْتَبِهْ «34» قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ «35» وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ «36»

تفسیر:

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ

آیات قبل در مقام استدلال بر توحید از ناحیه خلق و فعل خدا بود و در این آیات از ناحیه خلق و اعاده و هدایت است. و ظاهر الخلق خصوص مکلفانی است که باید در روز جزا بازگردند، از این رو چون مشرکان معاد را قبول نداشتند دستور می دهد که پیامبر در مقابل آنها خود اعتراف به این حقیقت کند. و ممکن است مراد، مطلق آفریده های جهان باشد هر چند مشرکان اعاده بشر را منکرند.

معنای آیه: بگو: آیا از شریکانتان، یعنی از بت ها و غیر بت ها که آنان را شریک خدا می پندارید کسی هست که آفریده ها را آغاز کند، سپس آنها را بازگرداند؟ یعنی توان آن را دارد که خلق یک گیاه یا یک حیوان یا انسان را، چه رسد به خلق همه انواع زنده ها، از مبدأ خاک آغاز نماید و پس از سیر دادن او در مراحل حیاتش دوباره او را به خاک بازگرداند؟

ص: 378

قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ

یعنی: تو خود بگو: تنها خداست که مخلوقات قابل اعاده این جهان را در آغاز می آفریند، سپس آنها را پس از طی مراحل و سیر مسافت های مختلف به معاد پیش بینی شده خود بازمی گرداند. پس چگونه افکارتان از مبدأ حقیقی به سوی جمادی بی روح یا مخلوقی محتاج دیگری بازگردانده می شود؟!

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ

یعنی: بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ یعنی خود مستقلاً موجودی قابل هدایت را از حیوان و انسان به سوی هدف تکوینی یا ارادی و اختیاری او راهنمایی کند؟ بگو: الله است که مطلقاً و بدون استثنا همه متحرکان و نیازمندان هدایت طبیعی را راهنمایی تکوینی می کند، و نیازمندان هدایت ارادی و اختیاری را در مسیر هدایت دینی نخست به نحو ارائه طریق که وظیفه اصلی ادیان الهی است، و سپس پذیراشدگان را به نحو توفیق خاص و ایصال به مطلوب، هدایت می کند.

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

یعنی: پس آیا کسی که به علم و قدرت و توان به سوی حق هدایت می کند، بهتر است که جامعه و هر فرد جاهلی از او پیروی کند، یا کسی که خود هدایت نمی یابد مگر آن که از طرف کس دیگر هدایت شود؟ یعنی توان هدایت به راه طبیعی خود و قدرت درک مصالح و مفاسد امور اختیاری خود را ندارد و نیازمند دیگران است. پس شما را چه عارض شده و چگونه داوری می کنید؟

وَمَا يُتَّبَعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ

و بیشتر آنان جز از گمان پیروی نمی کنند. یعنی مشرکان در انتخاب معبود و پرستش بت ها و ستارگان و پایبندی به آداب و رسوم جاهلی، اکثراً تابع ظنّ و ترجیحات ذهنی بدون دلیل متقن اند، نظیر گرایش به افکار عامّه و تقلید کورکورانه از گذشتگان. و کلمه «بیشتر» اشاره است به این که عدّه ای معدود از آنها نظیر حاکمان جور و علمای سوء و هوشمندان عاشق ثروت، با تشخیص و علم به حق، راه شرك و لوازم آن را پیش گرفته اند.

و حق این است که ظنّ و گمان هیچ به حق نمی رساند و در اثبات حق کفایت نمی کند. یعنی

ظنی که اندکی رجحان بر شك دارد، در نزد عقل و عقلا و از نظر شرع، حجت و برهانی در اثبات امری به ویژه از مهمّات امور حساب نمی شود. و به یقین، خداوند به آنچه انجام می دهند داناست.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ «37» أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ «38»

لغت و اعراب:

نفی چیزی به کلمه ماکان، نفی شأنیت و استعداد آن است. دون: غیر. تصدیق الّذی خبر «کان» ی محذوف است به تقدیر «ولکن کان تصدیق الّذی». تفصیل کتاب و لاریب فیهِ و من ربّ العالمین خبر دوم و سوم و چهارم «کان» ی مقدر است. تصدیق مصدر است به معنای فاعل یا مفعول. سورة مثله مرجع ضمیر «مثله» قرآن است.

تفسیر:

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ

یعنی: و هرگز این قرآن را نسزد که جعل شده به دروغ از جانب غیر خدا باشد. یعنی با تأملی دقیق و منصفانه روشن می شود که از شأن و استعداد و صلاحیت این کتاب دور است که افتراءاتی از سوی غیر خدا و به نام خدا باشد، زیرا الفاظی در این رتبه از زیبایی و فصاحت، و محتوایی در این حدّ از برتری و عمق، شامل علوم عالی و حکمت های متعالی، حاوی شریعتی جامع، آدابی کامل، اخباری صحیح و وافر از غیب های گذشته و آینده، به گونه ای که هر صاحب خرد و ارباب دانش را مبهوت، و هر دانشمند متخصص فنون را

ص: 380

متحیر می سازد، چگونه می تواند در محیط بربریت و جاهلیت، به دست انسانی محروم از همه تمدن ها و شئون فرهنگی انشا و تنظیم گردد؟!

تحدی قرآن

وَلَكِنْ تَصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

یعنی: ولكن این قرآن تصدیق کننده است آنچه را پیش از او بوده و گذشته، یعنی تصدیق کننده انبیا و مرسلین و کتاب های دین و شرایع آنهاست. و یا آن که این قرآن تصدیق و تأیید شده همه آنهاست (چنان که در آیه 81 سوره آل عمران بیان شده است). و نیز این قرآن، تفصیل و شرح دهنده کتاب است. یعنی از همه کتاب های آسمانی گذشته اصول و کلیات معارف آنها را بیان می کند که همه از جانب مبدأ واحد به دست صالحانی برانگیخته از مبدأ واحد در هدف واحد است و همه حاوی یک دین کلی و عرضه دارنده شرایع مختلف در طول تاریخ بر حسب اختلاف و اقتضای زمان و محیط و نفوس جامعه است. و نیز این قرآن، هیچ شک و تردیدی در آن نیست. یعنی در نزد فرشتگان ملاً اعلی و پیامبران الهی و نگارش آن در کتاب های گذشته و اندراج آن در لوح محفوظ، هرچند این مخالفان نپذیرند. و یا آن که نباید در آن هیچ عاقل و منصف و انسانی که دارای وجدان سالم و عقل سلیم است تردید کند. و نیز این قرآن از سوی پروردگار جهانیان است، یعنی از سوی خدایی که خالق و مدبر جهان و جهانیان است و به مصالح و مفاسد آنان داناست.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

یعنی: ای پیامبر، آیا آنها می گویند: این قرآن را او خود جعل کرده و به خدا نسبت داده است؟ در پاسخ بگو: شما هم يك سوره مثل این قرآن بیاورید. یعنی شما هم که مثل من عرب زبانید و در فن ادب و سخن و شعر و قصیده و مدح و ایراد خطابه و فصاحت و بلاغت سرآمد عصر و شهره آفاقید و به خاطر اشتغال پیشین خود در این امور مهارت یافته اید، نظیر يك سوره از این کتاب را هرچند کوچک، جعل و تنظیم کرده، بیاورید. و غیر خداوند هرکس را توان دارید برای تنظیم يك سوره در مقام مبارزه با سوره يك نفر، دعوت نمایید اگر شما در ادعای خود راستگویید.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ «39» وَمِنْهُمْ مَّن يُّؤْمِنُ بِهِ
وَمِنْهُمْ مَّن لَّا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ «40»

لغت و اعراب:

بل اعراض از مطلب پیش و توجه به مطلب دیگر است. تأویل: ارجاع و برگرداندن، اَوَّلُ الْكَلَامِ إِلَيْهِ: سخن را به سوی آن بازگردانید.

تفسیر:

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ

یعنی: ای پیامبر، نه چنین است که آنها دانستند که این قرآن کتابی در سطح پایین و متناسب انسانی درس نخوانده است و به تو نسبت دادند، بلکه آنها چیزی را که به دانش آن نتوانستند احاطه کنند تکذیب نمودند. یعنی جهت تکذیبشان این است که آنها درباره قرآن با معارف و علوم و حقایقی برخورد کردند که از حیطة درك و فهم آنها بیرون است، و هنوز معانی و وعد و وعیدها و اخبارات غیبی و ملاحم و پیش گویی هایی که در آینده تحقق می پذیرد و عینیت خارجی می یابد و ناچار به پذیرش آن می شوند بر آنها نیامده و آشکار نشده است.

كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ

یعنی: کسانی که پیش از آنها بودند نیز پیامبران خود را این گونه تکذیب کردند، پس بنگر که عاقبت ستمکاران چگونه شد!

وَمِنْهُمْ مَّن يُّؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَّن لَّا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ

ص: 382

یعنی: و از آنها برخی به قرآن ایمان می آورند و برخی ایمان نمی آورند. مراد این است که کفار در برابر دعوت اسلام دو گروه اند: برخی به خاطر درک عقل یا آشنایی به معارف تورات و انجیل، در باطن به اسلام و قرآن ایمان می آورند هرچند در ظاهر به پیروی از هوا و حبّ جاه و مال و وسوسه شیطانی تسلیم نمی شوند. و برخی روی جهل و عناد و پیروی از محیط فاسد و تقلید از گذشتگان ایمان نمی آورند. و پروردگار تو از ازل به فسادانگیزان دانایتر است. یعنی می داند که گروه اول جزو فساد انگیزان اند، هرچند گروه دوم نیز فاسدند.

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ «41» وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ «42» وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ «43»

تفسیر:

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ

این آیه، آموزش راه حقی است به مدافعان هر حقی که اگر از پذیرش و تسلیم طرف مقابل مأیوس گردند، خود تبری از آن باطل بجویند تا طرف، طمع تسلیم شدن او را نکند.

یعنی: ای پیامبر، اگر تو را تکذیب کردند، به آنان بگو: عمل من از آن من و عمل شما از آن شماست. یعنی عمل من ابلاغ رسالت الهی، و هدایت جامعه به سوی عبادت او، و وعده و بشارت مطیعان، و هشدار و تهدید عاصیان است؛ و عمل شما اعتقاد به شرك و کفر، و سوق مردم به سوی پرستش جمادات و رذایل اخلاق و سنن فاسد و عمل های پلید. حال که شما از آنچه من می کنم بیزارید، من هم از آنچه شما می کنید بیزارم. این آیه نظیر آیه لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ [کافرون، 6] است.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ

ص: 383

یعنی: و از آنان کسانی هستند که به سخنان گوش فرا می دهند؛ آیا تو توان داری که کرها را سخن بشنوانی هرچند آنها تعقل نکنند؟! مراد گوش دادن آنها به تلاوت آیات قرآن و کلمات مختلف و سخنرانی های پیامبر است. و اطلاق عنوان کر و عدم تعقل درباره آنها و ظاهر استفهام انکاری، اشاره به این است که آنها به معانی و مقاصد گفتارت نه اعتقاد دارند و نه قصد تعقل و عمل، پس امیدی در آنها نیست.

کر و کور بودن کافران

وَمِنْهُمْ مَن يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ

یعنی: و از آنان کسانی هستند که به سوی تو می نگرند؛ آیا تو توان راهنمایی کوران را داری هرچند آنها نبینند؟! مراد از نگاه آنها به پیامبر، نظر کردن به رفتار نیکو و اخلاق پسندیده و معجزات نافذ اوست هرچند تسلیم نبودند. و توصیف آنها به کوری و ذکر استفهام انکاری، بیان این است که چون نگاه تعقل و تأثر و پذیرش ندارند پس کوردل اند، و تو همان گونه که کوران فاقد حس بینایی را ارائه راه نتوانی، آنها را نیز هدایت نتوانی کرد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ «44» وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ «45» وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ «46»

لغت و اعراب:

شیئاً صفت مفعول مطلق مقدر است، به تقدیر «ظلماً قليلاً أو كثيراً». يوم متعلق است به «أذكر» مقدر. لبث زید - از باب علم -: درنگ نمود. كأن لم يلبثوا حال است از ضمیر جمع يحشرهم. تعارف: شناختن یکدیگر. إِمَّا نُرِيَنَّكَ اصلش «إِنَّ نُرِكَ» بوده،

«ما» ی زانده و نون تأکید اضافه شده. جمله فإلینا مرجعهم جزاء شرط است، به تقدیر «فلاتحزن فإلینا مرجعهم».

تفسیر:

نفی ستم از پروردگار

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

آیه اشاره است به این که آنها که از استماع حق، کر و از دیدن حقایق کورند، خدا آنها را کر و کور نکرده، بلکه خود چنین اختیار نموده اند.

معنای آیه: حقیقت این است که خداوند هیچ ستمی به مردم روا نمی دارد، ولکن مردم به خود ستم می کنند. یعنی کوری گوش دل، و کوری چشم بصیرت که سبب آثار سوء و عذاب های دنیوی و اخروی است نتیجه کار خود آنهاست که دعوت انبیا را رد و شرک و کفر را اختیار نموده، غور در طغیان و فسق کرده اند.

عمر کوتاه دنیا برای کافران

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ

یعنی: و به یاد آور روزی را که خدا آنها را گردهم می آورد (یعنی همه مشرکان یا همه مکلفان را در روز قیامت، با نفخه دوم صور، از میان گورها در مجتمع عظیمی محیرالعقول و بی سابقه و لاحق جمع می کند). آنها در حالی هستند که گویی جز ساعتی درنگ نداشته اند. یعنی پس از زنده شدن، وضع حالشان حاکی است که طول عالم برزخ برای آنها يك ساعت بوده است و علاوه، قدرت بالغه الهی در تبدیل اجساد دنیوی آنها به اخروی به گونه ای است که گویی همان اجساد است که امروز بیرون آمده و ارواح برزخی با آنها جفت شده، و از این روست که می فرماید: آنها با یکدیگر مشغول معارفه می شوند، و مثلاً یکی به دیگری می گوید: آیا شما فلان شخص نیستید؟

ممکن است مراد از «لم یلبثوا» درنگ در دنیا باشد، یعنی گمان می کنند که مدت عمرشان در دنیا بیش از يك ساعت نبوده که عملی انجام نداده و زاد و توشه ای فراهم نکرده اند. و بنابراین، «یتعارفون» جمله مستأنفه و مستقله است. و آیه 55 سوره روم مؤید معنای اول است، لکن آیه های 35 احقاف و 46 نازعات، قابل حمل به هر يك از دو احتمال است.

ص: 385

یعنی: کسانی که ملاقات خدا را تکذیب کردند، یعنی زندگی پس از مرگ و قیامت و پس از آن را منکر شدند، سخت زیانکار شدند و هرگز هدایت نیافتند، یعنی در دنیا که دار تکلیف است و محیط پذیرش هدایت های پیامبران و درک داوری های عقل سلیم و راه یافتن به سوی صراط مستقیم.

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّيَنَّكَ فَإِنَّا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ

یعنی: ای پیامبر، اگر پاره ای از آنچه را که به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم (مانند فرو فرستادن عذاب های دنیوی، شکست های جنگی، ریشه کن کردن شرك از جزیره العرب، از بین بردن تدریجی عقاید و شوکت کفرآمیز از آن محیط یا از جهان بشریت) یا تو را قبض روح کنیم و به سوی خود ببریم (یعنی عذاب آنها را به چشم نبینی) بازگشت آنها به سوی ماست، یعنی غمناک مشو، زیرا صحنه های حوادث در آخرت، یکایک برای همه به ظهور خواهد آمد، و سپس خدا بر آنچه می کنند شاهد و گواه است.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ «47» وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ «48» قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ «49»

لغت و اعراب:

قسط: جور و عدل، از اضداد است. أجل: مجموع مدت تعیین شده برای چیزی و نیز آخر آن مدت. لا يستقدمون جمله مستأنفه است نه عطف بر يستأخرون.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ

آیه در مقام بیان دو امر کلی است: 1 - هر امتی را فرستاده ای است. 2 - هر فرستاده را پس از اتمام دعوت و حجت، درباره عکس العمل امتش، داوری عادلانه است.

معنای آیه: و برای هر امتی فرستاده ای است. یعنی سنت جاریه الهی از آغاز خلقت بشر تا پایان سکونتش در زمین چنین است. و در کلمه «امت» ابهام است و ممکن است مراد اهل يك عصر، یا اهل يك زبان، یا اهل يك نژاد مانند سیاه پوست یا سفیدپوست، یا اهل يك دین مانند یهود و نصارا باشد، لکن آیه ناظر به حال گذشتگان است نظیر وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ [فاطر، 24] و اما نسبت به عصر نزول قرآن، تمام مردم جهان از موجودین و آیندگان همه به حساب يك امت اند و همه يك رسول به نام محمد صلی الله علیه و آله و يك كتاب به نام قرآن دارند و اختلاف عناوین اقشار ملت در این حکم دخالت ندارد، نظیر وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ [انبیاء، 107] وَنَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا [فرقان، 1].

فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

یعنی: و چون فرستاده آنها بیاید، میان آنها به عدالت داوری شود.

یعنی پذیرندگان دعوت رسولان در دنیا به عنوان مؤمنان و مطیعان، مورد تجلیل و تعظیم و در آخرت مشمول پاداش و تکریم واقع می شوند، و منکران و کافران مورد نکوهش و لعن دنیوی و کیفر سخت اخروی قرار می گیرند، و در این داوری هرگز به آنها ستم نمی شود. یعنی نه از پاداش نیکان کسر می شود و نه در کیفر بدان اجحاف می شود. و محتمل است مراد از «قضی بینهم» این باشد که میان امت ها در صورت اختلاف، در دنیا به نحوی و در آخرت به نحوی دیگر داوری می شود.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

و می گویند: این وعده زمانش کی است اگر شما راستگویند؟ یعنی مشرکان پس از شنیدن وعیدهای قرآن و تهدیدات پیامبر اسلام، از قبیل شکست آنها و زوال شرك از

محیط و قیام رستاخیز و عذاب های آخرت، به عنوان مسخره و استهزا، این امور را طلب می کنند.

عذاب خدا تأخیر نمی پذیرد

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ

یعنی: بگو: من برای خود، مالک هیچ زیان و سودی نیستم جز آنچه خدا بخواهد.

پس در امور زندگی و حوادث دنیوی، من به دفع هیچ ضرر و جلب هیچ سودی به استقلال، قدرت و توان ندارم چه رسد به آن که عذاب های دنیوی شما یا قیام رستاخیز و کیفرها و عذاب های آن را بیاورم.

لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

یعنی: برای هر گروهی (یعنی از صالحان و طالحان جهان نظیر قبایل مختلف دنیا و سلسله خلفای عدل و سلاطین جور و اولاد و آل مشاهیر زمین) مدتی است، چون آخر مدتشان فرا رسد ساعتی تأخیر نمی کنند و تقدیم هم نتوانند کرد.

مراد این است که هر امت و ملتی همانند یکایک افراد آن دارای حیات و زندگی اجتماعی و مدتی از عمری متناسب خویش است، و دارای آثار و حالات از قبیل حدوث و انقراض و تکالیف و وظایف و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت و خدمات و برکات و ظلم و طغیان برای جامعه است، و مدت عمر همه در علم ازلی الهی ثابت و در لوح محفوظ مندرج است و چون طبق اراده حتمی او، آخر مدت آنها برسد، آنها توان تأخیر از آن را ندارند، و نیز ملت ها قدرت تقدیم و تعجیل در زوال مدت معین را هم ندارند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعِجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ «50» أَتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ «51» ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ «52»

آرایتم این کلمه کثرت استعمال دارد در معنای آخبرنی یا آخبرونی. بات زید فی مکان - از باب ضَرَب - شب را در آن جا گذرانند. بیات: شبانه بر دشمن هجوم آوردن.

إن أتاکم جواب شرط محذوف است، به تقدیر «أخطأتم و ندمتم». اثم إذا به تقدیر «ثم إذا». الان به تقدیم همزه استفهام بر الف لام داخل آن، و تقدیر «یقال لهم الان آمنتم» است.

تفسیر:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان بگو: به من خبر دهید، آیا می دانید که اگر عذاب خداوند شبانه یا در روز بر شما فرود آید، به خطای خود آگاه و پشیمان خواهید شد؟ پس گنهکاران چه چیزی از آن را به شتاب می خواهند؟ یعنی به چه نوع یا صنفی از آن عجله دارند؟ در حالی که عذاب، هیچ قسمش قابل طلب نیست.

أَثَمَ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ

یعنی: پس از آن که عذاب نازل شد و آنها با مشاهده مرگ ایمان آوردند، به آنها گفته می شود: آیا حال که عذاب الهی بر شما فرود آمده به آن ایمان می آورید؟ و بی تردید شما بودید که بدان شتاب داشتید.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْرُونَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ

عطف است به جمله «إذا جاء أجلهم» در آیه 49 درباره هر امتی که با کفر و طغیان سقوط کرده اند. یعنی سپس به کسانی که به خود ستم کرده اند، به نحو امر تعجیزی و توییح و مسخره، گفته می شود: بپشید عذاب همیشگی را، آیا جز به آنچه در دنیا کسب می کردید کیفر می شوید؟ یعنی عذاب ها تولد یافته از آن افکار و اعمال است یا تجسم و تبلور آن عقاید و اخلاق و کردار است.

وَيَسِّرْ لَكَ الْحَقَّ هُوَ قَوْلُ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ «53» وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَفُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ «54» أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْإِنَّا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «55» هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «56»

لغت و اعراب:

نبا: خبر، و استنباء: استخبار. اَحَقُّ هُوَ مَرَجِعٌ ضَمِيرٌ، عَذَابٌ مَوْعُودٌ يَاسْلَامٌ يَاقِرْآنَ اسْت. .

افتدی الرجل: اورا به فدیہ رها ساخت.

تفسیر:

وَيَسِّرْ لَكَ الْحَقَّ هُوَ

یعنی: ای پیامبر، از تو می پرسند که آیا آن حق است؟ مرادشان سؤال از روز واپسین و وعده عذاب، یا نبوت و کتاب آسمانی پیامبر است، و استفهام به عنوان انکار و استهزا است.

قَوْلُ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

یعنی: بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن بی تردید، حق است، و شما هرگز عاجزکننده نیستید. یعنی بگو شکئی در آن نیست، زیرا مقتضی آن موجود و مانعش مفقود است. وجود مقتضی، شرك و كفر و طغیان شماسست که به قضاوت عقل و اخبار شرع، علت

ص: 390

تامه آمدن روز کیفر و عذاب است. و نبود مانع، ناتوانی و عدم قدرت شما در آن روز از فرار از قلمرو قدرت و حکومت خدا یا مقاومت و دفاع از خود در برابر اوست.

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ

یعنی: و اگر برای هر کسی که ستم کرده، در آن روز همه آنچه در روی زمین است ملك و دارایی باشد، به یقین آن را برای رها کردن خود از عذاب الهی فدیة می دهد.

مراد از ظلم، اعم است از ستم به خویش یا مردم یا ستم به خدا به وسیله شرك و کفر، و یا ستم به دین و قانون به وسیله ردّ و انکار آن. و مراد از «ما فی الارض» آنچه در آن است از اموال شخصی و عمومی و آنچه در آن به ودیعت است از مخازن و معادن و غیره.

وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

یعنی: و آنها هنگامی که عذاب آن روز را مشاهده کردند پشیمانی خود را پنهان می کنند. و میان آنها به قسط و عدل داوری می شود (یعنی درباره همه آنچه متعلق تکلیف بوده از عقاید و اخلاق و عمل و وظایف فردی و اجتماعی) و بر آنها هیچ گونه ستمی وارد نمی شود. یعنی از حدود استحقاق کیفری آنها تجاوز نمی شود و به هر اندکی از کار خیرشان در میان انبوه طغیان هایشان نیز پاداش داده می شود.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

یعنی: آگاه باشید آنچه در آسمان ها و این زمین است ملك حقیقی خداست. مراد از آسمان ها کرات بی پایان جوّی بالای سر ما، یا طبقات هفتگانه در اصطلاح قرآن و سنت است که آسمان اول و طبقه نخست آن، شامل همه کرات جوّی و مناظر ظاهری است. و این ملکیت به لحاظ آن است که آفرینش همه و حفظ و تدبیر و بالأخره اعدام و فانی کردن همه آن گاه که بخواهد در تحت اراده حتمی اوست و هیچ ملکیتی بالاتر از این نیست.

أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

آگاه باشید که حتماً وعده خدا یعنی وعده های عذابی که به منکران و مشرکان و عاصیان می دهد، حق است و لکن بیشتر آنها نمی دانند. یعنی از جلال و عظمت و سعۀ

ملك و وعده های اخروی ما غفلت دارند و در جهل و هوا و هوس و شهوات خود فرو رفته اند.

اوصاف قرآن کریم

هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

او زنده می کند و می میراند. یعنی هر موجود قابل حیات و مرگ در صحنه وجود، زندگی و مرگش به اراده بدون واسطه یا با واسطه اوست، و غرض آن که این کار از شئون مالکیت حقیقی او بر سراسر عالم است. و به سوی او بازگردانده می شوید.

و این رجوع در ذوات ارواح از مرگ شروع می شود و به ورود از در بهشت و دوزخ تحقق می یابد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ «57» قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ «58»

لغت و اعراب:

صدر: جمع صدر، جلو هر چیزی از طرف بالا، سینه، و در اصطلاح شرع غالباً به روح اطلاق می شود و با قلب و نفس و عقل و روح مترادف است. بفضل الله و برحمته هر دو متعلق است به فلیفرحوا ی محذوف، به تقدیر «فلیفرحوا بفضلله و برحمته»، و «فاء» فبذلك جزائیه است به تقدیر «إن فرحوا بشیء فلیفرحوا بهذا» و «فاء» دوم تأکید است.

تفسیر:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ

خطاب آیه به همه انسان هاست از زمان نزول آیه تا انقراض دنیا که نسبت به موجودین هر عصری، فعلی و نسبت به گذشتگان و آیندگان انشائی است.

ص: 392

یعنی: ای مردم، به یقین برای شما از جانب پروردگارتان موعظه و اندرز و شفائی برای آنچه در دل هاست آمده است.

موعظه، تذکر دادن و بیدار کردن و از ضرر و خطر ترساندن است که این کتاب به وسیله امر و نهی و وعده و وعید و قصص و امثله در دل ها ایجاد می کند. و مراد از «شفاء» تأثیر آن در ازاله عقاید باطل و خرافات جاهلی و زدودن امراض قلبی و صفات رذیله از دل انسان هاست که دل ها را شفا می بخشد.

وَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

یعنی: این قرآن سراپا هدایت و رحمت است برای گروندگان. مراد آن که: بشر را در تحت عنوان هدایت به دین و شریعت، به همه کمالات انسانی راهنما می شود و آنچه بدان هدایت می کند رحمت است در دنیا و آخرت.

باید دانست که در این آیه، چهار صفت برای قرآن ذکر شده است: موعظه، شفا، هدایت و رحمت. و این اوصاف در واقع اشاره به مراحل تربیتی این کتاب عظیم است نسبت به کسانی که وجدانشان سالم و استعداد ذاتی و فطریشان به وسیله فساد محیط و عقاید جاهلی و هواهای نفسانی از بین نرفته باشد. زیرا بشر در مرحله اول طبق اصل خلقت، دور از کمالات و خالی از معارف است و نیازمند وعظ و اندرز و تنبیه است و این کتاب موعظه است.

و در مرحله دوم باید امراض روحی، اوصاف ناروا و رذایل اخلاق که بر روحش عارض شده و به صورت حال و صفت و ملکه درآمده، زدوده شود و قرآن شفادهنده است.

و در مرحله سوم به مراحل کمال انسانی که دین متکفل آن است هدایت شود تا در نتیجه در مرحله چهارم مشمول رحمت های واسعة حق گردد و قرآن سراپا رحمت است.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ

یعنی: ای پیامبر، به جامعه بشریت بگو: پس به فضل و به رحمت خدا که این کتاب را به شما داده شاد و خرسند باشید. آری اگر بخواهند به چیزی خوشحال شوند به همین کتاب خوشحال شوند، زیرا این از همه آنچه آنها جمع می کنند بهتر است، یعنی از اموال و نفوس و جاه و مقام و غیره هر چند همه جا را فرا گرفته باشد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَحَلَالاً قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ «59» وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ «60»

تفسیر:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَحَلَالاً قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ

یعنی: ای پیامبر، بگو: به من خبر دهید، آنچه از روزی خدا برای شما فرو فرستاده، نظیر زراعت و میوه جات و حیوانات و غیره، پس شما آنها را دو قسم کرده، قسمی را حرام و قسمی را حلال دانستید، بگو: آیا خدا به شما چنین چیزی را اجازه داده یا آن که بر خدا افترا می بندید؟

باید دانست که روزی عبارت است از هر چیزی که انسان را در زندگی یاری دهد و سبب ادامه حیات او گردد از قبیل خوراک، پوشاک، مرکب، مسکن، همسر و غیره. و در این آیه بر روزی اطلاق «نزول» شده، اشاره به این که روزی ها را در جهان خلقت خزائن است در نزد پروردگار و تحت اراده حتمی او که برای اداره امور بشر از آن خزائن به تدریج نازل می کند، ولیکن فرو نمی فرستد - یعنی از مرحله اقتضا به فعلیت نمی آورد - مگر به مقدار محدود و معین و طبق اقتضای مصالح عام و نظام اتم خلقت. و حاصل آن که خزائن عبارت است از مواد اولیه روزی ها، و انزال، در حرکت و جریان قراردادادن آنهاست تا آن گاه که به مرحله فعلیت درآیند. به آیه وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ [حجر، 21] مراجعه کنید.

ص: 394

و مراد از آنچه آنان به زعم خود حلال و حرام می کردند، چیزهایی است که در آیه 103 سوره مائده و 138 سوره انعام مذکور شده و شرح آن گذشت.

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

و آیا گمان کسانی که بر خدا دروغ می بندند - به این که حلال او را حرام و حرام او را حلال می کنند و حریم عالم تشریح را که باید همانند جهان تکوین در اختیار او باشد می شکنند - در روز قیامت چیست؟ یعنی بدون تردید، مستحقّ کیفرند، و عملی که به اقتضای عقول و تصریح شرایع قبیح است بدون مجازات نیست.

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ

این آیه به منزله شکایت از بشر و نکوهش از رفتار اوست. یعنی هرچند خداوند بی تردید، دارای فضل و احسانی بزرگ بر مردم است، ولیکن بیشتر آنها سپاس گزار نیستند.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ «61»

لغت و اعراب:

شأن: کار بزرگ و حال و وصف مهم. تلو منه یعنی از جانب خدا. أفاض فی الأمر: وارد شد در کار. عَزَبَ - از باب ضَرَبَ و نَصَرَ -: دور شد و پنهان گردید. ذَرَّة: گرد، مورچه. ولا أصغر «لا» برای نفی جنس، «أصغر» اسم و «إلا فی کتاب» خبر آن است.

تفسیر:

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ

ص: 395

سوق این آیه برای بیان سلطه تکوینی و احاطه علمی خداوند بر همه ذرات عالم هستی و عمل های همه بشر از پیامبر و مسلمین و کفار است و مندرج بودن همه عمل ها پیش از وجود عامل، در لوح محفوظ.

معنای آیه: و تو ای پیامبر، در هیچ کار و حالی نمی باشی، و هیچ آیه و سوره ای از قرآن را از جانب او تلاوت نمی کنی، و تو و دیگران هیچ عملی از عمل های باطنی و بدنی انجام نمی دهید مگر آن که در همان حالی که وارد آن می شوید ما بر شما شاهد و گواهم. یعنی حاضر و ناظریم، در دنیا تحمل شهادت می کنیم و در آخرت ادای شهادت خواهیم کرد.

احاطه علمی خداوند بر همه چیز

وَمَا يَعْرُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

یعنی: و هرگز از پروردگارت چیزی به اندازه سنگینی ذره ای نه در زمین و نه در آسمان پنهان نیست. و نیز هیچ موجودی کوچک تر از آن ذره یا بزرگ تر نیست مگر آن که در کتابی روشن ثابت است، یعنی در لوح محفوظ که کتابی است نورانی و آشکار در مرئی و منظر خواص فرشتگان، و کتاب تدوینی عام الهی که همه حوادث عالم وجود در آن ثبت است.

و ممکن است مراد، کتاب تکوین خدا یعنی خود این جهان خلقت باشد که همه چیز در آن موجود است و حاصل آن که هم وزن ذره ای در عالم هستی نیست مگر آن که در علم ازلی الهی، و در کتاب تدوینی و تکوینی او ثابت و مستقر است.

أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ «62» الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ «63» لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «64» وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «65»

خوف به معنای ترس، حالتی است در انسان که به امور آینده تعلق می‌گیرد. و حزن به معنای اندوه، حالتی است که به گذشته و آینده متعلق می‌شود. بشری: مژده و خبر مسرت‌انگیز.

تفسیر:

دوستان خدا

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

آیات زیر، سوق شده برای بیان هدف اصلی سوره یعنی دعوت به کتاب حق و توحید ربوبی.

معنای آیه: آگاه باشید که بی تردید، دوستان خداوند نه بیمی بر آنان می‌رود و نه اندوهناک می‌شوند. مراد از «اولیاء الله» کسانی هستند که اصول عقایدشان محکم و فروع اعمالشان صحیح باشد. و مراد از عدم خوف و حزن نسبت به پس از مرگ است، زیرا از آغاز ورود به عالم برزخ، فرشتگان رحمت، آنان را نسبت به آینده بشارت به امن و احسان، و نسبت به عمل‌های گذشته دنیا بشارت به قبول شدن کارهای نیک و غفران کارهای بد می‌دهند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

«الذین» صفت «اولیاء الله» و شارح معنای آن است.

یعنی: دوستان خدا کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و از پیش تقوا می‌ورزیدند. ذکر کلمه «کانوا» اشاره به این است که مراد از ایمان در این جا درجه بالا- و کامل آن است، که پس از گذشت مراحل از اصل ایمان و پذیرش دعوت حق، تحقق می‌یابد. یعنی اولیای خدا متصف به کمال ایمان‌اند و آنها از پیش و به مجرد شنیدن دعوت الهی آن را پذیرفته و همواره تقوا داشته‌اند تا بدانجا رسیده‌اند که:

لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

یعنی: آنها را در حال زندگی دنیا و در عالم آخرت، مژده و خبر مسرت بخش است.

مراد از مژده های دنیا وعده های وافر و اکید خداوند در کتاب های آسمانی و از زبان پیامبران است، خواه راجع به امور دنیا باشد، مانند پیروزی در جنگ، شکست شرك و كفر، گسترش دین، غلبه اسلام بر مذاهب و شرایع و خلافت جهانی صالحان، و خواه راجع به امور آخرت از رحمت های واسعۀ حق و بهشت برین، و هرگز سخنان خدا را تبدیلی نیست. یعنی هیچ يك از وعده های دنیوی و اخروی او تبدیل نمی شود و قابل تخلف نیست. این است فوز عظیم و کامیابی بزرگ.

وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

یعنی: و ای پیامبر، گفتار مشرکان تو را غمگین نکند. (مراد تجلیل آنهاست از بت ها و عزیز و مقتدر خواندن آنها و بالیدن به عبادت آنها، و انکار نبوت، و تهدید به جنگ، و استهزا به کتاب آسمانی، و اطلاق نام های ناروا بر پیامبر و کتابش.) حقیقت این است که عزت و اقتدار، همه از آن خداست، اوست که شنوا و داناست. یعنی آنها با آن گفتارها نمی توانند برای هدف های پلید و معبودهای باطل خود حقانیت و عزت کسب کنند و خدا نسبت به همه سخنانشان شنوا و به تصمیماتشان داناست.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ «66» هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِراً إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ «67»

لغت و اعراب:

مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ؛ کلمه «من» در هر دو مورد محتمل است که به معنای «ما» باشد. و مَا يَتَّبِعُ «ما» نافیه است. شُرَكَاءَ مفعول «يَتَّبِعُ» به تقدیر «شركاء على الحقيقة یا أحقاء بالشركة».

حَرْصَ - از باب نَصَرَ وَضَرَبَ -: دروغ گفت، حدس و تخمین زد. أبصر الطريق: روشن شد راه. ذلك اشاره به جعل است.

تفسیر:

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ

یعنی: آگاه باشید، حقیقت این است که هرکس و هر چیز که در آسمان هاست و هرکس و هر چیز که در زمین است همه از آن خداوند است، یعنی ملك حقیقی خداست و او خالق و حافظ و مدیر و مدبر امور آنهاست. و کسانی که غیر خدا را می خوانند، یعنی بت ها و ستارگان و نحو آنها را به عنوان شريك خدا می خوانند، آنها به حقیقت پیرو شريك خدا نیستند، زیرا آنها جماداتی بی اثر و بدون علم و اراده و فاقد شئون ربوبیت اند و چگونه می توانند در الوهیت و ربوبیت و تصرف در جهان هستی شريك خدا شوند؟ بلکه آنها پیروی نمی کنند مگر از ظنّ و گمان و عقاید خرافی موهوم گذشتگان و آنها جز دروغ نمی گویند و جز به حدس و تخمین سخن نمی گویند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا

این آیه، تتمیم بیان مالکیت خدا و برخی از شئون ربوبیت اوست که در آیه سابق اشاره شد. یعنی: اوست کسی که شب را به نفع شما آفرید که در آن سکونت و آرامش گزینید، و روز را روشن و آشکار ساخت، یعنی برای آن که در آن به سوی تأمین اهداف زندگی و تنظیم و تکمیل شئون حیات به راحتی سعی و تلاش نمایید.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

یعنی: بی تردید در این جعل و آفرینش نشانه هایی است برای گروهی که می شنوند.

مراد این که دقت در چگونگی تولد شب و روز و آثار وجودی هر يك و دخالت اختلاف و آمد و شد آنها در حیات و بقای ساکنان شب و روز که کاشف از حکم و مصالح بی پایان است، به نشانه های بسیاری از توحید حق و ربوبیت او رهنمایی دارد برای آنها که گوش دلشان می شنود.

ص: 399

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَنْتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «68»
قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ «69» مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ «70»

لغت و اعراب:

سبحان مصدر است به معنای تسبیح، و مفعول مطلق فعل محذوف است به تناسب محل مانند سبَّحْتَهُ، و به معنای «منزه» است و نیز در مورد انشای تعجب، استعمال می شود.

سلطان: تسلط و قدرت، حجت و برهان. قال علیه: افترا بست بر او. متاع به تقدیر «هو متاع».

تفسیر:

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا

یعنی: مشرکان گفتند که: خدا برای خود فرزندی گرفته است.

باید دانست که معنای گرفتن فرزند در انسان و حیوان این است که چیزی از اجزای ذات او از او جدا شود و از راه حمل و زایش یا تخمگذاری به تدریج تربیت شود و شبیه او در خارج پدید آید. و هدف طبیعی این عمل این است که ولد در جلب منافع و دفع مضار، یاور و والد گردد و ذخیره ای برای روز مبادای او باشد.

سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

ص: 400

یعنی: ذات خداوند، منزله است از اتخاذ ولد که جزئی از او جدا شود و تربیت شود تا نظیر او گردد، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ [اخلاص، 3]. او بی نیاز است و نیاز به منفعی ندارد که جلب کند و مضارّ و آسیبی به او نمی رسد که دفع نماید. و چگونه چنین باشد و حال آن که هر چه در آسمان ها و هر چه در زمین است ملك حقیقی اوست.

إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: هرگز در نزد شما دلیل و برهانی بر این امر نیست. آیا بر خدا چیزی را که هیچ علمی بدان ندارید افترا می بندید؟

قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ

یعنی: بگو: بی تردید، کسانی که بر خدا دروغ می بندند هرگز رستگار نمی شوند، یعنی خواه در اصول دین یا فروع آن و خواه در يك حکم یا در اختراع مذهب و شریعتی.

مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

یعنی: افترای به خدا برخورداری اندکی در دنیا است. طبعاً افتراها برای دریافت منفعی از دنیا و برخورداری از آن است، مانند آنچه علمای تورات و انجیل به نام آن دو کتاب برای حفظ جاه و حیازت مال جعل می کردند و هم چنین افتراهای سایر ادیان و مذاهب باطل. سپس برگشت همه آنان به سوی ماست، یعنی در قیامت وقت حضور در محکمه عدل الهی. و پس از آن، یعنی پس از محاسبه و قضاوت عادلانه، آنها را به سزای آن که در دنیا کفر می ورزیدند عذاب سخت می چشانیم.

وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرَكُمْ عَلَيْكُمْ عَمَةً نُمَّ أَفْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ «71» فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ «72»

مقام مصدر میمی به معنای قیام، و نیز اسم زمان و مکان است. أجمع الأمر و علی الأمر:

عزم کرد بر آن و تصمیم گرفت. و أجمع: تصمیم به کار مهمی گرفت که نیاز به تفکر دارد.

غَمَّة: حزن و اندوه، حیرت و جهالت، چیزی که چیز دیگر را بپوشاند. قضی إلى الشیء: به آن چیز پرداخت و کار آن را تمام کرد. فما سألتکم این جمله بدل جواب است و تقدیر:

«فلا ضرر لی فإتی ما سألتکم» است.

داستان نوح (ع)

تفسیر:

وَإِنلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبَرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ

یعنی: ای پیامبر، بر مردم و مشرکان سرگذشت نوح را تلاوت کن و بازگو نما. هنگامی که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر اقامت من در میان شما و یا قیام من به هر تبلیغ و یا مقام رسالت و منصب نبوت من، و تذکر دادنم به آیات خدا، یعنی آیات کتاب آسمانی و نشانه های توحید ربوبی، بر شما بزرگ و سنگین است، یعنی و از این جهت است که همواره با من در مخالفت و جنگ و ستیز هستید؛

فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُونِ

یعنی: پس من بر خدا توکل کردم، در نتیجه عزمم راسخ، و اراده ام محکم و استوار، و تصمیمم بر ادامه دعوت جدی است. پس شما نیز درباره کار خود نسبت به من، همراه شریکان و همفکران خود تصمیم بگیرید، سپس کارتان بر شما مبهم و پوشیده نماند، یعنی جوانب کار و عواقب آن و مفاسد تابعه را خوب بسنجید تا ابهامی نماند و بعداً مایه غم و اندوه شما نگردد، آن گاه کار مرا یکسره کنید و هیچ مهلتی به من ندهید.

فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

یعنی: پس اگر روی برتافتید و از پذیرش دعوتم اعراض کردید هیچ آسیب و ضرری به من نمی رسد، زیرا هیچ گاه مزدی از شما در برابر تبلیغ خود نخواسته ام که قطعش ضرر

زند؛ پاداش من جز بر عهده خدا نیست، و من مأمورم که خود از مسلمین باشم، یعنی من بر حسب وظیفه هر نبی و رسولی، به دین و کتاب خود ایمان دارم هر چند احدی آن را نپذیرد، و یا آن که من تسلیم امر او هستم.

فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ «73» ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ «74»

تفسیر:

فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ

یعنی: نتیجه سخن منطقی و مستدل و قاطع نوح پیامبر این شد که او را تکذیب نمودند، یعنی بر تکذیب سابق پافشاری کردند تا نوبت به داوری عملی رسید. پس به عنوان مقدمه نزول عذاب، نوح و کسانی را که در کشتی همراه او بودند از عائله و گروندگان، نجات بخشیدیم و آنها را جانشینان قرار دادیم، یعنی جانشینان مؤمنان گذشته بشر در پذیرش شریعت وقت و پیاده کردن آن، یا جانشینان غرق شدگان در حیات روی زمین و تسلط و آباد نمودن آن.

وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ

یعنی: و کسانی که آیات کتاب ما و نشانه های توحید ما را تکذیب کردند همه را غرق کردیم، پس بنگر که عاقبت کار و سرانجام طغیان کسانی که بیم داده می شدند ولی عبرت نمی گرفتند و به آن هشدارها توجه نمی کردند، چگونه شد.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ

ص: 403

یعنی: پس از انقراض نسل کفار قوم نوح و سکونت گزیدن نوح و مؤمنان نجات یافته در روی زمین، فرستادگانی را پس از نوح در طول تاریخ به سوی اقوامشان برانگیختیم، و آنها برای ملت های خود دلایلی روشن، یعنی حجت و برهانی محکم و کتابی متقن و معجزاتی آشکار آوردند، لکن آنان هرگز حاضر نشدند به آنچه از پیش انکار کرده بودند ایمان آورند، و گویی نسل کفار در برابر پیامبران، مانند همدیگر و مقلدان متسلسل بودند.

و ممکن است معنا این باشد که هیچ کافری حاضر نبود آنچه را پیش از دعوت انبیا منکر بود پس از دعوت و اقامه حجت و بینات و معجزات بپذیرد. و این، کنایه از جهل و عناد و تقلید کورکورانه آنها از گذشتگان است.

كَذَلِكَ نَطْعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ

یعنی: این چنین ما بر دل های تجاوزکاران طبع می کنیم. ما همانند نقش نگین مهر می زنیم و حالت ثابتی در دل هایشان ایجاد می کنیم که مانع از تأثیر پند و اندرز و مظاهر دیدنی و شنیدنی توحید در آنها می شود. و این معنا را ختم و طبع گویند و از آن تعبیر می شود به مهر قساوت و شقاوت. و ذکر کلمه «معتدین» اشعار بر علیت است، یعنی این طبع به خاطر تجاوز آنها از حدود تکالیف اصولی و فروعی است.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَاهُ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ «75» فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ «76» قَالَ مُوسَى لَأَقُولُنَّ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ «77» قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ «78»

ملاً: سران و اشراف قوم که دیدنشان چشم‌ها را پر از آبهت و دل‌ها را پر از هیبت می‌کند.

أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ بِتَقْدِيرِ «أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ إِنَّهُ سِحْرٌ» است.

داستان موسی (ع) و فرعون

تفسیر:

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا

یعنی: آن‌گاه ما پس از آنان، یعنی پس از پیامبرانی که بعد از نوح آمدند و رفتند، موسی و هارون را به سوی فرعون و اشراف قوم او برانگیختیم همراه آیات و معجزات بسیار خود که در برخی از مواضع این کتاب کریم مانند آیه 101 اسرأی نه گانه بودن آنها و در برخی دیگر مصادیقی از آنها ذکر شده است. و علت ذکر این که آنها به سوی ملاً ارسال شده اند این است که ملاً فرعون پیوسته متصدی امور کشور بودند و قبول و رد آنها قبول و رد اکثریت جامعه وقت بود.

فَأَسْتَكْبِرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ

یعنی: پس از آمدن آن دو پیامبر و عرضه داشتن دعوت و معجزات خود، فرعونیان تکبر ورزیدند، و آنان گروهی گنه پیشه بودند.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ

یعنی: پس چون حق از جانب ما به سوی آنها آمد، یعنی دعوت حق و معجزات حقی که موسی و هارون آورده بودند، گفتند: به یقین، این جادویی آشکار است.

قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا

یعنی: موسی گفت: آیا به امر حق و حقیقت ثابت، وقتی که به شما عرضه شد می‌گویید جادوست؟! آیا واقعاً این‌ها جادوست؟ ظاهر کلام این است که فرعون و ملاً ش اهل درک و فهم بودند و قدرت تشخیص حقایق از اوهام و جادورا داشتند، و از این رو آنها را با دو استهفام انکاری متوجه وجدان خودشان می‌کند.

وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ

یعنی: در حالی که هرگز جادوگران رستگار نمی شوند و خود دیدید که در یوم الزینة مغلوب شدید، زیرا اوهام و تخیلات جز منافع محدودی برای اهل هوی اثری ندارد.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَّنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا

یعنی: آنها (یعنی فرعون و سران قومش که همواره با موسی طرف گفتگو و ستیزه بودند) گفتند: ای موسی، آیا تو آمده ای ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافته ایم، یعنی از اعتقاد به ربوبیت فرعون و بت های زیر سلطه و ربوبیت او و عادت و سنت های دیرینه آنها، منحرف و منصرف سازی؟!

وَتَكُونُ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ

یعنی: و در این سرزمین که ملك کشور مصر است، بزرگی و حکومت از آن شما دو نفر باشد؟ مرادشان این است که آمده اید حکومت با سابقه فراعنه را ساقط کنید و در این سرزمین پهناور، دولت اسرائیلی تشکیل دهید و سلطنت کنید؟ ما هرگز اجازه چنین چیزی را نمی دهیم، و ما هرگز به شما ایمان آورنده نیستیم.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ «79» فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ «80» فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحَرُ إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ «81» وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ «82»

تفسیر:

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ

یعنی: فرعون حقیقت دعوت و شریعت و معجزات موسی را نادیده گرفت و همه را حمل بر جادو و سحر کرد و در صدد مبارزه و ابطال برآمد، و چنین گفت: هر جادوگر دانا و

ماهر و متخصص در فن سحر در کشور مصر را نزد من آورید.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ

یعنی: پس چون جادوگران آمدند؛ یعنی چون ماهرهای فن جادو در نزد فرعون اجتماع کردند، آنها را از وضع موسی و هارون این گونه خبر داد که دو نفر جادوگر می خواهند در مملکت من فساد برانگیزند و امنیت دینی و اجتماعی مردم را مختل سازند؛ و از آنها خواست با او مقابله به مثل کنند تا سحرشان باطل و قصدشان ریشه کن شود. و در مقدمه این معارضه، آنها را در محیطی وسیع و مجتمعی انبوه در عاصمه کشور در مقابل موسی و هارون قرار داد و بدین ترتیب از رئیس کشور و شاه عصر و اعیان ملت و سران مملکت گرفته تا سربازان صفر در سویی، و دو نفر مدعی نبوت با لباس های ساده و کهنه در سوی دیگر قرار گرفتند.

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ

یعنی: پس از آن که جادوگران وارد محل اجتماع شده و در مقرّ معهود خود و موسی و هارون هم در مقابل آنها قرار گرفتند، موسی سبقت به سخن جست و در خطابی به آنها گفت: آنچه از ابزارهای سحر به صحنه آورده اید و تصمیم افکندن آن دارید، بیفکنید. این سبقت در سخن از این دونفر در مقابل دریای دشمن، و دعوت ساحران به آوردن و افکندن وسایل مبارزه، علامت قدرت روحی موسای کلیم و اطمینان او به خدا و وعده های او و پیروزی در میدان مبارزه است، و همیشه انبیای الهی علیهم السلام چنین بوده اند.

فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَابِطُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ

پس چون افکندند، یعنی هنگامی که وسایل و ابزارهای جادوی خود را از قبیل ریسمان های رنگارنگ ضخیم و باریک، و عصاها و شاخه های قوی و نازک درخت را افکندند، به ناگاه هر یک تبدیل به مارهای مختلف در حرکت و الوان، و اژدرهای عظیم الجثه و حیوانات دیگر عجیب الخلقه که در چشم ناظران محیرالعقول و هولناک می نمود، گردید. موسی در آن حال که با کمال متانت حال آنها را می نگرست، به جادوگران گفت: این که شما آورده اید و چنین منظره ای ایجاد کرده اید و همه در ترس و رعب فرو رفته اند، سحر است، یعنی جادوی بی حقیقتی بیش نیست، و اینک به زودی

خداوند آن را باطل و تباه خواهد نمود، زیرا خداوند عمل فسادانگیزان را اصلاح نمی کند.

و ابطال سحر آنها به این بود که موسی عصایش را افکند که ناگاه اژدرهایی بزرگ شد و مارهای آنان را بلعید.

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

کلام عطف است به «سییطله» و تنمۀ سخن موسی است.

یعنی: و خداوند حق را به کلمات خود ثابت می کند، هرچند گنهکاران کراهت داشته باشند. مراد از حق، اصول و معارف و شرایع الهی است که پیوسته در طول تاریخ در تعارض و تضاد با سنت ها و مذاهب باطل بوده است. و مراد از «کلمات» حکم مندرج در لوح محفوظ و سنت جاریه اوست از روز اول که چون میان حق و باطل نبردی درگیرد بالأخره حق را غالب و پیروز و پابرجا می کند.

فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ «83» وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ «84» فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِقَوْمِ الظَّالِمِينَ «85» وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ «86»

لغت و اعراب:

مَلَأَهُمْ مرجع ضمیر جمع «قوم» است. أَنْ يَفْتِنَهُمْ بدل است از فرعون یعنی «من فتنه فرعون» و مرجع ضمیر فاعل «فرعون» است. عَالَ: شیء مرتفع و بلند و در این جا به معنای غالب و قاهر و مسلط. فتنه: عذاب، آزمایش، و فتنه به تقدیر «موضع فتنه».

ص: 408

فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ

یعنی: پس از مبارزهٔ ساحران با موسی و شکست آنها، باز هم کسی به موسی ایمان نیاورد جز فرزندان از قوم او، یعنی جوان های بنی اسرائیل نه بزرگسالان و نه کودکان؛ آن هم با ترسی از فرعون و از سران و اشراف خودشان که مبادا فرعون آنها را مورد عذاب و شکنجه قرار دهد.

و علت ترس آنها از سران قوم خود این بود که سران آنها زیر سلطهٔ طاغوت زندگی می کردند و صاحب مال و ثروت و جاه شده بودند و هر چند قلباً طرفدار موسی بودند، لکن روی علاقه به جاه و مال و بیم آن که فرعون همه را از آنها بگیرد عملاً طرفدار فرعون بودند و جوانان مؤمن از آنها نیز می ترسیدند که مبادا کار به اطلاع فرعون برسد.

وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ

یعنی: به یقین فرعون در روی زمین غالب و قاهر بود. ظاهر جمله این است که فرعون بر همهٔ سکنهٔ آن روز زمین سلطنت داشته، و این نکته از برخی روایات هم استفاده می شود. و حقاً که او از اسراف کاران بود، یعنی از تجاوزگران از حدود انسانی و حقوقی عقلایی و شرعی الهی بود.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ

یعنی: و موسی به قوم خود - و ذریهٔ قوم که ایمان آورده بودند - گفت: ای قوم من، اگر شما به خداوند گرویده اید پس بر او توکل نمایید اگر به یقین تسلیم او هستید. مراد این است که توکل، نیازمند دو شرط است: ایمان که مرحلهٔ اول است، و تسلیم که مرحلهٔ دوم است. و جدا کردن دو شرط در کلام برای بیان این است که شرط اول را دارید، پس در تحصیل شرط دوم بکوشید.

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

یعنی: پس قوم او گفتند: ما بر خدا توکل کرده ایم؛ پروردگارا، ما را فتنه ای برای گروه ستمکاران قرار مده. یعنی مورد عذاب و شکنجهٔ آنها قرار مده. و یا آن که ما را مورد

آزمایش آنها قرار مده، که آنها را به وسیله تسلط بر ما بیازمایی که قهراً ملازم آزمایش ما هم خواهد بود.

وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

یعنی: ما را به رحمت و احسان خویش از سلطه گروه کافران نجات بخش.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ يُبُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ «87» وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَئَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَنِ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ «88» قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ «89»

لغت و اعراب:

تبوؤاً زید: منزل گرفت زید. و در خود کلمه، منزل اتخاذ شده و چون تبوؤاً زیداً منزلاً گویند، تجرید می شود و «تبوؤاً» تنها به معنای گرفتن استعمال می شود. قبله مصدر است به معنای استقبال خاص مانند جلسه، و نیز قبله چیزی است که به سوی آن استقبال می شود، و نیز به معنای متقابل، و جهت. بشر المؤمنین فاعل بشر «موسی» است. طمس الشيء - از باب ضرب - محو و نابود کردن آن را. شد الشيء: بست و محکم کردن آن را. لیضلوا متعلق است به آیت و لامش لام عاقبت است.

ص: 410

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكَمَا بِمِصْرَ يُبُوتًا

یعنی: و به موسی و برادرش هارون وحی کردیم که برای قومتان در مصر خانه هایی اتخاذ کنید. طبق تواریخ، بنی اسرائیل در آن هنگام به نحو صحرائشینی زندگی می کردند، وحی آمد که در خود مصر که مرکز سلطنت آل فرعون بود خانه بسازند و شهرنشین گردند.

وَأَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و خانه های خود را مقابل هم بسازید. مثلاً شهرکی درست کنید که خانه ها در يك جا و مقابل هم قرار گیرد. و این بدین منظور بود که در شهر پراکنده نشوند و از اختلاط با فرعونیان نجات یابند، و نیز برای برپا کردن نماز جماعت و اجتماعات و سخنرانی های موسی و خودشان بوده. و محتمل است که مراد «واجعلوا بیوتکم متوجهة إلى القبلة» باشد، یعنی همه خانه ها را روی به سوی کعبه بنا کنید طبق آنچه نقل شده که همه پیامبران ابتداءً مأمور به نماز به سوی کعبه بودند. و ظاهراً این وقایع پس از پیروزی موسی بر فرعون و سحره وی و در زمان اقامت گزیدن موسی و هارون در مصر و پیش از کوچ دسته جمعی برای عبور از نیل بوده است. و نماز را برپا کنید، و ای موسی مؤمنان و گروندگان دعوت را بشارت ده، یعنی بشارت به پیروزی بر فرعونیان.

و در این آیه ضمیر مخاطب در فعل اول تثنیه، و در فعل دوم و سوم جمع، و در فعل چهارم به نحو مفرد آمده، به لحاظ آن که ابلاغ دستور خانه سازی بر عهده دو پیامبر بوده، و خانه ها را روبه رو ساختن و نماز را برپا نمودن تکلیف همه، و بشارت به فتح و پیروزی دنیا یا پاداش در آخرت از وظایف ولیّ امر و امام ملت است و او تنها موسی بود، زیرا تعدد رسل در يك زمان جایز است و تعدد امام و ولیّ امر جایز نیست.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ

یعنی: و موسی گفت: پروردگارا، تو خود فرعون و سران و اشراف قوم او را زینت و زیور و اموالی در زندگی دنیا داده ای. مراد از زینت در نزد عرف و مردم، وسایل زندگی و

آرایش حیات است، مانند لباس های فاخر و مرکب های زیبا و خانه های مجلل و اثاث خانه متنوع و پرارج و نحو آنها. و مراد از مال، سایر اموال اشخاص است از عمومی و خصوصی و دولتی و سپاه و عده و عده، و این علاوه بر فزونی نفوس آنها بود که بنی اسرائیل در مقابل آنها در اقلیت سخت قرار داشتند. و نیز موسی گفت: پروردگارا، نتیجه آن عطیه وافره و زینت و اموال این شده که آنها مردم را از راه مستقیمت گمراه سازند.

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ اَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوْا حَتَّىٰ يَرُوْا الْعَذَابَ الْاَلِيْمَ

یعنی: پروردگارا، اموال آنها را محو و نابود ساز و دل هایشان را بسته و سخت گردان، یعنی مهر قساوت و شقاوت بر آنها بزن، به گونه ای که دعوت پیامبران و اندرز رسولان و آیات کتاب های آسمانی در آنها اثر نکند و در نتیجه ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند.

مراد از عذاب دردناک مرگ و عذاب برزخ است یا عذاب دنیوی دسته جمعی، مانند غرق و زلزله و رجفه که پس از نزول آنها ایمان آوردن پذیرفته نیست. و این نفرین از موسی و برادرش پس از تکرر دعوت ها و پس از دادن مهلت ها و اتمام حجت ها از سوی آنها و پس از رد و انکار و عناد و اصرار از جانب قوم است به گونه ای که یقین به عدم ایمان آنها حاصل شده بود، نظیر نفرین نوح پیامبر که خدا از عدم ایمان قومش خبر داده بود، وگرنه هیچ گاه پیامبران رحمت، وسیله عذاب نمی شوند که پیش از استحقاق، عذاب بخواهند.

قَالَ قَدْ اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ فَاَسْتَقِيْمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيْلَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ

یعنی: خداوند در خطابی به موسی و هارون فرمود: حتماً دعای شما دو نفر پذیرفته شد و مورد اجابت قرار گرفت. (ظاهر آیه سابق این است که دعا تنها از جانب موسی بود و در این آیه به هر دو نسبت داده شده، و از این رو مفسران گفته اند که: در دعای سابق، هارون نیز شریک بوده ولو به وسیله گفتن آمین.) پس هر دو مستقیم باشید، یعنی در دعوت خود و هدایت جامعه پایدار و استوار باشید و هرگز از راه نادان ها پیروی نکنید، یعنی راه نادان های عصر که شئون زندگی شان عقاید خرافی و ردایل اخلاق و عمل های زشت و پلید است.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ «90» آلَانَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ «91» فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بَدَنِكَ لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَعَافُونَ «92»

لغت و اعراب:

أتبعه و تبعه: پیروی کرد از او. غرق - به فتح راء - غرق شدن. بغی: ظلم. عدو: تجاوز، و هر دو حال اند از فاعل أتبعهم، یا مفعولله اند، یعنی باغین و عادی، یا: لِلْبَغْيِ وَالْعَدُوِّ. آمَنْتُ أَنَّهُ به تقدیر «بأنه». الان همزة استفهام انکاری، و الف لام عهد حضوری است، به تقدیر «قیل له الان امتت»؟ و ان با الف لام، ظرف مبنی بر فتح و اسم زمان حال است.

تفسیر:

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ

یعنی: و ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم. یعنی از رود نیل که همانند دریایی بود، از ساحل طرف مصر به ساحل مقابل رسانیدیم، بدین طرز که چون شمار آنها قریب ششصد هزار نفر بود و آنها از تعقیب فرعونیان در هراس بودند، جاده های وسیع و متعددی به اندازه گنجایش آنها با مراکب و اثاث و مواشی، در جهت عرض آب گشودیم و کف رود را که از آغاز خلقتش آفتاب ندیده بود خشک و هموار ساختیم تا همه به راحتی عبور نمایند.

ص: 413

یعنی: پس از آن که بنی اسرائیل از رود گذشتند، فرعون و سپاهیانش به انگیزه ستم و تعدی آنان را تعقیب کردند. و جهت تعقیب وقتی بود که بنی اسرائیل از شهر مصر به تدریج به امر موسی بیرون آمده در بیرون شهر اجتماع کرده و به سوی مقصدی که بدان مأمور بودند حرکت کردند. فرعونیان پس از توجه با لشکر عظیمی به فرماندهی خود فرعون در تعقیب آنها از شهر بیرون شدند و پس از خروج بنی اسرائیل از دریا به ساحل دیگر، فرعونیان به ساحل آن رسیدند و چندین جاده وسیع قابل عبور در کف رود نیل یافتند که بنی اسرائیل از آنها عبور کرده بودند.

این جافرعون و خواصش چه فکری و تبادل نظری کردند، معلوم نیست، ولیکن در تفاسیر آمده که جبرئیل امین به صورت سوار بر مادیانی در جلو او وارد جاده شد و میکائیل اسبان آنها را از پشت تازیانه می زد و به داخل جاده ای سوق می داد و اسب فرعون با دیدن اسب جبرئیل، عنان از کف اختیار او برگرفت تا همه وارد جاده شدند.

حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ

یعنی: در جاده های آب رفتند تا آن گاه که فرعون را غرق شدن دریافت، یعنی مقدمات مرگ به گونه ای که جز وقت گفتن چند جمله نمانده بود وی را فرا گرفت. و ظاهراً این در جایی بود که فرعون در مقدمه لشکر در آخر جاده آبی و در نزدیکی خروج به ساحل دیگر بود و آخر لشکر هم از ساحل اول وارد جاده شده بودند، که به حکم حضرت حق آب ها از صورت انجماد جاده ای و دیوارها و فواصل بیرون آمد و فرعون و لشکریانش را همراه خود برد.

قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ

یعنی: فرعون در آن حال گفت: من ایمان آوردم به این که خدایی نیست جز همان خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، و من از تسلیم شدگان پیشگاه اویم.

الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

یعنی: در آن زمان به فرعون گفته شد: آیا الآن ایمان می آوری؟ (یعنی در وقتی که اختیار از تو سلب گشته و عملت قابل قبول نیست؟ و این همان زمان است که موسی و

هارون در مقام نفرین از خدا خواستند که **فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ**) و حال آن که پیش از این گناه کردی و از مفسدین بودی. یعنی از آغاز عمرت تا حال که پایان آن است گناه کردی و پیوسته از فسادانگیزان روی زمین بودی به فساد اعتقادی شرک و کفر، و فساد عملی ضلالت و اضلال.

آگاهی دانشمندان اهل کتاب از قرآن کریم

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَعَافِلُونَ

یعنی: پس در نتیجه آن گناهان و افساد، امروز تو را به بدنت نجات می دهیم، میان روح و جسمت فاصله می افکنیم، روح را همانند سایر شقاوتمندان به برهوت می فرستیم و بدن بی جانت را از وسط امواج به ساحل می افکنیم تا برای کسانی که پس از تو می آیند نشانه ای گردی، یعنی نشانه ای از قدرت و عظمت خدا، و قهر او بر طاغیان و تبهکاران، و سقوط شوکت ظاهری قدرت طلبان و ستم پیشگان، و علامت و نشانه ای که ادعای ربوبیت عالیه باطل، و فرعون زمان جز عبدی ذلیل در قبضه قدرت خدای جلیل نبوده است. و حقیقت این است که بسیاری از مردم از آیات و نشانه های ما سخت در غفلت اند.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ «93»

لغت و اعراب:

بَوَّأَ: منزل و مکان داد او را. مَبَوَّأً: منزل و مسکن، و اضافه آن به صدق شبیه بیان است.

طَيِّبٌ: حلال نزد شرع، پسندیده نزد عقل، پاکیزه نزد طبع.

تفسیر:

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

این آیه به منزله شکایت از بنی اسرائیل و عتاب آنهاست که پس از نجات از چنگال

فرعونیان و قرار گرفتن در وفور نعم الهی، کفران نعمت کردند و از روی علم و عمد به اختلاف پرداختند.

معنای آیه: و حقیقت این است که ما بنی اسرائیل را در منزلگه صدق جای دادیم، و از پاکیزه ها به آنها روزی دادیم.

کلمه «صدق» به معنای راستی و درستی است و چون عنوانی به آن اضافه شود مانند وعده صدق و لسان صدق، مراد آن است که این عناوین، واجد آثار و لوازم مطلوب است نه فاقد آن. و معنای وعده صدق آمدن وفا به دنبال آن و لسان صدق ترتب آثار خوب و صدق بر گفتار آن است. پس معنای منزل و مسکن صدق، وجود آثار مطلوب از آن مسکن است، مانند آب و هوای پاکیزه، وفور نعمت، سرسبزی محل و نحو آن. و مراد از این منزل در آیه، بیت المقدس و شامات است خاصه در آن عصر که نعمت در آن جا بسیار فراوان بوده است. و بنابراین جمله «و رزقناهم» توضیح صدق است و اشاره به آن که آنچه دادیم همه حلال شرعی و پاکیزه طبعی بود.

فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ

یعنی: پس اختلاف نکردند تا آن گاه که علم به معارف تورات برای آنان حاصل شد.

مفاد فاء در اول آیه این است که پس از آن همه نعمت ها، آنان با یکدیگر به اختلاف برخاستند و اختلافشان پس از علم و ادراک پیدا شد. و مراد، نزاع و اختلاف آنها در کتاب آسمانی تورات است که پس از عبور از رود نیل و پیش از گرفتاری در تیه، برای آنها نازل گردید و موسی و هارون در تعلیم آن کوشیدند، و پس از ارتحال هر دو پیامبر، علمای آن کتاب با هم در اختلاف شدید قرار گرفتند و به بیش از هفتاد فرقه متفرق گشتند و این اختلاف تا زمان ظهور اسلام ادامه داشت.

و ممکن است مراد از این جمله بیان اختلاف یهود درباره پیامبر اسلام و کتاب و شریعت او باشد. یعنی آنها پیش از مبعوث شدن محمد صلی الله علیه و آله به بعثت و کتاب و شریعت او معتقد و مؤمن بودند و اختلافی در میانشان نبود تا آن گاه که پیامبر مبعوث شد و به قرائن قطعی موجود در کتابشان، و در وجود اقدس پیامبر اسلام و کتاب و سیره عملی او، برای آنها علم به صدق او پیدا شد، سپس میانشان اختلاف افتاد و عده ای منکر او شدند.

إِنَّ رَبَّكَ يَفْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

به یقین پروردگار تو میان آنها در روز قیامت در آنچه در آن اختلاف می کردند داوری خواهد نمود. یعنی خواه در موارد اختلاف و تفرقه آنها پیش از اسلام در اصول و فروع دین و مفاهیم کتابشان، و خواه در مورد اختلاف و تفرقه آنها در پذیرش اسلام.

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «94» وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ «95»

تفسیر:

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ

یعنی: پس اگر از آنچه بر تو فرو فرستاده ایم در شك و تردید باشی، از کسانی که پیش از تو همواره کتاب آسمانی را می خوانند، (1) پرس. خطاب در این آیه به پیامبر اسلام است و ممکن است به یکایک امت او باشد، و لازم این تعبیر این نیست که پیامبر شك و تردیدی در وحی خویش داشته، بلکه این تعبیر به نحو فرض شایع است و در این جا اشاره به این است که آنچه بر تو نازل شده از معارف اسلامی راجع به مبدأ و توحید و صفات حق و معاد، و آنچه برای تو آمده از شریعت و اصول و فروع و قصص و امثال و اندرز، همه اصول کلی عقلایی غیر قابل شك و متکی به دلایل روشن و اصول و براهین واضح است، و بر فرض شك و تردید، این مطالب مورد تأیید کتاب های آسمانی گذشته است، از خوانندگان آنها سؤال کن یعنی آنان که می دانند و معارف آن را از جامعه خویش کتمان نمی کنند.

لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

ص: 417

1- . یا: کتاب آسمانی نازل شده پیش از تو را می خوانند.

حتماً و بی تردید، حق از جانب پروردگارت به تو رسیده است، یعنی دین حق و شریعت حق و کتاب حق و معارف بی پایان از سوی حق که در آن کتاب مندرج است. پس هیچ گاه از اهل شك و تردید مباش.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ

عطف است به جمله قبل، یعنی نه از اهل شك و ریب باش و نه از کسانی که آیات خدا را تکذیب کردند، یعنی آیات قرآن مجید او را که در لوح محفوظ مندرج است و آیات کتاب تکوینی او را که در آفاق و انفس متجلی است، که اگر تکذیب کنی از زیانکاران خواهی بود.

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ «96» وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ «97» فَلَوْلَا كَانَتْ قُرْيَةً أَنْفَعَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ «98»

لغت و اعراب:

لولا برای تحریص و ترغیب است و چون بر فعل ماضی داخل شود افاده توییخ و نکوهش می کند. کانت تامه است یعنی «وُجِدَتْ». قریه: مجتمع انسانی. إلا قوم استثناء منقطع است.

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: به یقین، کسانی که درباره آنها کلمه پروردگارت ثابت و مسلم شده (یعنی کفار و

مشرکانی که پس از دعوت پیامبران، از روی هوا و عناد بر کفرشان اصرار ورزیده اند. و مراد از «کلمه خداوند» نوشته شدن استحقاق دوزخ برای آنها در لوح محفوظ است که قابل تغییر و محو و اثبات نیست) آنها هستند که هرگز ایمان نمی آورند؛

توبه قوم یونس (ع)

وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

یعنی: هر چند برای آنها هر نوع آیه و نشانه ای بیاید (مراد همه معجزاتی است که آنها خود اقتراح و درخواست کنند یا خدا برای آنان بفرستد) تا آن گاه که عذاب دردناک را ببینند، چنان که در گذشته اقوام نوح و هود و صالح و لوط و موسی چنین بودند.

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةً آمَنَتْ فَتَنَعَهَا إِيمَانُهَا

یعنی: پس چرا مجتمعی پیدا نشد که ایمان بیاورد تا ایمانش او را سود بخشد؟ یعنی چرا از میان مجامع و اقوام گذشته که با عذاب های دسته جمعی نابود گشتند نظیر قوم نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و غیر آنها، مجتمعی پیدا نشد که به موقع و در حال اختیار و پیش از حتمی شدن عذاب، ایمان آورد تا از ایمانش سود برد؟!

إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ

یعنی: مگر قوم یونس، یعنی آنها را استثنا می کنم، آنها هنگامی که به موقع ایمان آوردند ما عذاب خوارکننده و رسوایی آور را از آنها در زندگی دنیا برطرف کردیم و آنها را تا مدتی برخوردار نمودیم.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ «99» وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ «100»

مقدمتاً باید گفت: مشیت و اراده مترادف اند به معنای خواستن. و اراده در اصطلاح اهل

حدیث بر دو قسم است، زیرا گاهی انسان کاری را اراده می کند که خود انجام دهد، این را اراده تکوینی نامند، و گاهی می خواهد که دیگری انجام دهد و به او امر می کند، این امر را از امر نسبت به آن کار اراده انشائی گویند. و اگر این امر و دستور در مقام جعل حکم دینی باشد اراده تشریحی نامند. و بنابراین، چون خدا اراده کند کاری را خود انجام دهد مانند راندن ابر از جایی به جایی و باراندن در محیطی، اراده اش تکوینی است، و چون می خواهد بنده اش نماز بخواند و امر می کند، امرش اراده تشریحی است.

و باید دانست که اراده خدا نسبت به همه واجبات شرع، نظیر نماز و روزه، تشریحی است، بلکه همه تکالیف پنج گانه شرع به نام اراده و کراهت و اباحه تشریحی خدا نامیده می شوند، و خداوند واجبات و مستحبات را از مکلفان به اراده تشریحی خواسته، و محرمات و مکروهات را به کراهت تشریحی نهی کرده، و مباحات را به نحو انشای تشریحی مباح نموده است.

و نیز باید دانست در مواردی که گفتیم که خدا اراده می کند کاری از بشر صادر شود و بدان امر می کند، مراد این است که می خواهد بشر آن را به اراده و اختیار انجام دهد نه به اکراه و اجبار، وگرنه آن فعل قهراً انجام می یابد و نیاز به امر و فرمان ندارد، و هم چنین است در جانب محرمات و مکروهات.

ایمان اجبارپذیر نیست

تفسیر:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً

یعنی: و ای پیامبر، اگر پروردگارت اراده کند همه آنان که در روی این زمین اند یکسره ایمان می آورند. مراد از اراده در اینجا اراده تکوینی حتمی است، یعنی اراده کند که مردم بدون اراده و اختیار، قهراً و جبراً اعتقاد پیدا کنند، نظیر اراده او در تمام شئون عالم هستی.

و غرض این است که خدا چنین اراده ای نمی کند، زیرا این جهان دار تکلیف است و در این جا پس از تعلق تکلیف به بشر، سنت جاریه خدا این است که طاعت و مخالفت از بشر در همه اعمال متعلق تکلیف، به اراده و اختیار او صادر گردد و هیچ اکراه و اجباری در بین نباشد تا آن که همه مورد آزمایش قرار گیرند و استحقاق پاداش و کیفر پیدا کنند و مسأله

ص: 420

معاد و عالم جزا و نعمت و عذاب و بهشت و دوزخ لغو و باطل نگردد.

آلودگی بی خردان

أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

یعنی: پس ای پیامبر، آیا تو مردم را مجبور می کنی تا مؤمن باشند؟ مراد این است که پس از تعلق اراده تکوینی خدا بر این که افراد بشر باید در ایمان و عمل مختار باشند، تو چگونه می توانی آنها را به اکراه مؤمن کنی؟ نه تو را توان این کار هست و نه من آن را می پذیرم.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

یعنی: پس از بیان آن که خداوند اراده تکوینی بر ایمان قهری همه ندارد، در این آیه اشاره است به این که هر نفسی هم که به اختیار خود ایمان می آورد جز به اذن خدا نیست.

معنای آیه: هیچ نفسی را نرسد و نسزد و بلکه عقلاً ممکن نباشد که ایمان بیاورد جز به اذن خداوند.

مراد از «اذن» در این جا توفیق خاص و یاری و هدایت غیبی و الهام فطری و درونی است که پس از پذیرا شدن مکلف دعوت دین را، خداوند درباره پذیرندگان انجام می دهد.

زیرا تا خداوند به وسیله راه های عقلی و ارسال رسولان و تعالیم آنها مؤمنان را یاری نکند ایمانشان به ثمر نمی رسد.

وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

یعنی: و خداوند بر کسانی که اندیشه نمی کنند، یعنی درباره کفاری که دعوت حق را رد می کنند و پیامبران الهی را بدون تدبیر و تعقل انکار می نمایند، در برابر توفیق پذیرندگان، پلیدی کفر و فسق را قرار می دهد.

قُلْ اِنظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ «101» فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ «102» ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ «103»

و ما تغنی «ما» نافیہ است یا استفہامیہ. أغنی عنہ: کفایت کرد از او، و أغنی عنہ العذاب: دفع کرد عذاب را از او. نُذِر: جمع نذیر، و نذیر گاهی مصدر است به معنای انذار یعنی هشدار، و گاهی به معنای منذر یعنی انذارکننده و بیم دهنده. ایام جمع یوم است و غالباً کنایہ است از نعمت‌ها یا عذاب‌ها و حوادث تاریخی و سلطه قبایل و نحو آنها. ثم ننجی عطف است به محذوف، به تقدیر «نهلك الأمم ثم ننجی». كذلك متعلق است به ننج المؤمنین و اشاره به انجاء رسولان. حقاً علينا جمله معترضه میان كذلك و ننج، منصوب است به فعل محذوف، به تقدیر «حقاً علينا حقاً و ثبت ثبوتاً». المؤمنین الف لام عهد است، اشاره به مؤمنان عصر نزول این آیات.

تفسیر:

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

یعنی: بگو: بنگرید که در آسمان‌ها و این زمین چه چیز است؟ یعنی به چشم سر در ظاهر آنها بنگرید و به چشم دل در بواطن و حقایق نهفته آنها دقت کنید. مراد تأمل در عظمت خلقت آنها و وجود عجایب و انواع مخلوقات جوّی و زمینی از جمادات و نباتات و حیوانات است به گونه‌ای که تحدید و احصا و شمارش گوشه‌ای از آنها از توان فکری بشر بیرون است. و در این جمله عمدتاً مخاطب پیامبر و کفار و مشرکان اند و در جمله بعد، اظهار تأسف از عدم تأثیر دعوت انبیا در آنها.

وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ

«ما» ی اول جمله نافیہ است، یعنی: و هرگز آیات و نشانه‌های توحید تجلّی یافته در آسمان‌ها و زمین و آفاق و انفس، و نیز انذارها و هشدارها که توسط پیامبران انجام می‌شود یا وجود انذارکنندگان، به حال ملتی که ایمان نمی‌آورند سودی نمی‌بخشد. و ممکن است «ما» ی مذکور، استفہامیہ باشد، یعنی و چه سودی دارد آیات و نشانه‌ها و انذارها و انذارکنندگان برای گروهی که ایمان نمی‌آورند؟ یعنی به خاطر رسوخ کفر و

شرك در روحشان، و نفوذ محبت بت ها و پرستش آنها و رسوب عادات و رسوم جاهليت در سويداي قلبشان ايمان نمي آورند.

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ

استفهام انكاري و اعجابي و توبيخي است متفرع بر سودبخش نبودن آيات الهي و انذارهاي انبيا در حق آنها.

معنای آیه: پس از این، آیا آنان جز نظیر حوادث واقعه بر کسانی را که پیش از آنها گذشته اند منتظرند؟ مراد این است که مشرکان و کفار امروز نیز همان عذاب های دسته جمعی غرق در آب و بادهای مسموم و سنگباران و صاعقه را می خواهند. ای پیامبر، بگو: شما منتظر باشید، من نیز همراه شما از منتظرانم. یعنی من نیز منتظر پیروزی برای خود و نزول عذاب برای شمایم. و محتمل است که آیه اشاره به جنگ بدر باشد.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا

یعنی: سپس فرستادگان خود و کسانی را که به آنها گرویده بودند نجات می بخشیدیم.

یعنی سیره ما بر این بوده است که چون تصمیم بر عذاب قومی می گرفتیم رسولان و مؤمنان را از آن رهایی می بخشیدیم، مانند نوح و قوم او و لوط و اهل او و موسی و بنی اسرائیل را.

كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: ما همانند آنها این مؤمنان را، یعنی آنهایی را که فعلاً به تو گرویده اند نجات می دهیم، و این کار، امری حق و ثابت بر عهده ماست.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «104» وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «105»

دین: طاعت، جزاء، مجموعه قوانین آسمانی که برای حیات معنوی و سعادت جامعه بشری به وسیله پیامبران الهی به آنها ابلاغ می شود. فلاعبد بدل جواب شرط است، به تقدیر «فأخبركم أنه هذه الأمور». و أن أقم و لا تكونن عطف اند به أن أكون در آیه قبل، پس امرت سه متعلق مضارع و امر و نهی دارد، به تقدیر «أمرت بالكون من المؤمنين و إقامة الوجه للدين، و عدم الكون من المشركين». حنیفاً حال است از وجه یا از دین.

تفسیر:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

یعنی: ای پیامبر، به کسانی که در حقیقت و صحّت و ثبوت مجموع قوانینی که به نام دین اسلام از جانب خدا آورده ای ریب و تردید دارند، بگو: ای مردم، اگر در دین من شك دارید، پس بدانید که روح دین من و اساس و پایه اش این است که آنچه را شما به جز خدا و به جای او می پرستید از قبیل بت ها و ستارگان و غیر آنها من نمی پرستم.

وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُمْ وَأَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: ولكن من خدا را می پرستم، همان که شما را قبض روح می کند و جان همه تان را می ستاند. و ذکر این فعل از میان افعال و اوصاف خداوند، به خاطر تأکید در تهدید آنهاست به دنبال تهدید در آیات قبل. و من مأمور شده ام که از گروندگان باشم، یعنی از گروندگان به دین خود که یکی از علایم صدق مدعیان مذهب و مکتب است.

وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

یعنی: و نیز به من امر شده که صورت دلت را به سوی این دین کن در حال حنیفیّت و حق گرایی. یعنی در حالی که تو خود حنیف باشی، و روح حق گرا و در همه حال و در همه امور مایل به حق باشد، و در حالی که این دین نیز حنیف است، یعنی اصول و فروع و اخلاق و معارفش همه حق گرا و به سوی حقیقت و مصلحت و حکمت است. و هرگز از مشرکان مباش.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ «106» وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِيدَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ «107»

تفسیر:

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ

آیاتی است در آخر سوره در تأکید دوری از شرك و توجه به خداوند مقتدر، و پذیرش وحی و دین. یعنی: ای پیامبر، به غیر خدا و به جای او هرگز چیزی را مخوان که نه سودی به تو می بخشد و نه زیانی به تو می رساند. مراد توجه و اعتقاد به بت ها و ستارگان و سایر جمادات است که توان سود و زیان در آنها نیست، بلکه فرشتگان و انبیا نیز چنین اند، زیرا آنها نیز مملوک خدا و در قبضه قدرت او هستند و به استقلال از آنها کاری ساخته نیست.

فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ

یعنی: پس اگر چنین کردی، که مشرک شوی و غیر خدا را بخوانی، در آن هنگام حتماً از ستمکاران خواهی بود، یعنی ستم به خدا به واسطه اشراک، و ستم به پیامبران به ردّ و تکذیب آنها، و ستم به قوانین متعالی آسمانی تهیه و تنظیم خدا، و ستم به نفس خود و جامعه و پیروان خود.

وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ

یعنی: و اگر خداوند تو را ضرری رساند، هرگز کسی نیست که آن را برطرف سازد جز خود او. مراد از ضرر، مطلق آسیب است، خواه معلول حوادث عالم تکوین باشد که به اقتضای نظام اتم جهان هستی به او می رسد، و یا معلول فعل خود شخص و کیفر دنیوی گناهان او، مانند مرض و فقر و مرگ ارحام و تلف اموال و شکست در جنگ و اختلاف در

امور و هجمه دشمن و غیر آنها.

وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

یعنی: و اگر تو را به خیری قصد کند، هرگز کسی را توان ردّ تفضل او نیست. مراد از «خیر» مقابل «ضرر» است، خواه غیراختیاری باشد، نظیر رحمت های واسعۀ او در دنیا و آخرت که به نحو تفضل نه استحقاق به بندگان می رساند، و خواه تفضل و عطیۀ استحقاقی باشد که به پاداش اعمالش در دنیا و آخرت به او می دهد. این تفضل را به هر یک از بندگان که بخواهد می رساند، و اوست که بسیار آمرزنده و مهربان است. و غرض آن که خدایی چنین مقتدر و آمرزنده را همتای جماداتی بدون کمالات قرار دادن ستمی است بزرگ.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿108﴾ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿109﴾

تفسیر:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ

یعنی: در این آیه دستور است به پیامبر اسلام و به هر مؤمن که مردم دنیا را مورد خطاب قرار دهند و رسیدن کتاب آسمانی قرآن و شریعت اسلام را که حق و ثابت است به همه ابلاغ نمایند. و این خطاب طبعاً انشایی است و پس از ابلاغ نسبت به هر مکلفی که بشنود و بفهمد فعلی، و پیرویش واجب می شود، و نسبت به غیر آنها از غایبان و معدومان انشایی است که برای مجامع بشری تا انقراضشان به تدریج، فعلی و منجز خواهد بود.

معنای آیه: بگو: ای مردم، به یقین، حق یعنی دین اسلام و شریعت محمدی به وسیله

ص: 426

پیامبر خاتم، از سوی پروردگارتان به شما رسید، پس هرکه هدایت یافت به سود خود هدایت می یابد، یعنی حیات طیبه دنیا و سعادت ابدی آخرت از آن او خواهد بود.

وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ

یعنی: و کسی که گمراه شد، و در این حال هدیه دین را از جانب خدا نپذیرفت و راه راست را گم کرد، جز این نیست که به ضرر و زیان خود گمراه گشته است. زیرا زندگی اندک و ناآرام دنیا و عذاب ابدی آخرت از آن او خواهد بود. و من هرگز متکفل امور شما نیستم. بلکه وظیفه من ابلاغ شریعت و بیم دادن و مژده رسانی است، و اما اجبار قلبی و اکراه باطنی بر آن در توان من نیست، و اجبار جامعه به پذیرش حکومت الهی و تسلیم شدن در برابر آن از وظایف ولایت امر و امامت امت است، و پاداش و کیفر دنیوی و اخروی به مطیعان و عاصیان از شئون و آثار ربوبیت خداست.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

یعنی: و ای پیامبر، از آنچه به سوی تو وحی می شود پیروی نما، و صبر کن تا خداوند داوری کند، و او بهترین داوران است. مراد از پیروی کردن از وحی، پذیرفتن تمام احکام وحی شده و عمل نمودن به آن و ابلاغ آن به جامعه است. و مراد از صبر، تحمل مشقت های بی پایان ابلاغ آن است از اتمام حجت به منطوق، و اظهار معجزه، و صبر بر ردّ و تکذیب و عکس العمل های خشن و برافروختن آتش فتنه و جنگ و غیره از سوی مخالفان و منکران.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «1» الرِّكَابُ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ «1» أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ «2»

لغت و اعراب:

کتاب خبر مبتدای محذوف، به تقدیر «هذا کتاب» و اشاره به مجموع قرآن مجید ثابت در علم ازلی الهی و مندرج در لوح محفوظ است، هرچند در وقت نزول این آیات و وقوع این اشاره، همه آن نازل نشده بود. احکام: محکم و استوار کردن. من لدن صفت دوم کتاب است. أَلَّا تعبدوا به تقدیر «أحکمت و فصّلت لأن لا تعبدوا». إتنی لکم به تقدیر «قل لهم».

تفسیر:

الرِّكَابُ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ

درباره حروف مقطعه در آغاز سوره بقره بحث شد.

یعنی: این قرآن کتابی است که همه آیاتش استحکام یافته است. این قرآن تنظیم شده

در ملاً اعلی و اهدا شده به جامعه بشری، الفاظ و آیه ها و سوره هایش از نظر فصاحت لفظ و زیبایی سخن و بلاغت بیان و تناسب نظم و روشنی عبارت در کمال اتقان و استحکام است. و یا آن که معانی و محتوای آیات آن از نظر عمق مطالب و ژرف بودن معارف، و مصونیت از خطا و اشتباه، و خلو از تعارض و تناقض، و محفوظ بودن از نسخ مجموع، در نهایت استحکام و استواری است.

ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ

یعنی: سپس آیات این کتاب تفصیل داده شده است. وحی خدا به صورت کلمات رسا و جملات مستقل و آیه های مختلف و سوره های متنوع و قصه ها و پند و اندرزها و مواعظ و امثله و نحو آن شرح و توضیح داده شده است. و این کتاب از جانب خدایی حکیم و آگاه است؛ حکیم در اتقان امر تکوین و تشریح، و آگاه از امور پنهان و آشکار. و ممکن است در معنای این دو جمله گفته شود: مراد از آیات، معانی و معارف این کتاب است. یعنی همه محتوا و معانی این کتاب در لحاظ اول بر اساس و پایه توحید استحکام یافته و استوار گشته که گویی همه مندرج در حقیقت توحید و وحدت وجودی آن است؛ و سپس در لحاظ دوم به مرحله تفصیل و انبساط درآمده و ابعاد گوناگونش در صورت عقاید اصولی و صفات جلال و جمال و شئون توحید و نفی شرك و کفر، و در شکل اخلاق و صفات و ملکات فاضله و دوری از رذایل، و در انحاء مختلف اعمال نیکو و اجتناب از پلیدی های افعال، در این کتاب ظهور و تجلی یافته است.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ

یعنی: این کتاب بدین منظور، تحکیم و تفصیل یافته که جز خدا را پرستش نکنید، خواه از جمادات خاکی باشد مانند بت ها، یا از فرشتگان آسمانی، و یا عزیر و مسیح پیامبران زمینی. و ای پیامبر، بگو: حقیقت این است که من برای شما از جانب خداوند هشداردهنده و مژده رسانم؛ هشدار دهنده از مخالفت خدا به کفر و فسق، و مژده رسان به اطاعت او به ایمان و عمل صالح. (1)

ص: 430

1- . یا: هشداردهنده از مخالفت خدا به عذاب دردناک، و مژده رسان به پاداش بزرگ بر اطاعت او.

وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿3﴾ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿4﴾

لغت و اعراب:

وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا عطف است به أَلَا تعبدوا. يَمَتِّعْكُمْ جزاء شرط مقدر است، به تقدیر «إِنْ تَبْتِم يَمَتِّعْكُمْ». مَتَاع: وسیله انتفاع. وَيُؤْتِ عطف است به يَمَتِّعْكُمْ. فَضْل: زیادتی. ضمیر فضله به ذی فضل بر می گردد. وَإِنْ تَوَلَّوْا در اصل تَوَلَّوْا بوده است به حذف تاء مضارع. فَإِنِّي أَخَافُ به تقدیر «فَقُلْ إِنِّي».

تفسیر:

وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى

یعنی: و نیز این کتاب بدین منظور، تحکیم و تفصیل یافته که شما بشر از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او بازگردید. مراد آن که گذراندن مدتی از عمر به شرك و كفر، مستلزم انحطاط اخلاقی و غور در مفسد اعمال است؛ پس باید نخست از شرك و كفر، استغفار کنید و سپس با توبه و بازگشت عملی به سوی حق، نواقص اخلاق و اعمال را ترمیم نمایید. و اگر استغفار و توبه انجام دادید خداوند شما را از نعمت های دنیا تا مدتی که برای یکایک شما در لوح محفوظ نام برده شده از بهره نیکی برخوردار می کند.

وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ

یعنی: و صاحب هر زیادتی را پاداشی متناسب آن عطا می کند. مراد آن که خداوند هر مکلف واجد کمالی را در عقاید و باورها، و صفات و ملکات فاضله، و عمل های فرعی به

تناسب کمالش پاداشی در دنیا و آخرت عنایت می کند. و ممکن است مراد از «ذی فضل» هر موجود مستحق فضل و کمال باشد. یعنی خدا در این جهان هستی به هر موجودی که تکویناً و طبعاً استحقاق کمال دارد، آن را به وی می دهد. مثلاً گیاهان استحقاق وسایل رشد، و حیوانات استحقاق اسباب حیات، و ارواح ذوی العقول استحقاق علوم و کمالات روحی دارند، و جامعه بشری استحقاق ارسال رسول و انزال کتاب آسمانی و دین و شریعت دارد، خدا همه را طبق اقتضا و صلاح نظام اتم اعطا می کند و این همان مسأله عرضه و تقاضا در تکوینات است.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ

یعنی: پس اگر شما مشرکان و کفار روی برتائید، بدین ترتیب که عنی از دعوت به پرستش خدا و استغفار و توبه اعراض کنید، پس ای پیامبر، به آنها بگو: بی تردید من بر شما از عذاب روزی بزرگ بیم دارم.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

خطاب به مشرکان و کفار است. یعنی: بازگشت شما به سوی خداوند است. و مراد، رجوع تدریجی در چند مرحله است: به مرگ ورود در عالم برزخ، و به صیحه دوم و دخول در عالم قیامت، و پس از تمام شدن قیامت و استقرار اهل بهشت و دوزخ در مقرّ ابدی خود.

و اوست که بر همه چیز تواناست؛ که شما را از کتم عدم پس از طیّ مراحلی به این جا آورده، و پس از پیمودن مراحل دیگر به سوی خود بازخواهد گردانید.

أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَّا حِينَ يَسْتَعْشُونَ تِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ «5» وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ «6»

ثَنَى الشَّىءَ - از باب ضَرَبَ - برگردانید و تا کرد آن را، به هم پیچید آن را. ثَنَى صَدْرَهُ:

عداوت سینه را پنهان داشت. استغشی ثوبه: پوشانید خود را با آن. ضمیر منه راجع است به قرآن یا پیامبر اسلام. دَابَّةٌ: جاندار متحرک، هر حیوانی که به روی شکم یا دست و پا حرکت کند. مستقر: جایگاه ثابت و استقرار. مستودع: محل حفظ موقت، جای بچه در رحم.

روزی هر جنبنده ای با خداست

تفسیر:

أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ

یعنی: آگاه باشید، آنها سینه های خود را خم می کنند، یا سرها را به زیر می اندازند، تا از پیامبر اسلام یا از شنیدن قرآن پنهان گردند.

مراد این است که هنگام حضورشان در قرائت قرآن، خود را پنهان می کنند که پیامبر آنها را نبیند، یا قرآن را نشنوند، و یا دل هایشان را به جای دیگر منصرف می سازند که آیات کتاب را نشنوند یا نفهمند.

أَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونَ نِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

یعنی: آگاه باشید، هنگامی که آنها در میان مجتمع، لباس های خود را پوشش سر و صورت قرار می دهند که به فکر خویش باشند یا با هم نجوا کنند، یا آنها در وقت خواب لحاف بر سر می کشند و با خود هستند یا با هم خواب خود سخن می گویند، خداوند آنچه را که در دل پنهان می کنند و آنچه را که به دیگری آشکار می سازند می داند.

إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

یعنی: خداوند به همه افکار و اراده و نیت های آنها داناست. زیرا محتویات دل را از تصور و تصدیق و صفات و حالات «ذات الصدور» گویند که همانند صاحب خانه در خانه است.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا

یعنی: و هیچ حیوان زنده و متحرکی در این زمین نیست مگر این که روزی او بر عهده

خداوند است.

این جمله مربوط به روزی هر زنده ای است که در حرکات تکاملی خود نیازمند روزی است خواه حیوانات ذره بینی یا بزرگ و عظیم الجثه دریایی و صحرایی و هوایی، و خواه ذوی العقول نیازمند به روزی مادی و معنوی.

وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا

این جمله اشاره به سیر دابه و جایگاه های وجودیش در ازمنه حرکات طبیعی و اختیاری اوست. یعنی: و خداوند محل ثبوت و استقرار و جایگاه موقت آنها را می داند.

مراد از محل ثبوت، لانه پرنندگان و خزندگان و حشرات و قرارگاه انسان و پریان و غیره، و از جایگاه موقت ودیعه ای، شکم مادران و داخل تخم تخم داران است.

كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ

یعنی: همه در کتابی روشن و آشکار ثبت است. همه آنچه به عنوان «دابه» است به نام و شمار نفوس و کیفیت خلقت و اسرار آفرینش و حالات وجودی و چگونگی ارتزاق و آغاز و پایان عمر، در لوح محفوظ مندرج و نگاشته شده است و آن کتاب برای برخی از فرشتگان در ملا اعلی آشکار است.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتِ إِنَّكُمْ مَرْجُوعُونَ مِّنْ عَدَدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ «7» وَلَئِن أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولَنَّ مَا يَحْسِبُهُ آلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ «8»

ص: 434

عرش: تخت، کنایه از سلطه و حاکمیت. امت: گروه، مقداری از زمان. حاق به - از باب نَصَرَ وَصَرَبَ -: احاطه کرد بر او.

فلسفه آفرینش

تفسیر:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ

یعنی: و اوست کسی که آسمان ها و این زمین را در شش روز بیافرید؛ یعنی به تدریج در مدتی مساوی با شش روز روشن، یا با شش شبانه روز یا با شش دوران درازمدت، زیرا در آن هنگام نه روز و شب بود و نه زمان و مکان. در حالی که تخت او بر آب بود. کنایه از این که تنها موجود مخلوق، آب بود. و سلطه و مالکیت خدا بر آب بود هرچند مقدار آن آب و طول و عرض آن معلوم نیست.

علی علیه السلام می فرماید: فَأَجْرِي فِيهَا مَاءٌ مُتَلَاظِمًا تَيَّارُهُ، مُتْرَاكِمًا زَخَاؤُهُ. حَمَلُهُ عَلَى مَثْنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ... (1) و از این کلام استفاده می شود که فضا و هوایی هم موجود بوده. و شرح سخن در این باره در ذیل آیات 9 تا 12 سوره فصلت است.

لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا

یعنی: خدا آنچه را آفرید بدین منظور بود که شما را آزمایش نماید که کدام يك از حیث کردار نیکوترید.

مراد این است که هدف از پدید آوردن آسمان ها و زمین آفریدن بشر در آن است که در آن جا او را فضای زندگی و مسکنی متناسب دهد و وسایل زندگی را فراهم سازد، و برای تکامل روحش فرستادگانی حامل کتاب های آسمانی و برنامه های تکامل معنوی گسیل دارد، تا محیط آزمایش او مهیا گردد و به وسیله توجیه تکلیف، او را امتحان نماید، تا در موعد سنجش اعمال برای اهل آسمان و زمین معلوم گردد چه کسی عملش نیکوتر است.

ص: 435

1- . نهج البلاغه، خطبه اول: سپس آبی را با امواج متلاطم و انبوه و متراکم در آن فضا روان ساخت. آن آب را بر پشت تندبادهای جنباننده... سوار کرد.

وَلَيْنَ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ

یعنی: و حتماً ای پیامبر، اگر بگویی که شما همگی پس از مرگ برانگیخته می شوید، کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: این گفتار جز جادویی آشکار نیست. یعنی اخبار از بعث در عالم آخرت، در نزد آنها به قدری عجیب و مستبعد است که گفتنش را چون سحر می دانند که دارای ظاهری مفهوم و واقعی موهوم است.

وَلَيْنَ أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ

این آیه نیز درباره شدت کفر آنهاست. یعنی: و آنها چنانند که اگر عذاب مقرر آنها را تا مدتی معین تأخیر اندازیم، می گویند: چه چیزی جلو آن را می گیرد؟ یعنی به عنوان بی اعتنایی به تهدیدات الهی و مسخره و استهزا چنین می گویند.

و شما ای مسلمین، آگاه باشید، روزی که عذاب بر آنها فرود آید هرگز از آنها بازگشتی نیست، نظیر شروع به جنگ بدر که همانند عذاب های نابودکننده گذشتگان بود. و آنچه بدان استهزا می کردند آنها را احاطه می کند.

وَلَيْنَ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَنُوسُ كُفُورًا «9» وَلَيْنَ أَذَقْنَا نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ «10» إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ «11»

لغت و اعراب:

أذاقه طعم الشيء: چشاندید به او مزه شیء را. نزع الشيء من مكانه: آن را از جای خود برکنند. يؤوس: بسیار نومید شونده. نعماء: نعمتی که آثارش در انسان پدیدار شود. ضراء:

ص: 436

ضرر و آسیبی که اثر سوء گذارد. فرح: شادی غرورانگیز خارج از حد اعتدال.

انسان بی ظرفیت

تفسیر:

وَلَيْسَ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسُ كُفُورٌ

یعنی: و اگر به انسان رحمتی را از جانب خود بچشانیم، سپس آن را از وی بگیریم، یعنی به سزای عمل ناروایش یا به اقتضای صلاح اتم نظام کون از او باز ستانیم، بی تردید می بینی که سخت نومیدشونده و کفران کننده است. یعنی نسبت به بازگشت آن نومید، و نسبت به گذشته آن ناشکر است. در حالی که باید با اتکاء به قدرت و رحمت حق، امید بازگشت داشته و نسبت به آنچه در گذشته برخوردار شده، متذکر و ممنون باشد.

وَلَيْسَ أَذَقْنَا نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ

یعنی: و اگر شیرینی و لذت نعمتی را پس از تضرر و آسیب به او بچشانیم، مانند سلامت پس از بیماری، ثروت پس از تنگدستی، اولاد و احفاد پس از تنهایی، امنیت پس از ناامنی؛ بی تردید می گوید: همه سیئات یعنی بلاها و ناراحتی ها از من رفت. حقا که او شادی گرای ناروا و فخر فروش است.

مراد این است که به جای آن که از زوال بلا و حدوث نعمت، متوجه دست فعال غیب شود و شکر گزارد و احتمال تجدد زوال دهد و متنبه شود، به شادی غرور آمیز خارج از اعتدال و فخر فروشی می پردازد.

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

یعنی: مگر کسانی که صبر کردند و عمل های شایسته نمودند. یعنی طبق آیات گذشته، انسان به حکم فطرت و اقتضای طبیعت دارای رذایل، یأس و کفران و فرح و فخر و غیره است، لکن استثنا می کنم کسانی را که در تحت تربیت دین الهی قرار گرفته اند تا ملکه صبر و استقامت یافته، وظایف دینی و عقلی خود را انجام داده اند. آنها هستند که مغفرت خدا در دنیا و پاداش بزرگ در آخرت از آن آنهاست.

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَصَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ
«12»

تفسیر:

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَصَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ

یعنی: ای پیامبر، پس شاید تو برخی از آنچه را به سویت وحی می شود ترك می کنی و به مردم نمی گویی، و سینه ات به بلاغ برخی از آنها تنگی می کند؟ (مانند امر به توحید، و ترك شرك، و ابطال ربوبیت بتان، و استهزا به آداب و رسوم جاهلی مشرکان، و تسفیه عقول آنان که کتاب کریم متصدی بیان آنهاست. و استفهام انکاری است). بدین جهت که مبادا بگویند: چرا برای او گنجی فرود نیامده یا همراه او فرشته ای نیامده؟!

گنج برای این که همانند شاهان برای خود زندگی تأمین کند یا در راه هدف خویش مصرف نماید؛ و فرشته برای این که او را تصدیق کند یا مورد قبول ملت قرار گیرد. مراد از آیه این که نباید چنین چیزی واقع شود.

إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ

یعنی: جز این نیست که تو بیم دهنده ای. وظیفه اولی تو ابلاغ احکام و رساندن وحی است. و خدا بر همه چیز وکیل است. یعنی قیام به امر همه اشیا و حفظ و نگهداری آنها از آن اوست، و بر مشرکان نیز مسلط و مراقب است، پس نباید در مقام ابلاغ از آنها بیم داشت.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ «13» فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ «14»

تفسیر:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ

یعنی: آیا آنها می گویند که این قرآن را خود ساخته است؟ یعنی همه این مجموعه ساخته و پرداخته خود اوست که به خدا نسبت می دهد. در جواب آنها بگو: پس شما هم ده سوره مثل همین قرآن ساخته و پرداخته شده بیاورید.

مراد این که به آنها بگوید: شما هم مثل من عرب زبانی و از قدیم با اشعار و ادبیات عرب و داستان های گذشتگان آشنایید، پس شما هم همانند آن را جعل و تنظیم کنید.

وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ

و در جعل و تنظیمتان هرکس را غیر از خداوند توان دارید، دعوت نمایید.

یعنی: من آنچه آورده ام به تنهایی آورده ام، لکن شما در جعل و تنظیم خود مجتمعی تشکیل دهید و انبوهی از صاحبان علوم و فنون مختلف عصر و دانش پژوهان ماهر و دارای کمالات را گرد آورید تا به وسیله اعمال فکر و بحث و تحقیق و تبادل نظر چند تا سوره مثل این قرآن بیاورید. یعنی در يك چنین فرضی هم نخواهید توانست.

و از این جمله معلوم می شود که تحدی قرآن یعنی هنرنمایی و دعوت به مبارزه اش اختصاص به الفاظ عربی آن ندارد که از نظر فصاحت کلام و زیبایی سخن و بلاغت بیان و حسن احتجاج و استدلال والاست، بلکه تحدی در همه محتویات آن از معارف و علوم و مواعظ و اخلاق و شرایع و احکام و قصص و اخبار به غیب آن نیز جاری است.

یعنی: اگر در ادعای این که این کتاب افترا است راستگویید. اشاره به این است که آنها می دانستند که قرآن ساخته محمد صلی الله علیه و آله نیست، بلکه از جانب خداست و انکارشان از روی عناد است.

فَالَّذِينَ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ مَا أُنزِلَ بِهِ عَلِيمٌ لِلَّهِ

مخاطب در آیه سابق پیامبر اسلام و در این آیه پیامبر و مسلمین است به لحاظ آن که هدف همه یکی است. یعنی و اگر دعوت شما را اجابت نکردند و سوره ها را نیاوردند، پس بدانید که بی تردید، این کتاب به علم خدا نازل گشته، یعنی از جانب اوست، نه کلام پیامبر است و نه کلام دیگران.

و مراد از نزول به علم خدا این است که مجموع این کتاب همه مراحل پنج گانه نزول تکوینی خود را (از نزول به قلم و لوح و سینه جبرئیل امین و قلب اقدس پیامبر و بالأخره در میان مجتمع مسلمین) همراه با علم و اشرف خدا پیموده است. و ممکن است خطاب آیه به کفار باشد، یعنی ای مشرکان، اگر دیدید کسانی که از علما و دانشمندان برای معارضه دعوت کردید شما را اجابت نکردند، پس بدانید که این کتاب از جانب خداست نه افتراء پیامبر.

وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

یعنی: و نیز بدانید که معبودی جز خداوند نیست، پس ای مسلمین آیا در اسلام خویش ثابت قدمید؟ استفهام به معنای امر است یعنی ثابت باشید. و یا ای مشرکان، آیا اسلام نمی آورید و تسلیم نمی شوید؟ یعنی اسلام آورید، نظیر فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ [مانده، 91].

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ «15» أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «16»

مَنْ كَانَ مُرِيدًا الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، جمع است به قرینه رجوع ضمیرهای چهارگانه. نَوْفٌ: به تمام می پردازیم. بَخَسَ الشَّيْءَ - از باب مَنَع - کم کرد آن را. صنعوا فیها: یعنی فی الدنیا.

بی نصیبی دنیا طلبان از آخرت

تفسیر:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا

یعنی: کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را می خواهند.

آنهایی که عمل های خیرشان را تنها برای رسیدن به دنیا انجام می دهند، مانند کفار و ریاکاران، که هدفشان از هر کار خیر، از انفاق به ارحام و مستمندان، و خدمات اجتماعی و ابتکارات و اختراعات نافع به حال جامعه، و اعانت مظلومان، و اصلاح امور و غیره، رسیدن به دنیا و مال و جاه است؛

نُوفٌ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ

یعنی: عمل هایشان را به آنها به کمال می پردازیم (پاداش دنیوی اعمالشان را طبق تعیین و اندازه گیری واقعی، موافق مصالح فردی و اجتماعی و مطابق با حکمت نظام اتم تکوین به آنها می دهیم) و چیزی از آنها در این دنیا کم و کاست نمی شود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: آنها هستند کسانی که آنها را در عالم آخرت بهره ای جز آتش نیست؛ و آنچه در دنیا از عمل های خیر انجام داده اند، به جهت نبود شرایط قبول، حبط و تباه شده و آنچه در دنیا به جا می آوردند هم باطل گردیده است.

ممکن است جمله دوم از این دو جمله تأکید اولی باشد و یا هر یک، علت برای جمله پیشین خود باشد. یعنی علت نبود چیزی در آخرت جز آتش، این است که همه عمل های خیرشان محکوم به حبط شده، و علت حبط شدن هم این است که شرایط صحت و قبول یعنی اعتقاد به توحید و اصول عقاید را نداشته است.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةِ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (17)

لغت و اعراب:

أفمن اصلش فأمّن است به تقدیم همزه استفهام، و آن مبتدا است، خبرش «کمن لیس كذلك» مقدر است بعد از کلمه رحمة. بیّنة تاء مبالغه است یعنی بسیار روشن یا روشنگر.

مرجع ضمیر ربّه موصول است. ضمیر يتلوه راجع به بیّنة است به اعتبار برهان و دلیل. (1) ضمیر منه راجع به رب است، و ضمیر من قبله راجع به شاهد. (2)

تفسیر:

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً

یعنی: پس آیا کسی که بر پایه بیّنه و برهانی از جانب پروردگار خویش است (مانند مؤمنان صادق که در عقاید و اعمال متکی به دین و شریعت الهی هستند) و شاهد و گواهی نیز از جانب خداوند به دنبال بیّنه اوست، یعنی کتاب آسمانی پیامبر و عقل و خردش نیز مؤید و مصدق بیّنه اوست، و پیش از قرآن نیز کتاب موسی یعنی تورات که پیشوا و رحمت است بیّنه او را تأیید و تقویت می کند (زیرا تورات موسی که امامت دینی جهانیان را از زمان نزولش تا زمان ظهور عیسی بن مریم بر عهده داشت و سراپا رحمت برای جامعه بود

ص: 442

1- . یعنی به اعتبار آن که بیّنه به معنای برهان و دلیل است و این دو کلمه مذکّرند.

2- . در ترکیب این آیه اختلاف است و آنچه در متن آمده یکی از وجوه آن است.

پیامبر اسلام و شریعت و کتاب او را تأیید و تصدیق نموده است؛ آیا چنین شخصی مانند کسی است که چنین نیست؟ نظیر یهود و مشرکان که پایه اعتقاد و اعمالشان گمان و شک است. قطعاً یکسان نیستند).

أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ

یعنی: آنها هستند که به این کتاب ایمان می آورند. و هرکس از احزاب و قبایل مختلف به این کتاب کفر ورزد، پس بداند که آتش آخرت وعده گاه اوست. یعنی به مجرد خروج روحش از جسد در آتش برزخ و سپس در آتش آخرت خواهد بود.

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: پس ای پیامبر، یا ای مخاطب، هرگز از این قرآن در شک و تردید مباش؛ به یقین که آن حق و ثابت است و از جانب پروردگار توست؛ و لکن بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشِدَّاءُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ
«18» الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجاً وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ «19»

لغت و اعراب:

افتراء: جعل کردن، افتری کذباً: دروغ ساخت. اشهاد: جمع شاهد، مثل اصحاب جمع صاحب. یا جمع شهید، مثل اشراف جمع شریف. صدّ عنه - از باب صدّ ربّ و نصّر - : اعراض کرد از آن. و صدّه عنه: منع کرد او را از آن. یبغونها عوجاً: یطلبون لها انحرافاً. سبیل، مذکر و مؤنث در آن مساوی است.

ص: 443

تفسیر:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ

یعنی: و چه کسی ستمکارتر است از آن که بر خداوند افترا بزند؟ یعنی مطلبی که مناسب مقام او نیست یا از آن نهی کرده به او نسبت دهد. و این کلام شامل نسبت شرك و تعدد آلهه و تثلیث و تجسم و جهل و عجز، و نیز شامل نسبت دین باطل و حکم باطل می شود.

آنها هستند که بر خداوند عرضه می شوند. یعنی در روز قیامت به عنوان مفتری به خدا، در محکمه الهی احضار می شوند تا بازجویی و مجازات گردند.

وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ

یعنی: و گواهان می گویند: این ها هستند که بر پروردگارشان دروغ بستند.

در مقام محاکمه، گواهانشان از پیامبران وقت و معصومان عصر و فرشتگان حافظ اعمال و بالأخره اعضا و اندام هایشان، علیه آنها این گونه شهادت می دهند. و این قول از شهود در جایی است که آنها افترای خود را انکار کنند و شهود به عنوان ادای شهادت بگویند. و ممکن است این کلام به عنوان معرفی آنها به اهل محشر باشد.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

یعنی: آگاه باشید، لعنت خدا بر ستمکاران است. یا: هان، لعنت خدا بر ستمکاران باد! و این جمله اخبار یا انشاء نفرین در دنیا است. و ممکن است نقل کلامی از روز قیامت باشد که از خداوند یا از شهود صادر می شود.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

یعنی: ظالمان و ستمکاران کسانی هستند که از راه خدا اعراض می کنند، یا دیگران را از آن باز می دارند و منصرف می سازند. (مراد از «سبیل» دین و کتاب و شریعت و یکایک احکام خداوند است که راه معنوی برای وصول به حق است.) و برای راه خدا کژی و انحراف می خواهند. یعنی نسبت انحراف می دهند و می گویند: این راه باطل است. و یا کلام او را بر خلاف واقع معنا می کنند، و یا سالکان راه او را به وسوسه منحرف می سازند. و آنها خود به روز قیامت کافرند.

مراد از این گروه علمای سوء دین و سلاطین جور و ثروتمندان فاجرند که غالباً سبب انحراف ملت‌ها و ضلالت مجامع بشریت اند و اثری به سزا در هدایت و ضلالت مردم دارند.

أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ
«20» أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ «21» لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ «22»

تفسیر:

أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ

یعنی: توهم نشود آن‌گاه که آنها مردم را از خدا منصرف ساختند و راه حق را معوج و منحرف نشان دادند و به عالم آخرت، هدف اصلی خلقت، ایمان نیاوردند، آنها به سرپرستی بت‌هایشان قدرتی در برابر قدرت خدا شدند و فزونی شمارشان هم نشانه پیروزی آنهاست.

معنای آیه: ای پیامبر، آنها هرگز در روی زمین عاجز و ناتوان کننده نیستند. یعنی نه می‌توانند ما را از تنفیذ اراده تکوینی خود ناتوان کنند، و نه فرشتگان ما را از اجرای فرامین ما جلوگیری نمایند، و نه پیامبران ما را از پیاده کردن دین و شریعت و کتاب خویش محروم سازند. و نیز برای آنها جز خداوند و به جای او سرپرستانی از قبیل بت‌ها و ستارگان و غیر آنها نیست. زیرا آنها خود و معبودهایشان در تحت اراده نافذ خدا قرار دارند.

يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ

یعنی: عذاب برای آنها مضاعف می‌شود. یعنی در روز جزا عذاب آنها چند برابر

ص: 445

خواهد شد؛ عذاب ضلالت و گمراهی خود و عذاب گمراه کردن دیگران. آنها توان شنیدن نداشتند و نمی دیدند. یعنی در دنیا در اثر انکار دعوت انبیا و عناد در برابر حق به حالی رسیده بودند که شنیدن آیات الهی و سخنان پیامبران بر آنها بسیار سنگین بود و چشم دلشان از مشاهده آیات الهی که در نفوس خودشان و در کرانه های جهان هستی تجلی داشت کور گشته بود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

یعنی: آنهایند که درباره سرمایه وجودشان زیان کرده اند، و از دید آنها آنچه افترا می بستند گم شده است. زیرا نفس انسانی و نیروهای مختلف آن همانند سرمایه تجارته است برای کسب کمالات معنوی در دنیا و تحصیل بهشت در آخرت، و آنها نه کمالی در دنیا کسب کردند و نه بهشتی در آخرت؛ و خدایان دروغین آنها خواه جمادات یا ذوی العقول، در روز جزا از آنها تبری می جویند و از دیدشان غایب و ناپدید می گردند.

لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ

کلمه «لاجرم» غلبه استعمال دارد در معنای لابد و لامحاله.

معنای آیه: ای پیامبر، قطعاً و بدون تردید، آنها در آخرت زیانکارترند. یعنی زیانکارتر از همه اهل محشر، زیرا کسانی که در طول تاریخ در مقابل دعوت رسولان الهی ایستاده اند و مجامع انسانی را از توحید و دین و شرایع آسمانی و معارف کتاب های الهی منحرف ساخته اند علمای سوء و سلاطین جور و ثروتمندان فاجر و فاسق اند و آنها یگانه وسیله اغوای شیاطین و تحریف عقول و اذهان و توجیه گر هواهای باطل اند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «23» مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ «24»

أُخِبْتُ إِلَى اللَّهِ: اطمینان و آرامش یافت به او، و خضوع کرد در برابرش. مَثَلُ شَيْءٍ: حال و وصف آن. و مَثَلُ امْرٍ محسوس و روشنی است که ذهن شنونده با آن مأنوس است تا از آن به امری معقول منتقل شود.

داستان مشرکان و مؤمنان

تفسیر:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأُخِبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُورُشُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

یعنی: حقیقت این است کسانی که ایمان آوردند، و توحید خدا و اصول عقاید و آنچه را خدا به پیامبران نازل کرده باور نمودند؛ و کارهای شایسته انجام دادند، یعنی آنچه را در نزد شرع نیکو و در پیش عقل پسندیده است به جا آوردند؛ و اطمینان دل و آرامش قلب به خدا داشته و فروتنی کردند، آنها هستند که اهل بهشت اند و آنها در بهشت، جاودان اند؛ زیرا بهشتیان در ابدیت شریک خدایند و در ازلیت از او جدایند.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

مَثَلُ آن دو گروه یعنی مؤمنان و کافران که ذکرشان گذشت مَثَلُ کور و کر و بینا و شنواست. آیا این دو با هم در مَثَلُ یکسان اند؟

یعنی: کافران از دیدن معجزات پیامبران و نشانه های گسترده توحید در آفاق و انفس همانند نابینای چشم به کلی محروم اند و آثار تنبّه و تذکر ندارند؛ و مؤمنان از مشاهده جلال و جمال الهی در شراشر جهان هستی متنبّه و متذکر شده و پیوسته در تعالی و کمال اند. و هم چنین کافران از شنیدن کلام حق و آیات کتاب آسمانی و منطق رسای پیامبران همانند ناشنوی گوش محروم اند؛ و مؤمنان شنوایند و علوم غیبی و احکام آسمانی و شرایع الهی را فرامی گیرند و به کمال می رسند.

پس آیا متذکر نمی شوید؟ که همان گونه که میان دو گروه مشبّه به در وصف ظاهری

و حسّی فرقی روشن است، میان دو گروه مشبّه نیز در وصف باطنی و معنوی نیز فرقی است واضح.

داستان نوح (ع) با قوم و فرزندش

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ «25» أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ «26»

لغت و اعراب:

اِنِّي لَكُمْ به تقدیر «فقال - یا - قائلًا». اَلَّا تَعْبُدُوا بدل است از اِنِّي لَكُمْ. عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ، اَلِيمٍ صفت مضافٌ اِلَيْهِ است به لحاظ حال مضاف.

تفسیر:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

از این آیه تا آیه صدم این سوره، سرگذشت هفت نفر از پیامبران آمده است که از میان آنها نوح و ابراهیم و موسی از پیامبران اولوالعزم اند؛ یعنی صاحب کتاب آسمانی و شریعت مستقل اند، و آنها عبارت اند از: نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، شعیب و موسی علیهم الصلاة و السلام. سرگذشت برخی به تفصیل و برخی به اجمال ذکر شده است.

نوح پیامبر رسولی عظیم الشأن و صاحب مقام والایی بوده و نخستین پیامبر رسول و صاحب اولین شریعت و کتاب آسمانی شامل احکام بوده، و او اولین کسی است از پیامبران مرسل خداوند که در آغاز يك تنه و سپس با یاران معدودش بر ضد وثنیت و بت پرستی که در آن روز مرض مهلك فکری و اعتقادی جامعه بشری بود، قیام کرد و در مدتی بس طولانی بیش از همه پیامبران یعنی در زمانی بیش از نهصد و پنجاه سال در راه این جهاد مقدس کوشید.

ص: 448

این پیامبر قیام و دعوتش را نخست با ملایمت و وعظ و اندرز شروع نمود، سپس با امر و نهی و استدلال و محاجّه و مجادله به نحو احسن، و آن گاه با وعد و وعید و اصرار و ابرام و تأکید ادامه داد. و این روش به تناسب حال انسان های اولیه است که از آغاز آفرینش تا آن روز همه يك گروه بدون توجه تکلیف، و رها شده به حال خود، و بر طبق عقل و ادراك خود بودند چنان که آیه 213 سوره بقره حکایت دارد.

و نوح پیامبر همه ایام تبلیغ خود را با پاسخ منفی و عکس العمل مسخره و استهزا و تحمل زجرها و هتک ها و چشیدن عذاب ها و شکنجه ها رو به رو بود و سرانجام جز عده ای بسیار اندك به او نگریدند که مجموع هفت نفر تا هفتاد یا اندکی بالاتر گفته شده و قوم او که همه جهانیان آن روز بودند نخستین ملتی شد که در نتیجه اصرار بر طغیان و عناد و عصیان، دچار غضب عامّ خدای قهار گردیدند و در يك طغیان آب و طوفان فراگیر بی سابقه و لاحق در طول تاریخ بشری، همگی به يك باره هلاک شدند، و یاران و گروندگانش که همگی در يك کشتی گرد آمده بودند (پس از انقطاع ریزش آسمان، و فروکش کردن فوران زمین، و بلعیدن زمین لُجه ها و دریاچه های خود را، و خشکیدن پاره ای از سطح خاک) گرفتار بیماری های مختلف ناشی از رطوبت زمین و هوا شدند و جز عده ای از اولاد او زنده نماندند، و از این رو نوح را آدم دوم خواندند و طبعاً مردم هم بنی آدم دوم شدند. و این آیات تا آیه 49 حکایت از حال نوح و قوم او در بیش از هزار سال ماقبل طوفان دارد.

معنای آیه: و حقیقت این است که ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم، به آنان گفت:

به یقین من برای شما بیم دهنده ای روشنگرم. مراد بیم دهنده از غضب و عذاب دنیوی و اخروی خداوند، و روشنگر آنچه سبب عذاب و راه نجات آن است.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْآلَمِ

یعنی: نذیر بودن من این است که جز خداوند احدی را نپرستید؛ به یقین من بر شما از عذاب روزی دردناک بیم دارم.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَزَّكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَزَّكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ «27»

لغت و اعراب:

ملاً: اعیان و اشرف قوم. ارادل: جمع ارذل و رذل، انسان پست و حقیر. بادی الرأی:

ساده فکر و بی تأمل.

تفسیر:

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَزَّكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا

یعنی: پس سران و اشرف قوم نوح که کفر ورزیده بودند، در جواب او گفتند: ما تو را جز بشری همانند خود نمی بینیم. یعنی نه فرشته ای و نه فرشته همراه داری که تأییدت کند.

مراد این که چیزی در تو از غیب و روابط عالم ماوراء حواس نمی بینیم.

وَمَا نَزَّكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ

یعنی: و نیز کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز آدم های پست و فرومایه ملت خود نمی بینیم که همه ساده اندیش و کم فهم اند، و نیز هیچ فضیلت و برتری برای تو و یارانت نسبت به خود نمی یابیم. یعنی نه علم به غیوب آسمان و زمین دارید، و نه ویژگی و بزرگی جسمی، و نه مال و ثروت کلان، و نه توان و قدرت عشیره ای.

بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ

یعنی: بلکه تو را و یارانت را دروغگو می دانیم. نسبت دروغ به همه یعنی به نوح و پیروانش به لحاظ آن است که همگی در ادعا و هدف متحد بودند، و یا آن که نوح در ادعای

ص: 450

نبوت و آنها در تصدیق نوح.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمُ نَارًا مِّن مَّوَاهِبِهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ﴿28﴾ وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا - إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿29﴾ وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِن طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿30﴾

لغت و اعراب:

أرأيتم: خبر دهید به من. عمى الشىء: پنهان کردن آن را. عميت: اخفيت، و فاعل عميت راجع است به بينه و رحمة، يعنى «كل واحدة منهما». انزل مكموها جواب أريتيم و به جاي جزاء شرط إن شرطيه است. طرده - از باب نصر - راند و دور ساخت او را. عليه مالا ضمير عليه راجع به تبليغ مفهوم از كلام است. نصره من عدوه: نجات داد او را از دشمن.

تفسير:

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمْ

يعنى: نوح گفت: ای قوم من، به من خبر دهید، اگر من بر امر روشنی از جانب پروردگارم باشم و خدايم رحمتی از طرف خود به من داده باشد، و آن بينه و رحمت بر شما پوشيده و پنهان باشد...؛

از اين كلام رد دليل اول قوم معلوم می شود که گفتند: تو بشری و رابطه با غيب در تو نيست. و حاصل رد آن که: من درباره قيام و دعوت خود متكى به حجت و برهانی روشن از عالم غيبم، يعنى به وحى و معجزه و فرامين آسمانى الهى، و نيز خدايم به من رحمت

ص: 451

یعنی منصب نبوت و کتاب و شریعت از جانب خود ارزانی داشته است، لکن شما از آن تغافل دارید و نمی پذیرید.

أَنْزَلِمْكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ

این جمله جواب ان شرطیه و اشاره به امر کلی مهم است. یعنی: پس آیا شما را بر دین و نبوت خود ملزم سازیم در حالی که از آن کراهت دارید؟! یعنی حال که کفر و طغیان و عنادتان نبوت و دین مرا از شما پوشانده و پنهان ساخته و از پذیرش آن امتناع کرده اید، آیا باز هم آن را به جبر و اکراه بر شما تحمیل کنیم و به قبول آن واداریم؟

و این کلام نوح پیامبر همان قاعده کلی شرعی و عقلی است که منطبق همه پیامبران الهی است، یعنی لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ [بقره، 256] ایمان و اعتقاد درونی قابل اکراه و اجبار نیست.

وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ

یعنی: و ای قوم، من بر تبلیغ رسالت خود از شما مالی نمی خواهم؛ پاداش من بر عهده احدی جز خدا نیست. (این جمله جواب توهم و گمان آنهاست که نوح برای ابلاغ شریعت خود مزد بخواهد) و من هرگز طردکننده کسانی که ایمان آورده اند از دور خود نیستم، زیرا آنها ملاقات کننده پروردگار خود خواهند بود. یعنی اگر در آن جا شکایت کنند به چه جرمی آنها را از نعمت عام دین محروم کردم من جوابی ندارم. و این جمله جواب درخواست آنهاست که فقرا را از دور خود براند.

وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ

یعنی: و لکن من شما را گروهی می بینم که جهالت می ورزید و نادانی می کنید. یعنی جهالت به لقاء الله دارید که چنین می گوید. یا جاهل به حال طبقه پایین هستید که آنها را اراذل می خوانید. یا جاهل به زشتی و قباحت این که پیامبران را نشاید مردم را همانند سلاطین جور از پیش خود برانند.

وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

یعنی: و ای قوم من، اگر آنها را راندم، چه کسی مرا از عذاب خدا نجات می بخشد؟ آیا متذکر نمی شوید؟

این آیه تأکید در رعایت حال طبقه پایین جامعه و هشدار به طبقه بالاست از انبیاء علیهم السلام و غیر آنها در کیفیت برخورد با طبقه پایین، که از غضب و عذاب خدا در دنیا و آخرت بپرهیزند. پس اعم است از تهدید مستفاد از جمله إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبَّهُمْ.

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ «31»

لغت و اعراب:

و لا اعلم الغيب عطف است به لا اقول و يا به عندي خزائن الله با حمل لاء نافية بر تأكيد.

ازدراه - از باب افتعال -: او را حقیر و خوار شمرد، و تزدری به تقدیر «تزدریهم أعینکم».

تفسیر:

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ

از گفتار قوم نوح در آیه 27 (که در شما برتری نمی بینیم) چنین برمی آید که آنها معتقد بودند گنجینه های روزی الهی و ذخایر و کنوز رحمت او باید در اختیار پیامبران باشد تا بتوانند نیازهای مردم را رفع کنند؛ فقیران را بی نیاز سازند، بیماران را شفا و گاهی هم مرده ها را حیات بخشند. و نیز باید آنها علم به غیب داشته باشند تا در موارد لازم، از حوادث ضررزا دوری جویند و منافع لازم را جلب کنند. و نیز خود پیامبر باید از جنس فرشته باشد که گرفتار عوارض مادی بشری و اسیر حوادث جسمی آدمی نگردد و از خوردن و آشامیدن و ازدواج و اشتغال به کار و کاسبی منزله باشد تا بتواند وظایف نبوت و رسالت خویش را انجام دهد.

معنای آیه: نوح گفت: و من به شما نمی گویم که گنجینه های رحمت خدا نزد من است، و من غیب هم نمی دانم (و یا آن که نمی گویم که من غیب می دانم) و نمی گویم که من فرشته ام.

ص: 453

این سه مطلب را پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در آیه 50 سوره انعام مأمور شد به قوم خود بگوید. و غرض آن که هیچ يك از این امور در من نیست و از شرایط نبوت و رسالت نیست.

وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

قوم نوح معتقد بودند که همه خیرات دنیا از آن اعیان و اشراف مردم است و طبقات پایین طبعاً حقیر و پست و صرفاً برای خدمت اشراف و تأمین رفاه حال آنها آفریده شده اند. از این رو می گفتند: آنها را نرسد که نزد پیامبران مقام و منزلتی داشته باشند.

معنای آیه: و من هرگز درباره کسانی که چشمان شما آنها را به حقارت می نگرد و پست و فرومایه می بیند نمی گویم خدا هرگز به آنان در دنیا و آخرت چیزی نخواهد داد. خدا خود به آنچه در دل های آنهاست داناتر است، و اگر چنین گویم، آن گاه بی تردید، من از ستمکارانم.

مراد این است که خیرات و کرامت های الهی تابع قدرت و ثروت دنیوی نیست، بلکه تابع نفسیات و روحیات پاک و کرامت نفسانی و فضایل اخلاقی و معنوی است، و من و شما علم به باطن ها نداریم تا بتوانیم خیرات را از آنها نفی کنیم.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ «32» قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ «33» وَلَا يَنْفَعُكُمْ نَصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أُنصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «34» أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ «35»

مجادله: مخاصمه و دشمنی، نُصَح: گفتار یا کردار مصلحت آمیز. اغواء: از راه حق بیرون بردن. و درباره خداوند همیشه بالتسبیب استعمال می شود، مانند رها کردن اهل طغیان در طغیان خود. و لاینفعکم جزاء مقدمه ان شرطیه اول است، و شرطیه اول با مدخولش جزاء ان شرطیه دوم است، و تقدیر کلام این است: «إِنْ كَانَ اللَّهُ أَرَادَ اغْوَاءَكُمْ فِإِنْ أَرَدْتَ نَصْحَكُمْ لَإِنْفَعُ».

تفسیر:

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

یعنی: گفتند: ای نوح، به راستی با ما خصومت کردی و بسیار هم خصومت کردی؛ اگر تو از راستگویانی آنچه را به ما وعده می دهی - یعنی از فرود آمدن عذاب های آسمانی - بر ما بیاور.

ظاهر آیه این است که این سخن آنها پس از گذشت مدتی از دعوت بوده، دعوتی که حداقل مدتش نهصد و پنجاه سال بوده. و محتمل است که پس از دعوت چندین نسل تبادل یافته و هر نسلی انکار و کفر و عناد را از نسل پیشین می گرفتند. و بعیداً محتمل است که عمر عادی بشر در آن عصر همانند عمر نوح نبی بوده. و به هر حال آنها در برابر منطق قوی و رسای نوح و معجزات او عاجز ماندند، و علی الظاهر برهانی نماند که نوح برای آنها اقامه نکرده باشد، و معجزی نماند که ارائه نداده باشد. و در این بین بود که به خدا عرضه داشت: پروردگارا، من قوم خود را شبانه روز دعوت کردم و در خلوت و جلوت به سوی تو خواندم، لکن دعوت های من برای آنها جز انکار و فرار نیفزود. به سوره نوح هم مراجعه شود.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيَكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ

یعنی: نوح گفت: جز این نیست که خداوند هر وقت بخواهد عذاب بر شما می آورد.

یعنی عذاب در دست من نیست، زیرا من مبلغ پیام خدا و شریعت اویم و اما عذاب و کیفر

دنیوی یا اخروی نافرمان ها یا پاداش مطیعان به اراده تکوینی اوست.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

و شما عاجزکننده نیستید. یعنی چون خداوند اراده عذاب کند شما نه قدرت دفاع و مبارزه با فرشتگان او یا حوادث تلخ جهان را دارید و نه توان فرار و بیرون رفتن از زیر سلطه و قلمرو حکومت او را.

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نَصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ

یعنی و هرگز نصیحت من اگر بخواهم برای شما خیرخواهی کنم سودی به حالتان ندارد اگر خدا بخواهد شما را در گمراهی رها کند.

مراد این است که اگر خدا به خاطر طغیان و گناهتان اراده کند شما را در گمراهی کفر و فسقی که انتخاب کرده اید رها سازد، هرگز خیرخواهی من با پند و اندرز و گفتار و کردار سودی نمی دهد.

هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

یعنی او پروردگار شماست و به سوی او بازمی گردید.

این دو جمله در حکم تعلیل اضلال و اغوای منسوب به خداست. یعنی علت رها کردن شما در ضلالت و غوایت این است که او ربّ و صاحب شماست و می تواند به سزای سوء رفتار و کفر و عنادتان، توفیقات را از شما قطع کند تا در ضلالت بمانید، و در آخرت هم که به سوی او بازمی گردید، به سزای اعمالتان برساند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ

ظاهراً این آیه در میان سرگذشت نوح پیامبر به نحو جمله معترضه، خطاب است به پیامبر اسلام برای تقویت قلب او که همه پیامبران الهی مرارت و تلخی تکذیب قوم خود و تهمت و استهزاء آنها را چشیده اند.

معنای آیه: ای پیامبر، آیا قوم تو هم می گویند این کتاب را افترا بسته، یعنی قرآن را خود انشا و تنظیم نموده و ادعای نزول از جانب خدا کرده؟ بگو: اگر من افترا بسته ام، گناه این جرم به عهده من است، ولی من از جرمی که شما مرتکب می شوید بیزارم. یعنی گناه من سبب نمی شود که شما از بزرگ ترین جرم عقلی و شرعی که شرك است بری باشید.

و ممکن است این آیه نیز مربوط به نوح و خطاب به او، و ضمیر افتراه راجع به کتاب او باشد.

وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿36﴾ وَاصْنَعِ الْفُلَکَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا وَلَا تَخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ ﴿37﴾ وَيَصَدِّعُ الْفُلَکَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿38﴾ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿39﴾

لغت و اعراب:

لا تبتئس: غمگین مشو. فُلك: کشتی؛ مفرد و جمع در آن یکسان است و الف لامش عهد ذکر است. قال إن تسخروا در این جا جمله شرط و جزا محذوف است به تقدیر: «إن قیل:

ماذا قال نوح فی جوابهم؟ قیل، یا قلنا». مقیم: دائم و پایدار.

تفسیر:

وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

از این آیه تا آیه 49 فصولی از داستان نوح پیامبر و قومش بیان شده است، مانند خبر دادن او از فرارسیدن عذاب قومش؛ دستور خدا به ساختن کشتی بزرگ و عجیب و غیر قابل توصیف با عدم وجود وسایل لازم در آن عصر در صحرایی بدون آب؛ کیفیت شروع عذاب بزرگ و طوفان فراگیر تاریخی بی سابقه و لاحق؛ اجتماع همه پیروان نوح

ص: 457

در يك كشتی با انبوهی از حیوانات اهلی و غیر اهلی و لوازم زندگی و آذوقه و اثاث آنها؛ سلامت همه ساکنان کشتی و غرق شدن و هلاکت همه مجتمعات انسانی جهان آن روز و هلاکت زن و فرزند ناصالح نوح همراه مردم.

معنای آیه: و به سوی نوح وحی شد که از قوم تو جز آنهایی که ایمان آورده اند هرگز کسی ایمان نخواهد آورد، پس درباره کارهایی که انجام می دهند، اندوه مخور.

ظاهر کلام این است که اخبار از عدم ایمان قوم اشاره به نزدیک شدن زوال عمر آنها و پایان طغیان و تجاوزاتشان و نجات مسلمین است، و از این روست که دستور می دهد از وضع موجود در غصّه و ناراحتی مباش که فرج نزدیک است.

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا

و ای نوح، کشتی معهود را بساز (یعنی شروع کن به ساختن آن کشتی که از پیش در بیان عاقبت کار قوم و نجات پیروان خبر داده بودیم) و آن را در مقابل چشمان ما و به وسیله وحی ما بساز.

تعبیر به دو چشم، کنایه از رعایت کامل است. و مراد از وحی، الهام بلاواسطه یا به واسطه فرشتگان درباره موضوع خارجی است. یعنی تهیه ابزارها و لوازم ساخت کشتی و کیفیت ساخت آن را زیر نظر ما و به هدایت ما انجام ده. یعنی از نظر حجم و بزرگی و سعه و طول و عرض و محل ساخت و کیفیت به آب انداختن و از نظر رعایت حال ساکنان آن از انسان ها و حیوانات اهلی و وحشی، و محل ذخیره آذوقه های آنها و لزوم ترتیب سایبان و سقف در برابر باران و باد و خورشید و سرما و گرما و تهیه محل تخلیه برای ساکنان کشتی. و حاصل آن که ساخت يك کشتی که می خواهی همه اهالی کره زمین را با لوازم زندگیشان در طول مدت مدیدی در آن جای دهی باید با رعایت دقت و هدایت کامل ما باشد.

وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ

یعنی: و ای نوح، درباره کسانی که به خود ستم کرده اند با من سخن مگو، چرا که آنها غرق شدند هستند.

ظاهر آیه و گفتار مفسران این است که سوق کلام برای نهی نوح از شفاعت قوم است،

ولی مستبعد است که نوح پیامبر پس از شنیدن «انّه لن يؤمن من قومك» درباره نجات آنها شفاعت کند. بنابراین، ممکن است شفاعت درباره فرزندش «کنعان» یا مادر وی «واعله»⁽¹⁾ بوده باشد.

وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ

و نوح مشغول ساختن کشتی بود (یعنی آن پیامبر عظیم الشان با کبر سن و یاران بسیار اندک، در صحرایی مشغول ساختن بود و دسته دسته از قومش نیز بر او مرور می کردند) و هر بار که عده ای از اشراف قومش بر او عبور می کردند او را مسخره می نمودند.

گفته شده: استهزای آنها به شکل و صورت کشتی بوده که آنها تا آن روز کشتی ندیده بودند، و یا به ساختن آن در صحرایی دور از آب بوده، و یا به کیفیت حمل آن به سوی دریا، غافل از آن که دریا خود بدان جا خواهد آمد. و یا آن که می گفتند: نجاری پس از پیامبری؟!

قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ

این جمله استینافیه است. یعنی اگر سؤال شود که نوح نبی در جواب گروه های مسخره کننده آن روز چه می گفت؟ جواب این است که می گفت: اگر شما ما را مسخره می کنید، بی تردید ما هم شما را همان گونه که مسخره می کنید مسخره خواهیم کرد.

اما در دنیا هنگامی که دیدید آب آسمان و زمین کوچه ها و خانه ها را پر کرده رو به فزونی است و شما به بام ها و تپه ها و سر درخت ها و کوه ها پناه می برید، و ما دیدیم که موج های سهمگین شما را از آن مکان ها هم می رباید و طعمه امواج می گردید. و اما در آخرت آن گاه که ببینیم شما را در غل و زنجیر در کنار جهنم گرد آورده و بر روی هم انباشته و تپه هایی متراکم ساخته و سپس با وسایل مخصوص همانند انبوهی از هیزم و زغال سنگ به قعر دوزخ فرومی ریزند.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ

آیه تتمه کلام نوح است؛ صدر آن مربوط به دنیا و ذیالش مربوط به آخرت است.

یعنی پس به زودی خواهید دانست که در دنیا بر چه کسی عذابی می آید که او را خوار

ص: 459

و رسوا نماید. مراد عذاب طوفان است که خداوند به وسیله آن روی زمین را از کفار و بت پرستان پاک کرد و حادثه عبرت زایی را به گونه ای که در کتاب های آسمانی درج گردد و در زبان پیامبران ذکر شود و در میان مجامع بشری مثل گردد به وجود آورد. و نیز به زودی خواهید دانست چه کسی است که در آخرت عذابی پایدار و جاویدان بر وی وارد خواهد شد.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ إِلَّا قَلِيلٌ «40» وَقَالَ
از کبوا فیها بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ «41»

لغت و اعراب:

حَتَّىٰ إِذَا متعلق است به یصنع در آیه قبل، و یا حَتَّىٰ ابتدائیه است. فار - از باب نَصَرَ -:

جوشید و فوران کرد. تنور: جایگاه پختن نان، لغت عربی و فارسی در آن توافق دارند مانند صابون و سمور. و یا تنور به معنای وجه الأرض است. من کلّ تنوین بدل از مضاف الیه است یعنی «من کلّ حیوان» یا «من کلّ نبات و حیوان».

زوج: واحد منضم به جنس خود، و نیز هر دو واحد با هم، پس هر یک از نر و ماده حیوان زوج است و هر دو با هم نیز زوج است، و مراد در این جا معنای اول است. اثنین بدل از زوجین است. أهلك و من آمن عطف اند به زوجین. بسم اللّٰه متعلق به اركبوا و حال است از فاعل آن. مجراها و مرساها اسم زمان اند به معنای زمان جریان و زمان توقف. و تقدیر کلام «ارکبوا مسمین باسم اللّٰه فی زمان حرکتها و توقفها». و ممکن است هر دو مصدر میمی و مبتدا باشند و بسم اللّٰه خبر آنها و جمله وصف کشتی باشد به تقدیر «ارکبوا فی الفلك التی جریانها و وقوفها بسم اللّٰه».

ص: 460

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ

یعنی: نوح پیامبر پس از فراغت از ساخت کشتی همواره در حال انتظار مشغول تهیه وسایل مسافران بود، تا وقتی که فرمان ما در رسید (دستور ما به فرشتگان متصدی امر طوفان، یا اراده تکوینی ما به شروع در امر طوفان) و تنور فوران کرد، یعنی آب از تنور معهود جوشید.

گفته اند: مراد تنوری است که در وسط مسجد کوفه است که در آغاز خلقت انسان، حواء امالبشر برای همسر و فرزندانش در آن نان می پخت و پس از وی همسر نوح پیامبر در آن نان می پخت. و یا مراد از فار التَّنُّور این است که از همه جای سطح زمین آب جوشید به قرینه وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا [قمر، 12] زمین را به صورت چشمه هایی به جوشش درآوردیم.

و غرض آن که طبق فرمان تشریحی یا اراده تکوینی خداوند، از هر نقطه زمین چشمه هایی بزرگ و کوچک به فوران افتاد و نهرهای روی زمین از هر طرف بدان سوی روان گردید، و انبوهی از آب دریاها به صورت ابر تبخیر شد و بر روی آنها فرو ریخت و منطقه وسیعی که طول و عرضش برای ما روشن نیست تبدیل به دریایی مواج شد به گونه ای که همه تپه ها و کوه ها زیر آب رفت و از فراز و نشیب های کف دریا گردید.

قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ

یعنی: پس از ظهور علامت طوفان و فوران تنور، به نوح گفتیم: از هر نوعی از حیوانات دو زوج در آن سوار کن. یعنی دو فرد نر و ماده که در آینده قابلیت توالد و تناسل داشته باشند و وجودشان در زندگی بشر ضروری است یا بقای آنها در سطح زمین طبق اقتضای نظام اتم آفرینش لازم است. و نیز اهل و عائله خود را جز کسی از آنها را که سخن ما علیه او گذشته است؛ یعنی جز همسر و فرزندت را که در علم ازلی ما و سپس در لوح محفوظ اراده و عزم ما بر سوء عاقبت و شقاوت و هلاکت آنها گذشته است.

یعنی: و دستور دادیم که هر که را ایمان آورده در آن کشتی سوار کند. و با وی جز اندکی از قومش ایمان نیاورده بود.

گفته شده که: جمعاً هفتاد و هشت نفر بوده اند، نصفشان از مردان و نصف از زنان. و این جمله در مقام ابراز شگفتی است از گروه انبوهی که پیامبر مرسل با کتاب آسمانی و شریعت مستقل در مدتی قریب به هزار سال پیپی دعوت کند و نتیجه این باشد، با لحاظ این که بی تردید، نقصی از جانب فاعل نیست بلکه از جانب قابل است.

وَقَالَ اذْكُبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا

یعنی: و نوح دستور داد که در کشتی درآیید و سوار شوید در حالی که هرگاه اراده به راه انداختن آن کنید بسم الله بگویید، و هرگاه اراده توقف نماید بسم الله بگویید. و یا آن که سوار این کشتی خاص شوید که حرکت و توقف آن به جای وسایل عادی گفتن بسم الله است.

ظاهر معنای اول این است که گفتن بسم الله، شرط جریان و وقوف است، و معنای دوم آن که سبب است. گفته شده این کشتی سه طبقه در طول 150 متر و عرض 25 متر و ارتفاع 15 متر بوده که طبق دستور نوح نبی حیوانات در طبقه زیرین، انسان ها در طبقه وسط و انواع پرندگان در طبقه بالا بوده و کلید تحریک و توقیف آن کلمه بسم الله بوده، یعنی تنها عبارت «به نام خدا» و یا کنایه از بسم الله الرحمن الرحیم، و به هر حال به زبان آن روز بوده. و ظاهر آیه این است که این کلید را نوح پیامبر به همه ساکنان انسانی داده بود. و برخی گفته اند که: تنها در اختیار حضرت نوح ناخدای کشتی بوده است.

إِنَّ رَبِّي لَعَفُورٌ رَّحِيمٌ

یعنی: ذکر نام خداوند برای حرکت و سکون این کشتی بدان جهت است که او آمرزنده است، و گناهان ساکنان آن را آمرزیده و نادیده گرفته است. و مهربان است که آنها را در مرکوبی این چنین راهوار و بی خطر و نجات بخش به سلامت نگه می دارد و سیر می دهد و فرود می آورد.

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوْحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اذْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ «42» قَالَ سَاوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ «43»

لغت و اعراب:

موج اسم جنس است، و گفته شده: جمع موجة است. عَزَلَهُ عَنْ كَذَا - از باب ضَرْبٍ -:

دورکرد او را از آن. مَعْزِلٌ: جایی دور دست. اوی الیه: پناه برد به آن.

تفسیر:

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوْحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اذْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ

و آن کشتی آنها را در میان امواجی همانند کوه ها سیر می داد (یعنی گاهی در میان دو کوه از موج و خطر از دو طرف، و گاهی در قلّه ای از موج و خطری دیگر حرکت می کرد، ولی ناخدایش نوح بود و نگهبانش بسم الله). و نوح فرزند خود را ندا در داد در حالی که او در جایی دور دست بود: ای پسرک من، با ما سوار شو و همراه کافران مباش.

باید دانست که ظاهر این آیه ترتیب است، یعنی ندای نوح پس از جریان کشتی در میان موج ها اتفاق افتاده، لکن این معنا بسیار مستبعد است و اولی این است که جمله و نادای نوح مستأنفه باشد و حکایتی است از گفتگوی پدر و فرزند پیش از سوار شدن مسلمین، یا پس از آن و قبل از بالا آمدن آب و در محلی که میانشان فاصله مکانی بوده. و محتمل است مراد از «معزل» دوری در عقیده و مسلک باشد. و به هر تقدیر، ظاهر این

ص: 463

است که نوح نبی در حال این ندا از کفر یا نفاق فرزندش اطلاع نداشته است.

قَالَ سَاوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ

پسر نوح گفت: به زودی به سوی کوهی پناه می برم که مرا از این آب که از هر سو هجوم آورده است ننگه دارد. نوح گفت: امروز کسی را هیچ چیز از فرمان خدا ننگه دارنده نیست جز آن کس را که خود او ترحم فرماید. و فرمان خدا این است که در روی زمین غیر از ساکنان کشتی احدی زنده نماند.

وَحَالٍ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ

یعنی: در اثنای این گفتگو میان آنها موجی حایل شد و او از غرق شدگان گردید.

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَىٰ الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «44»

لغت و اعراب:

بَلَعَ الشَّيْءَ - از باب مَنَع - از حلقوم فرو برد. أَقْلَعُ عَنْ كَذَا: دست برداشت از آن. غَايَضَ الْمَاءَ - از باب صَرَبَ -: ناقص شد، فروکش کرد. استوت: مستقر گردید. جودی اسم مطلق کوه است و یا کوه مخصوص.

تفسیر:

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَىٰ الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

یعنی: و گفته شد: ای زمین، آب خود فرو بر؛ و ای آسمان، از ریزش دست بردار و باز ایست. و آب فروکش کرد، و فرمان خدا قطعی شد و کار پایان یافت، و کشتی بر جودی قرار گرفت، و دوباره گفته شد: لعنت و دوری از رحمت باد بر گروه ستمکاران.

ص: 464

باید دانست که گوینده در این آیه خداست، زیرا جز او کسی را توان دادن فرمان به زمین و آسمان نیست. و مراد از خطاب زمین به بلعیدن آب های خود و باز ایستادن آسمان از باریدن، تعلق اراده تکوینی خداوند به آن دو امر است که طبق اراده او تحقق یافتند؛ یعنی «فبلعت الأرض وأقلعت السماء».

و محتمل است اضافه «ماء» به ضمیر أرض در «ماءك» به خاطر این باشد که زمین آب های جوشیده و نهرهای روان خود را بلعیده و آنچه از بالا ریخته بوده دوباره به تبخیر به آسمان بازگشته. و مراد از «سما» که مأمور به توقف شده و ایست کرده ابرهای نشأت یافته از دریا و بادهای وزنده و خورشید تابان باشد که مجموعاً کارگاه تولید باران اند که فوراً از تولید باز ایستاد.

و محتمل است که این جودی کوه آرات واقع در ترکیه باشد. و این آیه شریفه از اعاجیب آیات این کتاب کریم است در لطافت بیان، و فصاحت الفاظ، و عمق محتوا، و اجتماع مطالب مهمه، و تراکم معانی محیرالعقول در یک آیه، و عظمت یکایک حوادث اشاره شده. و معروف است که فصحا و شعرا و سخنوران عرب در برابر زیبایی و جامعیت این آیه از نظر فن ادب و کمال محتوا سر تسلیم فرود آورده اند. آری کتابُ أَحْكَمَتِ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ [هود، 1].

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ «45» قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ «46» قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ «47»

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ

ظاهراً نوح نبی معتقد بود که فرزندش کنعان از اهل و خاندان اوست و کافر هم نیست یعنی از مصادیق إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ نیست به خیال آن که مصداق استثنا تنها همسر اوست. و نیز می دانسته که خدا وعده داده اهل او را یعنی صالحان و مؤمنان آنها را به وسیله کشتی نجات دهد. و نتیجه این دو مقدمه، نجات فرزندش کنعان است. و چون دید همه سوار شدند و کشتی در شرف حرکت و جدایی از مردم است، محبت فرزندى و اندوه هلاکت او نوح را واداشت به اظهار این که چرا با تحقق موضوع راجع به فرزندش حکم الهی جاری نمی شود؟ و ظاهر کلام او هم این نیست که درخواست می کند، و گویی ندایش این است که چرا چنین شد؟

معنای آیه: و نوح پروردگار خود را ندا در داد و گفت: پروردگارا، پسر من بی تردید از خاندان من است، و بی شک وعده تو حق است و تو احکم الحاکمین هستی، یعنی بهترین داورانی.

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ

خدا فرمود: ای نوح، او از خاندان تو نیست. یعنی: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ النَّبِيُّ بَلْ هُوَ أَهْلُ عَرَفِيٍّ، و یا: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ الْمُؤْمِنُ الصَّالِحُ لِلنَّجَاةِ بَلْ هُوَ كَافِرٌ.

توضیح کلام این است که محتمل است در مورد آیه، کنعان پسر خوانده نوح یا پسر زنش از شوهر دیگر بوده و در آن عصر هر دو از خاندان و اهل شخص شمرده می شده و اعتقاد نوح طبق آن عرف بوده. و محتمل است پسر صلبی کافر بوده و جزو اهل مؤمن و صالح برای نجات نبوده و نوح معتقد به ایمانش بوده.

به هر حال جواب خداوند این است که مقدمه اول کلامت اشتباه است و اعتقاد به این که او از خاندان توست خطاست. و جمله بعد تعلیل آن است، یعنی به خاطر آن که او سراپا عدم صلاحیت است. کنایه از این که او در عقیده کافر و در عمل فاسق است.

فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

کلام نوح و مقدمات ناقصی که در ذهن او تمام شده بود اقتضا می کرد که از خداوند نجات فرزند و آوردن او را در زمره خویشان صالح و گروندگان درخواست کند، که

خداوند نهی از این سؤال نمود که ای نوح، چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه.

پس نوح نهی شد از این که درخواست کند نه این که درخواستش را جواب منفی دادند.

و این بدان جهت است که جهل او به موضوع در این مقام خلاف اولی و مناسب مقام نبوت نبوده چنان که در جمله بعد بیان می شود.

إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

یعنی: البتّه من تو را پند می دهم که مبادا از جاهلان باشی.

ظاهر جمله این است که نوح در این مورد جهل داشته به جهلی که مناسب مقام نبوت او نبوده و خدا پند می دهد که دیگر چنین کاری از او واقع نشود. توضیح این که جهل نوح (پیامبری مرسل و صاحب شریعتی مستقل که قریب هزار سال است در ابلاغ دین می کوشد) به حکم پسرخوانده یا پسر زن از شوهر دیگر مناسب مقام او نیست. و یا جهل او به کفر فرزندش؛ در صورتی که اندکی پیش از آن خطاب «الّا من سبق علیه القول» را شنیده است و بر پیامبر لازم است مفهوم خطاب الهی را خوب بداند و به کمال درک نماید.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَ مِنَ الْخَاسِرِينَ

یعنی: نوح گفت: پروردگارا، من به تو پناه می برم از این که چیزی را که بدان علم ندارم از تو بخواهم. یعنی فردی را که در واقع مستحق عقاب است و من به حال او جاهلم در صدد نجاتش برآیم (زیرا پیامبران را نباید موضوعی را که تشخیص نداده اند حکمی برخلاف صلاح آن بخواهند. و این مطلب به بیش از وقوع ترك اولی از نوح نبی دلالتی ندارد). و اگر نسبت به گذشته مرا نبخشی و مورد ترحم و عطوفت قرار ندهی من از زیانکاران خواهم بود.

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَاءَ نُؤْتِيهِمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ «48» تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ «49»

هَبِطْ - از باب صَدْرَب و نَصَرَ - فرود آمد. مَمَّنْ مَعَكَ مِنْ بِيَانِيهِ يَا نَشْوِيَّةً اسْت. و امم سَنَمْتَعُهُمْ امم مبتدا و خبرش محذوف است به تقدیر «یکونون او یا تون بعدکم».

تفسیر:

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ

به نوح پیامبر از جانب خداوند خطاب شد: ای نوح، فرود آی، یعنی از کشتی بر روی کوه جودی، یا از کوه جودی به سطح زمین، همراه سلام و برکت ها از جانب ما.

مراد از سلام، تحیات لفظی و یا سلامت از خطرات کشتی و نجات از شرّ ظالمان و طاغیان است. و مراد از برکت ها خیرات معنوی و مادی بی پایان است، مانند کتاب های آسمانی و شرایع الهی و معارف دینی، و نعمت های گوناگون و بی حد و حصر مادی که خداوند برای آینده بشر در روی زمین پیش بینی کرده است.

عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَّمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنَمْتَعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ

خداوند بشرهای حال و آینده را در این آیه به سه قسمت تقسیم کرده است:

- 1 - نوح پیامبر که حجّت و معصوم روی زمین بود و وجودش سبب بقای جهان تکوین، و نبوت و امامتش وسیله دوام جهان تشریح.
 - 2 - امت ها و گروه هایی که همراه او بودند و نسل های آینده مؤمن آنها تا انتهای دنیا.
 - 3 - ملت های کفار از نسل آنها تا دامنه قیامت. و سلام و برکات را خداوند مربوط به نوح و مؤمنان قوم او و آیندگان نمود، و ملت های کفر را نخست وعده برخورداری از نعم دنیا داد و سپس وعده عقاب و تهدید به عذاب نمود.
- معنای آیه: سلام و برکات بر تو و بر امت ها و گروه هایی که همراه توآند. به لحاظ آن که عده معدودی که همراه او بودند مثلاً هفتاد نفر خود چندین امت و قبیله بودند. یا بر امت ها و گروه هایی متولد از همراهانت در آینده زمان. و امت ها و گروه هایی خواهند آمد که ما آنها را برخوردار می کنیم، سپس عذابی دردناک از

جانب ما به آنها می رسد. یعنی نسل های کفار و مترفین آینده که هر يك را در عصر خود به تدریج نعمت های دنیوی خواهیم داد و سپس آنها را میرانده و به عذاب آخرت گرفتار می کنیم.

باید دانست که ظواهر اخبار و تواریخ این است که پس از طوفان نوح احدی غیر از نسل او در زمین نمانده بود، و از این رو نوح را آدم دوم و ابوالبشر ثانی می نامند. و بنابراین، اولاد او که پس از طوفان ماندند همانند اولاد آدم پس از هبوطانند. پس دو آدم و دو هبوط و دو ملت نوظهور محتاج به تعلیم و تربیت بوده، و آیه 38 و 39 سوره بقره اشاره به آغاز سخن با آدم اول و اولاد او در موضوع ارسال پیامبران و انزال کتاب های آسمانی و شرایع الهی است که می فرماید: «در این زمین فرود آید که حتماً برای شما از جانب من راهنمایی خواهد آمد؛ کسی که از آنها پیروی کند او را در آخرت ترس و اندوهی نیست، و کسی که کفر ورزد اهل آتش خواهد بود». در این آیه نیز خدا سلام و برکات خود را به نوح و نیکان تاریخ اهدا می کند، و به کافران وعده چند روز خوشی در دنیا و سپس عذاب الیم می دهد.

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ

یعنی: این قصه و سرگذشت نوح و قوم او، از خبرهای غیبی است که به سوی تو وحی می کنیم؛ و پیش از این، یعنی پیش از وحی ما، نه تو آنها را می دانستی و نه قوم تو.

مراد این است که این سرگذشت با این صداقت و درستی و کمال تطابق با واقع و حقیقت، وحیی صادق از جانب ماست وگر نه آنچه در تورات و انجیل می بینی و می شنوی تغییر و تحریف یافته از واقع و دور از حقیقت و صواب است.

پس صبر پیشه کن، زیرا عاقبت امر از آن پرهیزگاران است. یعنی پس از درك این که نوح پیامبر بالأخره در سایه صبر و تحمل، خود و قومش نجات یافت و خداوند پهنه گیتی را به تمام در اختیار آنها گذاشت، تو نیز صبر کن و بدان که عاقبت این زمین از آن صالحان امت توست.

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿50﴾ يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿51﴾ وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴿52﴾

لغت و اعراب:

إلى عاد عطف است به کلمه نوحاً در آیه 25، به تقدیر «و ارسلانا إلى عاد». عاد اسم قدیم ترین قبیله بشری پس از قوم نوح است. فَطَرَ الشیء - از باب صَدَرَ و نَصَرَ - : شکافت آن را، و غلبه استعمال دارد در آفریدن شیء. علیه أجراً مرجع ضمیر مجرور، ابلاغ رسالت و دعوت به توحید و تعلیم احکام است که مفهوم از سیاق کلام است. سماء: ابر، باران. دَرَّ اللبنُ - از باب صَدَرَ و نَصَرَ - : زیاد شد شیر. مدرار صیغه مبالغه است و مذکر و مؤنث در آن یکسان است، یعنی پر ریزش، و حال است از سماء.

تفسیر:

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ

یعنی: و ما به سوی قوم عاد برادرشان هود را به عنوان نبوت فرستادیم (قوم عاد پس از قوم نوح قدیم ترین قبیله ای است که از بشر سراغ داریم، و در صحرائی سرسبز، با کشت و زرع فراوان و درختانی انبوه می زیسته و غالباً دارای قامت های بلند و عمر طولانی و بر اعتقاد بت پرستی بوده اند. و هود برادر نسبی یا قبیله ای آنها بوده است).

هود به آنها گفت: ای قوم من، تنها خدا را بپرستید که شما را جز او معبودی نیست. شما

در این بت پرستی جز دروغگو و مفتری نیستید. یعنی این بت پرستی شما که برای خدا شریک در ربوبیت قرار می دهید و بت ها را شفیعان خود در نزد او می دانید و در نیازها از آنها حاجت می طلبید، همه دروغ و افتراست.

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ

یعنی: ای قوم من، هرگز از شما در مقابل ابلاغ رسالت و دعوت به توحید و تعلیم احکام او مزدی نمی خواهم؛ پاداش من بر عهده احدی نیست جز کسی که مرا آفریده است؛ آیا نمی اندیشید؟ یعنی آیا صدق گفتار مرا از منطق و اخلاص عمل و عدم توقع پاداش و معجزات من، درك نمی کنید؟!

وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ

و ای قوم من، از پروردگارتان آمرزش طلبید، سپس به سوی او بازگردید. یعنی از گناه شرك و پرستش بت و رذایل اخلاق و کبایر گناه که مدت مدیدی از عمرتان را در آنها گذرانده اید استغفار نمایید و پس از آن به وسیله تکمیل توحید و اعتقادات صحیح و اخلاق پسندیده و اعمال شایسته به سوی او تقرب جوید.

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ

یعنی: اگر همگی استغفار و توبه نمودید، خداوند ابر و باران را بر شما فراوان و ریزان می فرستد، و بر نیروی شما نیرو می افزاید. یعنی به نیروی جسمی تان نیروی ایمان، و به قدرت مالی تان ثروت فراوان، و بر عده و عده اجتماعی تان زیادتی و توان می افزاید. و هرگز از توحید و طاعت او مصرانه بر جرم و گناه روی متابید.

قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ «53» إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ «54» مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ «55»

عن قولك «عن» تعلیلیّه است، یعنی «لقولك» یا به تقدیر «صادراً عن قولك». عَرَاهُ مَرَضٌ - از باب نَصَرَ - و اعتراه: اصابت کرد و رسید به او. اعتراك بسوء باء تعدیه است، یعنی «أوصلك سوءاً». من دونه متعلق به تشرکون صفت محذوف است، به تقدیر «تشرکون به آلهة غیره و من دونه».

تفسیر:

قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ

یعنی: قوم هود در مقابل دعوت او گفتند: ای هود، تو برای ما دلیل روشنی نیاوردی (دعوت منطقی هود را برای ترك خدایان باطل و رجوع به توحید خداوند، و معجزات او را در راه این مدعا، روی غرور و عناد و تقلید کور از گذشتگان، ناکافی و باطل و به حکم عدم شمردند و عاقبت گفتند) و ما هرگز خدایان خود را به خاطر گفته‌تورها نمی‌کنیم، و هرگز گرونده‌به تو نیستیم.

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ

یعنی: ای هود، درباره‌تو جز این نمی‌گوییم که برخی از خدایان ما، یعنی آن بتی که اداره‌امور بشر زیر نظر اوست، تو را آسیبی رسانده است. مرادشان آسیب روانی است مثل جنون، بی‌خوابی، فراموشی، گفتن هذیان و غیره (و نعوذ بالله).

قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُ وَأَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ، مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ

یعنی: هود گفت: همانا من خدا را گواه می‌گیرم و شما نیز گواه باشید که من از آنچه برای خدا از بتان و خدایان دیگر شریک قرار می‌دهید بیزارم (یعنی به هیچ مقام و منصب و قداست و ربوبیت و تأثیر در حوایج و استحقاق تعظیمی در آنها معتقد نیستم. و استشهاد آنها برای تنبیه بر این است که خدایانشان را توان کاری نیست وگرنه در مقابل این صراحت عکس‌العملی نشان می‌دادند). پس ای قوم، درباره‌من همگی شما هر کید و نیرنگ و نقشه‌ای دارید به کار برید، سپس هیچ مهلتی ندهید.

و محتمل است که مخاطب هود در جمله فکیدونی همه بتان معبود و امت عابد است. و گفته اند: هود پیامبر از همه پیامبران الهی از نظر گرونده و یاور و معین کمتر و ضعیف تر بوده، پس این نیروی ایمان و قدرت توکل است که او را در برابر انبوه جمعیت متحد و مقتدر آن چنان قوی کرده که با آن لحن سخن گفته است.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «56» فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ «57»

لغت و اعراب:

دَبَّ الحَيَوَانَ فِي الْأَرْضِ - از باب ضَرَبَ - : بر روی شکم یا دست و پا راه رفت. دَابَّةٌ: هر حیوان متحرک. ناصیه: جلوی سر یا موهای جلوی سر. تَوَلَّوْا مَخْفَفٌ «تَوَلَّوْا» یعنی روی برتایید. فقد أبلغتكم علت جزای شرط و به جای آن است، به تقدیر «لم اعاتب فأتى قد أبلغتكم». و يستخلف عطف به محذوف است، به تقدیر «یهلککم و يستخلف».

تفسیر:

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا

یعنی: هود گفت: به یقین، من بر خدایی که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کرده ام؛ هیچ جنبنده ای نیست مگر این که خداوند موهای پیشانی او را در دست دارد.

کنایه از این که تمام جانداران جهان هستی در اختیار اویند همانند کسی که به گرفتن لجام سر یا موهای پیشانی، اسب را در اختیار دارد.

إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

ص: 473

بی تردید، خدای من بر راه مستقیم استوار است. یعنی بر پایه عدل و قسط است در مرحله تکوین و تشریح. و غرض آن که من متکی به چنین خدای مقتدری هستم و او مرا از شر شما ننگه می دارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا

یعنی: هود گفت: اگر روی برگردانید، یعنی از پذیرش دعوت من و عمل به کتاب و شرع نوح سر باز زنید، من تقصیری نخواهم داشت، زیرا بی تردید، من آنچه را که برای ابلاغ آن به سوی شما فرستاده شده ام به شما رساندم. و پروردگارم در صورت عدم پذیرش تان شما را هلاک می کند و گروهی را غیر از شما جانشین شما می نماید، و شما هیچ ضرر و آسیبی به او نمی توانید رساند.

إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ

به یقین پروردگار من بر هر چیزی نگهبان است. یعنی علاوه بر خلق تمام اجزای جهان هستی و تدبیر امور آن، نگهداری آن را نیز بر عهده دارد تا آن گاه که اراده افناء و اعدام آن نماید.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَا هُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ «58» وَتِلْكَ عَادٌ حَجَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ «59» وَأَتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ «60»

لغت و اعراب:

و تلك عاد اشاره به قبیله عاد است. جحد الشیء - از باب منع - انکار کرد آن را. عند الرجل - از باب ضرب و نصر - دانسته و فهمیده با حق مخالفت کرد.

ص: 474

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَا هُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ

یعنی: و چون فرمان ما در رسید (یعنی امر انشایی ما به فرشتگان مأمور اهلاک صادر شد، یا اراده تکوینی ما به هلاکت و نابودی آنها طبق وعده هایی که از پیش به آنها داده بودیم تعلق گرفت؛ و البته این امر در جایی بود که رسولان خدا وظیفه خود را در اصرار بر دعوت و اتمام حجت انجام داده و آنها نیز بر مخالفت و عناد خود مُصر بودند) هود پیامبر و کسانی را که همراه او به خدا ایمان آورده بودند به وسیله رحمتی از جانب خود نجات بخشیدیم (مراد از رحمت، ایمان آنهاست که رحمت و نعمت خداست، و یا تفضل خاصی است که خدا در مواقع معینی به مؤمنان مبذول می دارد) و آنها را از عذابی سخت و شدید نجات دادیم، یعنی از آن عذابی که بر کفار تعیین شده بود. پس نجیناهم تأکید و اشاره به بزرگی و عظمت امر است. و ممکن است ماضی به جای مستقبل محقق الوقوع استعمال شده و مراد عذاب آخرت باشد، یعنی در آخرت نیز از عذاب دوزخ نجات می دهیم.

گفته اند که: شمار هلاک شدگان قوم هود چهار هزار، و عذابشان بادهایی سخت مسموم بوده، به گونه ای که فضا را فرامی گرفته و چون تنفس می کردند ریه ها و امعاءشان را آب کرده، بیرون می ریخت (و نعوذ باللّٰه من غضبه).

وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ

یعنی: و اینان قبیله عاد بودند که آیات پروردگارشان را انکار نمودند. یعنی آیه های کتاب آسمانی یا نشانه های توحید از معجزات پیامبران و علایم توحید ربوبی در آفاق و انفس را دانسته و فهمیده انکار کردند. و آنها همه رسولان و فرستادگان او را نافرمانی کردند.

یعنی هر چند پیامبرشان تنها هود بود، لکن به خاطر آن که همه پیامبران به هم مربوط و متلازم و متحدند و همه از جانب یک مبدأ واجب الوجود آمده و مبلغ یک دین الهی و پی جوی یک هدف برای سعادت جامعه بشری هستند، پس عصیان و نافرمانی یکی از آنها عصیان همه است.

وَاتَّبِعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةَ وَيَوْمِ الْقِيَامَةِ

و آنها از فرمان هر ستمگر زورگوی عنادورزی پیروی کردند. مراد پیروی طبقات پایین آنها از سران ستمگر زورگو و عنادورز و ثروتمندان طغیانگر است که در همهٔ مجامع بشری بوده اند. و نیز لعنت خدا و مردم در این دنیا به دنبال آنها قرار گرفت، و در روز قیامت نیز چنین خواهد بود.

مراد از لعنت دنیا عذاب هایی است که در دنیا به آنها رسید، و از لعنت آخرت کیفر گناهانشان و گناهان کسانی است که به دنبال آنها افتاده و کفر و شرك و ورزیده و مرتکب کبایر شده اند.

أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ

یعنی: آگاه باشید که ملت عاد به پروردگارشان کفر ورزیدند، یا کفران نعمت او کردند.

آگاه باشید که دوری و لعنت باد بر عاد، قوم هود.

تکرار کلمهٔ ألا و حکم به کفر عاد و انشاء لعنت بر آنها دلیل طغیان کامل و شدت استحقاق کیفر آنهاست.

وَالِي ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ «61» قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ «62»

لغت و اعراب:

و إلى ثمود به تقدیر «و أرسلنا إلى ثمود»، ثمود اسم عربی یا عجمی است و نام قبیلهٔ صالح پیامبر. أَعْمَرْتُهُ الْأَرْضَ و استعمرته: آبادی زمین را به او واگذار کردم. استعمره

فی المکان: در آن جا برای او عمر دراز قرار داد.

داستان صالح (ع)

تفسیر:

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

قبیله ثمود از طوایف عرب بوده و در منطقه ای میان مدینه و شام می زیسته اند.

آنها از انسان های ماقبل تاریخ اند که دست تاریخ بدانها نرسیده و جز اندکی از حوادث عصرشان در دست نیست و مرور زمان آثار وجودی شان را از زمین و باغات و ساختمان ها نابود کرده، و ظاهراً شغلشان کشاورزی بوده و در آیه 74 سوره اعراف گوشه ای از حالاتشان پیش از این جا ذکر شده است.

دینشان بت پرستی و زیستنشان قبایلی بوده و سران و اشراف قبیله بر ملت حکومت می کرده اند.

معنای آیه: و ما به سوی قبیله ثمود برادر نسبی یا قبیله ای آنها صالح را به عنوان نبوت فرستادیم که متکفل ابلاغ شریعت نوح و کتاب آسمانی او باشد. به آنها گفت: ای قوم من، تنها الله را عبادت کنید که شما را غیر او معبودی نیست. یعنی معبود حقیقی شما خداوند واجب الوجود یکتاست که جامع همه کمالات و عاری و منزّه از هرگونه عیب و نقص است و بتان و غیر آنها صلاحیت عبادت ندارند.

هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا

یعنی: اوست که همه شما را از این زمین پدید آورده و در این زمین به شما عمر بخشیده و آباد کردن این زمین را بر عهده شما گذاشته است. مراد این است که جد و جدّه اولی شما را از این زمین بدون واسطه، و نسل آنها را از این زمین با وسایط و طی مراحلی از مواد اولیه خاک تا جنین در رحم مادر پدید آورده، سپس در زمین جا داده و آبادانی آن را از آنها خواسته است.

فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ

یعنی: پس از آن که مدت مدیدی از عمرتان را با اعتقاد به شرك و عبادت بتان گذرانده اید، از خداوند طلب مغفرت کنید، سپس به وسیله اصلاح عقاید و اعمال به سوی

او بازگردید. به یقین پروردگار من به بندگانش نزدیک و دعاهايشان را اجابت کننده است.

قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا

یعنی: گفتند: ای صالح، پیش از این در میان ما، مایه امید بودی. یعنی انسانی دارای عقل و درایت و امانت و شرف خانوادگی بودی که امید می رفت برای این ملت کارها و خدماتی انجام دهی، دین ما را بپذیری و دنیای ما را تکامل بخشی، ولی اکنون امید ما از تو بریده شد.

أَتْنَهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ

یعنی: آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند نهی می کنی؟! و بدون تردید ما از آنچه ما را به سوی آن می خوانی یعنی پرستیدن يك موجود نامرئی که از حیطة همه حواس ما به دور است، در شکی ریب آور و تردیدزاییم. یعنی هرچه فکر می کنیم بر شك و تردیدمان می افزاید.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ «63» وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ «64»

لغت و اعراب:

تخسیر به تقدیر «تخسیرکم ایما» . ناقه: شتر ماده. و اضافه آن به الله تشریفی است، مثل بیت الله و کتاب الله. لكم آية خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «هی لكم آية». ذروه: ترك کنید او را و رها نمایید. و از این ماده (وَذَرَ) به معنای ترك، غیر از فعل امر و فعل مضارع نیامده است.

ص: 478

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ

قوم صالح می خواستند با کلمه اُتْهانا بگویند که او دعوت به توحید نکند و از شرک نهی نماید؛ و این کار را از او خلاف توقع و امید می دیدند، بلکه می خواستند که صالح آیین آنها را بپذیرد. این آیه در جواب آنهاست.

معنای آیه: صالح گفت: ای قوم من، مرا خبر دهید، اگر من بر پایه برهان و دلیل روشنی از جانب پروردگارم باشم، یعنی ادعای نبوت و عرضه کتاب و شریعت من متکی به یقین و دلیلی متقن باشد، و خداوند از جانب خود رحمتی هم به من داده باشد، یعنی منصب نبوت و رابطه میان خالق و خلق که بزرگ ترین رحمت الهی است، پس اگر من او را نافرمانی کردم کیست که مرا از عذاب او برهانند؟ پس شما برای من جز زیان نمی افزایید.

یعنی و چه زبانی بالاتر از این که هدفم را با علم قطعی به صحتش رها کنم و رحمت خدا را کفران نمایم و مسلک شما را که جز بر پایه شک و گمان و تقلید کور از پدران نیست بپذیرم و مشمول عذاب گردم؟!

وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ

یعنی: صالح گفت: ای قوم من، این ناقه خداوند است در حالی که برای شما آیه و معجزه ای است. یعنی ماده شتری است که مخلوق الساعه به اراده تکوینی اوست که خدا آن را به نحو اعجاز از میان سنگ های سخت کوه بیرون آورده است، و در این آفرینش و در بزرگی جثه و عظمت هیكل و زیبایی رنگ و شکل و اندام ها، و در کیفیت چریدن علف يك صحرا در يك روز و بذل شیر برای ملتی در يك شب، نشانه ای است برای شما؛ نشانه توحید و قدرت و رحمت او و صدق ادعای نبوت من. پس او را بگذارید در روی زمین خداوند (یعنی زمینی که آفریده اوست و ملکیت حقیقیش از آن اوست و تصرف هرکس باید به اذن او باشد) بخورد، یعنی از علفش بچرد و از آبش بنوشد و در آن بخوابد؛ و هیچ

آسیب و آزاری به او نرسانید که شما را عذابی نزدیک فرا خواهد گرفت.

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ «65» فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ «66» وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِئِينَ «67» كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِتَمُودَ «68»

لغت و اعراب:

عَقَرَه - از باب صَدَرَب -: مجروح کرد او را. عَقَرَ الْإِبِلَ: دست و پای آن را برید، نحر کرد آن را. مَكْذُوبٌ یعنی مَكْذُوبٌ فیه. خَزِي زِيدٌ - از باب عَلِمَ -: ذلیل و خوار شد. و خَزِي زِيداً - از باب صَدَرَب -: ذلیل کرد او را، رسوا کرد او را. و من خَزِي عَطْفٌ است به محذوف، به تقدیر «من شر القوم و من خزی». جَنَّمَ الرَّجُلُ - از باب صَدَرَب و نَصَرَ -: بر زمین افتاد و نقش زمین شد، به زانو درآمد، که کنایه از مردن است. غَنِيَ بِالْمَكَانِ - از باب عَلِمَ -: اقامت گزید در آن مکان.

تفسیر:

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ

یعنی: پس قوم صالح، ناقه خدا را دست و پا بریدند، یا آن را نحر کردند، پس صالح پیامبر (در خطابی به همه ملت و قوم خویش به عنوان اخبار از آمدن عذاب قطعی خداوند) گفت: در خانه های خود، یا در شهر خود، سه روز از زندگی برخوردار

ص: 480

شوید که پس از آن گرفتار عذاب خدا خواهید شد؛ و این وعده ای است که دروغی در آن نیست.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ

پس چون فرمان ما در رسید (یعنی پس از گذشت سه روز، دستور انشایی ما به فرشتگان عذاب در رسید، یا اراده حتمی تکوینی ما به هلاکت آنها تعلق یافت) صالح و کسانی را که همراه او ایمان آورده بودند به فضل و رحمت خود از شر آن قوم و از خواری و رسوایی آن روز نجات بخشیدیم. بی تردید، پروردگار توست که نیرومند مقتدر است.

وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ

یعنی: و کسانی را که ستم کردند صیحه موعود فرا گرفت، پس همه در خانه های خود به زانو درآمدند.

الف لام الصیحه عهد است و اشاره به صیحه عذابی است که از علم ازلی الهی گذشته و در لوح محفوظ مندرج گشته و در زمانی به صالح پیامبر ابلاغ شده و در روز موعودی قوم صالح را فرا گرفته، و آن بانگ شدید جبرئیل امین بود که به يك بار همه آن سرزمین را لرزاند، کوه های بلند و برج های مرتفع و سقف خانه ها همه فرو ریخت و زنده ای جز صالح پیامبر و پیروانش نماند مگر آن که جسد بی جان بر خاک افتاد و نقش زمین گردید.

كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِتَمُودَ

یعنی: آن چنان هلاک شدند که گویی از آغاز در آن شهر و دیار سکونت نداشتند! زیرا همه زنده های متحرک در خانه و کوچه و دیار و صحرا به يك بار تبدیل به جماد شدند و مرگ و سکوت و سکون بر همه جا حاکم گشت. آگاه باشید که بی تردید قوم تمود به پروردگارشان کفر ورزیدند، یا کفران نعمت او کردند. آگاه باشید که دوری و لعنت باد بر تمود. و این جملات تأکید است در اظهار کفر و لعن آنها مانند آیه (60) همین سوره.

داستان ابراهیم (ع) و بشارت فرشتگان

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامًا قَلَّ لَبِثٌ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ «69» فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ «70» وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَلَبَسْنَاهَا لِبَاسَ حَقٍّ وَمِنْ وَّرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ «71» قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ «72»

لغت و اعراب:

بُشْرَى و بشارت: خبر خوشحالی و سرورآمیز، و بآ آن برای ملابست است. سلاماً به تقدیر «سَلَّمْنَا عَلَيْكَ سَلَامًا». سلامٌ به تقدیر «سلام مَتَى عَلَيْكُمْ» و جمله اسمیه از فعلیه بلیغ تر و رساتر است. لَبِثٌ - از باب عَلِمَ -: درنگ کرد. عِجْلٌ: گوساله. حَنَذٌ اللَّحْمِ - از باب ضَرَبَ - : کباب کرد آن را. نَكِرَهُ: نشناخت او را. ضَحِكٌ به کسر اول، خنده کردن و به فتح اول، حایض شدن زن است طبق گفته برخی از مفسران و یک روایت. ویل: بدی و هلاکت و مصیبت. ویلتا با زیادتی تاء مثل «یا اَبْتَا» کلمه ای است که در مقام ناراحتی و تعجب استعمال می شود، یعنی ای مصیبت، یا ای مرگ من بیا.

تفسیر:

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى

ذکر قصه ابراهیم و فرستادن بشارت به او به واسطه فرشتگان در ردیف ذکر پیامبران

ص: 482

شش گانه که سیاق همه در تعذیب و هلاکت قوم آنهاست، به عنوان مقدمه ای است برای ذکر لوط پیامبر و سرگذشت قوم او، به لحاظ آن که فرشتگان مأمور اهلاک آنها لازم بود در آغاز ابراهیم را ملاقات کنند و به او و همسر او بشارت فرزند و بشارت هلاکت قوم لوط را بدهند و سپس روانه آن مأموریت شوند.

معنای آیه: و حقیقت این است که فرستادگان ما که فرشته هایی بودند برای ابراهیم بشارت آوردند، یعنی بشارت یافتن فرزند و نوه و هلاکت قوم طغیانگر لوط.

در ماهیت و شمار این رسولان آسمانی اختلاف است. گفته شده که: آنها فرشتگان بزرگ و عظیم الهی بوده اند مانند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و عده ای دیگر که عددشان نه نفر بوده برای آن که بر امری عظیم و حادثه ای بس بزرگ و تاریخی اعزام شده بودند.

قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعَبْلِ حَنِيدٍ

یعنی: آنها گفتند: سلام بر تو. ابراهیم هم به لحنی گرم تر گفت: سلام بر شما. پس ابراهیم درنگ نکرد تا آن که برای پذیرایی آنها گوساله ای کباب شده که از فرط چاقی روغنش می چکید، در برابر آنها حاضر نمود.

گفته شده که ابراهیم خلیل مردی کریم النفس، مهمان دوست و سخت مهمان نواز بوده و چون دامداری بزرگ بوده، برای پذیرایی مهمان ها در اندک مدتی گوساله ای را خود سر برید و پوست کند و در تنوری کباب کرده، جلوی آنان گذاشت.

فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً

یعنی: پس چون دید دست آنها به کباب حاضر دراز نمی شود، آنها را بیگانه شمرد و از ناحیه آنها در دل خود احساس ترس نمود. و این امر بدان جهت بوده که در سیره آنها امتناع مهمان از خوردن غذا علامت سوء قصد به شمار می آمد که شاید برای ستیزه یا قتل یا غارت مال آمده باشند.

قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ، وَأَمْرَأَتُهُ قَانِمَةٌ فَصَحَّكَتُ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ

یعنی: فرشته ها گفتند: ای ابراهیم، مترس، همانا ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم.

یعنی بشر نیستیم که غذا بخوریم، بلکه فرشته‌هایی هستیم فرستاده خدا برای هلاک کردن قوم لوط. این گفتگو در حالی بود که همسر ابراهیم ایستاده بود، پس خندید. و او را بشارت دادیم به اسحاق و پس از وی به یعقوب.

باید دانست ظاهر آیه این است که همسر ابراهیم نزد مهمان‌ها برای خدمت یا شنیدن گفتگوی آنها ایستاده بوده و او نیز درک می‌کرده که مهمان‌ها وضع غیرعادی دارند و شوهرش از آنها هراسناک است. و چون آنها گفتند که فرشته‌اند؛ او از این که مهمان‌های مرموز و وحشتناک فرشته الهی از آب درآمدند، یا از بشارت هلاکت قوم لوط خندید.

در روایت و کلمات برخی از مفسران آمده که ضحك در این جا به معنای دیدن خون حیض است که ریشه لغوی نیز دارد. یعنی در آن حال که ایستاده بود و از سش نود سال می‌گذشت، به ناگاه با عروض حالت خاصی که زنان را عارض می‌شود حیض گردید و سخت در تعجب فرو رفت، لکن این امر مقدمه غیبی بوده که فرشتگان الهی بشارت تولد فرزند و نوه را به او بدهند. بنابراین کلمه فضحک نتیجه بشارت سابق نیست، بلکه جمله استینافیه و مقدمه بشارت لاحق است.

قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ

یعنی: همسر ابراهیم گفت: ای وای بر من، آیا من فرزند می‌آورم در حالی که سالخورده‌ام، یعنی عمرم به نود سال رسیده است، و این شوهر من است در حالی که پیری سالمند است؟! حقا که این چیزی شگفت‌انگیز است. زیرا تولد نوزاد از زنی فرتوت و شوهری از خود پیرتر سبب تعجب شنوندگان و خنده بینندگان و استهزاء مردم عادی است و بر حسب حال عموم عجیب است.

قَالُوا اتَّعَجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةً اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ «73» فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ «74» إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ «75»

حمد: ستایش، و حمید فعیل است به معنای محمود یا حامد، یعنی ستوده خصال و افعال، یا ستاینده به نیکی. مجید: صاحب کرم عمیم و جلال گسترده. روع: ترس و رعب.

يُجَادِلُنَا بِهِ تَقْدِيرَ «أَخَذَ يَا شَرَعَ يَجَادِلُنَا». آوَاه: کسی که زیاد آه سر می دهد. منیب: توبه و انابه کننده.

تفسیر:

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

یعنی: فرشته ها گفتند: آیا تو از فرمان پروردگار، یا از کار او تعجب می کنی که بر زنی یائسه و مردی صد ساله، بر خلاف عرف و عادت، فرزندی عطا کند؟ در حالی که رحمت خدا و برکت های او بر شما خانواده است، و خدا دارای صفات نیکو و کارهای ستوده و کرم بی پایان و جلال گسترده است.

مراد این است که فرشته ها زن ابراهیم را در آغاز به جلال و قدرت خدا متوجه کردند که در برابر اراده او هیچ امری مستبعد یا مشکل یا غیر ممکن نیست، و سپس به لیاقت و قداست و صلاحیت خاندان ابراهیم که در خور این الطاف الهی هستند.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ

یعنی: پس چون از ابراهیم ترس و وحشت زایل شد و بشارت به او رسید، شروع کرد به گفتگو و جدال با ما درباره قوم لوط که شاید عذاب از آنها دفع شود یا تأخیر افتد یا شامل همه نشود.

مراد از جدال، ردّ و بدل شدن سخن میان او و خداست و ممکن است با فرشته ها باشد.

و این مجادله یا گوشه ای از آن را خداوند در سوره عنکبوت آیه 32 ذکر کرده: قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ يَعْنِي: ابراهیم گفت: چگونه آنها را هلاک می کنید در حالی که لوط پیامبر در آن جاست؟! فرشتگان گفتند: ما خود به هرکه در آن جاست داناتریم؛ لوط و خاندانش را از آن جان نجات می دهیم.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ

حقاً که ابراهیم حلیم و صاحب آه از ته دل، و صاحب توبه و انابه بود.

حلیم بود یعنی بردبار و خویشتندار بود، در مقام فوران غضب خشم فرو می برد، در موارد انتقام عفو می نمود و در برابر سخنان لغو و اهانت و فحش، کرامت نشان می داد. و آواه بود یعنی از غصه و اندوه گناهان خود و پیروانش پیوسته آه می کشید. و منیب بود یعنی از گناه و خطایای خویش و امتش توبه و استغفار می کرد.

يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (76) «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ» (77)

لغت و اعراب:

سیء بهم نایب فاعلش لوط و ضمیر جمع راجع است به رسل و باء سببیه است. ذرع:

ذراع، دست از سر انگشت وسطی تا آرنج، نیم متر، و به معنای طاقت. و آن تمیز است یعنی «ضاق ذرعه بهم». عصیب: شدید.

تفسیر:

يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ

یعنی: فرشتگان گفتند: ای ابراهیم، از این وساطت درگذر، زیرا فرمان پروردگارت درباره آنها رسیده است. یعنی فرمان انشایی ازلی او طبق تحقق علل و اسباب در نظام تکوین به فعلیت رسیده است، از این رو حتماً برای آنها عذابی که قابل برگشت نیست خواهد آمد.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ

رسولان خداوند پس از جدا شدن از ابراهیم خلیل، به شهر سدوم در چهار فرسخی

آن جا که مسکن لوط و قوم او بود رسیدند و در هیئت چند نفر جوان زیبا از راه آشکار و دیدگاه مردم در وسط روز به نزد لوط که در بیرون خانه خود ایستاده بود آمدند.

معنای آیه: و چون فرستادگان ما به نزد لوط آمدند، لوط به خاطر آنها ناراحت گردید و طاقتش به ورود آنها طاق شد، یعنی از بیم آن که اهل سدوم آگاه شوند و به خانه او هجوم آورند و او عاجز از دفاع شود. و گفت: امروز روز سختی است.

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي صَدَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ «78» قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ «79» قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ «80»

لغت و اعراب:

هَرَعَ إِلَيْهِ - از باب مَنَعَ - به سوی او با شتاب رفت. و أَقْبَلَ يُهْرَعُ: به شتاب آمد چنان که گویی از پشت او را هل می دادند. لو أن، لو برای تمنی است. او اوی عطف است به آن لی بکم قوه. اوی إلى البيت: پناه برد به خانه.

تفسیر:

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ

یعنی: و قوم لوط به سوی او آمدند در حالی که می شتافتند و گویی از پشت سر آنها را هل می دادند. و از پیش نیز آنها کارهای زشت می کردند. این جمله معترضه است و اشاره به این که آنها سابقه این عمل زشت را آن چنان داشتند که حمله دسته جمعی آشکار برای هدفی بس پلید به مهمان های مردی مثل لوط در نزد آنها آسان و عادی بود.

ص: 487

قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي صَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ

یعنی: لوط پیامبر به آنها - با اشاره به دختران خود - گفت: ای قوم من، اینان دختران من هستند، اینان برای شما پاکیزه ترند.

ظاهر آیه این است که لوط پیشنهاد ازدواج شرعی آنها را با دختران خود می کند تا بلکه از آن عمل شنیع دست بردارند، و این به خاطر حفظ آبروی مهمان ها بوده وگرنه لوط دختر به آنها نمی داده است. و حرمت ازدواج مؤمن با کافر در آن عصر ثابت نیست. و اما احتمال این که هؤلاء اشاره به زن های خود قوم باشد، زیرا هر پیامبری پدر ملت خویش است، یعنی ای قوم من، بروید به سوی زنان خودتان که به حکم دختران من هستند، با جواب قوم سازش ندارد.

پس ای قوم من، از خدا پروا کنید و مرا درباره مهمانانم رسوا و خوار مسازید. آیا از میان شما يك مرد آگاه و رهیافته نیست؟!

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ

یعنی: قوم لوط گفتند: حتماً تو دانسته ای که ما را در دختران تو حقی نیست و البته آنچه را ما می خواهیم نیز می دانی.

باید دانست که ظاهر جمله لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ این است که لوط نداشتن حَق آنها را در دختران خود می دانسته. و محتمل است که مراد از اطلاق حق در این جا این باشد که مقتضای عادت و جریان سیره خبیثه آنها بر آن عمل، نوعی تعهد و تبانی میان آنها بوده که مردان به مردان اکتفا کنند و سراغ زنان نروند، و طبعاً زن ها هم در مقابل آنها به هم اکتفا می نمودند و این مطلب را میان خود حق قانونی تلقی کرده بودند، چنان که در برخی از کشورهای فعلی نیز فی الجمله چنین حقی را تصویب نموده اند؛ و لوط پیامبر نیز از موضوع اطلاع داشته است.

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ

یعنی: پس از آن که قوم لوط پیشنهاد او را نپذیرفتند و لوط از قراین فهمید که آنها قصد هجوم به خانه و مهمان ها دارند، از غایت ناراحتی و اضطراب چنین گفت: ای کاش مرا بر شما قدرت و غلبه بود و یا آن که به تکیه گاه محکمی پناه می بردم! یعنی ای کاش دژ یا

حصار یا قبیله نیرومند یا سلطان مقتدری بود که به او ملتجی می شدم!

قَالُوا يَا لَوُطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِيحُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَمِعْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ «81» فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مُنْضُودٍ «82» مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ «83»

لغت و اعراب:

أسرى به: شبانه سیر داد او را. و چون متعلق به لیل شود از قید شب مجرد گردد و به معنای مطلق سیر باشد. قطع: پاره ای از شیء، بآه به معنای فی است. إلا امراتك استثناء از اهل است. صبح: اول روز. ضمائر مؤنث عالیها و سافلها و علیها راجع اند به مدائن و شهرهای آنها که مفهوم از کلام است. سجیل: معرب سنگ گل یعنی گل پخته و سنگ شده. نضد الشیء - از باب ضرب - آن را کنار هم یا روی هم چید. سؤم الفرس: علامت زد اسب را.

تفسیر:

قَالُوا يَا لَوُطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَمِعْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ

چون کار لوط پیامبر با قوم خود به جای باریک کشید و لوط در مانده گشت، فرشته ها شخصیت و رسالت خود را اظهار کردند که ما فرشته هایی هستیم اعزامی برای هلاکت همه اهل این شهر و حاضرین را هم کور کرده، دور می کنیم، چنان که در سوره قمر آیه 37

ص: 489

فرموده: وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ صَوِّهِ فَطَمَسَهُ نَأْيُ عَيْنِهِمْ. خاطر لوط آسوده گشت و به دنبال آن دستور حرکت و بیرون شدن از شهر یا منطقه را دریافت نمود.

معنای آیه: فرشته ها گفتند: ای لوط، ما فرستادگان پروردگار توایم و هرگز هجوم آوران به تو، یعنی به خانه و مهمان های تو نمی رسند؛ پس خانواده ات را در پاره ای از همین شب از خانه و شهر به بیرون روانه کن، و هیچ يك از شما به پشت سر خود ننگرد.

جز همسرت که او را حرکت مده، زیرا آنچه باید به این مردم برسد از عذاب الیم به همسرت نیز باید برسد.

إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ الْأَيْسَرُ الصُّبْحُ بَقَرِيبٍ

یعنی: ای لوط، به یقین زمان وعده آنها صبح است؛ آیا صبح نزدیک نیست؟!

کلام اشاره است به این که باید از شهر یا از منطقه زود بیرون روید، زیرا زمان عذاب، اول روز است. و استفهام تقریری است یعنی اول روز نزدیک است. و مراد از صبح در این جا زمان طلوع آفتاب است به قرینه آیه 73 سوره حجر فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ

یعنی: پس چون فرمان ما در رسید، یعنی امر انشایی ما به فرشتگان موکل به اهلاک، یا امر «کُن» که عبارت از اراده حتمی به وقوع اهلاک است، آن شهرها را زیر و رو کردیم. بالا را پست و پست را بالا ساختیم. (ظاهر آیه این است که جبرئیل امین منطقه ای را که شامل چندین شهر بوده از عمق چند کیلومتری زمین برداشته و وارونه کرده که سطح اولی در زیر قرار گرفته) و بر آنها سنگ هایی که از سجیل یعنی گِل های پخته و سنگ شده بود و پیایی مانند باران ریزش می کرد و هر يك نشانه دار و از جانب پروردگارت بود، فرو باریدیم.

در تفاسیر آمده که در سنگ ها علامت این بوده که از سنگ های کره زمین نیست. و یا آن که نام های همه قوم در سنگ های قتاله درج شده بود. و معنای آن که در نزد خدا است این است که همه ثابت در خزانه استعداد است و به مجرد اراده خداوند به مرحله فعلیت درمی آید.

و باید دانست که هلاکت قوم لوط را این کتاب کریم به سه امر مستند کرده است: زیر و

رو کردن بلاد، بارش حجاره، صیحه آسمانی. دو قسم اول در این آیه وسوم در سوره حجر آیه 73 مذکور است فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ. و ظاهراً هر سه امر واقع شده، لکن کیفیتش روشن نیست. ممکن است ابتدا همه به صیحه ای کشته شده، سپس سنگ ها بر آنها باریده و پس از آن زیر و رو شده باشد. والله العالم.

وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ

یعنی: و هرگز این گونه سنگ ها از ستمکاران دور نیست. یا این نوع حادثه و عقوبت دور نیست. و ممکن است ضمیر مؤنث به امکنه قوم لوط برگردد و مراد از «ظالمین» اهل مکه در عصر نزول آیه باشد، یعنی جایگاه آن قوم از سر راه اهل مکه دور نیست و باید عبرت گیرند چنان که در سوره صافات آیه 138 فرموده: وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ، وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّقُوا الْمَكِّيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ «84» وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ «85» بَقِيَتْ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ «86»

لغت و اعراب:

و إلى مدین به تقدیر «و أرسلنا إلى مدین». و مدین نام یکی از فرزندان ابراهیم است که با دختر لوط ازدواج کرده بود، و نام شهری است که او بنا نهاده است. مکیال: آلت کیل، پیمانہ.

ص: 491

میزان: آلت وزن، ترازو. یوم محیط، محیط صفت یوم است به لحاظ حال مضاف آن. بالقسط حال است از فاعل أوفوا، به تقدیر «متلبسین بالقسط». بَحَسَهُ حَقَّهُ - از باب مَنَع - : کم کرد حق او را. عَثَى - از باب نَصَرَ و صَدَرَ ب - : زیاده روی کرد در فساد. بَقِيَتِ اللّٰهُ يَعْنِي مَا أَبْقَاهُ اللّٰهُ.

داستان شعیب (ع)

تفسیر:

وَالِی مَدِیْنٍ اَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ

سرگذشت شعیب پیامبر در دوازده آیه آتی آمده است، و قوم او اهل مدین و بت پرست بودند و فساد مالی، خاصه در کم فروشی با کیل و وزن در میانشان رواج داشته است.

معنای آیه: و به سوی مدین، یعنی شهر مدین یا قوم مدین، برادر نسبی یا قبیله ای آنها شعیب را به عنوان پیامبری فرستادیم. شعیب گفت: ای قوم من، تنها «الله» را بپرستید، یعنی ذات واجب الوجود یگانه را که واجد همه صفات نیکو و عاری از هر نقص و عیب است، که هرگز شما را جز او معبودی نیست. یعنی پرستیدن بت ها برخلاف قضاوت عقل و دین الهی است.

وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ اِنِّي اَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَاِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ

و نیز پیمانانه و ترازو را کم نکنید. یعنی در مقام ادای حقوق دیگران به وسیله پیمانانه و ترازو، از حقتشان کم نگذارید. من شما را در خیر و برکت می بینم، پس هیچ جهتی برای این کار خلاف عقل و دین در شما نیست. و حقیقت این است که من بر شما از عذاب روز فراگیر بیم دارم، یعنی روزی که عذاب آن همه مستحقین را فرا می گیرد و خطا و قصوری در آن نیست.

وَيَا قَوْمِ اَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ

یعنی: و ای قوم من، پیمانانه و ترازو را عادلانه به نحو کامل پردازید و اموال مردم را کم نکنید (و این دو جمله تأکید از ماقبل است برای اهمیت امر که نخست نهی از ترك ایفای حقوق و سپس امر به فعل آن دارد). و ای قوم، در روی این زمین تبهکارانه به فساد پردازید؛ چه فساد اعتقادی به شرك و چه فساد عملی و مالی.

باید دانست که شعیب پیامبر در این دو آیه، اولاً نهی از کم فروشی، و ثانیاً امر به توفیه در ادای حقوق، و ثالثاً نهی از هر نوع تعدی به مال غیر، و رابعاً نهی از هر نوع فساد در روی زمین نموده است.

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ

آنچه خدا باقی گذاشته برای شما بهتر است اگر دارای ایمان هستید (یعنی در معاملات روزانه سودی که پس از ادای کامل حق دیگران، خدا به شما می‌رساند هرچند اندک باشد بقیت الله است و آن برای شما بهتر است از مال وافر که با کم فروشی به دست می‌آورید، اگر گرونده به خدا باشید). و من هرگز بر شما نگهبان نیستم. یعنی نه مأمور محافظت عمل‌های شمایم و نه متصدی دادن پاداش دنیوی و اخروی بر آن، زیرا وظیفه پیامبر ابلاغ احکام الهی است و محافظت بر اعمال ملت از وظایف امام و ولی امر، و دادن پاداش از شئون ربوبیت خداوند است.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ «87» قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَآكُمْ عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ «88»

لغت و اعراب:

این کنت جواب شرط پس از کلمه حسناً محذوف است، به تقدیر «فهل يجوز لي مع هذه النعم ان اخالفه»؟ او ان نفعل «او» عاطفه به معنای واو، و جمله عطف است به مایعبد، به تقدیر «ان نترك ما يعبد ابائنا و نترك فعل ما نشاء في اموالنا».

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ

شعیب پیامبر مردی بود عابد و صاحب اموال فراوان و پیامبری کثیرالصلاة، زیرا او مأمور به جنگ نبود و اوقات فراغت از تبلیغ خود را صرف نماز می کرد و همواره می گفت:

نماز انسان را از کارهای زشت و ناروا و باطل بازمی دارد. لکن نماز او در نظر قومش جزو کارهای بیهوده و سفیهانه بود.

معنای آیه: قوم شعیب گفتند: ای شعیب، آیا نمازهایت تو را دستور می دهد که ما رها کنیم آنچه را پدرانمان می پرستیدند؟ و رها کنیم آنچه را می خواهیم در اموال خود انجام دهیم؟

مرادشان از نسبت دادن امر شعیب به نمازش این است که می گفتند: بت پرستی عملی پسندیده است، زیرا پدرانمان بر آن بودند و آزادی در اعتقاد است؛ و کم فروشی نیز نیکوست، زیرا مقتضای حریت در اموال و سودآوری مال است، پس دستور ترك آنها سفیهانه و برخلاف آزادی، و نشأت یافته از عمل های سفیهانه ای است که بر آن عادت کرده ای، یعنی نماز دائم.

إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ

ای شعیب، تو همانا مردی بردبار و هدایت شده ای!

ممکن است این جمله را به انگیزه تعجب گفته اند. یعنی با وجود این کمال، چنین دستوری از تو عجیب است. و یا به قصد استهزا و اشاره به عدم وجود این دو صفت در وی گفته اند.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا

یعنی: شعیب گفت: ای قوم من، به من خبر دهید، اگر من بر حجت و برهانی از جانب پروردگار خود باشم، یعنی در دعوت به توحید و نفی شرك و تحریم کم فروشی متکی به دلیل قطعی باشم مانند وحی و تکلم با فرشته و معجزه الهی، و نیز خداوند از جانب خویش روزی نیکی مرا روزی کرده باشد، مانند منصب نبوت و اموال دنیوی حلال،

پس باز بر من جایز و رواست که راه قطعی خود را رها کنم و با خدای خود مخالفت نمایم و تابع شما شوم؟!

وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ

یعنی: و من هرگز نمی خواهم که با شما مخالفت کنم و خود مستبدانه به سوی آنچه شما را از آن نهی می کنم بروم. مراد آن که من نمی خواهم بت پرستی و کم فروشی را خود انتخاب کنم و شما را کنار بزنم، بلکه آن را زشت می دانم و همه را از آن نهی می کنم.

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

یعنی: من در دعوت به توحید و ترك کم فروشی جز اصلاح را یعنی اصلاح اعتقادی و اخلاقی و عملی جامعه را، به آن اندازه که توان دارم نمی خواهم، و توفیق من جز به وسیله خداوند نیست؛ بر او توکل کردم و به سوی او بازمی گردم.

وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ «89» وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ «90»

لغت و اعراب:

جَرَمٌ: قطع میوه از درخت، اکتساب، و غلبه دارد در مطلق اکتساب ناروا. شقاق: دشمنی و عداوت، و از قبیل اضافه به مفعول است، به تقدیر «شقاقکم ایای».

تفسیر:

وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ

یعنی: و ای قوم من، عداوت و دشمنی تان با من این دستاورد را برای شما نداشته باشد

ص: 495

که همانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید به شما نیز برسد (یعنی نظیر طوفان قوم نوح و باد سموم قوم هود و صیحه مهلك قوم صالح)، و قوم لوط نیز از شما دور نیستند. یعنی از نظر مکان یا از نظر اعتقاد شرکی و فسق عملی، پس عذاب آنها نیز از شما دور نخواهد بود.

وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ

و از پروردگارتان طلب مغفرت کنید، یعنی نسبت به آنچه از شرك و كفر در گذشته عمرتان بوده، سپس به سوی او بازگردید، یعنی به وسیله اصلاح حال و عقاید و اعمال نسبت به آینده، زیرا پروردگار من رحمتش بسیار و محبتش فراوان است.

قَالُوا يَا شَيْءٌ مَا نَقَفَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ «91» قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ «92» وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلِيمًا كَانَتْكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ «93»

لغت و اعراب:

فَقِةَ الشَّيْءِ - از باب عَلِمَ - دانست آن را، و گاهی در دانش عمیق استعمال می شود. رهط: طایفه و قبیله. رَجَمَهُ - از باب نَصَرَ - با سنگ زد او را. عزیز: مکرّم و محترم، مقتدر و شکست ناپذیر. ظَهْرِيٌّ: منسوب به پشت، یعنی پشت سر افکنده و فراموش شده و بی اعتنایی شده، و کسر اول آن به خاطر آن است که نسبت تغییر آور است، مانند امسی در

نسبت به امس، و دهری در نسبت به دهر. مکانت: منزلت، و تمکن و قدرت. رقیب: منتظر.

تفسیر:

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا

گفتند: ای شعیب، ما بیشتر آنچه را که می گویی نمی فهمیم (نظیر دعوت به ترك بتان و خدایان با سابقه ممتد، و عبادت يك موجود نامرئی، و دستور ترك كم فروشی و کارهای سودآور دیگر، و اخبار از عذاب های اقوام گذشته که در اختیار احدی نیست) و نیز ما تو را به یقین در میان قوم خود ناتوان و ضعیف می بینیم. یعنی پس وجهی ندارد که سخنانت را به اجبار بپذیریم.

وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ

یعنی: و اگر طایفه و قبیله ات نبود تو را با سنگ می راندیم (مراد این که ما از پیروانت هراسی نداریم، زیرا آنها در اقلیت اند، و مانع ما طایفه توست که هرچند اندک باشند موقعیت و روابط اجتماعی ای دارند که پیروانت ندارند) و هرگز تو بر ما عزتی نداری.

یعنی قدرت و غلبه نداری حتی با طایفه و قبیله ات، و یا از نظر شخصیت در نزد ما احترام و آبرو نداری.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ لِي كِبْرًا مِمَّا عَفَا اللَّهُ عَنْ يَوْمِئِذٍ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ

یعنی شعیب گفت: ای قوم من، آیا طایفه و قبیله من برای شما از خدا عزیزتر است که او را ظهري گرفته اید؟ یعنی او را پشت سر انداخته و نظیر شخصی دور افکنده و بی اعتنایی و بی احترامی شده قرار داده اید، زیرا او را قرین شریکانی از جماد کرده اید و فرستاده اش را طرد نموده و شریعتش را دور انداخته اید. بی تردید، پروردگار من به همه آنچه انجام می دهید احاطه دارد، احاطه علمی و توانی، یعنی همه را کیفر خواهد داد.

وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا لِنَفْسِكُمْ إِنَّهُ كَانَ لَذَكًّا بَصِيرًا

یعنی: و ای قوم من، شما روی منزلت و موقعیت مستحکمتان و به مقدار توان و قدرتان هرچه بخواهید در برابر خدا و فرستاده اش انجام دهید، من نیز عامل و کوشا خواهم بود؛ به

زودی خواهید دانست چه کسی را عذابی خوارکننده خواهد آمد و چه کسی است که دروغگوست. و منتظر باشید، من هم با شما منتظرم.

باید دانست که این رقم سخن گفتن از فردی مانند شعیب که خود اهل جنگ نبوده و طایفه و قبیله اش اندک و پیروانش کمتر از رهطاند، در برابر ملتی انبوه، نهایت شجاعت و استقامت است و غایت اتکاء به مبدأ اعلی و وعده های اوست، و پیوسته پیروان راستین حق چنین بوده اند.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ «94» كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا
أَلَّا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ «95»

لغت و اعراب:

جاثم: به زانو درآمده، کنایه از هلاک شدن. غَنِيَ بِالْمَكَانِ - از باب عَلِمَ - اقامت گزید در آن.

تفسیر:

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا

یعنی: و چون فرمان ما در رسید، یعنی دستور انشایی ما به فرشتگان ابلاغ شد، یا اراده حتمی ما به تحقق حادثه تعلق یافت، شعیب و کسانی را که همراه او ایمان آورده بودند به وسیله رحمتی از جانب خود نجات بخشیدیم، یعنی رحمتی پیش بینی شده در ازل، یا رحمت خاصی بر مؤمنان در مواقع حساس.

وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ

و کسانی را که ظلم کرده بودند، یعنی به پیامبر و شریعت آسمانی و نفس خودشان، صیحه آسمانی فرا گرفت، پس همه در خانه های خود به زانو درآمدند و

ص: 498

به هلاکت رسیدند.

كَأَن لَّمْ يَخْتَوَا فِيهَا إِلَّا بُعْدًا لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ

یعنی: صیحه آسمانی آنچنان آنها را فرا گرفت که گویی از آغاز در آن خانه ها سکونت نداشتند، زیرا همه جاندارها بی جان افتادند و شهر هم از سر و صدا خالی گشت به گونه ای که گویی ساکن نداشت. آگاه باشید، لعنت و دوری باد بر قوم مدین چنان که قوم ثمود مورد لعن و دوری قرار گرفت.

داستان موسی (ع) و فرعون

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٩٦﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿٩٧﴾ يَتَّقُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ ﴿٩٨﴾ وَأَنْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ ﴿٩٩﴾

لغت و اعراب:

سلطان مصدر است به معنای تسلط و چیره شدن، و دلیل و برهان که سبب تسلط در محاجه است. يقدم القوم به معنای يتقدمهم، جلو می افتد از قوم. فأوردهم یعنی فیوردهم.

بئس الورد المورود، ورد: آبی که در آن وارد می شوند. و ورد به معنای مورود، و مورود صفت آن و مخصوص به ذم محذوف است، به تقدیر «بئس المحل المورود فيه النار». رُفد: عون و یاری، عطیه. مرفود ای بئس العون الموعان، و توصیف در دو مورد برای تأکید است.

تفسیر:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

موسی بن عمران سومین پیامبر از پیامبران اولوا العزم، صاحب کتاب

ص: 499

آسمانی و شریعت مستقل در سلسله پیامبران الهی است که نام و سرگذشت او و قومش بیش از همه پیامبران در قرآن کریم آمده است. یعنی بیش از صد و سی بار نامش در بیشتر از سی سوره ذکر شده است. ولی در این سوره به نحو اجمال به حال او اشاره شده است.

معنای آیه: و حقیقت این است که موسی را به عنوان نبوت و رسالت، همراه آیات خود و سلطانی روشن فرستادیم.

مراد از «آیات» آیات تورات نیست، زیرا تورات پس از دعوت فرعونیان و اقامه معجزات و پیروزی بر آنها و هلاکتشان نازل شده است، بلکه معجزات مفصلی است که در آیات دیگر این کتاب کریم نامی از آنها برده شده، و مراد از «سلطان» ادله عقلی و حجت های منطقی است که موسی در مقام اثبات مدعای خود آورده است.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ

یعنی: موسی را به سوی فرعون و سران و اشراف او فرستادیم. (اختصاص بعثت موسی به فرعون و ملاء او به خاطر این است که همه کارها در اختیار آنها بوده و مردم همه پیرو محض و مقلد کور یا مکره و مجبور آنها بودند و گرنه دعوت و دین و کتاب رسل الهی نسبت به عصر بعثشان قابل اختصاص و استثنا نیست) پس آنها پیروی از امر فرعون کردند و امر فرعون دارای رشد و هدایت و صلاح و نجات نبود.

مراد از امر فرعون در این جا مسلك و رفتار و عمل اوست، و غرض این است که در مقایسه منطقی فرعون با منطقی موسی و هدف و سیره او با هدف و سیره موسی، هرگز کار فرعون را رشد و هدایت نیست، زیرا بی تردید دعوت به شرك و كفر و رذایل اخلاق و اعمال پلید، قابل مقایسه با دعوت به توحید و فضایل انسانی و اعمال نیکو نیست.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ

یعنی: او بر قوم خود در روز قیامت پیش خواهد افتاد، پس آنها را در آتش وارد خواهد کرد. (مراد این است که فرعون همان گونه که در دنیا در شرك و فسق پیشوای آنها و در سنت های باطل و ستم ها پیش قدم آنها بود و همان طور که در ورود به نیل به جاده های تحت البحری مرگ و شقاوت پیشی گرفت و همه دنبال او رفتند، در آخرت نیز برای ورود در آتش دوزخ پیش می افتد) و چه بد جایگاه ورود برای واردین است آن آتش!

وَأْتَبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِنَسِ الرَّفْدِ الْمَرْفُودِ

و آنها در این دنیا و در روز قیامت به لعنت بدرقه شدند. (یعنی در دنیا از زمان هلاکتشان تا انتهای جهان لعنت و نفرین فرشتگان و صالحان بندگان خدا از همه امت ها و ملت ها به دنبال آنهاست و روز قیامت نیز با لعن و نفرین اهل محشر تعقیب می شوند) و چه بد عطیه و یارانه است آنچه بدان یاری می شوند!

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ «100» وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ «101» لغت و اعراب:

ذلك اشاره است به سرگذشت هفت نفر از پیامبران و قوم آنها که ذکر شد.

قری: جمع قریه، مجتمع انسانی و محل اجتماع مانند شهر و روستا. حَصِيدَ الزَّرْعِ - از باب صَرَبَ وَ نَصَرَ -: درو کرد آن را. و حصید فعیل به معنای مفعول است. أغنى عنه السوء: أبعده عنه، بدی را از او دور کرد. من شیء متعلق است به أغنت. تتبیب: هلاك

کردن، زیان زدن.

تفسیر:

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ

یعنی: ای پیامبر و ای مخاطب، این اخبار از قصص و سرگذشت های مجتمعات انسانی است که ما برای تو بازگو می کنیم؛ از آنان برخی پابرجا و برخی درو شده است.

یعنی: در مجتمعات و قبایل که تاریخ ممتد این جهان در کرانه های مختلف کره زمین بر آنها گذشته برخی هنوز سرپا و زنده هستند و مورد عذاب واقع نشده اند و برخی حصیدند یعنی همانند زرعی درو شده و نابود گشته اند مانند اقوام شش گانه ای که ذکر شدند.

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ

یعنی: نسبت به آنهايي که مثل زرع درو شدند و مشمول عذاب خدا گشتند ما ستم نکردیم، ولكن آنها به نفس خود ستم نمودند، یعنی به واسطه اصرار بر شرك و كفر و ارتكاب گناهان کبیره. و چون به سزای اعمالشان عذاب خدا بر آنان فرود آمد، بت ها و معبودهایی که پیوسته در مواقع خطر به جای خدا آنها را می خواندند، چیزی از عذاب الهی را از آنها دفع نکردند و آن خدایان بر آنها جز زیان و هلاکت و بریدن پیوند با خدا و مؤمنان نیفزودند.

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ «102» إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ «103» وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُعَدَّدٍ «104»

ص: 502

و كذلك اشاره است به عذاب های مذکور که مشبّه به اند و کلی قابل انطباق آن بر همه افراد مشبّه است. مشهود یعنی مشهود فیهِ، از شَهَدَ به معنای حَضَرَ؛ یا مشاهده شده از شَهَدَ به معنای مشاهده کرد. أَجَلَ: مجموع مدت تعیین شده بر شیء، و آخر مدت مزبور.

تفسیر:

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ

یعنی: و این گونه است مجازات پروردگار تو آن گاه که مجتمعات را در حالی که ستمکارند مؤاخذه و مجازات کند. و این تشبیه از قبیل تشبیه کلی بر برخی از مصادیق است، یعنی مؤاخذه ستمکاران به طور کلی نظیر این مصادیق است که ذکر شد. همانا مؤاخذه خداوند بس دردناک و سخت است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ

بدون شك در این داستان ها و حوادث نشانه ای است برای کسی که ترسی از عذاب آخرت در دل او تحقق یابد. مراد از نشانه، عبرت است و یا علامت های حاکی از علم و قدرت و حکمت خداوند. و روز آخرت روزی است که مردم در آن گردآوری می شوند؛ یعنی از نخستین فرد انسان که آدم ابوالبشر است تا واپسین فرد از نسل او. و توصیف یوم به «مجموع له» به لحاظ این است که این اجتماع واقع شدنی است و مقتضای حتمی آن روز و برای هدف خاص عظیم آن روز است.

و آن روز، روز مشهود است؛ یعنی علاوه بر انسان ها همه اجنه و پریان و فرشتگان الهی و همه حیوانات اهلی و وحشی در آن روز حاضر خواهند شد. و مشهود است یعنی حاضران آن صحنه همه حوادث جاریه را که از جمله محاکمه و مجازات انسان هاست خواهند دید.

یعنی: و ما آن روز را تأخیر نمی اندازیم مگر برای مدتی اندک، یعنی اندک از دیدگاه ربوبی. و از علل تأخیر آن روز، تحقق حوادثی است که باید در این جهان طبق اراده ازل و حتمی خداوند واقع شود و اهم آنها تحقق هدف اصلی خلقت بشر و پدید آمدن همه افراد آن طایفه که از علم ازل گذشته، و مورد امتحان قرار گرفتن آنها از آغاز تا انجام، و پدید آمدن مدینه فاضله انسانی در صحنه گیتی، و برخورداری ذوی العقول از نعم مادی و معنوی پیش بینی شده دنیا، و مهیا شدن اقتضای جزا و پاداش و کیفر برای همه است.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ سُعِيُّبٌ وَ سَعِيدٌ «105» فَأَمَّا الَّذِينَ سَدُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ «106» خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ «107» وَأَمَّا الَّذِينَ سَدُّوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ «108»

لغت و اعراب:

یأت در اصل «یأتی» است و مجزوم نشده است، فقط کتابت آن در قرآن این گونه است. لا تکلم اصلش «لا تتکلم» است. سعادت رسیدن هر شخص به خیرات مترقب از وجود اوست، و شقاوت محروم شدن شخص است از خیرات وجود خویش. زفیر: فریاد و ناله شدید توأم با گریه و زاری نظیر آغاز صدای درازگوش. شهیق: ناله بلند شبیه آخر صدای درازگوش. ففی النار خبر الذین شقوا، لهم فیها خبر زفیر. جدّه - از باب نصر - : قطع کرد آن را.

تفسیر:

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ

آن زمان که اجل معدود یعنی قیامت فرا رسد و مکلفان در صحنه محشر گرد آیند احدی سخن نخواهد گفت، یعنی قادر نخواهد بود، مگر به اذن خداوند.

مراد از «اذن» در این جا اذن تکوینی است در مقابل اذن در دنیا، زیرا در دنیا مکلفان درباره اعمالشان دو رقم اذن دارند: تکوینی یعنی دادن قدرت و توان، و تشریحی یعنی اجازه و ترخیص. اذن تکوینی عام است و در فعل حلال و حرام تحقق دارد، و اذن تشریحی در حرام نیست و فقط در حلال است، ولی در آخرت يك اذن بیشتر نیست و آن اذن تکوینی است در خصوص آنچه از او سؤال کنند وگرنه قدرت تکلم ندارد.

پس مردم دو طایفه می شوند: شقی و سعید. معنای سعادت رسیدن هر موجود است به آنچه روح او اقتضا دارد از خیرات و برکات و کمالات معنوی، و آنچه جسم او اقتضا دارد از لذایذ جسمانی. و شقاوت ضد سعادت است، یعنی محرومیت هر موجودی از خیر و برکت هایی که زمینه فعلیت آنها در روح و جسم وی موجود بوده. و مراد از شقی و سعید در این جا کسانی هستند که در دنیا استعداد شقاوت و سعادتشان به مرحله فعلیت رسیده بوده و اما آنها که در دنیا استعداد هیچ يك را نداشته اند مانند دیوانگان در همه عمر، و یا مانع از فعلیت داشته اند مثل اطفالی که پیش از بلوغ مرده اند یا کسانی که در حال جهل قصوری مرده اند که این اصناف در آنجا نه شقی اند و نه سعید، لکن مشمول رحمت خدایند نه از راه پاداش عمل.

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ

یعنی: و اما کسانی که شقاوتمند شدند، یعنی در دنیا از خیرات و برکات وجودی خود محروم گشتند و به واسطه اختیار راه کفر و فسق، به عقاید و اخلاق و اعمال صالحه متصف نگشتند و در نتیجه محروم ماندند، آنان در میان آتش اند و آنها را در آن جا دو گونه ناله است: زفیر یعنی ناله ای همراه کشیدن نفس عمیق، و شهیق یعنی ناله ای شدیدتر از آن به همراه بیرون کردن نفس عمیق.

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ

گفته شده: مراد از این آیه و آیه بعد بیان حال برزخیان است و مراد از آتش جهنم، برزخ است.

معنای آیه: آنها در آن آتش جاودان اند مادامی که این آسمان ها و این زمین پایدار است، مگر هنگامی که پروردگارت اراده کند، یعنی بخواهد که این آسمان ها و زمین و عالم برزخ را به هم زند و قیامت را برپا کند. به یقین، پروردگارت آنچه را که می خواهد به قدرت و سرعت انجام می دهد.

ولی این معنا با آیات قبل منافات دارد، و ارجح آن است که مراد، بیان حال دوزخیان پس از قیامت است، و مراد از «دوزخ» جهنم ابدی و مراد از «سماوات و ارض» آسمان ها و زمین عالم ابدیت، و مراد از «خلود» نیز خلود در آن جاست. زیرا طبق آیه (48) سوره ابراهیم يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ این آسمان ها تبدیل به آسمانی دیگر و جاویدان می شوند و آنها سایه بر ساکنان محیط ابدیت می افکنند.

پس معنای استثنا این است: مگر آن که خدا بخواهد آن عالم را به هم زند. اشاره به این که توهم نشود که پس از تصویب ابدیت آن عالم، از خدا سلب قدرت می شود و تغییر آن محیط از اختیار خدا بیرون می رود، بلکه قدرت او محفوظ است و هر لحظه بخواهد همان دستگاه عالم ابدی را نیز می تواند بر هم زند، هرچند قطعاً نخواهد کرد. و آخر آیه نیز مؤید این بیان است.

وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ

یعنی: و اما کسانی که سعادت‌مند شدند، پس آنها در بهشت اند و تا آسمان ها و زمین برپاست در آن جا جاودان اند، مگر آن که پروردگارت بخواهد. یعنی مگر آن که اراده کند خلود نباشد و بهشت و جهنم آخرت منقرض گردد، و یا آن که آسمان ها و زمین را بر هم زند و دستگاه عالم وجود را برچیند. یعنی خداوند بر همه اینها قدرت تام دارد ولی به یقین و بدون شبهه و بر طبق وعده های مکرر خود چنین کاری را نخواهد کرد، *إِنَّهُ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ*. و لذا فرمود: *عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ* یعنی این بهشت و زندگی

اخروی برای سَعْدَا و نیکبختان انس و جن عطیه ای است بدون انقطاع و هرگز گسستن ندارد.

باید دانست که شقاوت اشقیا در آیه قبل با عبارت فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا به خودشان نسبت داده شده، و سعادت سعدا در این آیه با عبارت وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا مجهول ذکر شده، آن اشاره به این است که در مرحله نخست، الطاف عام الهی در عرضه دین و کتاب آسمانی به جامعه بشری شامل همه مکلفان است و این اشقیا هستند که به اراده و اختیار خود جانب شقاوت را به واسطه رد دعوت انبیا و پیروی از شیطان و هوای نفس انتخاب می کنند و بدین وسیله خود را از توفیقات خاصی که متمم سعادت عام است محروم می نمایند و بالأخره به اختیار خود شقی می گردند. ولی صالحان به وسیله پذیرش اختیاری دعوت عام، مشمول رحمت های خاص نیز قرار می گیرند به گونه ای که گویی در حقیقت خداوند آنها را سعادتمند نموده است.

فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةِ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوفُونَ نَصِيْبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ «109» وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَرِيْبٍ «110»

لغت و اعراب:

مَرِيه: شك و تردید. مِمَّا يَعْبُدُ «ما» مصدریه است. تَوْفِيه: به تمام پرداختن حق. ضمیر جمع نصیبهم به مشرکان بر می گردد. غیر منقوص حال است از نصیب. مرجع ضمیر قضی بینهم مشرکان و مؤمنان است. شك منه مریب، مریب تأکید است مانند ظلاً ظلیلاً و حجراً محجوراً. و ضمیر منه به تورات بر می گردد.

ص: 507

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ

یعنی: پس ای پیامبر، یا ای مخاطب، هرگز دربارهٔ بطلان پرستش این مشرکان در شك و تردید مباش (زیرا آنها جماداتی را می پرستند که مصنوعی بیش نیستند؛ نه مقرب درگاه خدایند و نه شفیعان درگاه او و نه قادر بر دفع ضرر و جلب نفع خود و نه بذل حوایج دیگران)، آنها نمی پرستند مگر آن گونه از پرستش که پدرانشان از پیش می کردند، یعنی مبنی بر ظنّ و گمان و تقلید کور از گذشتگان جاهلشان به پیروی از سران و سرانشان برای مال و جاه و مقام.

وَإِنَّا لَمُوقِفُوهُمْ نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ

یعنی: و مسلماً ما بهرهٔ مشرکان را به نحو کامل پرداخت می کنیم در حالی که کم و کاستی در آن نباشد. یعنی بهرهٔ دنیوی آنها را از حظوظ زندگی طبق تعیین در لوح محفوظ از عمر و روزی و پاداش اعمال در دنیا به طور کامل می پردازیم و بهرهٔ اخروی آنها را نیز از کیفر کفر و فسق، طبق استحقاقی که کاتبان اعمال نگاشته اند بدون کم و کاست خواهیم داد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ

یعنی: و حقیقت این است که ما موسی را کتاب آسمانی دادیم، پس در آن اختلاف افتاد.

مراد از کتاب، کتاب عظیم الشان تورات است که سومین کتاب آسمانی شامل شریعت و احکام دینی مستقل و معارف گوناگون و جامع همهٔ نیازهای بشری عصر خویش بود و هیچ کتاب آسمانی پیش از قرآن کریم بدان مثابه نبوده است. و مراد از اختلاف، اختلاف قوم موسی در پذیرش آن است که اقلیتی از سبطیان پذیرفتند و اکثریت قوم نپذیرفتند. و سوق آیه برای تسلیت قلب مبارک پیامبر اسلام است که اهل مکه در قرآن او اختلاف کردند، اکثریت نپذیرفتند و اقلیتی ناچیز پذیرفتند.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ

یعنی: و اگر نبود سخنی که از پروردگارت از پیش گذشته، بی شک میان آنها داوری قطعی می شد.

باید دانست که مراد از سخن گذشته خداوند، حکم ازلی مندرج در لوح محفوظ اوست که قانون مهلت را عملی سازد. توضیح این که: خدا را دو قسم قضا و داوری در علم ازلی گذشته است.

اول - حکم کلی و قضای عام بر این که هر فردی یا گروهی را طبق عمل های اختیاریش جزا دهد، *إِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا*. و مقتضای این قضاوت این است که پس از هر عملی پاداش یا کیفر آن فرارسد.

دوم - آن که میان عمل و جزا فاصله اندازد و قانون مهلت را عملی سازد، چه در جزای دنیوی و چه اخروی، تا آن که طایفه بشری بتواند در دنیا ادامه زندگی دهد و دنیا را آباد سازد و نیکان و بدان آثار وجود خود را ظاهر کنند و هدف اصلی آفرینش را محقق سازند، چنان که در آیه 36 بقره فرموده: *وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ*. پس طبق قضای دوم است که خدا مشرکان را مهلت می دهد، و هر قانونی ممکن است مورد استثنایی داشته باشد.

وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ

و آنها به یقین درباره این کتاب در شکی تردیدزا و غیرقابل زوال اند. یعنی نه تنها اهل تورات در عصر نزول اختلاف داشتند، بلکه ملت یهود فعلی نیز در کتاب توراتی که در دست دارند در شک و ریب اند، زیرا آنان از ضعف سند تورات اطلاع دارند.

برای آن که طبق تاریخ، سند تورات حاضر به مردی از کاهنان یهود به نام «عزراء» می رسد. وی پس از آن که تورات قدیم را چندین سال پیش از آن همراه هیکل (1) سوزانده بودند، خود تورات را نوشت و هنگامی که یهود از بابل به ارض مقدس بازمی گشت تقدیم آنها نمود.

ص: 509

وَإِنَّ كَلًّا لَّمَّا لِيُوفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ «111» فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ «112»
وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ «113»

لغت و اعراب:

وإنَّ كلاً- تنوین بدل از مضاف الیه است، به تقدیر «وإنَّ کلاً المختلفین و الشاکین». لام لَمَّا و لیوفینهم تأکید مطلب است، و برای لَمَّا و جوهی در تفاسیر و کتب ادبی گفته اند و لیوفینهم خبر إن است. و مَنْ تاب عطف است به فاعل فاستقم. رکنَ الیه - از باب نَصَرَ و عَلِمَ - : میل کرد به او، وثوق و اطمینان نمود به او.

تفسیر:

وَإِنَّ كَلًّا لَّمَّا لِيُوفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

یعنی: و به یقین، هر يك از طرفین یا اطراف اختلاف را پروردگارت عمل هایشان را در روز رستاخیز به تمام پرداخت خواهد نمود.

مراد، اطراف اختلاف در تورات است در تمام زمان ها و اعصار، خواه اختلاف در اصل پذیرش آن باشد یا هر اختلاف تفرقه آور باقی در طول تاریخ. و ممکن است کلاً- شامل اهل شکّ مریب هم باشد. و مراد از پرداخت عمل، دادن کیفر آن از عذاب های گوناگون آخرت است، و یا آن که نفس عمل ها را به نحو تجسم عینی ایفا کند؛ عقاید و اخلاق را به نحو تبدل به حالات و ملکات نفسانی بهشتی و دوزخی، و اعمال بدنی را به صورت نعمت های بهشتی و عذاب های دوزخی.

ص: 510

زیرا خدا به آنچه آنها انجام می دهند آگاه است. یعنی علاوه بر نوشته رقیب و عتید، خود نیز از همه جزئیات آن آگاه است.

پایداری و عدم گرایش به ستمکاران

فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

یعنی: پس ای پیامبر، به همان گونه که مأمور شده ای خود و هرکس که به همراهت به سوی حق بازگشته، مستقیم و پایدار باشید و هیچ یک سرکشی و نافرمانی نکنید. یعنی تو در وظیفه ابلاغ شریعت و کتاب خویش، و کوشش در پیاده کردن آن در جامعه، و پیروانت در پذیرش و عمل.

و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست. یعنی عمل های فکری باطنی و بدنی ظاهری خلوتی و جلوتی همه در برابر دید حق آشکار است.

وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا

یعنی: و به کسانی که ستم کرده اند رکون ننمایید. یعنی میل قلبی و رغبت باطنی، و یا اعتماد و اطمینان مکنید.

باید دانست که در این آیه کریمه از جهت عنوان ظالم که آیا شامل ظالم به نفس و شرك و كفر نیز هست یا نه؛ و از جهت عنوان رکون که آیا مراد مجرد میل قلبی یا اعتماد درونی است یا مراد رکون عملی است؛ و از ناحیه نهی متعلق به رکون که آیا مراد حرمت است یا اعم از کراهت؟ ابهام و اجمال است.

پس اگر مراد، مشرکان و کفار باشند، معنای نهی از رکون نهی از میل قلبی به دین و شریعت و کتاب آنهاست، یا نهی از گرایش عملی به روش و آداب و رسوم باطل و خلاف اسلامی آنها که در مواردی حرام و در مواردی مکروه است. و اگر مراد مسلمین باشند، معنای نهی از رکون، نهی از میل قلبی به ستم آنها و نهی از گرایش عملی به ظلم آنان است، و حلّ تفصیلی مسأله بر عهده فقه است.

فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ

یعنی: به آنها رکون نکنید وگرنه آتش آخرت به شما می رسد و در آن حال، یعنی در آخرت و رسیدن آتش، شما را جز خداوند یاوران و سرپرستانی نباشد، و سپس از جانب خدا و غیر او یاری نمی شوید.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيْ النَّهَارِ وَزُلْفَاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ «114» وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيْعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ «115»

تفسیر:

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيْ النَّهَارِ وَزُلْفَاً مِنَ اللَّيْلِ

یعنی: و نماز را در دو طرف روز و در اوقاتی از شب که نزدیک تر به روز است برپا دار.

ظاهر این آیه هرچند مطلق است لکن مراد، امر به نمازهای خاص است یعنی نمازهای یومیّه پنجگانه و نوافل آنها که مخصوص این اوقات است. زیرا مراد از دو طرف روز، نیمه اول آن از طلوع فجر تا زوال آفتاب، و نیمه دوم آن از ظهر تا غروب است؛ و نماز صبح و نافله آن در طرف اول، و نماز ظهر و عصر و نوافل آنها در نیمه دوم است هرچند وقت صبح در نیمه اول مضیق و وقت ظهر و عصر در نیمه دوم موسّع است. و مراد از ساعت های نزدیک تر به روز اوایل شب است تا نیمه آن که وقت نماز مغرب و عشا و نافله های آنهاست. و ممکن است مراد وقت فضیلت مغرب و عشا باشد.

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ

یعنی: به یقین حسنات سیئات را - یعنی آثار سوء آن را - از بین می برد. بدین معنا که انجام کار نیک سبب زوال استحقاق عقلی عقاب از مجرم، یا زدوده شدن پلیدی گناه از روح او، یا پاک شدن نوشتار آن از صحیفه عمل او، یا زوال سوء ظن و نفرت از دل های مؤمنین می شود و یا آن که در عالم آخرت آثار معاصی را ولو به نحو تجسم نابود می کند.

ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ

یعنی: این مطلب یادآوری برای اهل تذکر است. زیرا اعطای چنین قدرتی به مؤمن که آثار سوء گناهان خود را به هر وسیله ممکن از دل و صحیفه عمل خود و از افکار مردم و تأثیرات اخروی آن را در آن عالم بزدايد، قابل توجه و تذکر است.

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

یعنی: و صبر کن، زیرا خداوند هرگز پاداش نیکان را ضایع نخواهد کرد.

باید دانست که حقیقت صبر، تسلط انسان بر خویش است به گونه ای که در مواقع حساس او را به عملی که نمی خواهد، به راحتی وا دارد و از عملی که می خواهد، باز دارد. و تعلیل شده صبر در این آیه به این که هیچ عمل خیری در این جهان بی پاداش نخواهد بود.

فَلَوْلَا كَانَتْ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ «116» وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ «117»

لغت و اعراب:

لولا چون بر ماضی داخل شود برای انشاء تعجب و توبیخ باشد. اولوا: اصحاب و یاران.

بقیه: عقل و درایت و کمال و اوصافی که انسان بقای آنها را دوست دارد. اتراف:

خوش گذرانی و افساد در صرف مال و جاه. قری: جمع قریه، محل اجتماع انسان از شهر و روستا. بظلم به تقدیر «بظلم منه یا منهم».

تفسیر:

فَلَوْلَا كَانَتْ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ

از آیه شریفه استفاده می شود که پیوسته از جامعه بشری در طول تاریخ پس از دعوت پیامبران، اقلیت محدودی دعوت را پذیرفته اند و سران و اشراف و مستکبران، در برابر

انبیا مخالفت کرده و توده ملت را هم به دنبال خود داشته اند و در نتیجه اکثریت قاطع جامعه پیوسته راه ضلالت پیش گرفته اند. و آیه در مقام اظهار تعجب و توییح بر این است که چرا (با وجود توان انبیا در هدایت بشر و منطق رسای آنان، و ادله و براهین روشنگرشان در اثبات توحید و شرع و کتاب، و معجزات بسیار و آشکارشان) از میان مردم صاحبان عقل و خرد و دانشی در نیامده اند که سران جامعه را از انحراف نهی کنند و به پیروی از دین از فساد روی زمین جلوگیری نمایند؟!!

معنای آیه: پس چرا از قرن ها و اجتماعات انبوه بشری که پیش از شما گذشته اند، صاحبان عقل و دانش و درایتی نبوده اند که از فساد در روی زمین جلوگیری کنند؟!!

إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ

استثنا از نفی وجود اصحاب خرد و دانش و درایت است، و ممکن است منقطع باشد.

یعنی لکن استثنا می کنم گروه اندکی را از کسانی که ما آنها را از میان قرون و اجتماعات انبوه بشری نجات دادیم، و این ها عبارت اند از گروندگان هر پیامبر و حواریین و ربّانین اصحاب آنها که پیوسته وسیله بقای شریعت آنان و حافظان دین و کتاب آنها بودند که همیشه نفوسشان اندک و فعالیتشان محدود بوده است. ولی آنها که بر خود و جامعه ستم کرده اند، یعنی سران و سلطه گران و اصحاب ثروت و مال، همواره به دنبال اتراف و ناز و نعمت و خوش گذرانی افتاده اند و پیوسته گنهکار و خارج از فرمان خدا بوده اند.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصَلِحُونَ

یعنی: و هرگز پروردگار تو چنین نبوده که شهر یا روستایی را به ظلم و ستم یعنی ظالمانه هلاک کند در حالی که اهل آن جا صالح باشند. زیرا خدا از ظلم بری است و ظلم جز از ضعیف و ناتوان سر نمی زند و خدا چنین نیست. و إِنَّمَا يَحْتَاٰجُ إِلَى الظلم الضعیفُ.

و ممکن است مراد این باشد که خدا اهل هیچ شهر و روستا را به خاطر ظلم بر نفسشان یا ظلم به خدایشان، یعنی به خاطر شرك و كفر، هلاک نمی کند در صورتی که نسبت به یکدیگر اهل صلاح باشند و فساد و تعدی نداشته باشند. و این معنا مطابق نقلی است که گفته شده: الملك مع الكفر بيقى و مع الظلم لا ييقى، یعنی باظلم به غیر.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ «118» إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ «119»

لغت و اعراب:

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اسْتِثْنَاءٌ مُتَّصِلَةٌ مِنْ فاعِلٍ لَا يَزَالُونَ اسْتِثْنَاءٌ بِهٖ تَقْدِيرٌ «إِلَّا أَنْاسٌ فِي عَصْرِ رَحْمَتِ اللَّهِ فَلَمْ يَخْتَلَفُوا». وَ يَا مُنْقَطِعٌ اسْتِثْنَاءٌ بِهٖ تَقْدِيرٌ «وَلَكِنْ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ نَاجٍ مِنْ بَيْنِهِمْ». لِذَلِكَ إِشَارَةٌ بِهٖ اخْتِلَافٍ يَافِي اخْتِيَارٍ يَافِي رَحْمَتِ اسْتِثْنَاءٍ كِهٖ هَرِيكٌ مَفْهُومٌ مِنْ كَلَامِ اسْتِثْنَاءٍ.

تفسیر:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً

این آیه و آیه بعد دربارهٔ اختلاف بنی نوع انسانی در دین و شرایع آسمانی است که پیوسته وجود داشته، در صورتی که مطلوب حقیقی، وحدت آنها و عدم اختلاف در اصول و فروع دین است.

معنای آیه: و اگر پروردگار تو می خواست و اراده حتمی می کرد همهٔ مردم را يك امت قرار می داد. یعنی همهٔ مکلفان را يك نواخت می کرد و ارادهٔ قلبی آنها را جبراً و بدون اختیار بر عمل به اصول و فروع يك دین و يك شریعت استوار می نمود و همانند فرشتگان تخلف و گناهی از آنها صادر نمی شد. مراد این است که ابداً چنین کاری را نمی کند، زیرا مستلزم جبر باطل و سلب اختیار از مکلفان است و خدا آن را اراده ندارد.

وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ

ولی مردم دائماً در اختلاف بوده اند، یعنی در دین و شرایعشان. و علت مطلب این است

که هدف اصلی خلقت، خاصه ذوی العقول، مختار بودن آنهاست که در تمام عمل های خود، خواه اعمال دینی یا دنیوی، خود اراده کنند و اختیار نمایند؛ و چون طبایع و غرایز ذاتی آنها مختلف است طبعاً در انتخاب امور دینی نیز اختلاف پیدا می شود و از این رو پس از ظهور هر شریعتی فرقه های مختلف و شعبه های گوناگون پدید می آید.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ

ظاهر استثناء، اتصال است، یعنی مردم دائماً با هم اختلاف دارند مگر مردمی در عصری مورد ترحم پروردگار قرار گیرند و اختلافی میان آنها نباشد و همه بر وحدت کلمه در دین اصولاً و فروعاً اتفاق کنند. و این استثناء تا حال محقق نشده و جز به ظهور مهدی موعود (عج) تحقق نمی پذیرد.

و ممکن است استثناء، منقطع باشد، یعنی مردم همیشه در اختلاف اند، ولکن کسانی که پروردگارت به آنها رحم نموده از میان آنها نجات می یابند و آنها عبارت اند از پیامبران و پیروان آنها، یعنی فرقه های محقّ از اناس مختلفین.

وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ

یعنی: و برای همین منظور آنها را آفریده است.

ممکن است کلمه ذلک اشاره به اختلاف مفهوم از کلمه مختلفین و ضمیر جمع اشاره به ناس باشد. یعنی خداوند مردم را از آغاز برای توجیه تکلیف بر آنها و حدوث اختلاف در میانشان آفریده است. غرض آن که برای توجیه تکلیف و وحدت آفریده که عاقبت امر منجر به اختلاف شده است، مانند لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا [قصص، 8].

و ممکن است اشاره به اختیار مفهوم از کلام باشد، یعنی آنها را برای اعطای صفت اختیار و اراده آفریده است که خود سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ را انتخاب کنند. (1) وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

یعنی: و کلام پروردگارت تمام و ثابت و حتم است که به یقین دوزخ را از پریان و انسان ها یکسره پر خواهیم نمود.

ص: 516

1- . و ممکن است اشاره به رحمت مفهوم از (إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ) باشد، یعنی آنها را برای دستیابی به رحمت خود آفریده است.

مراد از کلمه «رب» همان است که در نخستین روز آفرینش انسان در مقابل سخن ابلیس لأَعْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ فرمود: فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ، لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبَعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ [ص، 84 و 85]. و نظیر این در سوره سجده آیه (13) نیز ذکر شده است.

فلسفه نقل قصص انبیا

وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ «120» وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ «121» وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ «122» وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ «123»

لغت و اعراب:

و کلا- تنوینش عوض از مضاف الیه است، به تقدیر «کل نبأ»، من انباء بیان مضاف الیه است. ما تثبت بدل از آن است. فؤاد: قلب. هذه اشاره است به سوره یا «انباء». مکان: مقام و منزلت، تمکن و قدرت.

تفسیر:

وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ

یعنی: و ای پیامبر، هر نوع خبر از اخبار و سرگذشت فرستادگان خود را برای تو بازگو می کنیم. یعنی عده معدودی از نوح تا موسی را در این سوره و جمع بسیاری از آنان را از نوح تا عیسی در این کتاب. البته آن گونه از سرگذشت ها را که دل تو را بدان تثبیت بخشیم،

ص: 517

یعنی کمال یقین و آرامش و اطمینان به تو دهیم.

وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و در این سوره یا در این سرگذشت ها حق و حقیقت به تو رسیده است. یعنی خدا در ضمن آنها علمی ثابت و معارفی حق از توحید و رسالت و احکام دین و نتیجه طاعت مطیعان و طغیان ستمگران را به تو رسانده است. و نیز در این سرگذشت ها موعظه و پند و تذکر برای مؤمنان آمده است.

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ

این آیه تهدید برای مشرکان و سایر کفاری است که در مقابل دعوت اسلام ایستاده بودند. یعنی ای پیامبر، به کسانی که ایمان نمی آورند بگو: شما بر پایه همان رتبه و منزلتی که در میان قوم خود دارید و به مقدار توان و قدرتتان فعالیت کنید. یعنی با هر قدرت فردی و توان اجتماعی و یا هر استعدادی از نظر جمعیت و امکانات که دارید به ضرر ما کوشش نمایید، بی تردید ما نیز عاملیم. یعنی طبق فرمان خدا و انجام وظایف محوله در مقابله با شما کوشا خواهیم بود. و منتظر باشید، ما نیز منتظریم. یعنی شما منتظر نزول عذاب و شکست برای ما، و ما نیز منتظر وعیدها و عذاب الهی برای شما.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

یعنی: غیب آسمان ها و زمین از آن خداست.

غیب چیزهایی است که از حواس ظاهری و درونی هر صاحب شعوری بیرون است، و این امر نسبی است. و مراد این است که علاوه بر آن که همه محسوسات در آسمان ها و زمین مملوک خداست، آنچه از محدوده احساس مخلوق بیرون است نیز از آن اوست. و البته ملکیت خدا بر محسوس و غیر محسوس ملکیت واقعی و حقیقی است، زیرا همه را او خود به اراده تکوینی خویش پدید آورده و نگه داشته و در همه تصرف و تدبیر دارد و آن گاه که بخواهد آنها را فانی می کند، و این امر قوی ترین معنای ملکیت است.

وَالِيهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ

یعنی: و همه امرها به سوی او بازگردانده می شود.

اگر امر به معنای حکم و فرمان باشد، معنا این است که همه فرمان های واجب الطاعه از

هرکس صادر شود مانند فرامین انبیا نسبت به مردم، و فرشتگان نسبت به زیردستان، و موالی نسبت به بردگان، و اولیای امور نسبت به متعلقین ولایت، به خدا بازمی گردد، یعنی روح و جوب اوامر آنها از جانب ایجاب و فرمان خداست و گرنه کسی را بر کسی سلطه فرمان نیست و اصل، عدم ولایت و عدم نفوذ فرمان است.

و ممکن است مراد از امر، مطلق فرامین باشد اعم از حق و باطل، و بازگشت به خدا از قبیل بازگشت معلولات جهان به علت العلل است. و اگر مراد از امر، کار باشد معنا این است که کارهای اختیاری صادر از مکلفان در دنیا همه در روز واپسین به سوی او بازمی گردد و در محکمه عدل به او عرضه می شود تا پاداش یا کیفر بینند و یا آن که کارهای اختیاری یا غیراختیاری هر زنده ای تحت عنوان رجوع معلولات در این عالم به علل خود، به خدا بازمی گردد.

فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

این کلام نتیجه و به منزله تعلیل و إِلَيْهِ يُرْجَع الْأُمُورُ است. یعنی حال که عمل امروز مکلفان فردا به سوی او بازمی گردد، پس او را پرست و بر او توکل کن، و هرگز پروردگار تو از آنچه شما انس و جن انجام می دهید، از خطورات قلبی و باورهای درونی و کارهای بدنی در خلوت یا جلوت، غافل نیست، وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ [قمر، 53].

والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

